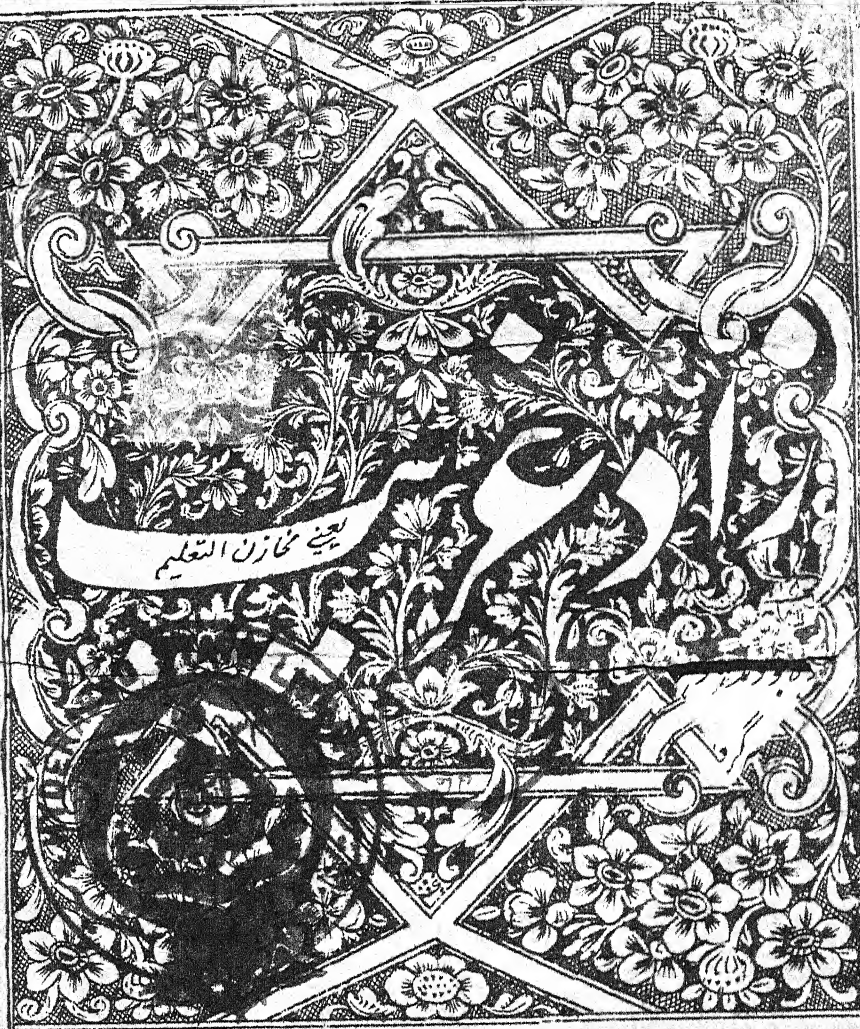


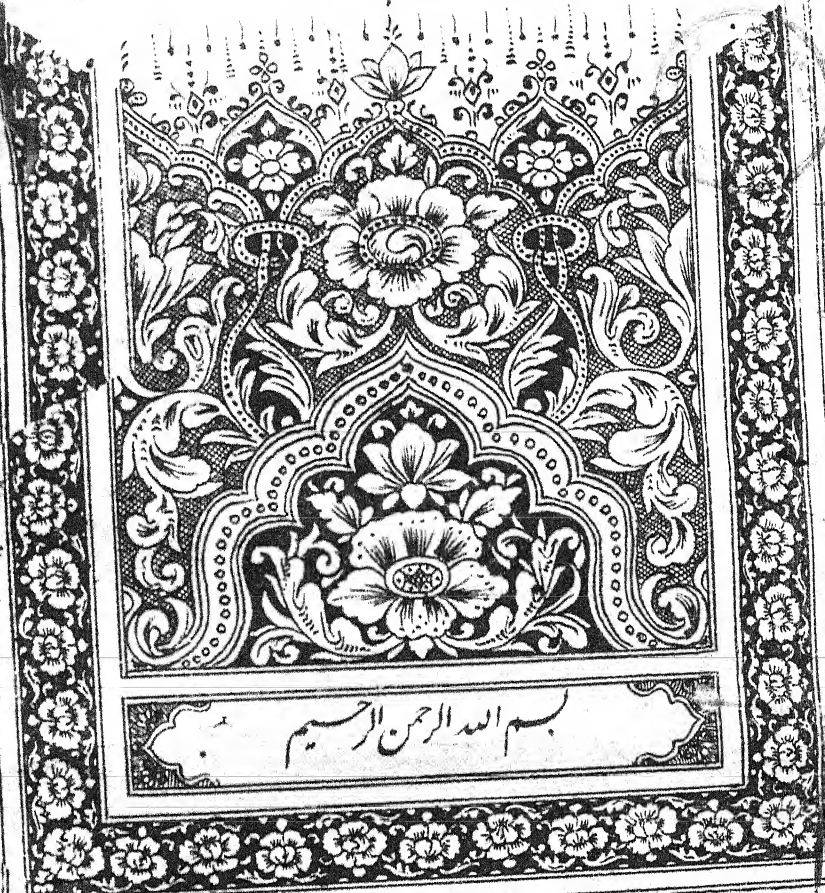
وَمِنْ عِلْمِ اللَّهِ هُوَ حَسْبُهُ
١٢٨٠٣



رَحْمَةُ الْمَلِكِ الْمُسْلِمِ
١٢٨٠٣

بِجَانِبِ تَصْوِيرِ

مجازا
و مرایضا
خاتم الم
که متابع
دین تیر
اعمال
سکات
حق تاه
غلام
جالقنور
بعد تالی
میفرمود
مربک
و پیام
چون
که تیر
بیا بود
نرو خطه
بنامه اء



مد و سپاس مرجمی را که از حکمت کامله کاف کن را سبب افزایش موجودات ساخته و از
کمال صنعت بالغة که کان اربعه را با هم مترج بخشیده موجب حصول افرجه و التیام
گردیده و تشکر و ستایش مرجمی را که از غایت مکرمت
آفریده و از نهایت احسان قوی و افعال را از آنها صادر نموده و از غایت
را که از فضل خویش بدن انسان را موضوع علم صحت و مرض قرار داده و از اسباب
علامات را بنا بر شناخت امراض مقرر گردانیده و و شمای می تشکر مرمدبری را که با فطرت
خود از طبیعت کار مدبری ابدان گرفته و حرکات نه من را بر حالات قلب منتظم ساخته و
مدح شافی حقیقی را که از غایت بیغایت خود انداخته و از آنرا که تشخیص امراض عطا فرموده
خویش در ادویه و اغذیه فوائد بسیار و منافع بیشمار مقدر کرده و درود و سلام

39
9144
130 ح

بیب نفس را که از حسن تدبیر علیدان ضلالت را با شرب و معاصین هدایت معالیه نموده
 و مرصیان کوئی گمراهی را با قراض سفوفات رافت و در بری تدای ساخته و بر آن
 خاتم المرسلین و محبوب رب العالمین محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله و سلم نزول اوصاف
 که متابعت او را چون سسته ضروری بر خود لازم می انگاشتند و در دروای و اجزای
 دین متین او جان و مال را در می بافتند و زوایا که از قانون و احکاش سرتابی ساختند
 اعمال یکدیگر عبارت از قتل و زجر و توح و حبس است سرزنش فرمودند و گرویی که از حرکات
 سکناات نفسانی و شومی طبع انحراف و زریزند سکافات اعمال در دادند و در جمیع
 متون تابعین او با دبحرست البنی و آله الامجاد ایا علی رسیدند و نادران هیچ
 غلام رضی ابن خلاصه الاطبا زبدة الحكماء ان عمار طوع و عصر بطلمیوس دوران
 جالنیوس زمان حکیم محمد صا و قیلان غفر الله لهما که جناب والد ماجد مرحوم و مخفور
 بعد تالیف زاد غریب کلیات و منافع ادویه مفروده و مرکبه برای اتمام کتاب مذکور
 میفرموده بودند و همواره اراده میداشتند که هرگاه فرصت دست دهد کتاب سطور را
 مرتب کرده تمام گردانند تا جامع علم حفظ صحت و علم علاج باشد لیکن چون فرصت دست
 نیامد اجل جناب ممدوح در رسید اراده جناب فصاحتی از مکن خواجه گاه ظهور نیامد
 چون بنده احقر در مرض موت آن برگزیده افاق بخدست سامی حاضر شد ارشاد فرمودند
 که ترتیب کتاب مرحوم میسر نشد و کار ناتمام بی فایده می ماند باید که هنگام بهم رسیدن فرصت
 بآبودن هوش و حواس و حرکات و سکناات بدنی این کتاب را مرتب نمائی تا از کتاب
 مزبور خلق اندواید و منافع بردارند و این کتاب تمام و کامل گردد تا صواب و اجر انرا
 بنامه اعمال بن و تو ثبت گردانند و پیش ارشاد سر اسر ارشاد جناب ممدوح را وسیله نجات خود تصور

CHECK

نمونه و از
 کتابخانه
 دارالاحادیث
 و سنت
 و اسباب
 که با فواید
 ساخته و
 طافرموده
 و سلام

استكمال آن را مقدم بر مآل مشرب و تحبذ انكاشه و هوا و هوا را يك است و انكاشه موافق مسدود
جباب محذوح بی کم و کاست ترقیب لازم تر و در نوم و قیظہ دین خیال متوجیه بودم و حق
اتمام این کتاب در حالت صحت برای خود مقدم با حفظ داشتیم و در صورت مرض همچو عیال
باله و انکاشه و مجدداً که ترسب کتابی بوی برکت ارشاد جناب غفران ماب از من ناکار
و بعضی کثیر و دو و چند و تعداد و نه چری نبوی با انجام رسید و این مجموعه نافع که تاریخ آثار
مخاران تعلیم است از من ناچیز با انتقام گرایند نه بمنه و کرمه اکنون شروع در کتاب میرود

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و الصلوة علی سوله محمد آله و صحابه اجمعین اما بعد چنان بیگوید عاصی پر معاصی
صدا قعیان بن استراحت حکیم محمد شریف خان غفر الله لهما چون باول
لبوس و سایر حوائج ضرورت انسان صنایعی است و در تحصیل امور معیشت اکثر
افراد بشر را غالباً احتیاج بسفر می افتد لاجرم خواست که رساله مختصری در تدابیر سفر و نحوه
علاج امراض بر طبق قواعد طبیعیه که مراعات آن باعث حفظ صحت مسافین و تندرست
صحت زایلیه ایشان بوده باشد تالیف نماید که با وجود و جواز لفظی بزرگوار قابل چاپ
عظام و اطبیائی کرام محتوی باشد بعنوان حمایت ایزدی در اندک مدتی بکمال تحریر کشیده
و چون این رساله که مسمی به **تراذ غریب** است صورت اتمام پذیرفت تاریخ آتامش مهندس
عقل این اجد خوان بچیدان **تراذ غریب** گفت و بدیه بارگاه جهان نمائی نمود که خرج چهار
با هزاران دیده گرد جهان گردیده شش در جهان دیده حاتم طی از اصنافی آوازه سخاوتش
روزنامه خنای خود را طی کرده از نهایت شرم آواره بادیه عدم گردیده از حیرت شسته رانی
انورش که روشن عقل فعال است نیز غلظت از خطوط شاعری نیمه برز و گرفتار کیفیت رسالت

ساغر مضطبه و بירתان جاه و جلالتش و بفر فلک اول از دست رفته از نسبت شاکست پیچ
 رایت ظفر ایش ماه عالم افروز سر بیوق افزاخته و کاک گوهر سلکش که باعث انتظام جهان و
 جهانیان است کار ارباب حاجت ساخته و بسعد اکبر که در افاضه سعادت است اختر سعدش را
 بهزار جان و دل مشتری گردیده و در ایوان کیوان پاسبان قصر نقش زهره و جنب حصول دولت
 مجر و صدف فعال را شکران خرید و بهرام خون اشام سر انگشتان را از خون اعاد می و خیم العا
 نابکار نگار نموده و به مضمارش سلشوری قصب البسق از اشال و اقران ربوده و بفر فلک
 فلک بندوی آفتاب فیض پاستان اوست و سعد را مخمیره داری از عساکر ظفر تلوان و با تنه
 ضعیف نوازیش گرگ خو خوار و خنکالیش ضعیف تر از مور و حکایت پیشه فیل قصه است و السنه

خاص عام شهر نظم خدیو جم شرم داراب در بان	سلیمان زمان سلطان دوران	بمخرج
--	-------------------------	-------

سلطنت تانبد خستر	جهان را افتاب دره پرور	بمیدان و غایم راجه یارا که
------------------	------------------------	----------------------------

گرد و مصاف او صف ارا	بهار آرای گلزار جهان	کلی از گلین صاحب تران است
----------------------	----------------------	---------------------------

الهی تا بگردش است گردون	بکن باقبال عمرش روز و قرون	بر اعدایارب و راتا دم صور
-------------------------	----------------------------	---------------------------

بفضل خود منظر وار و منظور	مهر مهر گیتی ستانی مرکز دایره جهان بینی	بفرسلاله خاندان رفیع
---------------------------	---	----------------------

المکان گور گانی و تر خلاصه و دوران عظیم الشان	صاحب قرانی خورشید و سکنه نشان داور	
---	------------------------------------	--

اراب در بان خدیو جیش شاه کت فریدون شمس کیوان رفعت بر جیس رتبت السلطان		
---	--	--

بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان ابن الخاقان اسد		
--	--	--

المعارک و المعاری عین الدین ابو النصر محمد اکبر شاه بادشاه غازی		
---	--	--

خاندان ملکه و سلطانه و افاض علی اعمالین برده و احسانه از عاکفان سده		
---	--	--

سینه سلطنت و جهان داری و و آفتان عقبه علیه خلافت و شهر یاری رجا و ائق است		
---	--	--

که بر تو قبول بر وجبات این مختار کنند بهمو و خطائی که در تنقید آن راه یافته باشد بذیل غرض
 و اصلاح آن گویند و این را تفویض و این رساله ششم چهار منزل است منزل اول
 قواعد هر دو خبر طب منزل دوم در ادویه و اغذیه منزل سوم در معالجات امراض
 منزل چهارم در ادویه مرکبه منزل اول در قواعد هر دو خبر طب آنست که
 سیل و در رفیق و یک مقام است میل در معرفت طب معنی هر دو هم آنست که طب علم است که احوال
 بدن انسان با و معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت حاصله و استوار و از الیه کنند
 و آن بر دو قسم است علمی و عملی علم را نظری نیز گویند و این هر دو علم و نظر است علمی آنست
 که در موقوفه دانستن اموری چند باشد چنانچه علم به ارواح که تسه اند و علمی آنست که در واد
 امور چند باشد بیان کیفیت عمل اگر چه عمل نکرده باشی چنانچه علم بانکه در او رام حاره در ابتدا
 روادع و در تزیید مرخیات بار و ادع و در انتهای صرف مرخیات محله و در اخطاط محملات
 صرفه استعمال میکنند رفیق اول در قواعد خبر و علمی آنست که در چهار طریق است
 طریق اول در امور طبیعی طریق دوم در احوال بدن انسان طریق سوم در
 اسباب طریق چهارم در دلایل طریق اول در امور طبیعی و آن هفت ارکان
 از جمله اخلاط اعضا از و اجزای افعال و هر یک از این به شرحی گفته می شود شرح اول
 در ارکان و آن اجزای بسیط اند که اجزای اول اند و بدن آدمی را و غیر از او مرد و پسر
 در اینجا نیست که منقسم نشود با اجسام مختلفه الصور و الطالیع و آن بر ندرت سبب حق چهار اند
 اول نار یعنی آتش و طبع او گرم و خشک است و فایده آن در مرکبات المضاج
 تنفید هوا و لطیف و کسر برودت و ما در ضمن مکان او تحت فلک قمر است دوم هو یعنی
 باد و مزاج او گرم و تر است و فایده آتش تنفید و طیل و تخلخل مکان او تحت نارا است

و این هوا که در محوس میشود و با رطوبت و اجزای مایه و ارضی است سوم مایه یعنی آب و آن
 سرد و تر است فایده آن سهل قبول اشکال و ترک آنست و مکان اوزیر هوا است و
 بالای زمین لیکن جهت پیدایش مرکبات باعث تاثیر کوکب آب اندرون زمین است
 و زمین از یک جهت مکشوف شد چهارم ارض یعنی زمین و مزاج او سرد و خشک است
 و فایده آن پختن آب حفظ اشکال است و مکانش زیر آب قمری دوم در مزاج و آن
 کیفیتی است ملو به سه سبطه و کیفیات اربعه که از امتزاج عناصر و فعل و الفعالت هر واحد و انکسار
 حدت هر یک از دیگری حاصل میشود و آن دو قسم است یکی معتدل مزاجی و او آنست که
 داده شود بر مرکبات و کیفیات عناصر حصه که لائق مزاج او باشد و این معتدل یعنی
 معتدل فی قسمت است و جهت عده اهلها همین است و باین منی جمع مرکبات معتدل اند
 و دوم خارج ازین اعتدال و آنست که چنین نباشد و سوم مزاج عبارت
 از همین است و این نیز دو قسم است یکی آنکه مایل به یک کیفیت باشد و آن چهار است حار باران
 رطب یا بس و آنکه مایل به دو کیفیت باشد و آن نیز چهار است حار رطب حار یا البس بار و رطب
 بار و یا البس هر یک ازین اقسام سافج بود یا مادی سافج آنست که با او خلط غالب باشد
 مادی آنست که باشد با او خلط غالب اشکله این اقسام شائزده در سید مذکور است قمری سوم
 و او خلط و آن جمعی است رطب بالفعل یا بالبطع که تنغیر میشود صورت کیلوس اول بسوی او
 و دیگر در طبع واحد بحسب تفاوت ماده بدانکه انسان بخورد غذا را تا وقتیکه جزء اعضا می شود و چهار
 جانفج می یابد اول در سده مثل کشک تخم میشود و آنرا کیلوس میگویند و فضل آن بر از
 است دوم و دیگر که خلاصه کیلوس صورت خود گزاشته تخمیل بصورت اخلاط اربعه میشود پس آنچه
 طافی است مانند کف صدف است و آنچه راسب است سودا و آنچه متوسط است اگر نفع یافته است

خون است و اگر تضییع یافته نباشد بلغم بود و فضله این بول است سیوم و عروق که در اینجا
 اخلاط متحیل بر طوبیت ثانیه میشود و بسبب میزان هر عضو فقط چهارم را غلبه است که با طوبیت
 بصورت و سیت اعضا متحیل میشود و فضله این هر دو بضم عروق و و سیت است و آن
 هر سه بضم سیمی به کیوس است و آن چهار است اول م یعنی خون و آن گرم و تر است
 و دوم بلغم و آن سرد و تر است سوم صفرا و آن گرم و خشک است چهارم سودا و آن
 سرد و خشک است و هر واحد از اخلاط اربعه طبعی بود و غیر طبعی طبعی از هر خلط آنست که
 در جگر پیدا شود و نافع بدن باشد خود طبعی چهار صفت دارد یکی آنکه سرخ رنگ است
 و دوم آنکه بوی متعفن بوی ترش مانند آن ندارد و عدیم الراجیه بود سیوم آنکه متبدل القوام
 باشد چهارم آنکه شدید الحلاوة باشد و بهترین اخلاط خونسست و فایده آن تغذیه بدن است
 یا با اخلاط و تولید روح بود و غیر طبعی آنست که مخالف طبعی بود و خون و عروق با اخلاط
 دیگر یکذات نشده بلکه هر یک علیحدہ علیحدہ موجود اند از جهت است که هر خلط با دو ویژگی مخصوص
 مستفیع میشود و از فساد یکی فساد دیگری لازم نیاید بلغم نیز در دو قسم است طبعی و غیر طبعی
 و دو صفت دارد یکی آنکه طعم او مایل شیرینی باشد و او قریب الاستحاله بود و خون و دوم آنکه
 متبدل القوام بود فایده او آنست که بوقت فقدان غذای متبدل بخون شده بدین اتمال
 گردد و مفاسل را تر دارد و در غذای بعضی اعضا مانند دماغ و نخاع داخل گردد و غیر طبعی
 سن جهت طعم چهار است مالح و حامض و عفص و آفیه صاحب قانویچه جلونیز ذکر کرده آن
 بسبب سیرش قدری خون بود و بلغم مالح یعنی شور گرم و خشک است قریب بطبع صفرا و
 مالح آنست که صفرائی محترقه بلغم آمیز و حامض یعنی ترش آنست که در رت تغذیه بلغم
 اثر کند و این مایل بیرون است و بیرون بود و بعضی ترش آنست که قریب از سودا و بلغم

و مایل برود و بیست باشد لقمه یعنی بفره است که جسم مائی در آن غالب باشد و او سردترین قوام
 است و من جهت قوام پنج است مائی و زجاجی و حصی و مخاطی و خام زیرا که یا قوی بود
 مائی گویند و یا غلیظ بود و اگر رطوبت در و باقی مانده باشد زجاجی گویند و اگر رطوبت بتخلیل رفته باشد
 حصی گویند و اگر مختلف القوام بود و اگر اختلاف او محسوس بود و مخاطی گویند و الا خام صغیر او و هم
 طبعی بود و غیر طبعی طبعی سه صفت دارد یکی آنکه اگر ناصع بود یعنی سرخ مایل بر روی باشد
 و ویم آنکه خفیف بود و میوم آنکه حاد باشد فایده او آنست که خون را لطیف کند تا بدین
 سبب در سالک ضیق گذریابد و همراه خون غذائی بعضی اعضا مانند ریه شود و از همراه با معادن
 و آدمی را بر تبر زخم دار کند و غیر طبعی پنج قسم است مره صغیر او محیه محترقه و کراتی و زنجاری مره صغیر
 آنست که رطوبت رقیقه با صغیر اینزد و محیه آنست که رطوبت غلیظ با وی اینزد و محترقه
 آنست که صغیرائی غیر طبعی باندگی سودائی محترقه اینزد و کراتی و زنجاری آنست که بعضی
 از صغیرائی طبعی فی نفسه محترق شود و مخاط شود با بعضی دیگر غیر محترق و اتمراق در زنجاری
 اکثر و اقوی است از کراتی و این هر دو شبیه سوم حاده اند و معده متولد شوند و این نیز در قسم
 طبعی و غیر طبعی طبعی از وی دم بود فایده او آنست که خون را غلیظ کند تا بجزو متدی گردد
 و در غذائی اعضا سلبیاند استخوان داخل شود و از طحال فم سده ریزد تا آدمی را بر گرنگی
 خبردار کند غیر طبعی محترق است از هر خطی که باشد از اخلاط اربعه و غیر طبعی از اخلاط محدث ضعیف
 بود سرخ چهارم در اعضا و آن اجسام کثیف اند که متولد
 میشوند از کثافت اخلاط محموده و آن بر دو قسم است منفرد و مرکب
 منفرد را بیض نیز گویند و مراد از بیض در اینجا آنست که هر جز محسوس که او با جز و گفته میشود
 اگر از عضو گرفته شود مشارک کل باشد در اسم وحد و مرکب بخلاف آن منفرد چون غلظت منفرد

و رباط و عصب و تر و غشا و شریان و اورده و لحم و شحم و عین و اینها از منی متولد میشوند مگر لحم و
 شحم و عین لحم از غلظت خون متولد میشود و عاقد او حرارت و بیوست است و شحم و عین از باث
 و دسوست خون متولد میشود و عاقد او برودت است و بعضی از اعضا مرکب از اعضای
 ریست که مبداء قوای ضروریه است یا مجیب بقا شخص یا مجیب بقا نوع اما مجیب بقای
 شخص سه اند اول قلب که آن مبداء قوت حیوانی است و خدمت میکند او اثر این
 که روح حیوانی را که باعث حیوة است از قاب مجیع بدن میرساند و دوم دماغ و آن مبداء
 قوت نفسانی است و خدمت میکند او را اعصاب که روح انسانی را که باعث حس و حرکت
 است مجیع بدن میرساند و سوم کبد و آن مبداء قوت طبیعی است و خدمت میکند او را
 او رده که روح طبیعی را که باعث تغذیه و تنبیه است مجیع بدن میرساند اما مجیب بقا نوع و
 سه عضوند که در بعضی چهارم که اندیشین است و آن محل نضح می است فرسخ پنجم در ارواح و
 جسم لطیف بخار است که سبب نضح در بطن القلب بشکون میشود از لطافت اخلاط مجعده و انتظام
 اندکی از سوای مستشق چنانچه پیدا میشود اعضا از کثافت آن فایده او آنست که
 حامل قوی باشد تا که منتقل شود قوی بواسطه آن در بدن و چون روح حامل برای قوت و
 واجب است که باشد اصناف ارواح که اند اصناف قوی فرسخ ششم در قوت
 و آن نزد اطباء مبداء فعل سمائی است که بعد از مزاج حادث شود و بر سه قسم است طبیعی و نفسانی
 حیوانی طبیعی بر دو قسم است یکی آنکه متصرف باشد و غذا بالقوة القریبه بفعل برای بقا شخص و دوم آنکه
 متصرف باشد برای بقای نوع اما اول نیز بر دو قسم است غاویه و مابیه غاویه آنست که بعد
 از عمل باضمه غذا را مشابه عضو گرداند تا بدل یا تحلل شود و مابیه آنست که بعد از عمل غاویه نیز زیاد میکند
 و در طول و عرض و عمق جسم بر بنا سبب فعل اربع است بعد از بنو باطل که دو و ثانی نیز بر دو قسم است

یکی مولد دوم مصوره اما مولد دین بر دوشم است یکی آنکه جدا میکند در موزن از اخلاط محمود
 جوهری را و این قوت از آتشین مغارت بر خم میکند دوم آنکه تیار کند هر جزئی را در رحم بر
 استعداد صوت عضو مخصوص این قوت از آتشین مصباح است منی در رحم میرود مصوره قوتی است
 در رحم که می پوشاند هر جزئی را صوت عضوی که مقتضای نوع حسب منی باشد اما قوت اصلا
 و قسمت محرکه و مدر که اما محرکه بر دوشم است یکی باعث بر حرکت از اشوقیه گویند دوم عامل
 بر حرکت از اخلاط گویند اما اشوقیه نیز بر دوشم است شهوانی و غضبی شهوانی آنست که باعث
 حرکت باشد بسوی چیزی نافه غضبی آنست که باعث حرکت بود جهت دفع مضرتی و این
 منفعت و مضرت فی الواقع باشد یا باعث ظن اما فاعله قوتی است که در عصب نفوذ کند تا
 بواسطه آن تشنج شود و عضله پس منقبض شود و عضوی است که تشنج می شود و عضله پس منقبض شود و عضوا اما
 مدر که بر دوشم است یکی مدر که در ظاهر که خارج و داغ است دوم در باطن اما مدر که ظاهر که آن
 جاسوس است برای مدر که باطن پنج اند حس بصیر و شمع و ذوق لمس اما حس بصیر مکان
 آن در تقاطع صلیبی است که واقع است در میان عصبین که از مقدم دماغ بالاتر از عصبین
 پایینین مشابیهین بسریشان رسته بهر دو چشم می آیند و آن ادراک الوان و اشکال میکند و قوت
 سمع مکان او در عصب مغروش اندرون صماخ است و ادراک صوت میکند و قوت شمع
 مکان آن در عصبین پایینین مشابیهین بسریشان است که از مقدم دماغ میرود و این قوت
 ادراک رایحه میکند و قوت ذوق مکان او عصب مشبه و شمه است در جرم زبان و این قوت سلیب
 رطوبت لعابیه فم ادراک طعم میکند و قوت لمس مکانش در جلد و اکثر گوشت که زیر پوست
 است و این قوت ادراک لموسات میکند اما مدر که باطنه بر دوشم است پنج اند حس مشترک خیال
 و دوشم و حافظه و تصرف حس مشترک را که میکند صور خیره که محسوس اند با ادراک حواس ظاهره

درک حواس ظاهر را صورت گویند و درک حواس باطنه را معانی و دماغ تبطن دارد
 مقدم و اوسط و موخر تبطن سه قسم است اول و اوسط و موخر و مکان او اول
 تبطن مقدم دماغ است اما خیال خزانه حس مشترک است که نگاه میدارد صورت محسوسات
 حس مشترک را و مکان او موخر تبطن مقدم دماغ است اما و هم قوتی است درک معانی
 جزئی را که قایم است با صور جزئی مانند موافقت و مخالفت و صداقت و عداوت جزئی
 و مکانش تبطن اخر تبطن اوسط دماغ است اما حافظه خزانه دهم است و مکان او تبطن موخر
 دماغ است اما متصرفه قوتی است که تصرف میکند در صور محسوسه مخزنه در خیال معانی جزئی
 مخزنه در حافظه ترکیب و تفصیل و این شش گونه است یکی آنکه ترکیب بعضی صور بعضی
 صورت کند مانند آنکه تخیل کند آدمی را مثلاً که دوسر دارد و دوم آنکه تفصیل کند بعضی صور بعضی
 مانند آنکه تخیل کند آدمی را که بی سر است و امثله چهار قسم در طول است مذکور است و مکان او
 تبطن اوسط دماغ است و قوت حیوانی قوتی است که تیار میکند اعضا را برای قبول قوت
 نفسانی و مبدأ حرکت قلب شراین است فرسخ میفهم در افعال و آن بر دو قسم است یکی
 مفرد و او آنکه تمام شود یک قوت مانند جذب و اساک و دوم مرکب او آنست که تمام
 شود بدو قوت یا زیاده مانند از دراد که از جاذبه طبیعی معدمی و از دفعه ارادی که در عضله
 از دراد است حاصل میشود بطریق دوم در احوال بدن انسان و آن دو است صحت و
 مرض صحت حالتی است بدن انسان را که سبب آن حالت جاری شوند همه افعال
 بدنی که طبیعی و نفسانی و حیوانی اند بر مجرای طبیعی حالتیست که سبب آن برسد
 افعال را ضرر و عام است که لحوق ضرر در سایر افعال باشد یا بعضی آن و ضرر فعل ششم
 است تغییر نقصان و بطلان و مرض بر دو قسم است مفرد و مرکب مفرد آنست که مرض واحد

باشد و آن بر قسم است سو مزاج و مرض ترکیب تفرق اتصال سو مزاج آنست که
 اول مرض عارض شود باعضاء مفروده مرض ترکیب آنست که اول باعضاء مرکب
 شود و تفرق الاتصال آنست که بهر دو اولاً عارض شود سو مزاج بر دو قسم است
 مفروده مرکب مفروده چهار قسم است حار بار و رطب یا لیس مرکب نیز چهار قسم است حار
 رطب حار یا لیس بار و رطب بار و یا لیس قهر یک این هشت قسم یا سافج
 بود یا موی و ماده یا مجاور و متعلق عضو بود یا داخل و نافذ و این داخل یا سورم بود یا غیر
 سورم که عضو آن ماده را تشرب کند امراض ترکیب نیز چهار قسم است امراض خلقت
 و امراض مقدار و امراض دو و متعلق امراض خلقت نیز چهار قسم است یکی
 امراض شکل مانند سر که بین باشد و دوم امراض مجاری مانند کثاده شدن ثقبه غنیم
 سوم امراض تجاویف مانند اتساع کیسه نشین چهارم امراض سطوح اعضا مانند پلا
 سده امراض مقدار دو قسم است یکی آنکه زیاده شود عضو مانند عظم زبان و دوم آنکه کم
 مانند نزال مفروض امراض عدد نیز بر دو قسم است یکی آنکه زیاده شود عضو مانند اصبع زرا
 و دوم آنکه نقصان باشد مانند نقصان اصبع امراض وضع مانند زوال عضو از مکان
 نو و خلع و غیر خلع اما تفرق الاتصال مختلف میباشد اسم آن باختلاف محل آنکه در
 جلد واقع شود خدش گویند و آنچه در لحم واقع شود جراحت گویند و این جراحت اگر قدیم
 بود قرحه گویند و همچنین آنچه واقع میشود در عظم و غضروف و عصب عروق هر یک باسم مخصوص است
 و کسی را که در قلب جراحت رسد میرود و اما مرض مرکب آنست که حادث شود از اجتماع امراض
 مرض واحد که او را اسم خاص علاج خاص باشد مانند ورم مرض یا اصلی باشد و یا شرکی که تابع
 اصلی باشد پس مختلف میشود حال شرکی در قوت و ضعف بسبب اختلاف حال اصلی و تقدم

میباشد در اکثر ضرر در اصلی و هر مرض که منتهی میشود بصحت برای او چهار زمانه است
 یکی ابتداء وی است که ظاهر میشود در وی مرض دوم ترید وی است که ظاهر شود
 در وی اغلبه مرض الخطیطة سیوم وقت آنها و آن زمانه است که باشد در مرض بعد
 از زیاد هر حالت واحد چهارم وقت انحطاط وی است که ظاهر میشود در وی مرض
 طریق سیوم در اسباب و او نزدیک طباء است که باشد اول پس واجب شود از آن
 حالتی از احوال بدن انسان یا ثبات آن حالت و بهر یک از این احوال همه اسباب است
 زیرا که سبب یا غیر بدنی باشد از ابادی گویند و یابد فی باشد پس اگر واجب کند آن سبب
 حالت را بغیر واسطه آنرا و اصله گویند و اگر واجب کند آن حالت را بواسطه آنرا ساقیه
 گویند و اسباب بادی صحت مثل خمر خوش کننده و ساقیه مانند تفج نام و و اصله مانند
 اعتدال مزاج و ترکیب اسباب یا در مرض مانند حرارت نفس ساقیه مانند امتلا برای حی و اصله
 چون عفونت برای حی عقیقه فعل سبب یا لذات و مقصدا طبیعت او باشد مانند تبرید آب
 یا بالعرض مانند تسخین او بجن حرارت و هر سبب یا ضروری بود یا غیر ضروری است
 که انسان را بدو نیک و حیوة ممکن نباشد و غیر ضروری گاه مضاد و مقصد طبیعت باشد و گاه
 غیر مضاد و اسباب ضرور که بالاستقرارش است یکی هوا و احوال بدان بر اثر روح و تعدیل
 روح بود باشتیاق و اخراج فضلات تحرقه او بر نفس مانند حال شک انگران و بهترین هوا
 آنست که معتدل باشد و از غبار و دخان و از انجره بقول رودیه و انجره نیستان انجره آب مستغیر
 متین و از معدن رودیه و انجره خسته خالی باشد و میان ستوف و جدران مجبوس نباشد مگر آنکه با
 بود و چنین هوا حافظ صحت حاصله و محدث صحت زایل بود و اگر مستغیر شود با تخطا اشیا نیکو
 حافظ مرض و محدث او شد و تغیرات هوا یا طبعی بود یا غیر طبعی یا غیر مضاد طبیعت بود

و یا مضاد طبیعت و تغییرات طبیعی تغییرات فصلی بود که آن بریح و صیف و خریف و شتاء است
 بریح نزد اطباء آنست که در انجا رو شکوفه و ثمار نشود و نماط هر شود و نوسم بهار حیات ابرین
 و او معتدل و اصح فصول است صیف آنست که گرما در و غلبه کند و مزاج آن حار و یابس
 است خریف آنست که تغییر انجا رو ثمار و سقوط اوراق در آن ظاهر شود و مزاج آن بار و ذیاب
 است و این بدترین فصول است شتاء آنست که سردی در آن غالب شود و مزاج آن بار و رطوبت
 هر فصلی از فصول پیدا میکند امر ارضی را طبع خود را و از ایل می کند امر ارضی مضاد طبع خود را
 تغییرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود یا از اسباب سماوی بود یا از اسباب ارضی اما اسباب سماوی
 چنانچه گرمی در هر چه باشد وقت جمع شدن بسیار انتشار با بزرگ درخشد با اقیانای اسباب
 ارضی سبب تکلیف مسکن می باشد و مختلف میشود مسکن یا سبب یکی و دوری از خط استوا
 و یا سبب مجاورت جبال یا بحار و مانند آن و اما تغییرات مضاد و مجری طبیعی مانند و باست
 دوم از سه ضروری که ماکول و مشروب است هر چه بزرگ و در بدن میشود و بعد از انفعال از حرارت
 بدن تاثیر میکند در بدن ازین اقسام بیرون نیست یا در وقت بود یا غذا خوردن یا در وقت
 یا غذائی دوائی یا دوائی بالخاصیته یا غذائی دوائی بالخاصیته یا غذائی دوائی بالخاصیته دوائی
 صرف آنست که فقط بحقیقت مزاجی تاثیر در بدن کند غذائی صرف آنست که فقط بهمان
 تاثیر کند دوائی بالخاصیته آنست که فقط بصورت نوعی تاثیر کند و آن خاصیت یا نوافق بدن
 باشد مانند فافور یا مخالف بدن باشد مانند سموم و قس علیه الباقی و دو معتدل بود یا
 غیر معتدل و غیر معتدل چهار درجه دارد چنانچه در فرخ اول از طریق اول از رفیق اول از منزل دوم
 بیانش می آید و غذا انقسم میشود به سه قسم غلیظ لطیف معتدل هر یک ازین دو قسم چهار
 الکیوس یا فاسد الکیوس و هر یک ازین کثیر غذا بود یا قلیل غذا یا متوسط غذا و غلیظ

آنست که خون غلیظ از پیداشد و لطیف بر خلاف آن متوسط بینین صالح الکیموس
 آنست که خون نیک و حاصل شود و فاسد الکیموس بر خلاف آن و کثیر غذا آنست که
 خون بسیار از پیداشد و قلیل غذا بر خلاف آن و اوسط بینین اما مشرب و اکثر
 باشد و اگر آن ترک کردیم که شرب آن از جمله گناه کبایرست و اگر آب باشد آب صرف غذا بد
 نمیشود ولیکن استعمال کرده میشود و بر آنچه فواید یکی از آن ترقیق غذاست و دوم طبع غذا را
 بر رقه غذاست که آنرا در مجاری ضیق میرساند سیوم از سه ضرورت حرکت و سکون مدنی
 منقسم میشود حرکت بشت و ضعف کثرت و قلت و سرعت و بطو اما سریع قوی قلیل گرم
 میکند بدن را زیاده از آنچه تحلیل میکند و بطی ضعیف کثیر بالعکس بدن را فراط حرکت و سکون بهر دو
 و سکون اعون بر هم است و حرکت بر انداز هم از سه ضروری حرکت و سکون نفسانی است
 حرکات نفسا احواض نفسانی نیز گویند و لازم میشود حرکت نفس حرکت و قلبی که حاصل
 حیوانی است یا بسوی خارج بدن و دفعه چنانچه در غضب دید می باشد و یا بسوی خارج اند
 اندک چنانچه فرج و لذت میباشد و یا بسوی داخل دفعه چنانچه در فرح یا اندک اندک چنانچه در غم
 یا بسوی داخل و خارج چنانچه در محال میباشد و این توجه اگر بسوی خارج میشود گرمی خارج نماید
 و سردی داخل اگر داخل میشود گرمی داخل نماید و سردی خارج و معطر از این قائل است و افراط سکون
 نفسی بهر دو مبتلاست بچشم از سه ضروری نوم و قیظ است در خواب روح قوی و حرارت خیز برای بصر و ضم
 اندک و بیدار می رود و خواب بر خلاف این بیدار می شود و ضعیف است و غذا و قیظ استعداد آنها کند بصر و کثرت نوم
 در بیداری است و هرگاه عادت شود بتدریج ترک نماید تا بعد از ساعت یاد و سایر طعام بوی
 طعام است بر معده و تکلیف میان نوم و قیظ و لذت ششم از سه ضروری استغراق و احتیاج است
 معتدل از هر دو حافظ صحت است و افراط استغراق بدن را شکست و افراط احتیاج

کندی بدن

بصر و بیداری
 و احتیاج و خواب
 و بیداری و خواب

موجب سرد و عفونت و سقوط شهوت بود اما اسباب بخیر ضروری که مضبوط نیست
 مانند انداختن و تفرغ در رمل نافع است استسقا و ترمل را و مانند ایدین و غیره مملکت نافع
 قشج و مانند پاشیدن آب سرد بر روفان غشی است و اما اسباب مضاد و مجرای طبیعی مانند غرق
 و قطع سیف و استعمال سموم است و اسبابیکه نسبت اسباب مذکور به جزیه اند بعضی از این
 اند مانند حرکت بدنی و نفسانی غیر مغروط و استعمال ادویه و اغذیه منزه از خلخال و خوردن
 غذای معتدل المقدار و عفونت و تکاثف و بعضی بهر داند و آن کل مستحاط اند هرگاه با فرط یا
 و فحاجت خلط و استعمال اغذیه و ادویه میرده از داخل و خارج و بعضی طبماند استعمال
 و ادویه مرطبه از داخل و خارج و حمام مرطب و عت و کثرت غذا و اجتناب مملات و استسقا
 خلط مجفف و بعضی اجفف اند مانند استعمال مملات با فرط از داخل و خارج و بنده و غذا
 از عضو و استعمال اغذیه و ادویه مجففه از داخل و خارج این است اسباب مزاج مفرد و دانسته
 میشود از ترکیب مزاج مفرد اسباب سو مزاج مرکب نیز مقصود است شکل منقسم است در قسم
 یکی آنکه از قبل ولادت و اصل خلقت باشد مانند اس سفت و دوم آنکه وقت ولادت بود
 مانند آنکه طفل از رحم بر شکل طبیعی خارج نشود سیوم آنکه بعد ولادت باشد مانند فساد شکل که بوقت
 غنق حادث شود و اسباب باقی امراض ترکیب تفرق اتصال و امراض جزئی و عمومی
 است طریق چهارم در دلایل و ادوات که دلیل گرفته شود باین بچالت که انسان
 علامات ولادت کند بر امر چه بعضی بر ترکیب علامات امراض چه ده اجناسی که یکی ماخوذ
 از طس است پس طس مساوی لاس معتدل المزاج فالص است و چه یک سفتل شده
 است لاس از پنجهت دوم ماخوذ از لحم و عین و هم که کثرت لحم ولادت کند بر حرارت و رطوبت
 کثرت عین و هم ولادت کند بر سردت و رطوبت سیوم شریک کثرت علامات چه در

قلی و ناخلفا خطا

خطا

و سودا دلالت کند بر حرارت و یبوست و اضداد آن بر برودت و رطوبت چهارم لون
 سفیدی رنگ دلالت کند بر برودت و غلبه بلغم و حرمت آن بر حرارت و غلبه خون و کسب
 این هر دو بر اعتدال دلالت کند و رنگ گندم لون دلالت بر حرارت کند و زرد بر حرارت و غلبه
 صفرا و یا بقلیت دم خنیاچه در نا تمین میباشد و کمبودت دلالت با فراط سردی و سودا و کندی تخم
 بهیت اعضا است تحت صدور و عروق و ظهور آن و غلظت و تضاد اطراف ظهور مفصل دلالت
 کند و اضداد آن بر برودت ششم کیفیت افعال اعضا است سرعت افعال از کثرتی که
 باشد دلالت کند بر غلبه آن ششم افعال کامل دلالت کند بر اعتدال و ناقص باطل دلالت کند بر برودت
 و تشوش و سرعت بر حرارت و بطور برودت ششم نوم و لقطه کثرت ششم دلالت بر برودت و رطوبت
 کند و کثرت لقطه بر حرارت و یبوست و اعتدال سرد و بر اعتدال تنهم فضول تند فیه مانند بول
 و براز و عرق حاد و ایچ قوی الصبیغ دلالت بر حرارت کند و ضد آن بر برودت و کثرت آن بر رطوبت
 و قلت آن بر یبوست و هم افعالات نفسانی قوت و سرعت و کثرت دلالت بر حرارت کند و
 تبذل آن بر برودت و ثبات آن بر یبوست و سرعت افعال بر رطوبت و جبن دلالت بر برودت
 و ضعف قلب کند و حیاضی و سرعت و قوت و غضب حرارت و کثرت و سرعت و اتصال کلام
 نیز بر حرارت دلالت کند و کثرت حیاض و کمی و خضبت و دت اما علامات امرجه مرکبه دانسته میشود
 از ترکیب علامات امرجه مفرده و اینکه مذکور شد علامات امرجه خلقی است اما علامات امرجه عارضه
 همین علامات مذکوره اند که عارض میباشد و این امرجه عارضه ضاره میباشد پس اگر باشد مزاج
 مادی و دلالت کند بر غلبه خون ثقل و حرمت و خواب حلاوت و دهن و ظهور ثبور و غدد و انتفاخ
 بدن و خیل چیزهای سرخ و دلالت کند بر غلبه صفرا و خش و زردی رنگ و تلخی دهن و صفرا و
 و تشنگی و ثقل قلیل و خیل چیزهای زرد و دلالت کند بر غلبه بلغم بیاض لون و کثرت بزاق و

قلت عظمی و ضعف میهم و خیار حامض کثرت خواب بلادت حواس و نقل زیاد و لیس و بطبو
 نبض و بیاض قاروره و تخیل چیزهای سفید و دلالت کند بر غلبه سودا سیاهی و لاغری بدن
 و بیداری و نقل اقل و کثرت افکار و وسواس و تخیل چیزهای سیاه و اما علامات امراض نیز
 بعضی از آن ما خود است از نفس اعضا مانند استدلال از خلقت و مقدار و عدد و وضع بر زمین
 اعضا آیه و قیاس که غیر مایه نبی باشند و بعضی از لوازم اعضا مانند استدلال از جمال و بعضی تمامی اند
 مانند استدلال از افعال و افعال اعضا اگر سلیم بود دلالت میکند بر صحت مزاج و ترکیب اگر
 ناقص یا باطل بود دلالت کند بر بدودت یا بر رداوت ترکیب شده بر حرارت یا بر رداوت
 ترکیب و از علامات کلینه نبض بول و برار است که دلالت کند بر احوال بدن انسان نبض
 اول بر قلب است و بول بر جگر و برار بر معده و اما انما نبض حکمی است انما طمی و انما
 از او عیبه روح که قلب شرایین است بسط او جهت تعدیل روح است بنیم و قیض او جهت
 فضلات محترقه است نباض باید که معتدل المزاج سلیم الذهن و صحیح المزاج باشد و هرگاه که خط
 نبض کند باید که ناشی نبضه بلکه شی و پنج نبضه است بر نبض بداد و ادنی دوازده نبضه است
 و نماینده نبض از امور نفسانی و امور بدنی دور باشد نبض دست راست مرئض از دست
 خود و دست چپ از دست چپ و پند و اخبار اول نبض نه است جنس اول نبض است
 مقدار عرق و اقسام آن نه است طویل مصیعتدل عرض ضیق معتدل مشرق و تخفیف معتدل
 طویل آنست که اخرازی نبض به نباضیکه اصابع آن در گذرگی و لاغری معتدل باشد و طول
 از معتدل محسوس شود و سبب آن زیادتی حرارت بود و اگر معتدل الاصابع نباشد آنرا بر معتدل
 الاصابع قیاس کند قصیر آنست که به نباض معتدل الاصابع و طول کم از معتدل محسوس شود
 و سبب آن کمی حرارت است معتدل آنست که موافق اصابع اربعه نباض معتدل الاصابع

محسوس شود و دلالت کند بر اعتدال حرارت و برودت و بر همین قیاس بود حال دلالت بر اعتدال
 و معتدل های اقسام اجناس دیگر در زیادتی و کمی و اعتدال غریض آنست که اجزای نبض
 در عرض و پهنائی اصابع زیاده از معتدل محسوس شود و دلالت کند بر زیادتی رطوبت
 ضعیف آنست که ضد غریض بود معتدل و آن متوسط بود میان هر دو و مشرب است
 که اجزای نبض در ارتفاع اکثر محسوس شود و آن دلالت بر زیادتی حرارت کند و منقبض ضد
 مشرب بود معتدل و آن متوسط بود جنس دوم کیفیت قرع نبض آن نیز قسم است قوی و
 و معتدل قوی آنست که سخت بگو بدست انگشتان را و دلالت کند بر شدت قوت حیوانی ضعیف
 ضد آن معتدل متوسط بود جنس سوم زمان حرکت بود و آن نیز قسم است سریع بطبیعی
 معتدل سریع آنست که زمان حرکت او نهایت کوتاهی باشد و دلالت کند بر زیادتی حرارت
 بطبیعی ضد آن بود معتدل متوسط بود جنس چهارم قوام که بود و آن نیز قسم است صلب
 لین معتدل صلب آنست که فرو نشود هرگاه غمر کرده شود سر انگشتان بروی و دلالت کند
 بر یبوست لین ضد آن معتدل متوسط بود جنس پنجم زمان سکون است و آن نیز
 نیز قسم است متواتر متفاوت معتدل متواتر آنست که زمانه سکون او کوتاه بود و دلالت کند
 بر زیادتی حرارت از سرعت و ضعف قوت حیوانی متفاوت ضد آن معتدل متوسط بود
 جنس ششم لمس که و آن نیز قسم است عار بار و معتدل عار آنست که وقت حرکت نبض گرم
 محسوس شود و دلالت کند بر گرمی خون و روح که در عروق است بار و ضد آن معتدل
 متوسط بود جنس هفتم باخود است از مقدار آنچه در آله بود از رطوبت و آن نیز قسم است متلی و
 خالی و معتدل متلی آنست که اندرون عروق رطوبت زیاد از حد اعتدال محسوس شود و وسیع آن
 اکثر خون و روح بود خالی ضد آن معتدل متوسط بود جنس هشتم متواتر احوال آله

و اختلاف در آن و آن دو قسم است مستوی و مختلف مستوی آنست که اجزائی که در جمیع قریات
 یک تیره باشد و سبب آن جن حال نبض بود مختلف بر خلاف آن و مختلف بر دو قسم است منتظم و
 غیر منتظم منتظم آنست که اختلاف او انظامی باشد غیر منتظم بر خلاف آن و سبب آن افزون
 ضعف قوت بود جنس نهم وزن است و آن بر دو قسم است جید الوزن و ردوی الوزن جید الوزن
 آنست که وزن نبض مناسب مزاج صاحب نبض بود ردوی الوزن ضد آنست و این
 سه قسم است یکی تجاوز الوزن و او آنست که وزن او وزن سنی بود که متصل بر صاحب نبض باشد
 مانند نبض صبی بر وزن نبض شباب و دوم میان الوزن و او آنست که چنین نبض نباشد مانند وزن
 نبض صبی بر وزن نبض شیخ و بالعکس سیوم خارج الوزن و او آنست که وزن او مشایخ
 و زنی از وزن نبض شبان نبض مرئش و از انواع نبض مر کب که دی اسماند آنچه مشهور اند
 نوشته می آید یکی از آن عظیم است و او آنست که زیاده باشد در طول و عرض و شہوق و دوم
 صغیر و او مقابل عظیم است سیوم معتدل و او متوسط بود چهارم غلیظ و او آنست که زیاده باشد
 در عرض و شہوق پنجم دقیق و او مقابل غلیظ بود ششم معتدل و آن متوسط بود میان هر دو
 این هشت انواع دلالت میکند بر آن که دلالت میکند بر آن بسایط اینها مقوم منشاری است
 که مشابه باشد با شان منشار و او آنست که سریع متواتر صلب مختلف الاجزاء باشد و شہوق و غموض
 تقدم و تاخر و صلابت و لین و دلالت میکند بر دو عظیم که در اعضا عصبانی بود و این که در ذات است
 می باشد ششم موجی و آن مشابه منشاری بود و در اختلاف اجزا مگر آنکه لین بود و گویا موجهاست
 پیهم میرسد بعضی وی بعضی و آن دلالت میکند بر ضعف قوت یا بر لین که در استقامت ذات است
 و فالج و سکت می باشد هم دو دلیت و این مشابه موجی بود مگر آنکه صغیر بود مانند حرکت کرم بسیار یا
 و هم نعلی است و مشابه دارد دو دیگر آنکه اصغر باشد و تواتر و ضعف بود مانند حرکت کرم

و میباشد ز دیکست یازدهم ذب الفلوان مانند دم سوش میباشد و از دهم سلی
آن میباشد مانند دوم سوش که هر دو از اطراف گنده متصل سازند سیر و دم و انقرو و او
است که ساکن شود و قتیکه متوقع بود حرکت چهار دهم واقع فی الوسط و او است که حرکت
کند و قتیکه متوقع شود سکون و این مجموع دلالت کند بر سوء حال مریض در بول بعد از
اعتماد بول نینازد و شیخ بوعلی گفته که بعد یک ساعت تمام رنگ قوام بول تغییر یزد و پنج
اوله از رنج بوعلی و سایر تاخرین هفت اند جنس اول بولست و آن پنج قسم است
احمر اخضر اسود ابیض قسم اول اخضر برای اوشش طبقه است اول تنبی مانند اب کاه و دلالت
کند بر رودت و قلت صفرا و دم اترجی شبیه بلون پوست ترنج و دلالت بر اعتدال کند
سیوم اشقر و آن زرد مایل بسرخ بود چهارم نارنجی شبیه بلون نارنج و این سرخ زیاده از اشقر
بود پنجم نارنجی و این سرخ زیاده از نارنجی بود و در این شعاع بود مانند نار و شبیه بود با بیکه
زعفران و آن سائیده باشند ششم احمر ناصع و آن زرد مایل بسرخ بود زیاده از نار
شبیه زعفران آیه دلالت میکند بر زیادتی حرارت نسبت بر تبه که ماقبل اوست گاه
در امراض حاده بول رفیق و سفید باشد و این دهم دوم احمر برای او چهار طبقه است
اول اصهب آن اول مراتب حرمت بود که گویا هنوز کامل نشده باشد بک رنگ و دوم
دوم دردی مشابه گل سرخ سیوم احمر قانی که شدید الحمرة بود چهارم احمر اقم که سرخی مل
بسیای میباشد مع غبرت مانند سیاهی پشت باز و آیه دلالت بر غلبه خون و حرارت میکند
گاه لون سرخ میباشد سبب وی چنانچه در فالج و سوء القینه و یا سبب که مقارن الا بول یا
چنانچه در قلع و ناری اول بر حرارت است از احمر قسم سیوم اخضر و آن رنگ نر بود و مرتب
آن پنج اندکی فستق شبیه رنگ است دوم بلنجی شبیه رنگ نیل سیوم سماجونی شبیه بر

طبیعی آنست که از فضل خلطها که من دفع میشود بعد از نضج ظاهر گردد و اگر کامل نضج است محمود بود
و الا غیر محمود و او صاف طبیعی محمود آنست که الم بنضج مستوی الاجزا مجتمع و اسفل قارور
بود هرگاه حرکت داده شود و منبسط و منقبض گردد و زود و با سرعت نازل و راسب نشود و آن دلالت
نظم و راسب از فضل محمود بهتر است و بعد از آن متعلق که در وسط قارور میباشد بعد
از آن ... است ... دلالت کند بر عدم نضج و یا بر سده و یا بر قلت
ماده رسوب غیر طبیعی پس چون ... قوام چون صفای و قشوری
و ویشی و کرنی و خالی و دمی و مدی و مخاطی و رطبی و اردی
از آن غمام مگر آنکه تعلق آن بسبب سبب باشد و این غیر طبیعی یا از فضل خلط غیر
از انفصال جرم اعضا اگر سرخ باشد از جگر و کایه بود و اگر سفید باشد از مثانه و یا از
اصلی و دمی از دوزبان شم و دمی از انفجار و دم بود و مخاطی از خلط غلیظه
اگر سرخ بود از گره باشد و اگر زرد و سفید باشد از مثانه بود و بر از استدلال از آن چند
یکی نوان است نوان طبیعی او خفیف الناریه بود و شدید الناریه دلالت میکند بر
و غلبه صفرا و قلیل الناریه بر فحاست و برودت و بر از سفید بر غلبه بلغم و یا بر سده مجرا
مراره و این مندر بقولنج ویرقان و دمی و دمی بر انفجار و بلیه و اسود و اختصار و نجاری
و کرائی دلالت کند بر آنچه دلالت میکند بر آن بول متلون بالوان مذکوره دوم مقدار است
قلت بر از دلالت میکند بر قلت فضول اغذیه و یا بر احتباس آن و اسما و این خبر و بدلتنج
و یا بر ضعف و افته کثرت بر از برای اضداد این باشد میوم قوام است رقت آن دلالت
کند بر ضعف مضم و یا بر سده و یا بر ضعف جذب سار قیاد و لزوجت بر از دلالت میکند بر عدا
لنج یا خلط لنج و یا دوزبان اعضا و زبدی بر ریح و یا بسن بر افراط خلط یا بر یغشی و یا بر

بر کثرت بول و افضل بر از آنست که سهل الخروج تشابه الاجزاء خفیف النار و
 معتدل القوام و معتدل القدر و معتدل الراحه در وقت متعاد بود و از آواز قرار و زبرد خالی
 و آیه منکر و تون منکر دلالت میکند بر یقین و دوم در توانا و عملی قبول کلی و آن
 قسم علم است علم حفظ صحت و علم علاج و آن دو طریق است طریق اول در علم حفظ
 و ملاک امر درین تعدیل سه ضرورت است و بیان کرده شد بهوار که افضل و بهتر بود و آن
 بد فرسخ بیان میکنم فرسخ اول در تدبیر ماکول حا قضا صحت را باید که تعدیل مقدار غذا
 کند و سکون نماید بعد از آن فکر چند قدم راه رفتن که مساوت میکند بر اخذ غذا اولی و بهتر است
 و اختیار کند نان گندم که پاک باشد از شوائب مانند شلیم و گوشت گوسفند یکساله و گوساله
 و بزغاله و مرغ و کبک و بهو و زردی بقیه مرغ و حلوا که از بادام مقشر و شکری ساخته باشند و
 اختیار کند از قسم میوه مانند انجیر و انگور و خرما تازه و از اغذیه دوائیه احتراز کند و بجز از اشتهای
 صادق غذا نخورد و شهوت با حبه را دفع نکند و در صیف غذائی بارد بالفعل در اول
 یا آخر روز و در شتاء حار بالفعل در میانه روز خورد و در سحر و در خریف معتدل خورد
 و تکثیر اقسام اغذیه بحسب طبیعت او غذائی لذیذ بهتر است و چون اندکی طلب اشتها باشد
 باید که دست از طعام باز کشد و همیشه پرهنر کردن موجب لاغری و سستی بدن بود و
 مراعات خوردن طعام در دفعات و انواع اغذیه و غیر آن که عادت داشته باشد و در
 آنچه منافعی صحت باشد تدریج ترک نماید و غذائی صفراوی مزاج سرد و مرطب و سرد
 سرد و قانع و بلغمی سخن و ملطف و سوداوی طرب بایل بجزارت خورد و صاحب
 سکون و دعوت و صده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر دهند بخلاف مراض مزاج
 گفته اند که جمع کنند میان سکون این و جمع کنند شیر با حموضت و جمع کنند سویق با شیر و بجز و

نه انگور بر کله نه انار بر لیمه و نه هیچ قریح دوم در تیر مشروب بهترین آب مازهر است خصوصا
 که جاری باشد بر زمین پاک یا رنگزده او جاری باشد طرف شمال مشرق و معتدل باشد
 از اعلی با سفلی و بعد المنبع و سبک شدن و شیرین بود خصوصا و قوی که باشد شیر و شدید البرق
 و آب نیل و آب گنجا جامع اکثر این صفات است و خوردن آب بعد غذا موجب غمی او
 و میان غذا در داء مگر مخمور و صاحب هه حار را نافع بود و بعد از یک ساعت از خوردن غذا
 که وقت شروع هضم غذاست بنوشند و جمع کنند در میان آب نهروا چای قهوه قویکی یکی از آن
 مندر نشود و از معده که این رویت و آب چشمه غلطت دارد و آب کارزار و از آن
 و بعد آب کارزار آب چاه و آب آن آب زمین نمناک نوشیدن آب و شراب بر نهرو
 بعد از جماع و سهل قوی و حمام و بر فواکه خصوص بطبخ ضرر دارد و عطر بلغمی از اشیا می منهد
 میشود و چون شراب حرام است لهذا تدریج استعمال آن ذکر کردیم قریح سوم در تیر حرکت
 سکون بدین حرکت قوی که آنرا ریاضت نیز گویند قوی ترین اسباب است و منفع و فضلات
 هضم و اربعه و یکی بدن پیدا کند و او را قابل غذا گرداند و نشاط آورد و حرارت غریزی با فرو
 و مفصل راحت و او را قوی گرداند و ریاضت معتدل که در وقت خویش واقع شود محفوظ
 دارد و جمیع امراض مادی و اکثر مزاجی مانند بارد و طب شرطیکه باقی تدریج ضرر و موقوف و آواز
 باشد و وقت ریاضت آنست که بدن از بول براز خالی باشد و بعد غذا و غذا و کمال
 واقع شود و در امتلاء و حج شدید و بعد جماع منع است و ریاضت معتدل محمود و
 صحت آنست که سرخ و منتفخ شود در آن بدن شروع شود عرق از پادتی سیلان عرق
 غلاظت ریاضت و آن محض رطوبت بدن و ضعف قوت بود هر عضو که بسیار باشد یا
 او بشیرط اعتدال قوی میگردد و این هر عضو مخصوص نیست بلکه حال هر قوت بدنی و نفسانی

این است چنانکه یکدیگر را قوی کند خط قوی میباشد قوت حافظه و همچنین یکدیگر را قوی فکر
 و تحلیل کند قوی گردد و منکره و تخیله او و برای هر عضو ریاضت مخصوص است چنانچه برای صدقات
 است پاواز بلند و برای گوش شنیدن آوازهای لذتبخش و برای چشم دیدن اشیای جمیله و سوار
 بر اسب که بعد اعتدال باشد ریاضت کل بدن است تحلیل میکند اکثر از آنچه گرم میکنند و نفع
 بنماید تا همین را و همچنین ترجیح بر قوی و دوانیدن اسب با هم و سبقت بردن یکی بر دیگری و
 گرفتن و بازی کردن بچوگان ریاضت بدن و قوای و نفس است و سوار شدن بر کشتی
 و امراض فزونی مانند جذام و استسقا و تقوی سینه و ششم است و عثمان و قوی که در کشتی حاضر شود
 در حبس آن مبادرت نباید نمود که بسیار نافع بود و از جمله ریاضت و کمک است و لایق
 است که قبل از ریاضت و کمک باشد و تا که اعضا مستعد ریاضت شوند و بعد از آن و کمک
 لیکن بین و کمک است که دست بکام بر بدن و مضاعف مختلفه و جهات مختلفه بگردانند تا از آن جمیع
 برسد فرسخ چهارم در تدبیر نوم و قطعه بهترین نوم غرق متصل معتدل المقد است که کم آن
 و زیاده از ده ساعت نباشد و حادث شود و بعد از نوم غذا شروع آن در انداختن و قمر معده
 این از یکی اعلا بطین دریافت میشود و کسی که عادت خوابیده و بر خیم غذا قبل از آن غذا رسیده
 پس منرا و است که ابتدا کند اول بر جانب راست زمانی قلیل بعد آن بایل شود و جانب
 تا دیر هر گاه تمام شود خیم معده باز گردد و بجانب راست و کسی را که عرق بسیار آید و غیر از
 ظاهر پس بدن او متلی است فرسخ پنجم در تدبیر ارتفاع و احتباس اگر طبیعت متین باشد باید که از
 شور باد و همه که با سلق و اسفناخ کثیر المقدار پخته باشد بخوراند و نمیر با قویم نیک ملین است خصوصاً
 برای مشایخ و همچنین کردن اشیای مسهل و قهقهایی ملینه و قهقه کردن با دانهان خصوصاً
 بر غن بادام نفع میکند مشایخ را هر گاه که بسیار ملین باشد باید که از شکم و معده و حشا

ریح از آن شدن و پس کون از نوم
 بکلاف و از نوم

و تفاح و مانند آن بادویه احتباس سازند و از مستفراغات متعارفه و حال صحت حمام و جماع
 است اما حمام بهترین حمام آتست که قدیم البنا غلبه الماء و اساع الفضل معتدل الحرارة باشد
 و فعل طبعی حمام بخین بسبب هوا و تطبیق بسبب آب است اول او بمرد و مرطب است
 بیت دوم سخن و مرطب است بیت سوم سخن و مخفف است و باید که دخول در حمام
 خروج از آن بتدریج باشد و استعمال حمام که باعتدال باشد نفع و دفع فضلات و تصحیح سام و تغذیه
 و تسهیل بدن و انتعاش حرارت غریزی و شهوت غذا و تلکین جلد و دفع کلال خفت بدن
 نیمه آید و بسیار شستن در حمام غشی و کرب خفقان می آرد و یابس المزاج استعمال آب کثیر از جوان
 و مرطوب بالعکس صاحب استنقا باید که قبل از استعمال آب عرق بسیار بگیرد تا وقتیکه جلد
 منتفخ ماند افراط نیست و هرگاه بدن لاغر شدن شروع کند و کرب زیاده شود علامت افراط است
 باید که از حمام بیرون آید و بعد حمام مخصوص در تن بایستد که پارچه یا بسیار پوشد و غذا بعد از حمام قبل از
 زوال حرارت فریبه کند باعتدال باسن سده و حمام برضام موجب لاغری و تخفیف است و
 قلیل الریاضت بسیار کند حمام معرق و اغتسال آب سرد سخت و قوی کند بدن را و سردی او
 است که در صیف یکسره جوان حار مزاج معتدل اللحم باشد استعمال کند و صبی و شیخ و کسکه او را
 اسهال و تخمه و زله باشد احتراز کند و غسل کردن از آب چشمهای گرم مانند کبریتی نفع می آید
 فایده شنج رطب و زایل کند حکه رطب یا بس و نفع میکند عرق النسا و جمع مفصل اما جماع
 جماع آنوقت کند که غذا هضم بود و شهوت قوی باشد از کثرت منی و خواش طبعیت و انتشار
 تام حاصل آید بلا تخیل و بلا تکلف و جماع کو و کان من جهت کم استفراغ و کم ضرر است از
 جماع زنان و من جهت حرکات متعبد افراست از و باید که از جماع پیر زن و نهایت صغیر
 حایض و مرخصه و بد صورت و باره و از جماع زنیکه کسی از دیت با و جماع نکرده باشد احتراز نماید

که انیمه بالخاصه ضعیف میکند شهوت را و جماع محبوب مسرور میکند و با وجود کثرت استفراغ منعی
کم ضعیف کند و جلق زدن بالخاصه موجب غم و ضعف انتشار و شهوت بود
فرسخ ششم در تدبیر فصول اربعه بر حافظ صحت لازم است که در بیع نبار تقدم با حفظ
استفراغ سازد بقصد یاقی یا باسهال بحسب حاجت و مطابق عادت و تعلیل غذا
نماید و مطفیات و مسکنات و شراب مزوج باب استعمال کند و در صیغ اسایش
و آرام لازم گیرد و از سختات و محفقات و حرکات عقیقه اجتناب نماید و غذا کم خورد و آهسته
و اشرب بارد و در طب اختیار کند و استفراغ بقی کند و در خریف از محفقات و کثرت جماع
باشد و از سردی صبح و گرمی میانه روز خود را بگذارد و در شتتا خود را در لباسهای پشمین
و پنبه دار پوشیده دارد و خوردن اغذیه قویه کثیر غذا غلیظ مانند هر سه اختیار کند و کرم بسیار
خورد و استحمام نماید و سختات و حرکات قویه عقیقه و مطفیات استعمال سازد و قصد قوی
نکند مگر اسهال بوقت ضرورت بعمل آرد فرسخ هفتم در تدبیر حوامل و وضع حمل و مولود و رضاع
و مرضعه اما حوامل پس قصد و حجامت و اسهال قوی حوامل را قبل از ماه چهارم و بعد از
ماه هفتم ممنوع است و در وقت ضرورت اسهال از سهل بارد مناسب بود و هر چه ضعیف
قلب سده و مزلق جنین باشد نباید داد و جمیع ادویه قلبیه و تریاق فاروق و شرود لیطو
حافظ جنین بود و حامله را قبض طبیعت ندارند و از ادویه مدره و منخنه و مرقه و استمام آخر از
ضرر بود و از حرکات شدید و از استلای غذا پیضه و غذای تیز و تلخ و غضب و غم و فرغ
و اصوات مایه و بویهای تیز نگذارند و قوی و غشیان که ایشان افتد و قوی که بسیار نباشد
بند نکند و خوردن گلکند عملی و امثال آن برای استهائمی فاسد زنان حامله فید بود و خوردن
و مانند آن از اشیائی حریقه تیز نافع بود و باشد که بعد از چهار ماه خود بخود زایل شود و خوردن

زراوند قدری پیش از غذا و بعد آن از برای سقوط شهوت و خصوصاً با شرب یکانی ترش
 سفید بوده اندک اندک خوردن آب نیگرم خفکان ایشان را زایل کند و همچون کمونی در آن
 آن برای ریاح که در معده و اسهالی ایشان باشد نافع بود و تایلین روغن گل و انار شک
 بزمان بخته تخمید کردن در شکم را دور میکند و لعاب خطمی و گل سرسوی طلا کردن خارش
 فرج را سفید بود و اگر مقاطیس در دست چپ گیرد یا بعد بر آن راست بند زن اسهال
 بزاید و مشکطرا شیخ پریاوشان نخود سیاه هر یک شش باشد پوست امتاس قند سیاه کهنه
 هر یک کیتوله و آب جوشانیده صاف نموده بخورد و شکم و پشت و اطراف فرج بر روغن
 روغن حبلی مالید و اگر پیوسته و پیوسته و خرساق گاو و هم اضافه نماید بهتر باشد و آب گرم نطو
 کند و در آن نشاند و خوردن و اچینی برای تسهیل ولادت و در آن سفید بود و همچنان
 با چند بیدتر بسیار نافع است و اگر کنش و شوخیز و جلد تر عطر کرده و بوقت عطسه من و بینی
 بند کند و آنرا هم سپ و استر و خرد و دکن و چون حرکت بچ محسوس نشود و اطراف حامله سرد گردد
 و تا چهار روز درد ولادت ماند باید دانست که چه مرده است باید که مشکطرا شیخ پریاوشان
 ابل هر یک درم نرس بود و نید از هر یک درم نبات سفید و ده مثقال و آب جوشانیده صاف
 نموده تناول کند و چون بول را در قند سیاه لطف نموده بخورد و نیز کتول را ساییده شفاف
 ساخته لبل آرد و اسقاط میکند و مجرب است و چون لته را در شیر قوم تر کرده بر دارد در اسقاط
 قوی الاثر است و عطسه آوردن بطرفی که گفته شد سفید بود و در روغن سفید و جواهر مسک
 کوفته و چغندر دزبزه گاه سرشته استعمال کند و سداب خشک تخم خطم قط از هر یک درم هر یک درم
 بکوبد و بر نبات و عانه طلا کند و از پوست مار و سر گین بکوبد و دکن و اگر دین تدبیر بیرون نیاید
 می باید که قابل دست در فرج برده و بیرون آرد و باشد که چه را پاره پاره میکند و بیرون می آرد

و این عمل خطرناک است و اگر در پیش از ولادت بایل بطرف خانه قطن شود عیاست سهولت
ولادت است و همین است علاج احتیاج شیمه اما تدبیر وضع عمل زنی که بچه زاید میاید
که در خانه معتدل بزیاید و تا سه روز او را غذا ندهند و بعضی تا شش روز غذائی نخورند و اجوان را
در آب بجوشانند و صاف نموده شکر سفید و آن انداخته مثل حریره بپزد و در روغن زرد و زنجبیل
انداخته تناول نماید و اگر موسوم گریا باشد یا مرنج گرم بود و بجائی اجوان تخم ریحان کنند و بجای
آب عرق غلب الثعلب عرق گاوزبان بپزند و اکثر زنان مکهانه را در روغن بریان کرده
در قند آب آبیخته بخورند و ترکیب سیاه خشن او آنست که اول میوه باراد در روغن زرد و
بریان کنند و بهر روز آن مکهانه را در روغن مذکور بریان نمایند و قند را در آب حل کرده
توام نمایند و همه را بیا میرند که خوب مخلوط شود و از آنش فرود آرند و بوقت فرود آوردن ازکی
زنجبیل ساییده مخلوط ساخته بکار برند و میوه از قسم بادام و پسته و خرما و نارنجیل و کشمش و
میخورد و روز چهارم شوربائی مرغ یا بز و کبچری موگنک تناول نمایند و در ششم نان گندم
نیز شروع میکنند و پنجم روز بهمن غذا اکتفا میکنند و از خیرهای سرد و هوای سرد و حرکات
متعبه پرهیزی نمایند و هر روز از روغن کنجد مالش میکنند و اطراف فرج بر روغن جنجیلی مالند و
در رحم که بعضی زنان را بعد از ایندن میباشد پوست التماس شکطرا شیخ پریاوشان
قند سیاه کهنه در عرق گاوزبان عرق غلب الثعلب بپوشاده صاف نموده و به سفید بود
و همچنین تخم کنان بجوشانند و برجم رسانند و یا شیر خر میگویم کنند و آیدست نمایند و اگر هم اتر و خرد
کنند نیز نافع بود و ستر نوشانیدن و طبع جناری خوراندن و برجم رسانیدن هم مفید بود و
اگر ادویه مذکوره فایده کند قدری پوست خشخاش در آب ترکند و بنوشانند و درین کار
چهار مرتبه غسل میکنند اول روز ششم بعد از آن روز ششم و جمی ام و پنجم و اگر موسوم گریا باشد بعد

دوشم روز غسل کردن نیز مضایقه ندارد اما بدین سولو و هرگاه طفل متولد شود تن او را
 از سواهی سر و محفوظ دارند و پیش از شیر عمل بلیسانند و آنچه بالفعل مروج است خرم را در آب
 ساییده از انگشت شهادت بر کام او می مالند و کام را بهر چیزی که بماند در مدت حیات
 از آن چیز متضرر نمیشود و چنانچه گفته اند که فاخر هر معدنی بر روز ولادت پیش از آنکه شیر دهند
 بر کام وی بماند در ایام حیات خود از سموم مشروب و ولد و غمه متضرر نگردد پس طفل از انگشت
 آب غسل نمایند و بعد آن باب شیرین نمیکرد و همین مروج است و وقت غسل احتیاط کنند که آب
 در دهن و بینی و چشم نرسد و وقت غسل از انگشت خضر مقدس طفل را منفتح سازند زیرا که قوی
 جنین در شکم مادر است بزر نمیکنند و جمیع فضلات از راه بول دفع میگردد و در شیمه می افتد
 و بعد از غسل فلوس مس در آب تازه و عرق بادیان و نبات سفید جوشانیده دهد و بعد از آن
 شست پاس از وقت ولادت شیر نوشانند و آنچه درین زمانه معمول است پیش از داوان
 شیر و دانی ملین میدهند صفت دوانی ملین برگ نیم پاشی بزرگ با کهنه ز کچور کلا
 و خور و دندان دانه چکا دانه گل سنخ موز منشی بادیان شاهره مغز فلوس با دوام نباشد در آب
 جوشانیده صاف نموده میدهند در روده ناف که از آن مال یگونی از طرف دوم به بول
 و شیمه متصل میباشد و آنول چیزی گرد سیاه مانند زنگ جگر میباشد و شیمه غشایی بود که
 بر خنین در روده حاوی باشد میباید که آن روده را از انگشت نزو انگشت شهادت گرفته
 از طرف شیمه آن روده را بماند تا آنچه در وی باشد از خلط و باد بیرون رود پس بر میان
 نرم تافته بروغن گا و چرب ساخته بمفاصله یک شبر و چهار انگشت مضوم از ناف آن روده را
 بر بندند و به آهسته قطع کنند و پس از قطع خرقة بروغن کجد و روغن زیت سرشته بزنان
 نهند و لوطه لوطه بروغن انداخته باشند تا ناف را گرم و سخت کند و روده ناف در سه چهار روز

خشک شده بافتد و خاکستر صدف بر ناف در و سارو تا کفاف خشک گردد و روغن بدان
 نرساند و گاه باشد که بوقت قطع ناف ورم حادث شود و مردانگ سفیده کاشتری است
 کیمیه بآب غلبه بنزد و آب کشیر بنزد ساینده ضما و کنند و گاه باشد که ناف پخته شود و بوم
 کند باید که مردانگ سوز و بخار آساید و تنگ جراح است و مانند آن ساینده باشد و اگر
 ازین تدبیر فایده نشود و طفل زیاده از دوماه باشد اول دوعده در بوسه سپاسد بعد از آن
 ادویه مذکور بکار برند و اگر تورم ناف پدید آید باید که در همان ایام رفاده بندد و قطع سر
 یا خریطه که از اسرب سوختن زده باشند یا سوسه سوزی پر زده بروی نهادن و بعضا بته
 داشتن نفع تمام دارد و از آشنائی بادی احتراز واجب نگارند و تا وقتی که طفل خوش طبع
 و گریه شیر نرزد و طفل را غنق استن تاسه چهار ماه لازم بود که موجب محافظت اشکال اعضا
 و طفل را هر روز تهنین کنند اگر پسر باشد روغن گاو و اگر دختر باشد روغن بنفشه و روغن
 گاو بماند اما تدبیر رضاع و مرضعه شیر مادر بهتر از شیر است و شیر اگر از مادر باشد از
 روز ولادت تا یک هفته نباید داد و درین اثنا شیر خود را از شخصی دیگر نماند و مرضعه از بست
 پنج سال کمتر نبود و از سی و پنج سال زیاده نباشد و معتدل السخنه و باخلاق محمود و خوب صورت
 و پستان در حجم متوسط باشد و مسترخ نبود و مرضعه که شیر میدهد باید که وضع حمل آن در ماه
 بوده باشد و کپس زائیده باشد و بعضی بر آنند که شیر پسر برای دختر و شیر دختر برای پسر مناسب
 بود و شیر مرضعه باید که معتدل القوام و معتدل المقدار و سپید رنگ شیرین مزه و پاکیزه
 بود و متشابه الاجزاء و قلیل الرغوه باشد و در میان وضع مرضعه و در میان رضاعت بدت
 متوسط باشد و آن بعد از چهل روز تا هفت ماه بود و هر صبح پستان را اندکی دوشیده باشد
 پس در دهن طفل دهن و از حجام و غم و غصه هر چه باعث فساد شیر باشد احتراز کند و غذای

مرصعه نان گندم با گوشت بره و بزغاله از بقولات کاهو و از فواکه بادام و فندق مناسب
 و هرگاه شیر غلیظ باشد بلطافات اصلاح کنند و بعد از سه چهار روز بسکنجین آب بیکرم قی سنجند
 باشد و باز داشتن از ریاضت و آرام دادن و آدویه و اغذیه موله خون غلیظ خوراندن
 شیر را غلیظ میکند و علامت اعتدال قوام آن آنست که چون شیر را بر نانخن اندازند
 مایل بیلان شده متوقف ماند و خوردن تودری سرخ با شیر گاو برای زیاده کردن شیر مجرب است
 و نیز ساق لاله را با جو مقشر پزد و صاف کند و قدرشکریه اضافه کرده بنوشد فایده نیامد
 و آنچه منی را زیاده کند شیر را نیز زیاده میکند مانند تودری سفید تخم ششای پستان بز و پستان
 میش و بآیدن پستان در زیاده کردن شیر بسیار موثر بود و اگر مردانک روغن گل قی حدس
 با سرکه و یا زیره با سرکه طلا کند شیر را کم میکند و آدویه مدره و آب شور نوشیدن و روزه داشتن
 و قصد کردن درین باب مفید بود و اگر قلت شیر بسبب است باشد تیرید کند و ضماد کردن
 مبررات و خوردن غذای سرد مانند آش جو و اسفناخ مفید بود و اگر بسبب دوت و یا سبب
 ضعف قوت جاذبه شدی باشد غذا و دوائی لطیف مایل بحلالت باید خورد و تخم کنیز نافع
 بود و تعلیق محاجم ناری زیر پستان شیر سودمند است و اگر بسبب خلطی بود که بر غالب باشد
 اگر صفرا غالب باشد زردی و صفرت و رقت شیر بود و اگر بلغم غالب باشد سفیدی و نایت
 و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب باشد کمودت و غلظت و حموضت شیر بود علاج آن
 تنقیه خلط غالب کند و تبدیل مزاج نمایند و ریاضت معتدله و اغذیه ملطفه و شرب شراب ریحا
 و تناول اغذیه خوشبو و فساد بومی شیر نفع مند بود و اگر مشابه الاجز باشد اصلاح غذا کنند و
 معاصین باضمه بکار برند و اگر کثیر الرغوه باشد کاسه ریاح خوردن و طبیعی الرضاع و دال
 است و اگر طفل برای شیر نگردد بصر و مانند آن از انشای تلخ بر پستان بالند و در دهن طفل

دهند و بهترین موسم از برای افطام یعنی بکار آمدن غذای از شیر موسم بهار است و نزدیک افطام آب
 دهند و غذای شیر در پنج زمان و شیر و شهد آغشته بدهند و در نعل محمول است که بعد از جدا کردن
 از شیر غذای کبچری مونگ تلیم میدهند و در تهذیب خلاق طفل گوشه و طفل را اشیا قوی
 شدیده و الحار و شدیدة البرودة دهند و محوضات نیز نباید داد و اگر ضرورت محوضات باشد
 آنوقت دهند که بعد از شیر خالی باشد و علاج شیر خوار بیشتر علاج مرضه کنند و اگر افطام
 خور باشد تدبیر او نیز باید کرد و در روز یک مرضه را سهال یاقی و مانند آن عارض شود و از
 شیر او نهند و چون اثر بر آمدن شتایا ظاهر شود و مایع خرگوش و چربی ماکیان بر لثه بماند
 دندان جلد می برآیند و مالیدن شهد و مسکه و همچنین چربی نرم و پرب چون چربی بط
 و موسم و روغن بادام و مالیدن شیر شتر نفع کلی میکند و هرگاه دندان آغاز کند از مضع چربی
 سخت باز دارند و گاه گاه نمک شهد بر دندان او بماند تا از قلاع محفوظ ماند هرگاه طفل گوشت
 شویخ زبان او از انگشت مالیدن عین بر فصاحت است فرسخ هشتم در بیان آن
 که بصبیان اکثر عارض میشود اگر ریاح غلیظه یا طوب غلیظه داخل سر اطفال شود و متدود
 نفخ شیون نیز حادث شود و از ریاح بصبیان و ام بصبیان نیز گویند و بعضی ام بصبیان را
 مخصوص داشته اند بصبر می که با تب محرق باشد هرگاه واقع شود پاییهای خود می بچند
 کف بدان می آرد و علاج آن در وقت حدوث آن باید که دست و پای ایشان
 بگیرند و کف دست و پاییهای خش بماند و نگذارند که اضطراب کند و باز و در آنها نخت بند
 و جهت از آن شنج روغن گل یا مسکه یا ب نیگرم مخلوط کند و بر بدن بمالد و اگر ازین تدبیر ازاله
 مرض شد بهتر است و الا بحسب مرض علاج کند مثلاً اگر تشنید و تشنگی باشد جاست ساقها
 با شرط باید نمود و تبس طبعیت همیشه باید کرد و غذا داد و آنچه که در سر سام بزرگان مذکور است

باید کرد و غذا را خفیف دهند و اگر تپ تشنگی نباشد بعد از صبح بهیل گرم مکرر تقیه کنند
 لیکن اوویه قویه مثل غار لیون و تر بدندند و کندرو چندید ستر و صبر بر آب کوفته و پخته در آب
 بادیان مثل خشناس حب بند و از یک حب تا سه حب شیر مادر حل کرده بدند و نصف
 دانق جدوار با شیر مادر سائیده بخوراند درین باب مجرب از موده است و مرضه را معاین
 جوارشهای گرم دهند و ادویاتی که در صرع بزرگان مذکور است در اینجا هم سودمند بود و
 مهره مرجانی با نش سرخ کرده میان دو بر و او از پیشانی داغ نهادن نیز مجرب است و بعضی
 بالمشک گو سفندم داغ میکنند و خردل سائیده بر کفپای مالین نیز سودمند بود و از
 آواز مالیده و خوف شدید و غضب شدید و از غسل کردن آب سرد و دیدن چیزی براق
 آمدن بر بلندی اجتناب نمایند همچنین بر سینه از اغذیه غلیظه و بقولات و از اشیائی شیرین
 و چرب و تیز از واجبات است و باشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود زایل شود و عطر مسکه
 اگر سبب آن ورم حار و اوجی داغ باشد با پی حرارت بود و علاج آن بطالع سر ساق کنند
 و اگر سبب می باشد که بسرسد باید که با در و ج کوفته و پخته و بر بینی دهند و کرده گو سفند را
 بر میان کنند و طوطی که از آن تراود و بر بینی چکانند و قرع عفران و قند کوفته بخور آن کنند
 عطاش یضم عین جمله و شین مجرم حار است که در داغ صبیان حادث شود و از
 فرو شستن تارک سر و عدم سیری از آب زردی زنگی در چشم و حلق توان یافت پس
 تبرید و ترطیب داغ از پوست که دو خیار و خرغه و روغن گل مقدری سر که وزردی ضمیمه
 و آب کشنیزه و آب غنیمت الشعلی نماید و هر گاه گرم شود ضما در تبدیل نماید و اسهال
 مرض خوب نیست پس اگر عارض شود چشم بگور و و لکیده درست را در آب بچشانند که نرم
 شود بر آورده صلا این نماید و بر تارک سر ضما ساخته پارچه بر آن بر بندد و مکرر بعمل آرد و دفع تمام

و همچنین ضما و آله که آله را باب سائیده یا باب که در و رغن گل و زرد تخم مرغ بر تارک سر بگذارد
و مر و اید سائیده طباشیر سوده زهر مهره سائیده زرد و سوده از هر یک و سرخ همه را بنجور
و بعد آن شیر تخم خرقه سیاه بود اوده شیر تخم کاه و تخم در عرق بارتنگ عرق کیوره و کلاب
بر آورده رب به شیرین شربت انار شیرین داخل کرده بارتنگ و اوده بالای آن ریخته بنجور
و نشاسته بالندک سرکه و عنب الثعلب و رغن گل نافع بود و و خبار کف دست و پالستن
و پانی او را در آب سرد داشتن مفید بود و صورت قبض طبعیت آب که و باشیر خشت یا آب
عقاب یا آب شیر خشت نافع بود و موضع را پست جو و مانند آن هر چه ذمی قبض بود بنجور
و تعلیل غذا نمایند اجتماع المافی الراس گاه باشد که رطوبت مایه در سر اطفال بسبب
رطوبت و مانع داخل تحف بالای غشائی صلب که متصل تحف است جمع آید علامت
این قسم آنست که چشم باز ماند و همیشه تر بود و اشک جاری باشد و مریض اندرون سر خود
ثقل و گرانی در یابد و این قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره خارج تحف زیر جلد
سر بسبب خطائی قابله که بعد از ولادت سر طفل را بشدت غم کنند ازین سبب بن رگها
کشاده گردد و خون رقیق بیرون آید و زیر جلد جمع شود و علامت این قسم آنست که
جلد سر بلند محسوس شود لیکن رنگش بحال خود باشد و باگشت فرو تواند نشست و طفل بسیار
گرت و بیدار ماند و اگر رنگ جلد متغیر گردد و دوشخت باشد که باگشت فرو نتوانست شد و
لذع و وجع محسوس شود باید دانست که درم است اجتماع رطوبت نیست و علاج آنست
که نظر کنند رطوبت کثیر است یا قلیل و بر هر دو تقدیر یا محصور در مکان است یا غیر محصور
بغیر منفذ شود اندرون تحف پس اگر کثیر المقدار است و غیر محصور علاج آن خطر دارد
و اگر قلیل المقدار و محصور است علامتش آنست که اول موی سر بر آید و بعد از آن

نند
سائیده
رغن
گل
زرد
تخم
مرغ
بر
تارک
سر
بگذارد
و مر و اید
سائیده
طباشیر
سوده
زهر
مهره
سائیده
زرد
و سوده
از هر یک
و سرخ
همه را
بنجور
و بعد آن
شیر تخم
خرقه
سیاه
بود
اوده
شیر تخم
کاه و تخم
در عرق
بارتنگ
عرق
کیوره و
کلاب
بر آورده
رب به
شیرین
شربت
انار
شیرین
داخل
کرده
بارتنگ
و اوده
بالای
آن ریخته
بنجور
و نشاسته
بالندک
سرکه و
عنب
الثعلب
و رغن
گل
نافع
بود و
و خبار
کف دست
و پالستن
و پانی
او را در
آب سرد
داشتن
مفید
بود و
صورت
قبض
طبعیت
آب که و
باشیر
خشت یا
آب
عقاب یا
آب شیر
خشت
نافع
بود و
موضع
را پست
جو و
مانند
آن هر
چه ذمی
قبض
بود
بنجور
و تعلیل
غذا
نمایند
اجتماع
المافی
الرأس
گاه
باشد
که
رطوبت
مایه
در سر
اطفال
بسبب
رطوبت
و مانع
داخل
تحف
بالای
غشائی
صلب که
متصل
تحف
است
جمع
آید
علامت
این
قسم
آنست
که
چشم
باز
ماند
و
همیشه
تر
بود
و
اشک
جاری
باشد
و
مریض
اندرون
سر
خود
ثقل
و
گرانی
در
یابد
و
این
قسم
علاج
پذیر
نیست
و
باشد
که
رطوبت
مذکوره
خارج
تحف
زیر
جلد
سر
بسبب
خطائی
قابله
که
بعد
از
ولادت
سر
طفل
را
بشدت
غم
کنند
ازین
سبب
بن
رگها
کشاده
گردد
و
خون
رقیق
بیرون
آید
و
زیر
جلد
جمع
شود
و
علامت
این
قسم
آنست
که
جلد
سر
بلند
محسوس
شود
لیکن
رنگش
بحال
خود
باشد
و
باگشت
فرو
تواند
نشست
و
طفل
بسیار
گرت
و
بیدار
ماند
و
اگر
رنگ
جلد
متغیر
گردد
و
دوشخت
باشد
که
باگشت
فرو
نتوانست
شد
و
لذع
و
وجع
محسوس
شود
باید
دانست
که
درم
است
اجتماع
رطوبت
نیست
و
علاج
آنست
که
نظر
کنند
رطوبت
کثیر
است
یا
قلیل
و
بر
هر
دو
تقدیر
یا
محصور
در
مکان
است
یا
غیر
محصور
بغیر
منفذ
شود
اندرون
تحف
پس
اگر
کثیر
المقدار
است
و
غیر
محصور
علاج
آن
خطر
دارد
و
اگر
قلیل
المقدار
و
محصور
است
علامتش
آنست
که
اول
موی
سر
بر
آید
و
بعد
از
آن

با بونه اکیل الملک شبت بنوس گندم در آب بجوشانند و نطول نمایند بعد آن او بگیریم
 و خشک باز عفران و بورق ضماد کنند و پاره سرب بالای آن بندند و اگر لیمو را پاره
 کرده بر آتش گرم ساخته بالای آن اندک نمک پاشند و بکشد تحلیل بطوبت نیاید
 باشد که طبیعت خود اصلاح آن میکند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد احتقر بچشم خود
 که در خانه شخصی دختر می تولد شده که جلد سرد از دو جای بسیار مرتفع بود عزیزان او از مشاهده
 این حال شوش شدند و نخواستند که شق کنند احتقر آنها را این حرکت باز داشت و علاج آن
 به بیعلاجی کرد بعد از چندی خود بخود تحلیل شد و ما حال ندیده است و اگر ازین تدبیر فایده نشود و هنوز
 راسق کنند و آنچه در ویست بیرون آرند و رفاده بر آن بندند و تا سته روز شراب و روغن کنجد
 بر آن چکانند پس از آن رفاده را واکند و اگر تخم مندل شد بهتر و الا بهر هم مدله علاج کند و در صورت
 ورم علاج سرسام کنند و حجامت با شرط بسیار مفید است شنج اگر بسبب یوست باشد
 بعه حیات و استقرائات حادث شود و بتدریج پدید آید علاج آن از مرطبات کنند و
 این باطفال کم واقع شود و اگر بسبب قبض طبیعت و یخوایی و گریه بسیار افتد علاج آن
 ملکین طبیعت بود بشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر جمله که زنان فرقت میدهند
 اسکات کنند و اگر ضرورت باشد افیون بموضع و طفل دهند و در آرزو بچینانند و اگر بسبب
 درد و ورم که بوقت بر آمدن دندان میباشد باشد نیاززدکی و مانع علاج آن آنچه در تسبیل
 نبات انسان مذکور است باید نمود و علاج ورم شته ترمی آید و اگر بسبب ضعف و فساد ضمیم
 باشد و این اکثر بطفالان فرجه افتد علاج آن اصلاح غذائی مرصعه و طفل نمایند و جواریها
 متقوی هضم خورند و روغن سون و روغن خانا لیدن مفید بود کثرت البکا طفل که بسیار
 بگریه و بیدار ماند و آن اکثر بواسطه درد گوش باشد و باشد که بسبب دردها یا در چشم و مانند آن

نیز بود و سبب رم دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر سبب فساد شیر در معده باشد علاج
 آن نفع یافتن از قی و جوع بود و شیر فاسد در قی بیرون آید علاج آن اصلاح شیر کند و متعوی
 گوشتند و تنقیه نمایند التفرع فی التوم طفل که در خواب می ترسد باعث دیدن خوابها
 هوناک بود و سبب آن شد که در بیداری از چیزی بترسیده باشد همانصورت در خواب ظاهر
 میشود علاج آن بخیله خوف از و در کند و طفل را بر آن چیز دلیر گرداند و اگر سبب ابتلا و
 فساد غذا در معده باشد غذا کمتر دهت و بعد طعام از خواب منع نمایند و محل بلیانند و
 مانند آن بخوردن دهند و باشد که انجالت مقدمه جدی و حصیه نیز میباشد و گاهی طفل را
 در خواب حالتی مانند کابوس پیدا آید میباید که چندید ستر پیوند و مانند ریج البصیان علاج
 زکام و تر که که طحان را عارض شود سبب طوبت و ضعف دماغ ایشان باشد و همچنین
 گوش نیز اکثر از طوبت میباشد و نشان در گوش است که طفل گریه کند بی منتهی اضطراب
 نماید و هر دم دست خود را گوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان وی است علاج آن
 امراض مانند علاج زکام و زله و در گوش کند چنانچه در علاج بزرگان مفصلاند که درست
 حول و اوافست که میلان چشم بجانبی شود و آن بعد از صرع حادث شود و سبب داون
 و خوابانیدن و نگه داشتن بیک جانب تا ویر نیز واقع میشود علاج آن پارچه سرخ بر گوشه
 چشم که مخالفت گوشه بایل باشد آویزند و اگر هر دو پلک چشم بهم چسبیده باشد که هر صبح بول گرم او
 چشم را بشویند زرقه یعنی کبود بودن چشم یا یکم شک زعفران باریک ساییده بول هم
 در چشم کشند و سیل غطیل تر فرو برد و مکرر در چشم کشد بسیار مفید بود احتیاس الشی فی
 مجری الالف یعنی نبشتن چیزی در مجری بینی بایده که اول از روغن باد قمری سوم
 بینی را از اندرون و بیرون چرب کند و چند قطره از آن در بینی چکاند بعد آن چیزی که

که عطسه آید و او را بویایند قلاع ایشان را هر چه در قلاع بزرگان می آید مفید بود و گل
 بنفشه و گل سرخ را سائده و در ورسازند و در بلغمی قدیمی از عطران نیز زیاد کنند و گاه و گاه
 سوخته و آرد و جو بریان در دهن پاشیدن نیز نفع دهد و همچنین با گلاب سائیده پاشیدن نیز نفع
 میکند و اگر از این تدبیر فایده نشود و حجامت کنند و در بوی پاشند ضرر الاستان فی النوم
 اکثر صبیان و همچنین مثلاً و نسوان و در خواب دندان میسایند علاج آن بعد از نفع از مسهل
 گرم و حب ایارج تنقیه کند و گردن را بر رغن زیتون مالند و بادیان سائیده و در گلخانه آخته بخورد
 و در اکثر کصبیایان عارض میشود و خود بخود زایل میگردد و گاهی که از دهن صبیان جاری باشد
 افاقیا سائیده در دهن بماند نفع آید و تکیه کردن بر رغن و موم مفید بود و درم لثه که بوقت
 روئیدن دندان حادث شود علاج آن چنان نمایند که دندان زود بر آید استرخای
 لپهات یعنی بست شدن و افتادن ملاذه چون شب بمانی سائیده و بصل آئینه بر لپهات
 بماند استرخای ملاذه را مفید بود و باز و بسره که و یا نشاشته با سرکه و گل ملانی با سرکه سائیده
 بر باقوع طلا کردن استرخای ملاذه را مفید بود و سعال اکثر بسبب کثرت رطوبت حادث شود
 علاج آن ببلعج سعال بلغمی بزرگان کنند و در سعال اطفال اگر چه بلغمی باشد چیزی شدیدی
 و الیه بسته نهند و همچنین است علاج خرخره غلیظه یعنی آواز شدید که در وقت خواب از سینه می آید
 و به ورم ریه باشد هرگاه طفل را عارض شود نفس زود زود زند و گوی زیر اضرلاع حادث
 شود علاج آن از مضجات و مسهلات و منشقات بلغم باید کرد و سینه مریض از هوای سرد
 باید داشت و آغذیه بارده نباید داد و اگر تواند ماده را زانیده مسهل دهد و الا انتظار این
 کرد و زود ماده به سهیل و شیاف مناسب دفع باید کرد و صفت منضج که درین مرض بکار آید
 اصل السوس تنقیه نموده گاه و گاه بان موز منقی پرسیاوشان انبیر گل بنفشه تخم خجاری و شلیل

فایده بسیار دارد
 در سعال
 در سینه

بقدر مناسب گرفته جوش داده صاف نموده قدری نبات سفید داخل کرده بخوردن
 روز دوم اگر مریض قوی باشد زود فایده سوزن اضافه نموده بدو روز سهیل متاکمی منفرقلو
 باید افزود و اگر حاجت افتد وقت دوم سوس گندم گل گاوزبان پنج سوس در عرق گاوزبان
 جوش داده صاف نموده شربت بنفشه اضافه نموده بدو چون بقدر یک سرخ خون خرگوش
 در عرق گاوزبان حل نموده بخوراند درین باب مجرب است و همچنین قدری مالیدن آن بر
 تارک و ناتنها مفید بود و قویائی سبز بریان نموده یکروز و سهاگه نیم بریان یکت و هر دو را در آب
 یا شیریز حل نموده بقدر دانه باجره حب سازند و وقت احتیاج یک حب یا دو حب در
 آب یا شیریز مادرش بدو مجرب است فواق یعنی چکی اگر بسبب سحج حادث میگردد و در زمان را چنان
 گمان است که برای توسیع معده و روده می افتد اگر بسیار باشد جوز نندی یا شکر سفید بدو
 و تجدید سرد آب سائیده اندکی داودن دهند بودنی شدید اگر سبب آن زیادتی نوشیدن
 شیر باشد علاج آن شیر کمتر دهند و تقویت معده نمایند و باشد که بسبب احتیاج بلغم و یا انصباب
 صفرا در معده بود علامت هر واحد خرج هر واحد بود علاج آن تذکوره میشود و همچنین
 علاج هضمه و ضعف معده و بستن شیر و خون در معده در منزل سوم می آید سبکت از آن
 باید کرد و اسهالیکه طفل را بوقت بر آمدن دندان می افتد اکثر بواسطه بر آمدن دندان می باشد
 حبس آن مناسب نیست مگر و قتی که از افراط مضرت کلی باشد و تدبیر بر آمدن دندان یا
 کرد که اصل علاج همین است و در صورت زیادتی اسهال از هر مهره و طباشیر و مانند آن که
 در بحث عطاس گذشته حبس باید کرد و منزهیل کوته خیمه هموزن آن نبات سفید آغشته
 نیم گرم باب بدعت سودمند بود و اگر پوست ششخاس بلبله سیاه بر خون بریان نموده
 هموزن آن شکر سفید آغشته قد قلیل بطفل دهد برای حبس شکم بهتر ازین دو گانست و آب

پا بود و گل
 و گاوزبان
 بدن نیز نش
 فی الزوم
 چار سهیل
 آغشته بخورد
 جاری باشد
 به وقت
 استرخائی
 قیصر لبات
 که سائیده
 دت شود
 ن باشد از اف
 از سینه می
 حادث
 ای سرد
 لاریان نباید
 سکا آید
 عشب

باز رنگ سبز که در آفتاب یا پائش اندکی گرم کنند و طفل را در آن نشاند همان ساعت
 که از دست خارج شود و بعد بر دست چپین کنند و یا از آن آب آبدست نمایند و یا چه را با
 تر کرده و بمقدار چند بسیار مفید بود و طفل که غذا نمیخورد و نیز یا به خصوص یا به تر گوش و نیز یا به تر
 بقدریکه انگ همراه آب سرد دهند میکنند و در آن روز شیر نهند بلکه بر غذای پر سیری دارند و طفل
 طبیعت گاه باشد که طفل از اسهال و رطوبت که ضعف قوی اند یا بابت هم انقباض و انقباض
 قبض حادث میشود علاج آن اگر تشنه باشد زرد گاو و جو نیم بر ناف طلا کنند و یا مسکه درون
 زیت باب گرم آینه بشکم باند و دست از طرف سده بطرف ناف مالیده باشند و از صابون
 شیا ف کنند و اگر تشنه باشد شیا فیک بجهت صداع مفید است و در قرابادین می آید عمل آنند و اگر
 حاجت تنقیه شود بحسب حاجت و مزاج تنقیه کنند معص چون اطفال حاضر و خود را می بخند
 باید که روغن زیت و آب گرم و نمک شانه گاو انداخته بشکم بکشد و تسکین از شیر گاو تازه
 شکم نیز نفع میکند و شکم سفید ساید گرم کرده و در لته تسکین کرد آن نیز نافع بود چون
 اعصاب پشت طفل بر روغن گل مانند آن باند تسکین می کند و آنچه در علاج بزرگان است
 سبکتر از آن استعمال باید کرد و تولد و دیدان یعنی که مهایی که در مقعد طفل متولد می شوند
 علاج آن رسوت ز کچور کیلیه بای بزرنگ کو قه پخته آب بدنند و هر گاه همین او ویرا ساید
 بزرد گاو سرشته بته آوده حول کند که مہار اقل کرده بیرون می آرد و مار جیل با شکر خوانند
 بالخاصیت نفع دارد و خنایوم سرشته شیا ف سازد پس بعد از لحظ طفل را بر روی او غلطانند
 مقعد او را اندک اندک با انگشت و یا بچیزی دیگر بخارند و مقابل چراغ دارند و هر گرمی که ظاهر شود
 ویرا بگیرند و اگر موم در روغن گذاشته بیرون و درون مقعد چرب کنند منع خوردن گرم و
 خاریدن انخل نماید خروج مقعد اکثر اطفال را مقعد بیرون می آید پس باید که اول با عانت

دست او را رد کنند و اگر شکل باشد نخست از موم و روغن و شیر گاو چرب کنند تا زود باز گردد
و بعد آن پوست آنرا جفت بلوط گلنار را زود در آب جوشانیده صاف نموده هر گاه بگرم شود
در آن نشاند و طفل آنرا بربند و تنگت کشند البول فی الفراش کیسه بول در فراش
کند یا بد که سعد کند رخنه جان جفت بلوط حب الاس گلنار حله برابر کوفته خیمه سفوف سازند و
به بند و مشک چند بیدستر در روغن سون آنخیمه برشته ضا و کنند و از اشپای می دره و سرد و
اخر از کند و خمیره خروس را بپوزانند و قدری آب بگرم دهند و شهد اندیران نمود و با
عسل آنخیمه به بند و نیکوترین سیله است که در میان خواب چند مرتبه بیدار نمایند و بول نکاتند
و بوقت شب آب طعام بخورند و دمام خوردن جوز بومفید بود و نانی که در خمیر آن اندکی نخل
کبوتر انداخته باشد نیز نافع بود و همچنین خوردن محجون فلاسفه نیز فایده دارد و با جیل باشد نیز فایده
حمیات اکثر اطفال را تب خطمی حادث میشود و علاج آن سبکتر از علاج تب رگان کنند
لیکن اگر تب دموی حادث شود و طفل ماده از شاه باشد بعد از سه روز باید که سر را
گوش او را شطرنجند و قدری خون گیرند و اگر در اینجا زو چپانند نیز جایز است و استعمال کاغذ
نشانید و در تب بلغمی بر نجاف یعنی بوی نادان در آب جوشانیده یا قلع ساخته گاه گاه می
باشند و در تب مرکب سنجین تبوی فی و قرص گل و شربت دینار باید داد و دادن قدری
مار العسل بکباب پیش از نوبت برای از زه نفع تمام دارد و همچنین اگر کم نوشانیدن سودمند
بود و در تنهایی فرشته تقویت معده ضرورت و طفل را اگر پسر از گوشت و روغن ناین بهتر است
و الا هر چه بخورد و بیا ضرر نباشد باید داد و بیشتر غذا مناسب نبود هر چند اطباء جدری و حصیه
بعد از حمیات در امراض بزرگان ذکر میکنند لیکن اخصر ذکر این هر دو را با امراض صبیان آب
و الیق دانست و فرق فیما بین هر دو آنست که ماده اول خون باشد و ماده دوم صفرا

و سالمترین او آنست که آبله بعد از طبع سفید و براق و بلند باشد مانند دانه مروارید و بر سینه
 و شکم کم برآید و اگر نفس مریض بر جا بود و شعور بر حال و میل بخند و آب برقرار علامت نیک است
 و باید که بنابر تقدم بالحفظ در بیخ زوایس اطفال بچسباند و حجامت باید کرد و غذای از قبولات
 و محوضات کنند و اگر گوشت هم بخورد در قبولات پخته خورد و دوائی سرد و مقوی دل از خنای
 و عرق کیوژده و گلاب بکنجش سبب است اما مقرر کنند و در افتاب می بیند و مانند آن احترام نمایند و هرگاه
 طفلی تب کند مروارید بسیار کوچک تقدیر ده دوازده دانه طفل را بلع کنند و مروارید سیاه و آب یک
 سفید لاله هر یک بقدر نیم تخم ماشه تا یک ماشه بخوراند و سه مرتبه اندرون چشم کشند و دینی و گوش و
 و اندرون حلق اندازند و بالائی سینه مالند و چون برآمدن شروع کند آب خناب عرق حبیب
 عرق گاو زبان نبات خوب کلان بقدر مناسب بطفل دهند و تا بهتر شدن مریض بر این اقتصار
 باید کرد و گاهی نزدیک ضعف طفل عرق کیوژده نیز میدهند و چون جدی در برآمدن دین
 و روز چهارم هم گذشت که تمامه بر نیاید بیاید که دین دوا بنخیز زاده نماید و گاهی عدس سلم
 و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده میشود و اگر انخیز فقط بخوشاند و قدری زعفران
 در آن آمیزد و بنوشاند نیز مفید بود و آب گرم نزدیک دارد و چادر سفید بطوری بر مریض کشد
 که بخار بر بدنش برسد از برای برون آمدن ثبور و تفحج مسام سه ربع الاثر است و همچنین خاکی بر بدن
 مریض بپاشند همین اثر دارد و همین است تدبیر هرگاه ثبور بر وزن کند و باز ناپدید شود و
 همچنین آب بادیان و آب کرفس با نبات سفید مفید بود و نزدیک اسهال عدس مشرب مناسب است
 و مروارید که هم قابض و منجج است مسک است و اسهال در آخر مضر است در صورت مباد
 بحسب اواز هر مهره و مروارید و کهر با و بازنگایت کرد اگر خارش شود این علامت بد است
 باید که خوب گریه و جگر تر که در شایع همان آباد شهر است و از طرف کشمیر بیاید گرفته تخم نماید

دو دان بدن رساند و نزدیک عرض کمال بهوشی تبدیل بر تقویت دل پرواز و کشیدن ساقها
 هم مضایقه ندارد و او در اج مانع بر آمدن جدری و حصه است و چون بر آید باعث خفگی است
 و همچنین شیر سب قدری نوشانیدن مانع بروز در آن سال است و اگر بر آید زیاده از چند دانه نمی باشد
 غذا وقت بر آمدن پنج دیشکر خسته و تخم شیرین و نان شیرین و کچری و دال مونگه عدس همراه
 نان و عدس نیز بریان نموده میدهند و در موسم گرم آب تازه برای نوشیدن میدهند و در
 موسم سرد عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بجای آب میدهند و اگر آبله جدری بسیار
 و بحر است و قرصه انجامد و متعفن شود قدری کافور در روغن دیو دار حل کرده استعمال کنند نافع بود
 و خوابانیدن طفل بر ریگ گرم و یا خاکستر پاچکدشتی برای خشک کردن آبله سریع الاثر است
 و روغن کنجد نیم گرم مالیدن از آله خشک ریشه میکند و اگر زیر خشک ریشه رطوبت باشد مانند مردار
 و سفیده ارزیز و زردچوبه و سسند و رساییده پاشند و نوعی از جدری بود که از احتیاط
 و آن دانهائی بزرگ سفید بود که زیاده از چند دانه نمیشد و بی تب بود و جمیع حواس نفس
 برقرار میماند و این محتاج بعلاج نیست و اگر حاجت افتد بکتر از علاج جدری کنند حمزه
 سرخ باده که به اطفال عارض میشود اول تنقیه مرضه و تعدیل خلط نماند و هلیله سیاه چراییه
 مصفیه خون دهند و رسوت و صندل سرخ هر یک دانه نه زنجبوره دانه چاکسو چهار دانه فینون
 زرد چوب خا از سر یک کاشه مردانگ نیم دانه برگ نیم برگ بکاین هر یک تازه عدد و کوفته و خسته
 در آب حل نموده که لپهاش منمنه بندد و وقت صبح یک حب همراه شیر مادرش میداده باشند
 و اگر حاجت باشد حجامت و علق بکار برند و اگر شود متفرج بود و مرهم سفید اب مفید بود و
 ثور سیاه و قرچی قفال باشند و سبب گنج چون عارض شود تنقیه مرضه کنند و سفید
 و اسهال و از طفل نیز خون بگیرند به حجامت و ارسال علق و چون خا و کیمیل و چون بری خشک

از هر یک یک دانه بیهوده نیدام کشته شد دام کوفته و پخته بر روغن سرشت اینجمله بالند و ساعی
 در آفتاب نشینند برای ترویح سر مجرب است و طلائی که تجربه با حقیر العباد رسیده صفت آن
 آنکه سوخته نیله تھوخته سوخته مرج سياه سوخته پوست خشناس سوخته مردانگان یان همه را با یک
 ساییده و روغن زرد که یکصد و یکم تیره از آب شسته باشند در آن اینجمله طلا کنند و اگر آرد نخود
 یک شست و اندکی نیله تھو ته بریان کرده و با یک ساخته در جزرات ترش آهسته کف مال کنند تا
 مانند خمیر شود پس بالند و بعد یکپاس بشویند نیز نافع است و میاید که اول سوی ستر تر باشد و بعد
 از آن دوائی مذکور بالند فرسخ نهم در تدبیر مسافران بری و آن مثلکبر شش محل
 است محل اول در تدبیرهای مسافران بر طریق کلی کسی که اراده سفر دارد اگر تمسلی باشد تا
 که تنقیه کند از فضلات و تهیج در ریاضات افزاید و تھوج و عطش و سوار شدن و پیاده رفتن
 و امثال آن که در سفر احتیاج بدان میباشد عادت کند مثلاً اگر وقت گرم باشد بر وزاندر خانه
 جایی گرم نشیند و اگر سرد باشد جایی کثاده نشیند یا بهو کھرا عادت کند و از طعامهای
 که اندر سفر خواهد خورد در شهر خوردن عادت کند و از چیزی خورد که جید البور باشد لیکن قلیل در مقدار
 که هضم بخوبی شود چون گوشت بره یکساله و نان گندم که پاک از شوائب باشد و زردی بضمیمه
 و جالینوس حدی برای نیم نخت کردن میضه قرار داده است که هرگاه در آب جوشانید
 بگذارند و ناصد شماره کنند و باز در آب سرد کرده بر آتش گذارند و ناصد شماره نمایند نیم نخت شود
 و واجب است که طعام خورده همانوقت سوار نشود تا حاجت شرب آب زیاده شود و طعام را فاسد
 یا اگرانی پیدا کند بلکه واجب است که بعد از نزول نمبرل طعام خورد و ترک بقولات و فحوا که در شهر
 تولید خلط خام کند لازم داند مگر از برای ضرورت که معالجه باو کنند و گاهی مسافر محتاج میشود
 بسوی غذای که بواسطه آن صبر بر گرنگی نماید چنانچه طعام از جگر بر بیان ساخته باشند خصوصاً

و اگر تشنگی غلبه کند مضغه کند بآب سرد و اگر چاره نباشد اندک اندک آب بنوشد و شراب قوی
 مرقع سودمند بود و آتش زده فاسد که باقیست و گلاب مرتب سازند نیز مسکن تشنگی است و اگر تشنگی
 شیر و روغن مناسب و دوا شد شریعت در تالیف شریعت چنین نوشته اند چون آب خام را
 پوست در کرده بعد از آن تخم او را ریزه ریزه تراشیده یکد و گهری در آب بگذارند تا که آب
 ترشی بردارد بعد از آن صاف نموده باقیست یانبات سفید شیرین ساخته بخورند رفع اذیت معده
 یشامید و نیز خارش را در خاکستر گرم پنهان میسازند تا که از شود پس از آن برآورده در آب بپاشند
 و بدینطور شیرین ساخته بخورند و از آن سمیت هوا بیدار است و نیز در کتاب معصوف مذکور است که
 تمر بندهی دفع مانگی راه و مسکن تشنگی است و رفع سمیت هوا گاه منیامیه و آتش زده آن بسیار
 طبیعت و خواص اقوی است و اگر گیر و راسایده در گلاب نبات حل کرده صافی نموده بخورند
 مسکن تشنگی دفع سمیت هواست و مداومت فادر سه معده فی لغی زهر مهربه بقدر قیر
 نافع ضرر هواست همچنین خوردن نار جیل در یک بقدر برنج با گلاب و طین مخموم نیز نافع مسخر
 هوای و باست و بوییدن ترنج از برای مسخرت هوای و با آن نموده و فرش کردن برگ آن
 همین اثر دارد و بوییدن نار برنج و برگ آن نیز نافع فساد هواست و همچنین بوی و بخور موم و عینیت
 هوای و با نافع است و تخم کافور و سعد و صندل و سک عود و عنب و مشک و اسج و طر فاد و
 غار با نافع صلاح هوا میکند و آب و گلاب خانه پاشیدن نیز نافع بود و پیش کسی که پیشانی
 باشد هوا بیدار و نیز سرد و همچنین نگه داشتن سیب و فواش پاتی و نیلوفر و نقشه و کدو و گل سرخ و
 خود از اثر هوای و با محفوظ دارد و علامت و با آنست که هوا کم شود و باران کم آید
 و حیوانات ذکی مثل لقلق و صدهد و خطاط بگریزد و ضفادع و حشرات بسیار شوند و
 حشرات زیر زمین مانند عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و شب جرم در او اثر نباتات

بسیار باشد محل سوم در تدریس مسافری که در مسافت کند هرگاه مسافر در راه سرمایابد خود را بپایان
 گرم پوشد و دهن و بینی را بگازها در که هوای سرد و قوی داخل نشود و اگر سرما در وی کار کرده باشد
 جلد خود را بپایان گرم پوشاند و زود پیش آتش نهد و بلکه تدبیر رود و دست پیرا حرکت دهد و
 و بر روغن های گرم مانند زیت و سوسن و یاسمین چرب کند خصوصاً هرگاه غلظت عاقر قرحا
 فرغیون و جنید بید تر و حلیت در آن انداخته باشند و ضماد قنیه و سیر حاقط فساد است و
 درین باب بهتر از قطران دوائی نیست و سیر و جوز و خردل و غیره از اشیائی حاره بخورد
 و روغن گاو بسیار خوب است خصوصاً وقتی که بر آن شراب صرف بخورد و حلیت باشد
 نیز نافع است و باید که خالی شکم مسافرت نکند و بعضی آب شراب بخورد و صبر کند تا در معده
 قرار گیرد و تپشها شود و پایی را پایی تابش پیچیده بموزه فرو کند و نموزه چنان باید که در
 پای توان جنبانیدن اگر دست و پای مالمسبست ماستورم شود شلغم و کرب و انجیر و بابونه
 و آب جوشانیده اطراف در آن نهند نافع بود و گفته اند بهترین علاج است که اطراف را
 اندر برف گیرند تا سرما از وی بیرون آید و اگر بسبب زنگ اطراف بگرد و سیاه و بنفش شود
 که شرط زد و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخود بند شود پس گل از منی در
 سر که آب حل کند و طلا نماید و قلب آن بشراب گرم یا از آب سرکه بشوید و مکرر چین کند و اگر اطراف
 متعفن شوند نشان بد باشد خبر آنکه جدا کند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند محل چهارم در
 تدریس زنگ داشتن زنگ می هر که در سفر باشد ضرورت که زنگ می آن متغیر شود باید که چیزی
 زنج بر روی طلا کند مثل لعاب سنبول و کثیر اصمغ عربی و سفیدی تخم مرغ ماراثر گرمی و سردی
 و بخار محفوظ ماند و نان خشک نان میداده در آب خیسانیده طلا نمودن نیز مفید بود و نان
 موم روغن که موم سفید را در روغن چیلی گذاشته مکرر از آب می شویند نیز درین باب مفید است

و بعضی عطر هم درین ترکیب داخل میکنند باریا خوشبو میشود محل چشم در بندیر باز داشتن
 مضرت آبهای مختلفه پیاز سیر که و سیر سیر که مضرت آبها باز دارد و کاهو درین باب نفع میکند
 و بهتر آنست که آب شهر خود با خود بردارد و بهر آبیکه رسد بمی آمیزد و حرکت دهد یا کل شهر
 خود ویر و همراه خود آب منازل آمیزد و حرکت دهد و صبر کند تا نه نشین شود و آب صاف گردد
 و نیز مضرت آبهای مختلفه را بطنج و تصعید و تقطیر زایل کند طریق طنج اینست که آب را
 در دیگ اندازند و زیر دیگ آتش کنند تا نصف بماند پس از آن صاف کرده بکار بر و طریق
 تصعید اینست که مانند گلاب عرق کشند و طریق تقطیر بسیارست یکی آنکه آب را
 در ظرف گلی تخلف نهند که از وی تقاطر کند و در ظرف تنگ گینه هر چند از موضع بلند تقاطر کند
 بهترست دوم آنکه آبها را در دیگ نهند و بالای دیگ چاه بگذارند بطریق تقاطع و برین
 چوبها صوف پاکیزه ندانی کرده گذارند چنانچه سر دیگ تمام پوشد پس زیر دیگ آتش افروزند
 تا بخار بصوف بر آید و فرو بمی چکد در دیگ آب صوف را امتحان بمی کنند هر گاه شیرین نماید
 صوف را برداشته در ظرفی سفیدارند همین شان که بخوانند بگیند چون و دوبار عرق گرفته باشند
 آب دیگ بیندازند و دیگر آب بریزند ازین عمل آب شور و تلخ شیرین شود بیوم آنکه دوقح را
 یکی پر آب و یکی تهی در پهلوی یکدیگر نهند و از صوف پاکیزه فیله کنند و یک سر فیله اند قح
 پر نهند و دیگر سر در قح تهی نهند آب صاف بدین فیله از قح پر بقح تهی بیاید و چون
 نرمی را ساییده در آب تیره اندازند بعد از ساعتی صاف گردد و همچنین چند دانه مغز بادام
 را ساییده در آب اندازند آب غلیظ صاف میشود و دماست فادر هر سه بقدر قیر
 حافظ صحت و مانع اختلاف میاه و اهو بیست و خوردن نارجیل در یک بقدر سرخ و یک شفته
 یکد و بار با کلابی سه حافظ صحت رافع مضرت اختلاف آبهاست و همچنین خوردن آب

از غلات آن رافع مضرت آنهاست و آب شور با سرکه یا گنجهین یا بدخود و اگر حب الاس
 و زعفران و زرنوب اندر آب اندازند و بنهند تا قوت آن گیرد صواب باشد و آب شیره
 بشراب چنبر یا که طبع را نرم کند باید خورد و آب تلخ را با چیزهای چرب شیرین خورد
 خوردن نخود و آب آن پیش از نوشیدن آب تلخ و مانند آن از آبهای ردیدر رفع مضرت
 میکند و مضرت آبهای الیتاده را میوه هاسر و بازدارد مانند نار و به و سیب ساغر را باید که طعم
 بی سیر و پیاز خورد و آب از صافی گذرانیده خورده باشد محل ششم در بیان اشیا
 که مسافر را همراه داشتن بوقت سفر از واجبات است هرگاه کسی مبتلا بمرض دائمی باشد یا
 مستعد باشد بر حدوث مرض باید که همراه خود ادویه موافق مرض خود نگذارد و همچنین
 حاره را در موسم سرما و ادویه بارده را در موسم گرما چرا که هر فصلی از فصول اکثر پیدا میکند امر
 مناسبه طبع خود را و اگر در اشای راه بمرضی از امراض مبتلا شود میباید که بجای آن سه شغل گردد
 ادویه امراضی که کثیر الوقوع اند چون پیضه و تب مانند آن باید که همراه باشد همچنین ادویه
 دل و دماغ و جگر مانند دوار المسک و منفع بار و حار و قرص کافور و غیره نیز همراه خود
 اولی و انسب است و نگذاشتن طاقوس و کرب و مرغابی و مرغ خانگی و تعلق و امثال آن
 که حشرات را طعم کند نجایت محسن است و نیز با خود داشتن شاخ گاو کوهی و تریاک گاو کوهی
 و فادره سعدنی و حیوانی و مهره مار و خاک صوفی جمید و خاک اغستان و طین شوم و نمک
 دریائی و امثال آن از ضروریات است و در منع گردیدن هوام دارنده اشیا مذکور و حضور
 برای مداومت سموم مشروبیه قایم مقام تریاق فاروق است و داشتن پار غصیل با
 حفظ ادیت جمیع حشرات است و ادویه که دفع هوام و طرد حشرات میکند نیز با خود داشتن
 لازم است مجربین گفته اند که از تخیر خوب الکور و انار و سیب مرکب پودنی و مقل خلقت شاخ

و سم حیوانات هوم میگرنند و آرد و دوشاخ گوزن انواع ماران میگرنند همچنین دو و ششم زو
 گوگرد و موسی انسان و پاشیدن آب نوشادر و خردل در سوراخ مار باعث هلاکت اوست
 و آردود کردن عترب و کبریت و سم خر و زرخ و پیله عترب بگرنند و آب حلیت در خانه
 ریختن این خاصیت دارد و چون آب ترب و برگ کن به عترب اندازند بمیرد و اگر ترب پاره کرد
 در سوراخ عترب از بیرون نمی آید و چون روغن تخم کبک کسی تدبیر کند او عترب نزدیکی
 و اگر سیر و کبریت دو کند زنبور میگرنند و قمری دهم در تدبیر مسافران در یاشن است بر دوزخ
 زورق اول در تدبیر حفظ صحت و معالجه ایشان استکل بر دو ساحل ساحل اول در تدبیر
 و علما می که مخصوص بایشان است در غذا و دیگر احوال مانند تدبیر مسافران بر باشد و آنچه
 بایشان مخصوص باشد این است که گاه باشد بعضی مردمان را در ابتدای ایام بوقت
 شستن در کشتی دوار و غشیان وقتی حادث میشود پس هر گاه قی عارض شود نیندکنند تا
 خلط خام بیرون آید پس اگر افراط کند بسبب و انار و مانند اینها که معده را قوی کنند باید کرد
 و اگر اول مقویات معده تناول نموده بر کشتی سوار شود اولی و انبساط و قوی که خورده شود
 تخم کرفس منجمی کند غشیان را و همچنین فستق و عدس بگردد و سرکه پنجه اگر بخورد درین باب
 مفید بود و تجارت را از دماغ باز میدارد و خصوصاً اگر اندک پودینه نیز بانهایار باشد و همچنین
 شربت سماق نیز نفع است و نمکین اسفیداج را در هر دو سوراخ منجمی مفید بود و اگر
 زرد و و طباشیر سفید و صندل سفید و عود و پوست ترنج و مانند آن در گلاب سرکه ساید
 بر رسم معده ضاکنند و با نوقت قی باز میدارد و از اکثر ثقات مسوع شده که مکیدن
 لیموی ترش برائی دوار و غشیان و تبوع که هنگام شستن بر کشتی عارض میشود فایده
 بلع میکند و همچنین تمرندی و خصوصاً افشردن آن درین باب نفع تمام دارد و تناول

جميع جموضات مقوی معده در نیابت دفع اند و از خواص فیروزه است که دارنده آن در
 آب غرق نشود و صاعقه باور سده انگشتری یا قوت زرد خود داشتن از برای تقضا
 حاجات و دفع ضرر صاعقه و غرق مفید است ساحل ویم در تدبیر غرق الما و آن
 چنانست که اوراسرنگون آویزند تا از جوف او آب بیرون آید پس نجیل سفید بی رشته
 و قفل را در سر که بچوشانند و صاف نموده در حلق ریزند و بعد از افاقه حریره از آن خود و غیر
 تیار نموده بدن زورق و ویم در ذکر سرهای حیوانی که مخصوص بدریازند و علاج آنها
 ماهی سرود شده خصوصاً که در مکان نمناک گذاشته باشد علاج آن قی کردنست بآب تب
 و پودینه و کنگبین شراب صرف خوردن و بعد از قی معاجین حاره مانند کونی سودا و از
 و کل خنوم سخت نیک باشد و زراوند و صغیر سفید بود و هر اره سگ آب بقدر عدسی بعد از
 هفت زور قاتل باشد علاج آن خوردن روغن گاو و یا دارچینی و خطیایان روی آب نیک
 یکمقال شیر یا خرگوش نیم مقال است از آب بجمری قاتل است علاج آن شیر زرد
 شیر خر و شیر زنان و آب برگ خطمی و خناری و آب خیار و سرطان نهی توان خورد و اگر
 خارش است را بریان کرده بخورند مفید بود و بعد از تسکین حج ارض خرق بیاغ غار لقون هم
 سفید کثیر آب السوس برابر بگویند و بقدر دهم با فند آب بخورند ضفصع بجمری سرخ بود
 گویند بر جعد و بر مردم افتد و اگر نتواند رسید نفخته بدهد و مضرت رساند علاج آن شریاق کبر
 و مشرد و لیلوس خورند و موضع زخم را بنمک خاکستر خوب الگور و آبک تصمید کنند و دریا
 علاج آن بعد از تدبیر کلی بر موضع گزیده او سرکه و گوگرد طلا کنند و صمادی که در علاج ضفصع
 بجمری گذشت اینجا هم مفید بود و نوعی دیگر در دریا میباشند که از گردن او در وخت پیدا شود
 و سر ماگیرد و خدر شود و بمیرد علاجش مانند علاج زهر باسرد است و بسره که یکم طلا کردن

قوره غن عاقر قرحا لیدن و فلفل سیاه با شرب خوردن گزوم دریامی علاج آن بد
 از تدبیر کلی مثل خضغ بحری بود سنگ آبی و تمساح و ماهی سیاه موضع گزیده اینها را
 از عمل و نمک بوره ازنی طلا کنند پس نمک سرکه در آن بآلده و بشوید و پیله مرغابی و پیله گاو
 و روغن گاو نهد و پیله تمساح درین باب اقوی است خصوصاً گزیده تمساح را و همچنین گوشت
 تمساح تریاق گزیدن اوست و کسانیکه داوست سفر دریا میکنند میگویند که هیچ دوا از برای
 گزیدن سنگ آبی نیست بلکه سرخیر یکبار گزیده او گذاشته میشود فاسد میگردد پس بهتر نیست که
 موضع گزیده او را سرروزه از آب گوشت بشویند و بدیج صحت خواهد یافت و بعضی بر موضع گزیده
 او بول میکنند و ایشان رطب میگویند و بر آن موضع می نهند و اهل مصر شخص تمساح گزیده را در
 روغن کنجد غرق مینمایند و میگویند و قتی که تمساح گزیده باشد در سیرال موضع گزیده او همانوقت
 شکافته میشود مگر آنکه حوالی جراحت را داغ کنند و هرگاه که انسان چربی شیر را بر بدن خود
 بآلده پس ایسکه بوی چربی در بدن است تمساح قریب آن نمی آید طریق دوم و علم
 علاج بقول کلی علاج تمام میشود تبچه اول تدبیر دوم ادویه سیوم اعمال بد و نظایر
 متضمن است تبچه فرسخ فرسخ اول در تدبیر و ادوات است که در اسباب سه ضروریه تصرف
 کند برای حفظ صحت یا استرواد آن اول گذشت و مراد در اینجا ثانی است و حکم آن بن
 کیفیت حکم ادویه است زیرا که تاثیر اسباب ضروریه در بدن از تخمین تبرید و غیر آن همچو
 تاثیر ادویه میباشد پس چنانچه واجب است در دوا استعمال ضد زیرا که علاج ضد میباشد
 همچنین واجب است در اسباب استعمال ضد و از جمله اسباب سه ضروریه برای غذا
 احکام خاصه اند و آن این است که گاهی غذا نمیدهند چنانچه در بحر آن دو وقت نوبت و گاهی
 غذا میدهند که در کیفیت یعنی غذا نیست کم باشد اگر چه کثیر الکیوس باشد یعنی کثیر المقدار باشد

چنانچه داده میشود بکسی که قوی الشهوة و قوی الهضم بود و در بدنش اخلاط کثیره یارده باشند
مانند قبول قوای و گاهی عکس کنند چنانچه داده میشود به کسی که ضعیف الشهوة و الهضم بود و بدنش
محتاج تغذیه باشد مانند گوشت و زردی بیشه تخم مرغ و گاهی غذای دهند که کیفیت کمیت
هم باشد و این وقتی بود که جمیع سودا باضعف شهوت و هضم ابتدائی بدنی و گاهی غذای دهند که
زیاده باشد در کیفیت و کمیت چنانچه داده میشود بکسی که راده ریاضت قویه دارد و بخورد
غذائی لطیف را بعد غذائی غلیظ تا که خود هم فاسد نشود و غلیظ را هم فاسد نکند و غذا اگر
دوست قوت است لیکن دشمن از غیرت پس در هر مرض چندانکه برای تقویت ضرور باشد
بدهند و هر چند که مرض مزمن باشد احتیاج غذا برای القای قوت زیاده میباشد و چندانکه
حادث باشد حاجت غذا کم میباشد و این در صورتی است که قوت محل کند و الا واجب است اگر چه در
بحران باشد فرسخ دوم در علاج بالذوالبرائی اوسته قاعده و سه قاعده است قاعده اول در کیفیت
اختیار دوا که حار باید و یا بار یا طبعی این بعد معرفت نوع مرض باشد که آیا مرض حار است یا
بارد قاعده دوم در اختیار وزن دوا که بقدر درم دهند یا دو درم و اختیار درجه کیفیت آن
دوای حار درجه اولی دوا ده یا ثانی یا زیاده از آن این حاصل میشود و بعد از ملاحظه صنایع از
اشیائی که آن طبیعت عضو و مقدار مرض و جنس و قس و عادت و فصل و صناعیت و بلد و
قوت بود اما طبیعت عضو متضمن است چهار امور مزاج و خلقت و وضع و قوت اما مزاج
پس هر گاه که باشد مزاج صحیح او بار دماند و باغ و عارض شود او را مرض حار پس باید از مزاج
صحیح خود بسیار و بصورت احتیاج میشود تبرید کثیره و اگر باشد مزاج حار مانند قلوب عارض شود او را
مرض حار کفایت میکند تبرید بسیار اما خلقت پس بعضی اعضا اند که حاجت میکند دوا
ضعیف باشد و وزن و درجه و این بر چند صیغی یکی آنکه عضو متخلخل باشد مانند ریه و دیم که

تجویف وارد از جانبین یعنی از خارج و داخل قیاس از جانب احد پس کفایت کند و او را دوائی
 و اعضا اینکه چنین نباشد محتاج میباشد بدوائی قوی اما وضع پس عضو که قریب شد کفایت
 میکند در آن و دوائی که قوت آن مقابل علت باشد و بعید محتاج میشود بسوی اقوی و اما
 قوت پس عضو ذکی الحس شریف و رئیس هر کدام که باشد دلیری کرده نشود بر آن بدوائی
 قوی و نه تبرید مفرط و نه تحلیل کرده شود و مواجین اعضا بغیر قایض تا که نگهدار قوت را از تحلیل
 و استعمال کرده شود مرخیات صرف و نه دوائی که در کیفیت می باشد مانند بخار و استفراغ
 کرده شود مواد آنها بیک دفعه اما مقدار مرض پس مرض ضعیف کفایت میکند او را دوائی
 ضعیف و قوی محتاج میباشد بدوائی اقوی و همچنین اگر مریض اشی باشد و سن شیخوخ
 و عادت بخوردن اشیای بارور و فصل شتا و صاعست گانوری و بلد شمالی و حنّه که
 دالمت کند بر غلبه یغم و عضو علیل قوی بر احتمال دوی شدید الکلیفیت پس در وقت بلاحو
 بر استعمال دوی قوی یا الحده جرات کنند حتی دوائی که در درجه چهارم گرم باشد تا مگر شربت او
 قاعده سوم قانون وقت است و اوانست که شناخته شود که از اوقات اربعه کدام وقت
 مرض است اگر باشد ابتدا استعمال کرده شود و رواج فقط و در ترید رواج بامری
 آنها فقط مرخیات محلوله در وقت انحطاط فقط محلات صرفه فایده اول اینکه
 امراض ترکیب تفرق اتصال مع علاج در امراض جزئیة مذکور است و در اینجا علاج امراض
 سو مزاج مذکور میشود و سو مزاج اگر سافج باشد کفایت میکند تعدیل و تبدیل و اگر ادا
 باشد استفراغ کرده شود ماده با نخه بهر یک مقرر است پس اگر باقی ماند از سو مزاج بعد از
 استفراغ غیب مجاورت ماده تعدیل کرده شود با نخه معدل است و معدل هر خلط
 اوست و نصیحت چنین ناگویند و آن عبارت است از آنکه قوام خلط باعدال آید تا که قابل

الافعال
 سیکه
 اسباب
 اسباب
 و غیره
 سن
 بلد
 عاد
 علو
 شو
 و
 اگر
 طبع
 نخه
 اول
 مش
 با
 یک
 بنا

انفعال فعل سهل خود و استفراغ سهولت گردد و شرط استفراغ قوی و آن دست یکی است
 یکسبت و کیفیت پس خلل مانع است و دوم قوت پس ضعف مانع است مگر آنکه ضعف قوت
 سهل باشد از ترک استفراغ پس استفراغ کرده شود و بعد آن لقوت قوت نماید سیوم مزاج
 است پس فراط حرارت و برودت و بیش قوت خون مانع است چهارم سرد فراط لاغری
 و فربهی و غلظت بدن مانع است پنجم اعراض لازمه استعداد و زب قروح اسهال مانع است ششم
 سن تهرم و طفولیت مانع است هفتم وقت شدید الحرارة و شدید البرودة مانع است هشتم
 بلد حار و بارد معطر مانع است نهم صناعت پس شدید التحلیل و تقسیم حمام و حمل مانع است دهم
 عادت شخصی که عادت استفراغ ندارد هجوم کرده نشود بر استفراغ آن بدوائی قوی بلکه
 علی السدیج قلیل قلیل بدوائی لطیف کند حتی که عادت شود و سزاوارست که قصد کرده
 شود در هر استفراغ پنج امور یکی از آن اخراج آنچه که از پیش بدیدن بکسبت و کیفیت خود
 دوم آنکه استفراغ بقدر اتمال قوت تحلیل باشد سیوم آنکه استفراغ از جهت سهل ماده باشد
 اگر خشیان باشد بقی تنقیه کرده شود و اگر مغض باشد به اسهال چهارم آنکه استفراغ از مجرای
 طبعی و بسک معناه باشد چنانچه استفراغ کرده شود ماده محذب بجزایر او ماده مضر باسهال
 پنجم آنکه باشد استفراغ بعد از صبح که واجب است در امراض فرمونه و تحبست و امراض حاده مگر
 آنکه ماده هریاج باشد و عضو که نقل کرده شود بسوی او ماده پس دو مخالف باشد و جهت
 مشارک بود با قوت و صابر و تحمل باشد بر مواد منجذب و گاه جذب کرده شود ماده از عضو
 بسوی آنس ازو که مخالف جهت باشد اگر چه استفراغ کرده نشود از مجذب و البی چنانچه جذب
 میکند مجامع بلا شرط و شرط در جذب آنست که مجذب و البی از مجذب و عینه در جهت بعید
 نباشد بلکه در یک جهت اطول بود از جهت یا اقصر چنانچه ماده ورم دست راست جذب

کند و او را دانی
 یکه قریب شد گفت
 بی اقوی و اما
 و در آن بدوائی
 و قوت را از تحلیل
 نذر بخار استفراغ
 نمیکند او را دانی
 در سن شش و هفت
 بلد شمالی و حنه که
 زین وقت بلا خوف
 مام شربت او بود
 اربعه که ام وقت
 اوج با مرغی در
 ه اول آنکه
 علاج امر این
 بل و اگر او
 مزاج بعد از
 منضم
 به هر خلط
 آید تا که قابل

کرده نمیشود بسوی پائی چپ بلکه یا جذب کرده شود بسوی پائی راست و این فصل
 است و یا بسوی دست چپ و ستر و راست که جذب کرده نشود با سلا و هرگاه که واجب
 قصد و استفراغ و باشند اخلاط بر نسبت طبعی پس در صورت ابتداء کرده شود و بقصد پس اگر
 غالب و بعد از قصد خلطی دیگر استفراغ کرده شود آن خلط و اگر زیادتی خلط بر نسبت
 نباشد استفراغ کرده شود خلط غالب لا بعد آن قصد کرده شود و باید که در میان قصد
 استفراغ مهلت باشد و بسیار است که واقع میکند شرب و واد جانی که واجب شد قصد
 حمی و اضطراب گاهی استفراغ کرده شود برای رذات کیفیت ماده و گاهی برای
 استظهار یعنی برای تقدم بالخط و حق غیر متعادل امراض و گاهی برای تقدم بالخط
 سیکه متعادل باشد با امراض و دوائی سهل اسهال میکند تقویت جاذبه برای خاصیتی که
 در دست و رسیدن قوت دوار را بجماری حاجت نیست و خواب بر دوائی ضعیف قاطع
 یا تضعیف عمل دواست و بر قوی قوی میکند عمل آن را و بخورد زیاده از آب گرم که نخورد
 میسازد و در اقبل از عمل دوا و اما بعد قطع عمل دوا بنوشد آب کثیر دفعه و باید که غذا بعد از
 سهل و قوی شئی لذت جید البوصه باشد مانند فروج و کسکه و و انجور و و اسهال نکند و ممکن باشد که
 کرده شود و الا حرکت داده شود و بخوردن قوا البضی بجمعه لینه و شیافات سهله و جمع نمودن
 و و سهل و دیگر و خطر دارد و اگر بعد خوردن سهل اعراض شکرید آید و مواد طرف اعضا
 رعیه ایل شود و واجب است که قصد کنند فایده دوم در بیان قی و آن تنقیه معده کنند
 بصبر و نیز گرداند و نقل سزایل بنمایند و قروح کلیه نشانه را الفع میرساند و برای امراض
 مانند استسقا و جذام و یرقان و نفرس و رعشه و فالج مفید بود و قوی اختیار بود و غیر اختیاری
 اختیاری دو قسم است یکی آنکه برای حفظ صحت کنند و دوم آنکه برای ازاله مرض و و

قی اختیاری صیف و بیع است و لقراط ضامن نشود و حفظ صحت کیکه فی در یکماه
 دو مرتبه بی در پی غیر حفظ دوره عادت خود کند و بهر قی طعام حید کثیر مختلف الالوان
 بی مضع کثیر خور و یامقیات خورده قی کند یعنی مزاج از آب برگ ترب تخم آن و آب شبت
 و غسل و نمک خورده قی کند و صفراوی از سنگین آب گرم و گلاب قی اصططار می هیر که
 حاجت افتد از آب یگرم و نمک کسب حاجت مکرر قی کند و بعد از قی گلفند و بخین
 باند کی مصططک سائیده در شربت انار آمیخته همراه گلاب بخورد تا که گرنگی صادق نشود غذا
 نهند و غذا سریع الهضم و کثیر غذا مانند آب تخنی دهند اما آنکه برای ازاله امراض کنند اگر چه
 در آن تنقیه معده و حوالی آن باشد از ادویه ضعیفه مذکور کنند و اگر جنب ماده از اناک بعبیه
 باشد از ادویه قویه چون خرق و جوزا قی کنند و کسی را که ضعف معده و سینه و دماغ و گردن
 باریک باشد و کسیکه بسیار خیره باشد اختر از کنند فایده سیوم در بیان حقنه لقراط
 استخراج کرده اورا از طایر لهند او را عمل طایر گویند حقنه آنست که دوائی بعمل مخصوص اسعا
 از راه مقعد رسانند و هر دو اینکه به جم از راه قبل رسانند و او معالجه نیک است در اخراج فضول
 معده و امعاء و جذب میکنه مواد را از اعلی بدن و دوائی حقنه کم از نصف رطل و زیاده از
 دو ثلث رطل نباشد و معتدل القوام بود و میگرم باشد و در وقت معتدل استعمال کنند و
 قبل از استعمال حقنه خیزی مقوی معده چون گلفند و مصططک و اندکی شور با آب و ابل حاره
 بخوراند و در خلوص معده شاید غذا در آن روز لطیف و قلیل باشد و ترکیب سهله قریب بتر
 مطبوعات سهله است مگر بعضی سهلات را در حقنه منع کرده اند و آن صبرست و بلبلات
 و حقنه اقسام است و در امراض گرم از سهیل بارد و در امراض سرد از سهیل گرم حقنه کنند و
 مریض طاقت نوشیدن سهیل ندارد و دادن حقنه ضرر بود و فرسخ سیوم در اعمال بد و آن

ن
مفتی محمد رفیع

بر شش قسم است اما آنکه استعمال اطباء است قصد حجامت و زلوست و این هر سه را البته بیان
 ذکر کنیم بیان اول در قصد و آنست که جمیع اخلاط است و قصد بدو کس باید یکی آنکه
 خون از مقدار طبعی خود زیاده شود یا بالفعل یا بالقوه دوم آنکه تنغیر کیفیت باشد بالفعل یا
 بالقوه و وقت قصد اختیاری آنست که مایل بگری باشد که بعد تمام منقسم و تفرغ
 از بول براز واقع شود و قصد بشرط قوت تا آخر عمر بایز است و قبل از دوازده سالگی و نزد
 بعضی پیش از چهارده سالگی بایز نیست و وقتیکه قمر ناقص النور بود بهتر باشد خواه در اول
 شهر خواه در آخر تجلات حجامت و قصد اضطراری هر وقت که حاجت باشد باید کرد و
 نیز در هر حال بکار برند مگر در زجران نکنند و آورده که در دست میکشاندش اند
 قیفال یعنی سرار و تشبه کتفی است بالاتفاق تنقیه خون از مافوق گردن میکند اکل
 یعنی هفت اندام مرکب است از قیفال و باسلیق قصد او تنقیه خون از تمام بدن میکند
 یا سلیق و البطلی از یک صل اند و این بر دو تشبه از ماتحت گردن میکند جبل الذراع
 حکم او بر قول قدما و پنج بوعلی حکم قیفال است و همچنین خنجر او ستاد بود و تر و صاحب ذخیره
 و بعضی متاخرین در حکم باسلیق است اسلیم موضع قصد او باین خنجر و بنصر است ثعبه البطلی است
 و چون خون او غلیظ است بهتر است که بعد از قصد او دست انداز آب گرم دارند اسلیم
 راست او جاع کبدر او چپ جاع طحال دل را مفید است و شش از هر طرف که باشد کشیده
 و می باید که بعد از قصد اسلیم دست در آب گرم دارد و آورده که در پای کشاند صحن
 مایض عرق النساء صافن یعنی سلیم است او را رطبت بقوت میکند و تفتیح افواه بود پیشانی
 و قایم مقام عرق النساء است و جهت خارش ران و خصیه و قضیب قروح آنها از بر
 اما ماده با سفل اثر تمام دارد مایض در باطن گوزانو است حکش حکم صافن است لیکن

در او رطوبت و او جماع مقدر و بواسیر قوی تر و نافقتر از صافن است عرق النسا نفع او در
 وجع عرق النسا قوی تر از صافن است و در دیگر امور قریب بصافن بود و جهت دوائی و
 نقرس نافع است و پیرین رگ چند گره میباشد که از سبتن یا معلوم میشود و اگر قریب تا انگ
 یافته نشود و شبیه او که میان خنصر و نصیر است باید زد و او رده که بسرو دهن تعلق دارد و عرق
 چپه و چهار رگ عرق تحت اللسان اند اما عرق چپه و او متصب است اما چپین
 قصد او ثقل سر و ثقل عنین و صداع مزمن را سود دارد و قصد چهار رگ که بر سر دلب واقع
 اند بر سر ریه رگ قصد آن جهت تبور و قروح فم و قلاع و او جماع لثه و امراض اب نفع دارد
 عرق تحت اللسان که در باطن فم میباشد قصد او تحوانق و آوارام ووزن را سود دارد
 و آنکه در نفس نه یابن بود قصد او ثقل زبان که از خون بود نفع دارد و آلتین و خالیص
 قولنجی قوی و لاغر بسیار را قصد میکنند و کسی که در قصد غشی کند پیش از قصد قی باید کرد و
 صفراوی مزاج را پیش از قصد شربت انار و سیب بچوب مزاج را بگفتند و مرئی به مناسب بود
 و آوستا و مرحوم زنی را که در اشتداد قصد عادت غشی داشت حکم قصد در نهار فرمودند
 ازین تدبیر باز غشی نکرد بیان دوم در حجامت و آن دو گونه است بشرط و بلا شرط
 و بشرط پاکی زدن را گویند و حجامت با شرط است فراغ خون از نفص عضو میکند و ضرر آن
 باعضای رئیه نمیرسد و جوهر روح را کم است فراغ میکند و هر گاه که ماده و عضو جمع شود و کثیر
 باشد تا که قصد نکرده باشند تنقیه از نفص عضو کنند و قبل از دو سالگی و بعد از ثبوت است
 منع است لیکن بهتر آنست که تباریح شاهردهم و هفدهم باشد در وقتیکه مایل بگرمی باشد
 لهذا ساعت دوم در گرام ساعت بیوم بلکه چهارم در سرما مقرر کرده اند و حجامت بر
 مقدم راس صداع را میفید است لیکن کجی دهن ضرر دارد و حجامت بر نقره گردن خلیفه محال بود

و باین کیفیت خلیفه با سلیق و حجامت بر نقره برای آرد و تجر و مقلع و نقل اخیان مفید
 لیکن بسیار آرد و حجامت بر قطن و آمیل و ثور فخذین و قمرس و بانیقیر ارفیل
 مفید و حجامت بر ساق قریب فصد صافن است و حجامت بلا شرط یا نار باشد
 یا بلا نار حجامت بلا نار جذب با نه بسوی مخالف میکند و برای تحلیل ریا و تسکین دین نیز نافع بود
 و همچنین ناری جایگزیده غلیظ باشد استعمال میسازند و طریق او که بالفعل مروج است آنست
 که گاه را فروخته محجر آن نکبت از نسیان سیوم در بیان علق و آن کریت که در آب
 می باشد جذب نری آن بیشتر از جذب حجامت بود در خاق و دیگر او را هم هر جا که باشد استعمال
 میکنند و ایضا در امراض مزمنه جلدیه ارسال علق نیکو خیر است و گفته اند که علق جذب نمیکند
 مگر خون فاسد را و شرایط که در حجامت مذکور است انجام هم همان اعتبار است لیکن در نهد
 معمول است که صبیان را که از چله گذشته باشند برای فساد خون ارسال علق باین
 مکررین میکنند مقام در وصیت در امر معالجه که باعث بصیرت است باید که طبیعت را
 عادت کسل سازند که در هر اندک مرض توجه علاج شوند و شرب مهمل فی عادت نکنند
 و هر جا که تدبیر با سهل ممکن باشد به اصعب رجوع نمایند و اگر حاجت از اضعف بر نیاید
 بتدریج با قوی رجوع سازند مگر آنکه خوف سقوط قوت باشد آنوقت واجب است که ابتدا
 با قوی کنند و در معالجه بر یک واقایم نباشد که موجب الفت و عدم انفعال طبیعت است
 و لایق نیست که مداومت کنی بر غلط و بگریزی از صواب بسبب خیر بودن اثر آن هر دو
 جرات مکن بر ادویه قویه و فصول قویه و چنانکه ممکن باشد تدبیر با غذیه رجوع بادویه مکن و
 هر گاه شناخته نشود مرض که حار است یا بار دلیس جرات مکن بر دوائی مقوطه الکیمیة بلکه استعمال
 ضعیف و شرک النفع و بر صورت بهتر است و هر گاه جمع شود مرض عرض پس ابتدا کن

بمساج مرض مگر آنکه عرض اقوی بود مانند قولنج پس اول در درالسیکن
 کن بعد از آن علاج سده کن مندرل دوم در ادویه و اخذ مفرد
 و آن بر یک میل و دو رقیق شامل است میل بدانکه نزد اطباء دوائی
 مفرد آنرا گویند که ترکیب صنایع در و نباشد رقیق اول در احکام
 ادویه منبره اما کلام کلمه در اخذیه پس بیان آن در بحث ماکول و مشروب
 گذشت و آن دو طریق است طریق اول کلام کلمه در ادویه و آن چهار
 فرسخ است فرسخ اول در بیان درجه ادویه بدانکه تاثیر دوا در مزاج معتدل
 چهار درجه انحصار دارد چه هر چه بقدر مقدار شربت بعد از ورود شدن
 به بدن معتدل و تغییر گردیدن اول از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیاً تغییر محسوس
 از اثر او نیاید و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او ظاهر نشود آنرا معتدل گویند
 و اگر تغییر غیر محسوس دهد و از تکرار و زیادتی مقدار تغییر خفیه محسوس شود
 آنرا درجه اول نامند و اگر تغییر محسوس غیر معتدل سازد آنرا درجه ثانی
 و اگر تغییر مفراط غیر معتدل نماید یعنی بحد هلاک رساند آنرا درجه ثالث اگر تغییر
 معتدل دهد یعنی بحد هلاک رساند آنرا درجه رابع و آنرا دوائی سکه هم
 خوانند و هر یک ازین درجات را سپه میباشند که آنرا اول و اوسط و آخر
 درجه خوانند و در تعریف معتدل قید تکرار و زیادتی مقدار
 از آن جهت ساختیم که تا فرقی شود در میان معتدل و درجه اول چه
 در معتدل از تکرار و زیادتی مقدار اثر او ظاهر نشود و بخلاف درجه
 اول فرسخ دوم بدانکه مخفی نماند که هر دوا دو مزاج دارد یکی آنکه

بسیار
 افضل
 باشد
 مع بود
 است
 که در
 معتدل
 میکند
 درجه
 بین
 است
 مانند
 بر نیاید
 که ابتدا
 است
 در دو
 من و
 سه
 است
 بدن

از تفاعل عن امر کفیت میانه و ران پدید آید که متشابه باشد لغیا صر
 از مزاج او بی گویند مثال بودن دو امتداد یا حار یا بار و یا طب
 یا یابس معزده باشد یا مرکب دوم آنکه از تاثیر مزاج اولی کفیت
 دیگر در متمزج ظاهر شود از مزاج ثانی گویند چون روع و تحلیل و قبض و
 جز آن که غیر کیفیات اربعه است پس هیچ دوائی نیست که مرکب القوی
 نیست زیرا که مزاج ثانی لازم مزاج اولی است چه هر چه گرم است
 یا سرد و لا محاله تحلیل و روع و مثال آن که از آثار مزاج ثانویه است
 در وی موجود است اما در عرف خاص اطباء این لفظ را اطلاق نمیکند مگر بر ادویه
 که قوت آن مرکب بود از قوای متعدده متصفاده که از آنها آثار مختلف صادر
 شوند چون حرارت و برودت مانند کشنیز ترنزد اکثر بعضی ادویه را مزاج
 ثانی مرکب باشد از اشیا متمزجه که در نفس آن اشیا مزاج و ترکیب
 از عناصر بود پس بر آن مرکب ازین اشیا مزاج ثانی حادث شود
 و از و اضلال متخالفه صادر شوند چون روع و تحلیل یا متواقتیه یا
 فقط روع یا فقط تحلیل یا متصفاده مانند حسارت و برودت یا سهال
 و قبض و این چنین دوا اگر ترکیب او مفرد طبعی باشد مانند شیر
 که با وجود بلانش معزده از مائیت و جنیت و سمنیت مرکب است و این
 هر سه از عناصر مرکب اند و مزاج خاص دارند و این مرکب القوی
 حقیقه گویند و اگر ترکیب او معزده و صنایع باشد مانند سرکه
 انگور بی که از و آثار متخالفه صادر می شود از امر مرکب القوی بی

مجازے نامند و اگر مزاج ثابته منصفی را از اثر موافق آثار اجزائی
 مفرد و اوست همچو معاجین و غیره از مرکب متواقتة القوه خوانند
 پس اگر اثر میکند هر واحد از این متضاده اثر واحد و اگر مخالف آثار
 است مثلاً هم تسخین کنند و هم تبرید چنانچه کسری که مرکب است
 از اجزای لطیفه منفذه و اجزای ارضیه کثفه پس اثر میکند
 هر واحد از این اجزاء متضاده اثر خود صادر میگردد و از آن آثار متضاده
 چون حرارت و برودت از امتزاج القوای گویند و اگر اثر موافق صورت
 نوعیه است مانند فعل حجر الیهود در تقسیمت حصوات ازاد و انخاصیه نامند
 بدانند که مزاج ثابته گاهی چنان قوی مستحکم شدیدا اختلاط
 میباید که آتش اجزای ارضیه را سوزن نمیتواند همچو طلا و گاه ازین
 ضعیف میباید که آتش اجزای ارضیه سوزاند مانند بابونه و گاهی
 ازین هم ضعیف میباید که صرف بختن اجزای ارضیه را تحلیل میکند
 مانند حدس و گاه ازین هم مستتر میباید که شستن اجزای ارضیه
 را تحلیل نماید مانند کاسنی فرسخ سیوم در بیان فعل ادویه
 پوشیده نماند که تاثیر دوا در بدن انسان بر چند نوع است یکی
 آنکه تاثیرش یا فقط در خارج بدن میباید مانند پیاز که ضماق و سیرج
 میکند و اگر کاسنی ازین اثر ظاهر نمیگردد و دوم آنکه یا فقط در داخل بدن
 مانند سفید کاشغری که در خوردن هلاک میکند و در ضماق هیچ نقصان
 نمی نماید سیوم آنکه در خارج و داخل یکسان باشد مانند سردی آب

که از استعمال خارج و داخل سردی بیناید چهارم آنکه تاثیر خارج مضاد
 تاثیر داخل باشد مانند کشنیز ترکیه هرگاه ضعیف دکنند تحلیل اولام میکند
 حتی خازیر را در خوردن سردی میسازد فرسخ چهارم در شناخت قوت ادویه
 بدانکه قوت ادویه بدو پنج شناخته می شود پنج اول تجربه است و اعتماد
 کرده میشود بران بهفت شرایط شرط اول آنکه بر بدن استعمال نمایند
 شرط دوم آنکه دو احوال از کیفیت عرضی باشد مانند گرمی آب گرم
 شرط سوم آنکه در امراض متضاده متعل شود شرط چهارم آنکه در امراض
 استعمال نموده آید شرط پنجم آنکه قوت دو برابر قوت مرض باشد شرط
 ششم آنکه تاثیر دو احوال باشد شرط هفتم آنکه تاثیر دو ادوی و اثری
 باشد پنج دوم قیاس است و اعتماد کرده میشود بر قوای ادویه بر سه وجه اول
 طعم است و او سبب ماده و فاعل مختلف میباشد اما ماده بر سه قسم است لطیف
 است یا کثیف یا متوسط اما فاعل بر سه قسم است یا حرارت است یا
 برودت یا اعتدال پس لطیف حار تیز است و لطیف بارد ترش
 و لطیف معتدل و سم و کثیف حار تلخ است و کثیف بارد
 عفص و کثیف معتدل شیرین و متوسط حار منکین و متوسط بارد
 متابض و متوسط معتدل قفسه و این دلالت قوی است
 وجه دوم بوی ادویه است پس بوی تیز و بیار
 قوی مانده بوی مشک و زنبق برای حرارت است و بوی ملایم و
 خنودن او برای برودت و این از طعم ضعیف است چرا که گاهی بوی خنودن این قوی میشود و گاهی

که با وجود قوت رایحه سرد است و جسم سیوم رنگ است و وجه استدلال او این است که
 سردی جزو تر است و جزو خشک را میانه مید و حرارت برعکس آن فعل میکند و این
 دلالت ضعیفتر است چرا که گاهی دو با وجود سفیدی گرم یافته می شود مانند آب
 گاهی بسبب طعم و رایحه و رنگ در ممتزج مزاج ثانی غلظی بدین طوری افتد که طعم و رایحه
 و رنگ برای یک مفرد میباشد و این هر سه درین ممتزج غلبه بود و حرارت
 و برودت در ممتزج مزاج ثانی مغلوب و ضعیف میباشد پس برین ممتزج طعم یا رایحه یا رنگ
 این مفرد غالب می بود و کیفیت حرارت و برودت تابع مفرد دیگر میباشد مثال این غلظی
 این است که در مکرطل شیر و دو مثقال زرفیون مزوج کرده شود پس این ترکیب با وجود سفیدی
 رنگت شاد رخسار میباشد و پر ظاهر است که سفیدی برای تمام ادویه نیست بلکه برای ادویه واحد که
 شیر است موجود است و وجه چهارم سرعت الفعال در ادویه بطور آنست بدانکه چیزی که
 بر کیفیت و ادوات میکند سرعت الفعال از حرارت و برودت و بطور ادوات
 و وجه این آنست که دو جسم هرگاه در لطافت و کثافت و خلل متساوی باشند پس
 کدام که قبول اشتعال زود می کند جزو ناری در و اکثر است و نیز هر کدام که قبول تاثیر
 حرارت و برودت زود می کند آن کیفیت در و قوی تر از دیگر است بشیر طیکه قوت
 موثر و متاثر متساوی باشد طریق دوم در بیان خواص ادویه مفرد و مجزوف است
 و آن متضمن برست و هفت فرسخ است فرسخ اول در اثر الالهت ابرسیم بکسر اول و
 ثالث و فتح سین جمله بقا ابرسیم گویند و در بندی ریشم نامند لعاب کرم است که بر خود
 می پیچد در اول گرم و خشک است بقایت مقوی دل و روح طبعی باه و جهت خفقان
 ضعف معده و ریه و آب مطبوخ او با شکر جهت نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرق

مضر کرده و مصلحش سارون و قدر شترش از یکدم تاسه درم و بدش مردار بد سوخته
 است و بهترین طریق استعمال اوزیره بقراض کردن است اترج بقاری بانگ
 ترنج و بهندی بجور آلود و پوست او در دوم گرم و خشک و تخم در اول سیوم گرم و
 و دوم خشک برگ و شکوفه او در آخر دوم گرم و گویند در آخر دوم خشک ترشی او در آخر
 دوم سرد و خشک و گوشت او که شحم نامند در اول سرد و تر است پوست او مقوی
 دل و دماغ و معده و فرج و بهی و پنج خشک او مسکن قی غیر صفرا و مضر جگر و مصلح
 عمل و مضر دماغ حار و مصلح و مصلح نبشته و قدر شربت از خشک او پنجم درم و تخم شربت
 و فعال مانند پوست او و باقوت مسهل و شغال از قشر او مقاوم جمیع موم حیوان و قوی از ترایق فاروق
 است و با گرم یا شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و اشامیدن یکدم از قشر او قیاد حصی
 کننده و فرج جنین است و روغن تخم او جهت بوسه بر با و طلائیات مفید و اگر کسی بآن تدین کند عقرب
 نزدیکی کند و مجرب است و برگ او باضم و فتح سد و مجفف و محلل ملطف و شکوفه او در افعال مثل گ
 و ترشی او مقوی دل و قابض مسکن قی صفراوی و جهت تحقان حار و اسهال صفراوی و
 کبدی و تقویت معده و جگر و یرقان مفید و مضر سینه و عصب و مصلح شربت خاش
 برش آب نارنج و لیمو گوشت او مانع صعود بخارات از معده بدماغ و در یضم و مضر حرارت غریزی
 و مورت قوی و مصلح عمل و بوییدن ترنج مقوی دل و فرج و جهت ضررهای آب از مود
 و روغن او که پوست خالصش عدد او در روغن زیتون و روغن خیری از هر یک یک طلع در دو طلع
 روغن کنجد انداخته و بهتره شبان روز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تاسه دفعه و بیشتر بعد
 از آن صاف کنند گرم و خشک و محلل و تدین او جهت اعراض بارده و در مفاصل و زین
 تب رابع و در دگرده و مثانه نافع و ضما و بطون مجموع ترنج و دیگر که یا شراب جهت مفاصل و فقر

و اورام نافع اجاص بکفار الو بخار نامند و مراد از آلوسیا ه و بزرگ است در اول سرد
 و در دوم ترکین مفرق و مهمل صفرا و قوی و کین حرارت دل و قوی صفرا و تشنگی جهت پیا
 حاره و صداع حار و خارش بدن نافع و مثل سایر ترشها مضر حال نیست و نفوق او جهت
 قوی و غشیان حاره مفید و آشامیدن بخی او جهت دفع کرم معده مجرب و صمغ او مفتحت حصا
 است و ضماد بزرگ و با مس که جهت کشتن کرم اسعاج مجرب رب او سرد و وز و تلین طبع و کین
 تشنگی و در تنهائی حاره و سایر آثار مثل آب اوست و مضر و مانع و مصلحت غناب و مضر
 معده و خشک کننده و در مبرودین مصطک و کندر و عمل و بدش ترندی و آلوصحرا می است
 قدر شربش تا نیمه طل از زلفاری برنج نامند و بپند چانول و چاول گویند در حرارت و برودت
 معتدل و در دوم خشک است و بالخاصیت در مجروح و المراج حرارت و در مبرود المراج برودت
 اعدا می کنند لهذا تاخرین مخصوص با صفا دانسته اند و برنج سرخ فارسی را ساهی گویند
 قبض بیشتر دارد و سفید او در تقویت قوی تر و اقسام او سرد و قالیق و تنها قلیل غذا
 و حجت زجیر و اسهال و مگو و اختناق رحم و امراض کرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر غذا
 و بهی و مسمن بدن و مولد منی و آشامیدن آب برنج که بسیار خنثه باشد با پیچ کرده جهت
 افراط اسهال و بیج بجایت مجرب و نوشانیدن آب مطبوع او مثل آب الشیرین که لذت خلط
 مراری سده و امعا و با شیر تازه نیم درش ده روز حجت تولید منی مجرب و سوط گرد برنج که در
 حین سفید کردن او بهر سبب جهت قلع رعات مجرب است و خنثه آب منقول او جهت
 و قروح اسعاج نافع و مولد قوینج و قالیق و مصلحت در آب نخا که گندم خیساییدن و با شیرینی خوردن
 است و بدل آرد جو منقول از وی بخی رتنی نندی و شهرت و کچا لوم از قم اوست
 و از وی در اطراف او می باشد مایل بسردی است تقوی باه و مغلظ منی و مولد ریح و

انقبیل و مضرب جزه و مصلح آن ترشی و در آن بیالغ شستن است و کپا لود و خواص قریب است که
 آنکه مضرت او بخیزد نسبت به کار و زیاده است و گویند اروی را در عربی قلفاس نامند سوط خود
 بپندی دمار و نامند در اول دوم گرم و خشک گویند مرکب القوی و اجزائی بارده او کمتر و
 این قول اقرب است محل مفتوح سد و و جالی و با قوت قالیضه و مقوی بدن و دل و احشای
 تقویت اروح و دماغی سعیدیل و طبع او در امراض سینه و سعال و نزله قوی تر از زوفا و
 مانع عفونت اخلاط و منفع و تقوی مره سودائی و دماغ و منفع و سهل بلغم و سود و مضرب صفراوی مزاج
 و منشی محرورین و سوسن و سکنجبین مضربش و کش کثیر او منعم و بدش و تنقیه سودا فسیون و قدر
 شترش از دو دم تا پنجم است آس بقار مور و نامند در اول سرد و در دوم خشک و قالیض
 و قاطع خون و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشای و در بول و جهت نزلات و تقویت
 حصاة و قطع خون حیض مفید است و ضاد برگ او بانار و حدس و گلبرخ و اقا قیاهت تقویت
 اعضائی ناقصین مجرب چون اکیله بکفته در آب برگ او خیسانیده و در روغن کنجد با سوییچ شایند
 ناروغن باند جهت رویانیدن موجب است و قدر شترش تا سه دم و بدش در احتباس اقا قیاه
 و در اورام حنض و مضرب صاحب کام و مصلح محرورین و مورث بخوابی و مصلح نفثه
 اسار و انجم گیاه است مشهور بپند مگر خوانند در آخر دوم گرم و خشک ملطف در روح
 و محل و معده و جگر و پسر و زگرده از اخلاط بارده و ضاد او با شیر تازه بر کج ران و پشت و
 ز بار جهت نفوط بسیار مجرب بانار العسل سهل قوی بلغم و جهت حصاة و عسر بول و احتباس
 حیض و در درک مفاصل و عرق النساء و نفرس نافع و مضربیه و مصلح موزج و بدش شل
 وزن او و ج و در خیل است یا نصف او خولجان و نصف او و ج و قدر شترش از یک مثقال
 تا سه مثقال است اسفاناک بغاری استقل و پندی ساگ پاکک مند در آخر اول سرد

آس

اسار و انجم

اسفاناک

و تروگویند معتدل است و ملین طبع و اسهال هم و کم لغت تر از سایر لقولات و جهت امراض
سینه و التهاب تشنگی و پهای حاره و دروش و بل موجب است و مضر بار و المزاج و
مصلحت نختن او بار غن بادام و بدش خرقه و قدر شربت از عصاره او تاده شقال خوش
جهت وجع القواد شیرا و جهت سل و دوق جرب و مضر سیریز و صلحش گل مخوم و قدر شربت
او دو درم اشنة بغاری دو الیه و بهندی چهل یله مانند قیمی از گیاه است در اول گرم
و خشک آنچه از درخت بلوط بهر سرد سرد متخ شده رحم و حیض و مقوی باه و معده و دل
و جگر و منقح و جهت رفع خفقان غشیان نافع و نبات منوم اطحال است و قدر شربت تا
سه درم و مضر اما و صلحش انیسون و بدش هموزن او قرماناست اقیتمون بهند
اکاسنیل و امبریل نامند و آن نباتیت بسیار رخ و فرج او مثل خیاط پوش تلخ و بیوم
گرم و در دوم خشک محلل و مطف و سهل سودا و بنعم جهت امراض دما و کرم معده و
سرطان و بخون و مایخیو لیا نافع و بالخاصیت جهت امراض سوداوی و تفیه سودا و بید
چون یک هفته هر روز دو درم او را بانصف رطل شیر تازه خسیانیده و با پازنده شقال
یکنجین نوشند جهت رفع خفقان و توحش و مایخیو لیا و شنب مجرب چون ضعیف الکرب
است زیاده اثریکه و جوش نباید داد یا او را در نو ملی بسته اندازند و قدر شربت تا سه شقال
در مطبوخ تاده درم و مضر صفر اوی و حار المزاج و مورث غشی و صلحش نفشه و کثیر او موافق
پیران و گویند مضر نیست و صلحش صنغ عربی و کثیر او بدش لا جور و حجرازی است
و مثل او حاشا فستقین بهند مجبری گویند اسم نباتیت در اول دوم گرم و دیگر
آن خشک و منقح و مطف و شسته و سهیل صفا و سایر اخلاط معده و نفی عروق و سینه
و شش مقوی بدن و جگر و معده سرد و در لبول حیض و عرق و تریاق سموم مشرق

و ملذوعه و محلل ریح و جهت یرقان و رعشه و سکه و بافتیون جهت تقیه سودا نافع و چون
 چند روز از آب طنج او هر روز لیست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که از طوبت باشد
 موثر و مجرب است و دودرم او جهت گردیدن عقر بجهت التفع است و قطره او باز سره بر
 و روغن بادام تلخ جهت امراض گوش و گرمی قدیم و طلای ساینده او با سوم و روغن گل
 جهت در تهیگاه و درد جگر و در معده که نه مجرب است و قدر شربش از یک مثقال تا دو مثقال
 و در بطیوخ از پنجم تا ده درم و تصدیع و تحف و مانع و تصلبش انیسون و در محر و شربت انار
 بدش جهت معده بوزنش اسهال و نصف او بلیله زرد جهت جگر عصاره غافث و شراب
 او مقوی معده و مدبول حیض و جهت امراض جگر و پیرز و تفتیح سده و برانجمن اشتها و تقویت
 هضم مفید فیون الباری تریاک بصری لبن الخشاش و بهند افیم و اپیم نامند و گویند مراد
 از شیر بنجد خشاش سیاه است نه سفید و بهترین او بایل اسپیکه و صاف است که در آب زو حل
 شود و از آتش زو و شعل گردد و در آفتاب گذاردن قوی الراجیم باشد در چهارم سرد و خشک
 و از خشکاس سفید در آخر سیوم مخدر و منوم و سکن در با و قابض مانع نفص خلط و تکلیل و
 حیوانی و جهت سحر و اسهال و قرحه اسهال و سرفه و ضیق نفس و در مفید و صفا و جهت در
 سر و تحفیف قروح و با شیره خضر و عفران جهت نفوس حار و در و فیلد او بام و زعفران
 با سوم جهت زحیر مجرب و در معاجین او و به مرکه حافظ قوت آن و جهت نزلات و صلح
 خار و قطویش بار و غن بادام و در و زعفران جهت در گوش نافع و سقط اشتها و قوت
 باه بشرط مداومت و مضر فم و تصلبش جهت مواجینی و فوغل بدش شل او بزرنج و یکوزن او
 یخ لافح و در احتباس طباشیر و کافور و کبریا و قدر شربش از یکیدس تا چهار قریط زیاده از
 یک دانگ ممنوع و دودرم او کشنده افحوان البقار بابونه کوبی و گاوشم و بهند مری می مانند

افیمون

اقحوان

در سیوم گرم و در دوم خشک سخن قوی و محلول و تفتیح سده جگر و مقطع جبین و در بول چش
و اکثر از اوصاف و مصلحتش سخن چینی کرب سده و مصلحتش انیسون و بنفشه و بدلتش با بونه است و قدر
شرتبش تا دو مثقال و نیم صغیر او در دوم گرم و در اول خشک در افعال از اول ضعیفست
و کلیل الملك بفار گیاه قیصر و بید اسپرک گویند نباتت مرکب القوی حرارت و پیست
دروغالب محلول و منضج و قالیض و محقق لیدر ارام و جهت صداع و تبسلمات و در جگر و
سده و پسر نافع و عصاره او باز عفوان و تسکین کل ضربان مجرب شرب او مضر نشین
مصلحتش انجیر و عسل و مویز و بدلتش با بونج است و قدر شربتیش دو مثقال از عصاره او بیست
آلج بفار سی آله و بهندی آنوله نامند و زجت هند است و مستعمل مقشیر بدانند و گویند آنچه در شیر
یک شبانه و زنجیانند پس از آن جوش داده از غریبال بیرون کنند شیر آن است و شربت
که تازه او را چند روز در شیر خندان خشک کنند و در شیر نازده در دوم سرد و در سیوم خشک
تلخ و بسیار عفن و پرورده در اول سرد و در دوم خشک و مانع القضا مواد بر سده و قالیض
محرك باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهن و خون بوا سیر و زف الدم و محقق طو بات
سده و مقبول و شیم و سده و اشا و شیمی و سهل سودا و لیم قریق ابصر است و آله مقشیر و قد
سیندر برابر گرفته بخورم با بگرم هر روز بخور برای سح و چرک بوا سیر و نوا صغیر و سده و باه
و تار یکی چشم مجرب است و در غن آنکه کبارک مورد و یا پوست خ صغیر و ساوی نخچه
آب بطبوخ او با هموزن روغن کنجد یا زیتون جوش داده و ترتیب دهند برای القوت مود
سیاه کردن و رو بایند آن و خروج مقدار از مجربات دانسته اند و مضر سیر و مبر وین و
مصلحتش عسل و مویز و بونج و مصلحتش روغن بادام شیرین و بدلتش در اکثر افعال بوزنش مله
کاملی است و پرورده ملین طبع و قاطع زف الدم و جهت بوا سیر نافع و قدر شربتیش از سیوم

کلیل الملك

ع

تا چند گرم و در مطبوخ تاده در ماست امبر بار لیس در فارسی زرشک بپندی زرک
 مانند در دوم سرد و خشک با قوت قابضه و مقوی سده و جل و دل و مانع یختن مواد
 با اعضا و قاطع صفرا و تشنگی و باد و یه حاره خوشبو مثل سبیل او مثال آن سفید سده جگر و معده
 جگر سرد و تر و آب او مانع قی و با غفران جهت صلابت جگر نافع و شربت او که آب
 زرشک آب سبب بر و آب لیمو نصف آب زرشک با شکر بقوام آورند جهت دفع
 سبوم قناله و خفقان و ضعف اشتها مجرب است و اند و مولد ریج و خلش و نفل و قابض
 طبع و مصلح او شکر و شیرینیا و بدل او مثلش گلرنگ و دود و ثلث آن صندل سفید است و شربت
 از آب او تابست مثقال و از جریش تا پانزده مثقال و از دانه او تا سه مثقال اینج بکار
 آید و نیز در پند آید مانند تمر درختی مشهور است که از اول تکون تا رسیدن بمرگ
 بعد از رسیدن زرد میشود در دوم گرم و در سوم خشک گویند نارید او در اول سرد است
 و بهترین او شیرین و بی ریشه که شیره قوی داشته باشد و رسیده بود جهت منع خفقان
 و در سرد بار دو بوا سیر مفید و در تقویت باه و کرده و معده و کثرت غذا و تسخین بدن و تسخین
 طبع و نیکو کردن رنگت خساره و تجربه او تا در رسیده و ترش او افزاینده اخلاط ثلثه و
 جهت قطع طحال و برانگیختن اشتها و زیر اندین سنگ ده و مثانه و خاکستر چوب آن جهت تسخیم
 و طمائی شاخ و برگ او برای دراز کردن و بیاه داشتن و مضافه و پوست ساق و بیخ او
 و قابض و برگ او با ضم و قابض و گل او که مولد مانند سرد و خشک و بسیار خوشبو است
 قابض و دافع فساد خون و بلغم و صفرا و خسته بریان کرده او قابض و مقوی معده و دفع
 صفراست و تضعیف جگر و مصلح آن سوز و زرد او تا شیر و خسته او مصلح اوست و زرد
 حضرت جده غفر الله له مصلح گرمی آن ماست و آب سرد و افشرد و فاسد است و نیکوترین آن

آن است که در آب یا بر سر و کرده بخورند و در موم گرم بدون سر و کرده خوردن خوب
 انحراف مزاج است و اول او را از دست ملائم نموده چند قطره بیا ندرند بعد آن از شیرین
 بخورند و خوردن از کار و بریده اگر چه پسند طبع است مگر از چرم و ریش و احتیاط نمیشود و در
 نفخ و در شکم و مخص خراش گلو میکند الفحه لغاری پیرانه و بنیدی چسته مانند پیرایه حیوان
 گرم و خشک است حاد و ملطف و محل محقق و حایل اسهال مزمن و حج است از خواص است
 که هر ذایب را جامد و گل جامد را ذایب میسازد خصوصاً خون و شیر که در معده و اعضا بنجم شده
 باشد و جمول او بعد از طهر بر محل عانت میکند و نوشیدن او منع حل بنیاید و پیرایه خرگوش با
 در همه خواص قوی تر است و اگر در آب نمیر کرده بر چشم ضماد کند رعاف بند نماید و پیرایه
 خرگوش و بزکوهی و آهو و شتر و گوسفند و قیل بقدر تخوی بغایت بسی اند و قدر شتر بش نانم مشال
 انجبار بنایت در موم سرد و خشک قاطع خون جمیع اعضا و حایل اسهال مزمن و زلات
 مسکن فی التهاب صفرا و حجت بول الدم و الصلاح افواه عروق مقعد و سل نافع و مضر
 سر و دین مصلحت بنخیل و بدش مثل او زرشک قدر شتر بش کشتال و از عصاره او یکدم
 اتناس سیوه است نزد حکمای هند سرد است و نزد او تساد و اول گرم و در وسط دوم سرد
 منفع و مقوی دماغ و معده و مضر خنجره و اعضای نفس امعا و مصلح آن شکر و بهترین طریق
 استعمال آن است که او را خور و خور کرده در قند و شکر آمیزند و کلاب و عرق بید شکر
 عرق کیوژ زده یکد و گری بگذارند بعد از آن میل فرمایند در سایر افعال قوی میگردد و مضر
 او هم زایل میشود انیسون لغاری با دیان رومی نامند و آن تخم نبات است و آنزدوم
 گرم و خشک در بول و شیر و محل ریاح سایر اعضا و قیاض طبع و مقوی کرده و مفتح شده
 بگرو پیرز و حجت صداع یار و در شقیقه و سرفه و استقا و خائیدن او حجت خفقان مفید

افو

اتناس

انیسون

وقدر شربت از دو دم تا بخورم و مضر امعاء و مصلح شکم چنانچه بدش شربت و در تقویت باطل
 او انچه است اینجای صفر بفارسی بلبله زرد و بهندی هر زرد و هر یکی مانند بهترین او بالیده زرد
 مایل به سرخی باطل است و آن شربت در آخر اول سرد و در دوم خشک سهیل و صفر
 و بلغم رقیق و تقوی معده و دماغ و مفتح سده و جرم او و جرم سایر بللیات محدث قولنج اند و جرم
 آن تقوی حواس و در جهت خفقان و جذام و صدمع و غثیان و حیيات مرکبه و مستقا
 و منع صعود بخارات بر ماع نافع است و مجربین گفته اند که شحال بللیات در حیيات نشاید که
 منع است و حق این است که اگر آنکه طلی غلیظی با صفر و بلغم رقیق باشد و عصاره بلبله خشک و
 الفل است و مضر فل و مصلح غناک پستان و قدر شربت از جرم او تا بخورم و در تقوی
 و مطبوخ از ختم دم ناده درم و مصلح قبض او و روغن بادام و بدش در غیر اسهال پوست ازار
 گویند از و بدل است این بلبله بندی و اسود نیز گویند و بفارسی بلبله سیاه و بهندی زنگی
 هر نامند در وسط اول سرد و در دوم خشک سهیل بود و او شقی خون از سودا و جهت بواسیر و
 در دیر نافع و مضر جگر است و مصلح عمل و بدش بلبله کابلی و در قبض نصف وزن او ماز و
 قدر شربت از جوش تا دو شقال و در مطبوخ تا هفت شقال و جلیبله کابلی بفارسی بلبله کابلی
 و بهندی انبیا و بزرگی هر نامند بهترین او بالیده و سیاه مایل زردی است در برودت معتدل
 و در اول خشک و بعضی او را و بلبله سیاه را اگر بماعتدال میدانند سهیل بلغم و سودا و صفر
 مخلوط با خلط و در بول و بهترین قوام بلبله و قوی تر از بلبله زرد و سیاه و انچه بلبله زرد فایده
 میکنند انهم بنماید و دانه بلبله در بول است و در روخته او جهت تقویت دندان و شکر
 و بدش بلبله سیاه و قدر شربت از جوش تا سه شقال و در مطبوخ تا هشت شقال و فایده هر یک
 او در کتاب قوم فرخ دوم در حرف الیا الموحدة التباری و الفارسی بالبلج

بلبله

بلبله بندی

بلبله کابلی

بالبلج

در فاری با بونه و بهندی سوزنل مری نامند در جمیع ابرام مثل افحوان است در دوم گرم و در آخر
 اول خشک محلل بجدب و مفتوح و مدر و مقوی و دماغ و باه و حجت تبطنی و سودا و مرکبه و در
 وزلات و تسکین دها و درم جگر و قویج و ایلاوس شراب و ضما و انافع و مضر خلق و مصلحش عمل است
 انار و بدش قیوم و قدرش ترش تا شد مثقال فرج او گرم و خشک و در افعال قوی تر از کل او و شفا
 او شراب و عمل بسیار محرک باه است و در غن او در مرکبات مسطورت با در بخوبیه معرب با در
 فاری است و لبرنی منفع القلوب و بهندی بلوین را تمیسی نامند نباتیت در دوم گرم و مقوی
 دل و دماغ و حواس و مدر و جگر و مفتوح و انهم و مورت ذکا و حفظ و محلل سودا و تفتیح امر از بنی و است
 خفان و فواق و رفع موم نافع و قدرش ترش از خشک تازه درم و از تازه اش ثابت درم و
 مضر و رک و مصلح او صمغ عربی است و کند رو بدش دو وزن او ابرشیم است و خشک در افعال ضعیفه
 از برکش و قدرش ترش تا شد مثقال بالنگه نوعی از ریحان است حجت اسهال معده و و مگر که از
 امعا باشد با گلاب مجرب و حجت منصف زجیر مفید و بدش تخم ریحان و قدرش ترش تا شد مثقال است
 بر سیا و شان لغت یونانیت و بفاری بر سیا و شان و لبر بے شراب و بهندی راجع است
 نامند و آن نباتیت معتدل بایل گرمی و کوی و قوتش ناشش سال باقیات لطیف و محفف و محلل
 مفتوح و منصف و مدر بول حیض و سهل سودا و بنهم معده و امعا و حجت تقیهش ضیق النفس در بونه
 و یرقان مفید و سفوف خشک او جهت اسهال و طلای تازه او حجت گردن سبک یوانه با
 و ضما و انافع و مضر پیر و مصلحش مصطک و بدش حجت الامشش بوزنش بقیه و نصف آن
 اصل السوس است و قدرش ترش از جرم او تا سفت درم و از آب طنج او تا سفت درم و بر قوطا
 مشهور است بفاری تخم بگو و بهندی اسنبول نامند و بهترین او سفید و زردون ترین او سیاه
 و پیوم سرد و در دوم تر و سیاه او بایه پوست و سفید او مسکن تشنگی و حرارت و ملین طبع

با در بخوبیه

با در مگر که از

بر سیا و شان

بر قوطا
 حلف

و کبودا و ادقالبض و جهت تپهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و زبان و علل
 صفراوی و سرفه و ضاماد و آب بنی جهت دمل مجرب و ضماد کوبیده او که با شل و اور خون گل
 و پوست خشک پخته باشد جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و متضعف عصب
 مضامنها و صلح آن غسل بکچین جلی و بدش در تبرید خرفه و در نفع تخم گتان و در سرفه و
 خشونت حلق و امثال آن بهدانه و قدر شربت از دو درم تاده درم و ده درم کوبیده او
 کشنده است بسفاج بخیت یابل بسیار یک گره دار و از هر گری ریشهای برآمده
 و اندرون آن بنزد دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرم و در پوست معتدل
 است و سهیل مره سودا و بلغم غلیظ و حمل نفخ و قویج و جهت جذام و علل سوداوی نافع
 و مفرج بالعرض از جهت دفع سودا و مطبوخ او با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و نفخ
 و مداومت مطبوخ او با غناب جهت سقوط بواسیر بغایت موثر و چون سه مثقال در اجوشنا
 با فلو س خیاشنبر و آب بنی نبوشند جهت ریح بواسیر و در معده مرمنه و صرع مجرب است
 و مضر سینه و گرده و صم آن پریاوشان و بدش جهت مواد سوداوی نصف و نش افیتون
 و ربع آن نمک هندی است و قدر شربت از جرم او تاسه درم و در مطبوخ تاش درم است
 بسیار به فارسی جاویری و بز باز و بهندی جو تری نامند و آن پوست اندرون جوز
 که بر جوز پسیده میوه و بهترین او تاشقرا یل لبرخی هم پیچیده است در دوم گرم و خشک
 گویند در اول گرم و در دوم خشک حمل ریح و متفع سده و مفرج و مقوی معده و باه و جهت
 سلس البول و نفث الدم و در دیر از موده و سوط او جهت صرع و شقیقه مجرب و تصدع و شربت
 کلاب و گویند مضر جگر و صم او صمغ عربی است و بدش جوز بواسیر شربت تاسه درم بسد
 تخفیف سینه به شدید آن نیز لغت هندی است هم مرجان است و بفارسی بخ مرجان

سفاج

سبک

سبک

و بهنگامی که مانند آن سنگ است در اول سرد و در دوم خشک و قاطع و قاطع قاطع
 و جهت و سواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و نفث الدم و سنگ گده و ششانه
 و پسر ز نافع و یم مثقال او باربع مثقال صمغ عربی که بسفیدی تخم مرغ ستره باشد باب جدیت
 قطع زرف الدم باطنی مجرب است خصوصاً سوخته او و محرق منسول نوع سیاه او نباتیت
 دل و مضر کرده و مورت تبوع و هکس کثیر او بدش جهت حبس خون بوزنش دم الاخون
 شش برش تا یک مثقال و او بی اتغال محرق او است لصل البفاری پیاز مانند بری و نباتی
 بری او قوی تر از نباتی و مجموع آن در آخر پیوم گرم و در اول آن خشک با رطوبت فضله
 مفتوح سده و مقوی شهوتین خصوصاً پنجه او با گوشت چرب دافع مضرت هوای و بای و بای
 آنها و در بول حیض و مفتت حصاة و قطور آن جهت نزول آب و جرب چشم گونید جرب
 مطبوخ مخمرائی او شیر غذا و ملین طبع و پنجه او در سر که پایدورده او بکر که جهت ورم پسر و
 بزکشتن ششها و تقویت باطنه و آب او جهت رفع گردن سنگ یوانه نافع خصوصاً چون
 سده صد مثقال از آن در سه روز بخورد نباتیت مجرب است و ضماد پنجه او جهت نضج او رام بارده
 و باروغن کوهان شتر جهت شقاق مقعد و بواسیر و جیر و ذر و محرق او با سوخته و کاه
 جهت اکامه جرب و تصدیح محروین و مصلح باب نکاشستن تخم او در آرد دوم گرم و ششانه
 بارطوبت فضله و بهی و قدر شش برش یک مثقال لطیف لغت رومی است بفارسی خروزه و بهی
 کبر بوجه مانند ناشرین او سرد و در دوم تر و شیرین او تر و بقدر شیرینی یا بل بحار و بهی
 او شیرین کم آب نازک جرم و بهترین ناشرین او لیون است که خریزه که یک باشد مثل باقی
 سریع الاتحاله خلط غلبه می و سریع العفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی و در حرارت
 و برودت معتدل و مجموع اصناف او در بول و مخرج حصاة است و جاسه و سریع الخوف

بصل

بطیف

و در عرق و شیر و مهبل آنچه باورسد و مصلح حال کرده و سرلیع الاستحاله بخلطی که در معده باشد و
 مصلحتش سرکه و بهترین اوقات تناول او بامین دو طعام که طعام اول از معده منخرد شده
 باشد و تخم او در اول گرم و در دوم تر و یمنی و میوه جگر و در بول و حجت در دینه و سرفه
 حار و خشونت زبان و حلق و پنهانی حاره و مرکب تشنگی و حرقت بول و جهت بدرقه شدن قوت
 او و دیگر مجاری بول و مضاد گوید غیر مفسر او لغایت جانی بشیره و جهت کلف مجرب است و مضر
 سر ز و مصلحتش عمل و قدر شربت آن تخم او و درم تا پنجم درم لطیف بندی بفارسی خروزه بند
 و تیریزی بند و در یک روز نامند در اول دوم سرد و در آخر آن ترسکن حدت صفر او و
 و تشنگی و در بول و بکینین جهت تفتیح معده و یرقان و با شیر خشک و مانند آن جهت
 پنهانی حاره مفید و موله خون رقیق و تخم شیرین مضر سر ز و باردار المراج و مضر معده سرد و
 آن گلکند عمل و در فراجی که صفر غالب باشد بند و آنه از جهت لطافت تحیل بصیر میشود
 و در انزبه بارده بدون مصلح مورت ضعف باه و در مفاصل امثال آنست و تخم او در
 دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم که دست و در اخراج حصاة و آنخار خروزه از معده
 گویند مجرب است و قدر شربت او تا پنجم درم بقله جام مضه در بندی ساک که بند
 و در فارسی تره خراسانی گویند قسمی از حامض بزرگ برگ است و در افعال مثل حامض مضر
 عصب و مصلحتش عمل بقله الحما نبات است بفارسی خرقه و بندی خلفه و قسم خورد را
 لونیان مانند در سیوم سرد و تر و گویند در دوم تر آب او مسکن حدت صفر او خون و قاطع
 نزف الدم و نفث الدم و مانع نزلات و در بول و حرقت آن و بواسیر و بواسیر و حار
 جگر و پنهانی حاره و رفع حب القروح و در دمانه و در دسر حار نافع و آثامیدن او بار یون
 حجت قطع تب مجرب است و قدر شربت از آب او تا بست مثقال مضر باه مبرون

بلخ باری

بصل حامض

بقله الحما

وضعیف الحارة و بالخاصیة سقط اشتها و اکثر ارا و مورث تاریکی چشم و تصلح او مصطلک و
 تنش و جمیع افعال مانند آب و و از آن ضعیفتر و قدر شرب او تا پنجم گرم و گویند مضر سیر و
 بارده است و مصلحتش قند و بدش در اکثر افعال بزرگ قطونا و بوداده او قابض و غیر بوداده
 ملین طبیعت است بقلیه یمانیه نباتیت شبیه بکاسنی بندی ساگ چولائی گویند در
 دوم سرد و تر ملین طبع و مرطب بدن و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و بطبی
 و مضر برودین و قاطع باه و مصلحتش قند و بدش حواریات و خش سرد و خشک و ادرع و
 امراض حاره و اورام شربا و ضما و انافع است و مضر کرده و مصلحتش شکر و قدر شرب تا سه
 مثقال است بلیج بفارسی بلیله و پهنی بهر انا مندر درخت هندست و استعمال
 پوست او در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک لطیف و قابض و مقوی معده و اشتها
 و بالخاصیة مسهل سودا و باطنج سهل صفر او قاطع طوبیات و صداع و تجارات و جهت بویا
 و بوداده او جهت اسهال مزین نافع و مضر فعل و مصلحتش عمل و شکر و بدش آله مقشر است بقدر
 ثلث و قدر شربش تا سه درم سحر معرب از نبش فارسی است و پهن بوسا نامند در
 اول سرد و در دوم تر و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول گرم و تر دانسته اند سهل
 صفر او مضج او و مسکن عطش و حدت خون و حیات حاره و خفقان غشی و نوم و محال او رام
 و جهت صداع حار و سرفه و شونت سینه و حرق تشنه و بول و احتباس آن و در در کرده
 و ذات الحجب و الریه و خناق و صرح اطفال و زلات و زکام نافع و مداومت خوردن دو
 درم او چهار درم آب سرد و جهت رفع اسهال و با شیر خشت و شکر و امثال آن سهل سیرج عمل و
 بهر صورت ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و خش اندکی از انیسون و بدش نیلوفر برگ
 خجاری و در حال گل گاوزبان قدر شربت او از صبرش تا پنج مثقال و در بطبوخ تاده مثقال

بقلیه یمانیه

بلیج

مضج

و روغن بنفشه سرد و تر منوم و جهت جرب و خشکی دماغ و سینه و سرفه و قطره او در حلیل جهت
 حرقت بول و حرارت مثانه و سقوط او جهت در سحر جارب و بخوابی مفید و بدکش روغن نیفر
 و ترکیب در مکهات مسطور است بوقاق افغاری بوره فامند سفید بک پر سوراخ را از می نامند و
 سرخ را نظرون و در اکثر استعمال از می است در سیوم گرم و خشک محلل مجاذب نبطا هر بدن
 و آشنامیدن او را دفع قویج و هیچ باه تنی طلائی آن و مقاوم سوم و مقصد معده و محرک فی و خش
 مصطک و صمغ عربی و بدکش نیم وزن او نمک است و قدر شربت از یک گرم تا دو گرم و هم سرخ
 او از نیم گرم تا یک گرم بوزید آن بهندی ساور نامند بحیثیت سفید و اطول از انگشتی در آخر
 دوم گرم و خشک و بار طوبت فضلیه و سبی و محرک جماع و بانها صیبه سهل زرد آب و مفتوح شده
 جگر و پسر ز و سفتی معده و جهت استقا و دفع کرم اسما و در مفاصل و نفوس و اذیت
 اخلاط غلیظه و باقرومانا برای بواسیر نافع و مضر انشیان و خش عمل و خردل و بدکش دو وزن
 او بهمن سفید و گویند بوزنش وج و قدر شربت آن تا یک مثقال بهمن بلعبت فارسی نیمیت
 که بنت او کو بهتان ایندینج و سفید دوم گرم و خشک سرخ او قوی تر و گرم تر و مقوی
 دل و باه و سمن و مفتوح و محلل بلع و بلغم لرج و متوقی مبرودین و جهت خفتان و سنگ
 و مثانه و یرقان نافع و قدر شربت از جرم آن تا دو مثقال و از آب او تا سه و قیبه
 و مضر فصل و خش انیسون و کثیر او بدل هر دو یکدیگر و بدل هر دو بوزن او تو دوری و
 آن لسان العصاره و بدل احمر او در پنج و سفید او زرباد است بهندی ترکیاری
 مشهور است لثاب بسیار دارد و دفع صفرا و مدر و مقوی و مولد منی پیش بر او از
 سطلق او نیم مرغ خاکی است و نیم شربت او معتدل ترین اغذیه و مایل بگرمی و مرکب
 است و پوست او در اول دوم سرد و خشک سفیدی او در دوم سرد تر و خورده

بوقاق

بوزیدان

بهمن

بهندی
میض

او در اول گرم و در آخر سرد و قلیل الفضول مولد خلط صاف و کمی متقوی دل بدن جهت انقباض
 و منع نزول نزلات حاره بینه و اصلاح آن و موقوف مزاج سوداوی و با تخم تره تیزک نه تنقوی
 و برادره قضیب گاو کوی و پیر یا شیر جهت تقویت باه نبات نافع و اکثرا و مداومت
 مولد حصاة کرده و بهیچ و نیم نخت او در مزاج اطفال قایم مقام شیر و بسیار نخته او در نیم و در
 قویج و صلیحش او به حاره و با کما به باطیا شیر و کبر با جهت قطع سیلان خون و با تخم متقال
 لک زرگران جهت قطع سیلان حیض و در حیض مجرب است و سفیدی تخم مرغ مولد خلط
 خام و در نیم و خوردن زرده با سفیده موافق محروم مزاج و صماد او با کافور و زنجبیل جهت صلب
 حاره مجرب است و پوست او جالی و مخفف و قاطع رعاف و نفوس سوخته او جهت رفع
 مهلک مجرب و قدر شرب تخم او از چجد و تا پانزده عدد در کیت نمیرشت کردن او در محل اول
 از فرسخ نیم از طریق اول از رفیق دوم از منزل اول بر قوم است پا در هر معدنی و پا در
 بربی جرم و بهیچ بر نمیرسانند در آخر منزل و در آخر دوم خشک دوازده جوا و مقاومت حج
 سوم حیوانی و نباتی و معدنی میکند و موافق همه امرجه و متقوی دل و اعضائی ریخته و صاف
 حرارت و رطوبت خیزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت آن نموی و در ادع او ام
 حاره و بارده و جهت خفقان نبات مجرب است قدر شربش در دفعه سم از پنجاه تا دو
 و انگ و در سایر خواص از لکیر اطما کیکه انگ مداومت آن هر روز لکیر اطما حفظ صحت و مانع
 ضرر هوایی و بائی و اختلاف میاه و اهو به است پا در هر حیوانی مراد از مطلق او
 حمالیس است در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک متقوی جهت اعضا و هوای و تریاق سوم
 و در خواص مثل معدنی است مگر در محروم مزاج نبات مضرت و طلا او باب بجان جهت
 گزیدن از بنور مجرب است و قدر شربش از لکیر اطما دوازده و از ده قیر اطما است باید که بر روی

پا در هر معدنی

پا در هر حیوانی

همراه گلاب یا عرق کیوڑه یا عرق سید شمسائده بدهند چنانچه تخمیت مدو غیر تمام
 مشهور گویند در آخر بیوم گرم و خشک و بعضی در اول چهارم میدانند اگر یک سرخ یاد سرخ
 در آب سائیده بخورند برای درد پیش و ایلاوس و فالج و دفع زهر مار و خشرات و بهمال
 منفعت تام می بخشد و هرگاه بقدر چهار گندم در آب سائیده قبل از آمدن لرزه پیچند
 لرزه تب موقوف یاکم میگردد و حضرت والد ماجد غفر الله له میفرمایند که راقم در پیضه و در
 بقدر دو ماشه و زیاده و کم در گلاب سائیده استعمال کرده نفع کلی بخشید و در سفر طعام فاسد یعنی
 شب گذاشته را چند کس خوردند همه هائی کردند قی بد نمی شد و بر بعضی اعضا نشان تیرگی
 و کمودت اشکارا گردیده بود والد شریف همین دو واسبیل و دو دیگر در گلاب سائیده باورن
 مختلفه استعمال فرمودند نفع تمام بخشید و در صورت که قی بند نشود مکرر بدین انجام کاری بند میگردد
 انتهی کلامه و روغن او که او را ورق و ورق تراشیده در روغن کبجیر بیان کرده تیار سازند شخصی را
 که سم داده باشد و بهوش افتاده باشد قدری بدین اثر سم باطل گردد و مالش این روغن بر آن
 فالج بسیار نافع است و شراب او که لبست و پیچانده از اریزه ریزه نموده در شراب پاوانا انداخته
 و پانزده روز در گمانگاهدارند بعد از آن هر روز یک ماشه از او وقت شام بخورند برای قوت با
 منفعت بسیار بخشد و قدر شربت او از یک تپاده و جبه نوشته اند و مضرا مضل گرم و گرم مزاج
 و بدتش نارجیل دریائی که نه است بهالسمه درخت هندی مشهور است یکی ترش که شربتی
 نامند و دوم شیرین که شکر ی گویند ترش او بسیار خوش طعم و دفع صفرا و خون و تقطیع بلغم
 نماید و به نسبت دیگر ترشی مضرت کم دارد و قابض شکم و رافع تشنگی و مقوی دل و معده و
 افشرد هاش که با قند و کلاب تیب دهند در تقویت دل و تسکین خفقان و از آلله حرارت
 و تب بیدیل و رب و تقویت معده و دیگر منافع بیدیل و افشره و اصل اینه و شیرین در برودت

نسبت به اول کمتر گردد تقویت معده و دل افزون تر از دست فرسخ سیوم در جوف
 اکتا و القوقائیه تا نبول بفاری برگ تنبول و بهندی پان و ناگ پیل مانند نباش
 شبیه برگ لوبیا و بر درخت می چید در دوم گرم و خشک متفتح و متفتح و تپتی و متقوی معده
 و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و بهی و نشاط آورنده و متفتح و حجت و دفع رطوبت و بن
 تقویت بن دندان و قطع زحف الدم لهاته تحلیل ورم لهاته و سرخ کردن لبان و اکثر
 او مصدع محرورین و مصلح سکنجبین بدیش و فضل و قدر شربش تا دو مثقال بر بد بهندی است
 نامندنج است ظاهر سیاه و باطن سفید و محبوب بهترین او سفید و سبک و صمغ دار است
 اول سیوم گرم و در آخر آن خشک است بل ملغم و طوبت رقیقه و با تجلیل قاطع بلغم غلیظ و طرح از عمیق
 بدن متقوی معده و رحم و متفتح سده آن نوشی دماغ از بلغم و جهت عرق النساء و اشال او
 و قیاح و سرفه که بشارکت رطوبات معده باشد و باید کاملاً و اشال آن جهت مایه لیا و خون
 و صرع و با تم گمان و رغن بادام جهت سعال مزمن در دینه نافع و قدر شربت از هر دم او تا
 سه درم و در مطبوخ تا پنجم درم و در معاجین مبالغه در کوبیدن او نباید کرد و مضر اعلا و مخفف
 اعضا و منشی و کرب و مصلحش خراشیدن پوست میاه او و بار رغن بادام و پسته چرب کردن
 و با کثیر استعمال نمودن و بدیش پوست ریشه توت است بوزن او و در بعضی از غله رقیقه
 و تجیدین ششم است که بر غارسی بجان منقذ میگردد و شیرین در اول گرم و تر و جانی تر از
 شکر و ملین طبع و سهل صفا و محرک باه و از شیرشت لطیف تر است و جهت سرفه و در دینه و غلیظ
 و تپهای حاره و تشنگی و با ماء الحین جهت اخراج اخلاط متحرکه و بشیر تازه و دوشیده جهت
 تحریک باه نافع و قدر شربت او از سفت مثقال تا سی مثقال و مضر سیر و مصلحش تمر نری
 و غناب بدیش شیرشت تر مس افکار با قلعای مصری و بهندی با کاکا گویند از با قلا کو صلیتر

نیم صین

نرمس

و تسقید میباشد در دوم گرم و در آخر اول خشک نباتی او در آخر اول گرم است در قبول و
 حیض و جالی مفتوح و محلل و کشنده اقسام گرم شکم و ضما و اجبت بهق و مضه و خازیر و جذب
 هوام و تصفید پخته او با سرکه و عمل جهت عرق انداختن بدن مطبوع او با فلو یا جهت بر رویت
 و بواسیر مجرب است و غل غل شره با او باعث سرخی رنگ است و همول او اسقاط جنین کند
 اکثر او باعث زردی رخسار و زردی غذا و دیرضم است و تخش شیرینها و بدش در جلائی حر
 دو وزن او با قلا و تخم خرپوزه و در رفع کرم بوزن او در نم و در سایر افعال مانند فستین
 و قدر شیرین باد و به از سه درم تا پنج درم و از مقدار او تا بهفت درم و در مس بری در جمیع افعال
 قوی تر از نباتی است تفاح لغاری سیب و بهند سیو مانند شیرین او در اول گرم و در دوم
 تر و ترش او در اول دوم سرد و خشک ترش و شیرین او که میخوش نامند در حرارت و برودت
 معتدل و در اول خشک مجموع و مقوی دل و دماغ و بگو جهت خفقان و عسر نفس نافع
 شیرین او مفرح و ملطف روح حیوانی و با قوت تر یا قیه و پخته او جهت سرفه میسی و آب با شیر
 و گوشت آب جهت رفع غشی مجرب است و اکثر خوردن آن باعث تهیای مرگه و تخش
 اغذیه لطیفه و ترش او قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفر او و خشک کرده او آب
 انار و ادویه که جهت تقویت معده و اسهال صفر او میسکین قی نافع و اکثر او مضر سینه و
 سوزش ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلکند و در چینی است و میخوش او مولد خلط صالح
 و در افعال مثل ترش است و مرهای او در جمیع افعال بهتر از مفر است قمرندی که در دست
 انبی و املی نامند قمر دختی است در سیوم سرد و در دوم خشک مکن غشیان و قی صفر او
 و تنگی و لیکن طبع و سهل صفر او اخلاط محترقه و تهی و مقوی دل معده ترخه و در جموعات
 سوائی او سهل نیست و مطلق بیجان خون و جهت خفقان جاره و تهیای حاره و تفریح محروتن

قمرندی

بیدیل و اکثر او موثر است و سال و خمر سبز و مولد سده و صککش کثیر او بدلتش الوی میاه و
 و خیر اسهال از شکم قدر شربت آن از بهشت شتالای می شتال می دانه او و سیوم سرد و خشک
 قابض و مغز تخم او جهت اسهال نمی مجرب است و مریای او خصوصاً مریای قمی سرخ او
 بسیار لذیذ و مفید بمبلغ مذکوره چون برگ نازک و لبانید و در آب بالند و صاف کنند
 و بیاض مانند چیت پ صفر اوی و در حیر حار و سوزاک نافع است و گل او همراه گوشت بخت خونی
 بسیار لذیذ و مسکن صفر و ولین طبع و رنگین است و بهما مفید توت بفارسی و بهشت توت گوشت تر
 دختی است شیرین او در اول گرم و در دوم سرد و در بول ولین طبع و مولد خون صالح و بهی
 و متعبد و مصلح حال جگر و مسمن مقوی پیچیده و جهت آب و حصین نافع و مفید معده و
 مصلح سنگین ترش که شاه توت بود در دوم سرد و در اول خشک قابض و مطلق حدیث
 خون و قلع صفر و خشک و مضر سینه و عصب و شش عمل چون آب ریشه توت را که از گان
 او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه یا بر یک تخیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه در دیک سرپوشن خمر
 گرفته بچشانند تا به سد رسد خضاب نبات قوی و مجرب است و دوری بهندی میاه
 گوشت زرد و سفید و سرخ می باشد و بی تندی و زرد و سفید را در مصفیان قدومه و سرخ او را
 قدومه گلگون گوشت در دوم گرم و در اول تر و کبابه و بهی و مسمن جهت برودت احشای
 سرخ کردن رخساره و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و سال مسی نافع و بدیش
 بهین سرخ است و قدر شربش تا پنج درم و نبات او قابض و در غایت روع است و دوری
 مری مشهور است به قسم می باشد قوی تخم و خشک است بیک پزنده ماده خام و دفع اماس
 و زردی بدن و استسقا و امراض سبز و خدام و بواسیر و فساد صفر اوقی کبابه دوری نازک و
 چرب سرد و کبابه است پ سرد و فساد تخم قوی از سرد و کلان که اره دوری مانند ملین رافع

توت

نوری

نوری

فنا و صفر با جمله توری شمره بندی است و خواص قسم اول و مزاجش نزد حضرت والد ماجد
 سرد و تر است ملین و رافع حرارت مزاج و متضعف معده و در امر حبه یا سینه مناسبت دارد
 و در بند و تنان برای محوم از آن مزوره می سازند قین شمر و ضیعت که بفاری انجیر نامند
 اول گرم و در دوم تر و تهی و کثیر غذا از آن بسیار میوه ها و مسکن حرارت و تشنگی و تسهل برقی
 بر دهن و تسهیل ن خصوصاً چون چهل صلیح با انیسون تناول نمایند و همین بی بدست و
 سفوی جگر مفتوح معده و رافع معده و درم سیر و بول و اسهال کلیه و خشک در دوم گرم و در
 اول تر و در جمیع مراتب مذکور ضعیف تر از تازه و چون انجیر را نه روز در سر که خیسانیده هر روز بخورد
 او را با قدری سرکه او نبوشند و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل صلابت و درم سیر
 مجرب میدانند و چون مغز گردگان یا مساوی کوبیده روزی بست شقال بخورند با صفت
 اسهال می نماید و مجرب است و مضر جگر ضعیف و خشک انیسون و صلیح انجیر تازه بکنجین بدش او
 شش مغز خلطوزه و قد شربت از خشک و تانی شقال از تازه او تا یک پل فرسخ چهارم در
 حرف التاء المشکله قوم بفاری سیر و بند کهنه مندرجی و بتانی می باشد بتانی
 دو قسم باشد یکی بسیار دندان و دیگری یک دندان و بهترین همه بوتانی شهر پر دندان است
 در آخر سیوم گرم و خشک و بارطوبت فضاییه و محلول و در و صفح و جالی و جاذب و متضعف
 رطوبات معده و مفصل و با قوت تر یافته و خوردن او با مرعات زمان و مزاج و درم سیر
 رافع مضرت آبهای مختلف هوایی و بانی و بعضی است و محرک و مولدنی درم طوبین
 متضعف آن در مجرورین و آنرا او در مزاج و فصل حار محرق خون و مضر بول و اسهال و مصلحت بخورن او
 و آب باندک نمک بدش پیاز غصیل سیر و سرائی است فرسخ نیم در حرف الجیم التازی
 الفاری جد و از بفاری ماه پروین و بهند زبسی خوانند چیت مخروطی شکل بقدر

سیر

تورم

جدوار

انگشتی و از ان کو چکتر پنجم می باشد تخامی و هندی و عقربی و زرتونی و اندکی بهترین او
تخامی که نقش میباشد در اول سیوم گرم و خشک قایم مقام تریاق کبیر معرق و مقوی دل
اعضای اریئه قادر بر افی و سایر سیوم و پیش و متعج و محلل و منضج و مکن و جاع و مقوی با
و باه و اشها و در وجهت او رام حاره و بارده و استقا و تبیع و حصاة و یرقان و کسین
بدن و صریح و فالج و غصه البول و قولنج و امراض بارده نافع و قدر شربش جهت اطفال از نیک
تا کیدانک در تبیع و دو دانگ در تقویت باه تا نیم شقال در استقامت چهار دانگ مورت
جراحت امعاء و مصلح معزورین و مصلح سکنجین و بدش در قیح سه وزن او زرباد حیر جمیر لغار
تره تیزک گویند بر می او در سیوم گرم و در آخر دوم خشک لبانی او در دوم گرم و در اول خشک
در شرب و بول و متعج سه و جگر و سپرز و مفت حصاة و موله نسی و محرک باه و مصلح و مورت سه
و مورت و مصلح کاسنی و سرکه است و تخم او در افعال مذکوره قوی تر از ان و مورت ثورا
خون و انصباب مواد با عضای ضعیفه و شش شیر تازه و قدر شربت از لبانی او تا پنجم
و از بری تا سه درم و بدش مثل آن تو در است خمر لغاری گرز و بهندی گار نامند در دوم
گرم و تر و گویند در اول تر است بهی و در بول و متعج سه و جگر و مقوی معده و قاطع غم و لین و
سرفه و در دسینه و معده و جگر و اخراج حصاة نافع و مریائی او لغایت بهی و مقوی اشتا
رحم و حافظه و آسانیدن آب و جهت خفقان بسیار مفید و جرم او بطبی الهضم و نفخ و مضر
معزورین و مصلح او ویه حاره و شش محرک باه و در انار مثل اصل او و قدر شربت از جرم
تا صد و شصت شقال و از جرم هفت شقال در تخم او تا دو درم و بدش و قود و انیسون و
او در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک در افعال سوای تحریک باه قوی تر از لبانی جلنا
لغاری گلنار و بهندی ببول انار کا و کلی انار نامند و او غیر گل انار شرب است اگر چه در جمیع

افعال مشابه یکدیگر اند در دوم سرد و خشک قایلض کراوع و مقوی اعضا جهت سهال دمی
 و صفراوی و زرقالدم هر عضو نافع و قدرش برش تا در دوم و مصلح و مصلحش کثیر او بدش بوش
 پوست انا خبطیا ناهندی یکبار بید گویند یونانی اسم نجیت یا بن سرنی در اول سیوم
 گرم و خشک نجایت لطف و متفتح و محل و مدر و تریاق محوم و جهت گردن سگ یوانه و هوام
 و محوم شرب و بقیه و قدرش برش بکثرت و مصلح و مصلحش اسقو و قدریون و بدش در تقیح و
 تحلیل کیوزن نیم او اسارون و نصف و بخیر و در هر محل قطره فرزند و بوزیدان و تقای
 قوتش تا سه سال است و حصاره او در افعال قوی تر و قوت او تا شش سال است جهت بکار
 آتش بچکان نامند و آن شبیه خدیه است و حیوان آن مائی و بهترین اوسرخ و بعد از آن زرد
 سیاه او از محوم قتاله است چندین نیز گویند در آخر سیوم گرم و خشک و متفتح و محل جهت خفان
 بار و نسیان و فالج و عشه و سایر امراض بارده و ماضی و بعضی نافع و آشنایان آن بقدریکه
 افیون خورده باشند رافع سمیت افیون است چون یا برابر افیون پس اند زهر او دور کند و قوت
 تا پانزده سال همانند و قدرش برش تا یک گاه مضر و مصلح او شربت بنفشه و شربل او و و نصف و تحلیل
 جو زلفاری گردگان و بندی اخروٹ نامند مترا در دوم گرم و در اول خشک و بارطوبت
 و تلین و جمع و محل و موی و خوردن ده مثقال او که باده مثقال بخیر گویند باشند در تلین و تلین و تلین
 و بالخاصیه مکن منصف قروح است شربا و ضما و او توانیدن سوخته او که با پوست سوخته با
 بقدریکه مثقال آب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر و طلائی نشاره چوب و با سرکه
 جهت سرخ کردن رنگ خمار مجرب است و بریان کرده او با پوست جهت سرفه که از هوای سرد
 باشد مفید و متزکنند و را چون ناستیا بنایند و طلا نایند جهت شنج بارد و او را در دم پستان تحلیل
 در عین گردگان را آثار مانده کنه خائیده او است و محل و تلین و تلین و تلین در یک درسه درم تا

یلهفته جهت در دورک طلایی او جهت اکل و نواصیه ششم در رفع درهای بارده بدنی فزایل
 نمودن قوای قوی و قوت و قدرت است از مغز او تاده شقال و مضر حرورین و مصلش ششاش و بل
 مغز گردگان جبهه مغز الوزن او و بیل روغن او و روغن سداب جوز بلو انباری جوز بلو با سداب
 جاف و جابل نامند درخت هندی است و درخت او بقدر انار و بهترین او تازه و خوشبو
 و تند است که خطوط سیاه داشته باشد در دوم گرم و خشک گوشتی است و در سوم است قاقص
 و متقوی و مقوی معده و فم آن و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و هضم و جهت صلابت
 جگر و پسر و ادرام بارده آن ضاد او بار و غنها جهت اوجاع بارده و گرمی گوش و اکتال جهت
 تقویت باصره و جرب و بیل نافع و قدرت شربش تا دو مثقال و قوتش تا سه سال فی است و مضر
 شش و مصلش عمل و مصلح حرورین و مصلش شش نیز و بیا خوردن او موثر است و مضر جگر و مصلح
 او بنفشه و بدیش بسیار چای خطائی نبات است برکش این بنفشه گرم با عمل تر گویند
 در آخر دویم گرم و در وسط آن خشک لکین و متقوی و مقوی باضمه و ارواح و قوی و معده و باه
 و تضاد پنجه او جهت ادرام صلبه و تسکین دیوانه و مضر معده بار و در طب و شش با دیان
 خطائی در از این است و قدرت شربش تا نیم درم چوب چینی بخیت معروف بهترین قطعا
 بزرگ الماس سرخ نیز نگ است که وری باشد و بی گره و بی کرم و شش جهانیده بود درم نه و دو
 ضعیف العمل است و مرکب القوی و مایل زیارت و بیست اوز یا ده حرارت او و نجابت
 محقق رطوبات غریبه و ملطف و محلل مواد غلیظه و در بول و عرق است و منوم و متقوی معده
 و متقوی خون و روح از کثافات و باقوت قایضه و لکین صلابات و سرکع النفوذ و محقق بدن
 و متقوی اعضائی ریس و تناسل و باه و حرارت غریزی و معده و در بزرگ کردن حصیر و در
 توالد و تناسل مکرر و تجربه صاحب در آمده و جهت علت آنکه در جام و در رفع جمیع علل

سوداوی و قروح فرمونه و خبیثه و آنکه در او ام و شوره و بواسیر نو صبر و وجع الفاسل و اکثر امراض بلغمیه
 و تسهین بدن و قطع عادات افیون و سایر اوجاع بارده و مواد نزله و زکام سیدیل است و متعل
 در اکثر آب مطبوخ است و جرم او مسدود و قوی الجیف است مگر تازه او که خشک شده باشد
 قریح ششم در حرف الحاء المهمله حسب السبیل بفاری تخم نیلوفر چپبندی زرکی و سرچنگ
 گویند و آوانه گویا است بشبه بلبلان سیدوم گرم و خشک تسهیل اقسام کرم و با ترید سهل بلغم
 خلیط و با سقمونیاسهل صغرا و اخلاط خلیطه و با بلبله سهل سودا و متعده جگر و سپرز و جیت درد
 مفاسل و سایر امراض بارده نافع و قدر شربش از یکد انگ تا نیم مثقال و یک گرم و زیاده او کشنده
 بعضی بصوق با سایر یقا و اسهال مغرط و مصلش بلبله و تخم بلبل و آلودن او بر وزن باداعم
 و بدش بوزن او تخم خطل است و قوتش تا سه سال باقی است حسب بلسان تخم وخت
 بلسان است در آخر دوم گرم و خشک ببول حیض و متقوی معده و جفیف رطوبات معده و
 احشا و امعا و راقع مغص امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و در معده و جیت تحلیل
 و سرفه و درم ریه و عرق النساء و صرع و سده جگر و استقنا نافع و قدر شربش تا دو درم و متفرشانه
 و مصلش کثیر او بدش نیم وزن او عود و بلسان است و اگر نباشد سلینخ و در ریایات هموزان
 حسب الفار یا زراوند طویل است حجر الحیمه بفاری مهره مار گویند قسمی از مار هم میرسد قسمی اسهال
 میباشد و از مار مهره مانند و بهترین او آنست که چون بر موضع مار گزیده بگذارد بچند بعد از آن
 چون در شیر اندازد شیر را بنمید کند چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نخید و سنگام جذب سم
 رنگ او تغییر کرد و پس از آنکه در شیر اندازد سم خود بشیر باز دهد و بخال آید بر آشی گزیدن مار
 مخصوص است و جیت گزیدن عقرب و دیگر حوام ضعیف العمل است و قدر شربش تا سه قیرط
 حجر الیهو و نگیست بشکل بلوط ایل سفیدی طبعی ندارد و محمد بن احمد گوید که زوده میباشد

حبس

حبس

حجر الیهو

لون

حجر الیهو

ماده او متد چمت حصاة زنان مجرب است و تراوشکل بلوط حبت حصاة مردان در اول
 گرم و در دوم خشک گویند معتدل است در بول مانع تولد حصاة و از یکد انگ تا نیم مثقال یا
 نچاه مثقال آب مفت سنگ کرده و مشانه است بدانه جراحی و بالافاق مفت سنگ
 است لیکن در لغت سنگ شانه اختلاف است جماعت کثیر نمیکارند و قدر شترش از یکد انگ تا
 نیم مثقال و مضر صده و سپرز و مصلحش تخم کرفش و گویند مضر کج و مصلحش صمغ است حسک
 بغاری خار حسک بندی گوهر و نامند بری و لبانی میباشد لبانی بهتر است ثم صلب پیوسته
 مرکب القوی و خشک و غالب جالی و در بول مسکن در دمانه و افزاینده منی و مفت حصاة
 و منضج و رادع و ملین رافع قولنج خار لبایت موثر چون خود را در آب تازه او مکرر پرورده کنند
 در تقویت باه سیدل است و مضر سپرز و مصلحش بادام قدر شترش تا پنجم گرم **حفض** بهند رسوت
 نامند کمی و نهدی میباشد و آن عصاره برگ تخم نباتت خارناک قریبه درج بهتر است او
 بیرون زرد مایل سیاهی و در و نشانی لب سرخی و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم
 خشک قابض و رادع و محلل قمبر و اشامیدن او حجت او رام باطنی و اسهال و احتباس خون
 و نفث الدم سینه و سرفه و ادرار حین و بواسیر و در دیگر و غرغره او حجت در م حلق و منضج
 جهت تقویت لثه و قطور او حجت چرک گوش و ضام او حجت شقاق مقعد و دهن او رام
 منع نزلات و کتال او حجت جرب حکه و سلاق و ضعف بصر و وضع در مد و منع نزله و قدر
 شترش از نیم مثقال تا یکد گرم و مضر سپرز و مصلحش انیسون و بدین **حفض** نهایت و آن عصاره
 فیل زبرج است و در جمیع افعال قوی تر از **حفض** عربی است مگر در روع و آو سیاه تر از **حفض** است
 میباشد حلیه در نهدی تهی نامند از جوب عروقه است و قولش تا دو سال باقیست در اول دوم گرم
 و در اول خشک شریح و پی و متفکریه و باطوبت فضلیه چون باشد شنج دهند سهل و متعی

حک

حفض

حلیه

و جهت مواد معتدله و سرفه و ربو مجرب ضماوش جهت اورام صلبه طهری و باطنی و درم سپرز
 در درجم و سوتنگی آتش و کلف لغایت موثر و مصدع و نشی و مضر انشیان و مولد غلط غلیظ و
 سنگین و انیسون و بدش تخم کتان و قدر شربت از گیاه او ناده درم و از تخم او با پنجم درم و عین
 او که از تخم او گیرند گرم و تند و محلل و ملین صلبات خلطیت لغاری الیوزه و الیوزه و دهنه نیک
 مانند اسم صمغ انجدان است بهترین اقامه طبیب و در چهارم گرم و در دوم خشک و تشنه است
 باقیست و منشن او در سیوم خشک بوی او شبیه بوی گندنا و اقسام او قاتل حنین و مخرج آن و
 محلل قوی و مہمی و مدر و جهت امراض بارده و داغی و فالج و تب و بعل و بازده و مغ جبت سرفه
 خشک و در پهلوی مجرب طلای او با پنجم خشک و سرکه جبت قوی با غلغ و مضر داغ و جگر و مصلح
 انارین و انیسون و بوی او مضر و درین و مصلح منقشه و شربت صندل اکثر او مورت
 اسهال و تب و مصلح آب مورد و صندل و شنبلیله و کینک و قدر شربت از یکبار
 تا نیم مثقال حمص لغاری نخود گویند و بهند چنان مانند بری و لبانی میباشد بری گرم و خشک
 از لبانی منقش سده جگر و سپرز و کلیه ملین اورام بن گوش و انشیان و لبانی او بهترین جوی
 نزد بقراط در دویم گرم و در اول خشک تازه سبز او در اول تر و قوتش تا سه سال باقی ماند و ملین
 طبع و مہمی و مصلح شش و من بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح و کثیر غذا
 و غلبه اشتها و چون او را در سر که کشت کنند و ناشتا بخورند و در آن روز چیزی دیگر نخورند
 جهت کشتن گرم معده مجرب دانسته اند و آب منقوع او را با قدری عسل نبوشند جهت اعاده
 باه یا یوسین بجدیل است و پنجم نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و در افعال قوی
 تر از سفید و با قوت تر یا قوی و مضر قرحه شانه و مولد ریاح و مصلح خشک و کثیف و زیره و در
 سایر افعال بدش تر است در قوت باه و بیاض است حماض پسند که مانند در دوم سرد

دست

عسل

حماض

و خشک با قوت قابضه و مسکن قوی و غلیظ صفراوی و شسته و جهت رفع خمار و التهابات و تقویت
 جگر نافع و مضر باه و مصلحش شیرینیا و بدش ترشی ترنج و قد شترش تاجیده در دم و تخم او در اول
 سرد و در دوم خشک قابض جهت قرحه امعاء و خفقان احار و برشته او جهت اسهال کبدی
 و دمای و صفراوی و تعلیق او بر بازوی چپ نان بالغ است و مضر کرده و سپهر و مصلحش
 رازیانه و قد و قد شترش و در دم حنظل ^{سبک اندازان} که پهل نامند ثم گریست بقدر نه وقت
 در نهایت تلخی و مستعمل شحم اوست و قوتش تا چهار سال باقیست و آنچه بیرون آورده باشد تا
 دو سال در اول چهارم گرم و در دوم خشک سهل سودا و غلظت و جهت فالج و امراض بارده
 دماغی و اعصابی و عصبانی و گرده و دشمنانه نافع و قد شترش از یکدلتانیدرم و مضر و باغ خا
 و معده و مصلحش کثیرا و مقل و مضر باه ان خفیه و مصلحش رب فواکه و بدش برابر او بید انجیر و ثلث
 آن حرام است حرام که حاو تشدید لون است و مندی نامند باقیست گاش سرخ یا این سبزی
 مرکب القوی و مایل به سردی و در دوم خشک گویند در اول گرم است و با قوت قابضه و مسکن
 آب نقیع او روزی سی مثقال با هفت مثقال شکر جهت ابتدای خدایم نبات نافع و آنرا
 جرم او نیم مثقال با الخاصیه رافع قوی و طلائی او با آب برگ بید انجیر جهت شقاق مزمن و در
 زانو و پای گردگان بالمناصفه جهت بیضه و خود و شقیقه و صداع ریختنی مجرب است
 و مضر خلق و مصلحش کثیرا و لعاب بنجول و کل او معتدل و لطیف و طلائی او جهت فالج او
 دماغی و عصبانی مفید است حنظله لغازی کند و بهنگ گیسون نامند بهترین او تازه بایست
 مایل به سردی و بعد از آن جنس سفید اوست در اول گرم و در رطوبت و یوست معتدل
 است و تازه او که خشک نشده باشد در دوم تر و بهترین غذای اصحا و کثیرا غذا و سن و سه
 و موله گرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان حامله و نیمه اول فلفل و در نیمه اول و نیمه دوم

طلامی آرد گندم با آب کشیده جهت رفع تحلیل ادرام حاره و خناری و قد و مجرب است فرسخ
 بهنقم در حروف النجار المنقوطة بخاری بقراری نان کلاغ گویند از جنس خطمی است
 اول سرد و تر و گویند در دوم و بایورقیت و مدربول و منضج و ادع و مفتوح سده و تخم او سرد و
 تر و کثیر اللعاب مزلق و منری و ملین و جهت سرفه گرم و خشک و فرجه کرده و مثانه و اگر شک
 آواز و تقویت امعاء و رفع نزله و ضما و وجبت ادرام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلح ریه
 فواکه و بدلت تخم خطمی و قدر شربش تا پنجم و قدر شربت از آب بخاری تا پنجاه درم و خناری
 بسناک تخم سیاه و برودت و رطوبت او زیاده از برسی و ملین طبع و سینه و قهپای حاره و تصفیه
 صوت نافع و مضر معده بارده و مصلح ادویه حاره است تخم او سهل قوی اخلاط غلیظه و مفتوح
 و جهت عرق النسا نافع و قدر شربش دو درم است خیمه بقراری خاکشی و در نهدی و کباب
 مانند در دوم گرم و در اول تر و قهپای شسته و مقوی معده و ماضیه جهت معده سرد و آبله
 و حصیه شری و سه درم او جهت رفع سمیت ادویه و کینه شتقال او جهت نفث اخلاط سینه
 و ریه و ضما و جهت ادرام صلبه درم بن گوش و پستان و شین و فرجه او با عمل جهت
 اعانت حمل نافع و قدر شربش تا دو و شتقال و تصدع و مصلح کثیر او بوزنش تو دست خردل
 بهند گرائی مانند تخم گیاه است مراد از مطلق او نوع سرخ است در اول چهارم گرم و خشک با هم
 و محل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفت حصاة و جهت در درجی و بلغمی و حر و سیر
 و امراض بارده دماغی و طلا کردن او بارغن بر قیض جهت نفوذ و تطویر او جهت در درجی
 بی درم مجرب مضر حورین و مورث تشنگی و مصلح کانی و بدلت و وزن او حسب الرشاء
 و قدر شربش تا سه درم و روغن او که او را گویند بطور روغن بادام تیار نمایند انبات لطیف
 و محل و طلا او جهت اعتناق رحم و قهپای منمن و در دهای کینه و تقویت معده عصاب

اشنامیدن او جهت در موده بار و فرس نافع و قدرش برش تا در دم خروج بکسر و فتح را
 بفارسی بیدانجو و بهندی ارندی گویند در آخر دوم گرم و خشک محل و ملین عصب مهمل قوی
 خلط بارد و جهت فالج و لقوه و امراض بارده نافع و قدرش برش از چنبد داده عدد و مسقط
 اشتباه موجب کرب و صلحش کثیر او مصطک و ضماد او جهت تایل و کلف و اورام بلغمی و درو
 و فرس سیدیل و رعن او در مرکبات مسطور است خس البقار کا به نماند بستانی و بری
 میباشد و بری او سرد و تر از بستانی و شیر او گرم است و در حیض و گیاه او در آخر دوم
 و در اول تر و آب او در دوم سرد و تر و سرخ الاخذار و مولد خون صالح رقیق و سکن
 حدت خون و صفرا و تشنگی و التهاب و منفتح سده و در بول منوم و رادع اورام حاره و
 دافع خمار و رافع مستی و ملین طبع و جهت امراض حاره و بیوست سودا و صفرا و جذام
 یرقان و پنهانی حاره و حرقت مثانه و بول و در سرد و منع صعود بخارات بدماغ و نزله
 حاره و سرفه که از گرمی خشکی باشد نافع و اکثر او مضرباد و مولد ریح و مضر صاحب سل و بول
 مورث نسیان و ضعف باصره و صلحش بول دینه و کرفس ضماد او جهت اورام و التهاب
 نافع و قدرش بر آب تانسی درم و تخم او در دوم سرد و خشک مختلر و منوم و جهت نزله
 زکام و در دینه و قطیر بول سیلان منی نافع و مضرباد و صلحش مصطک و بدش دم الانجین
 قدرش برش دو درم و رعن او در مرکبات مرقوم است خشخاش سیاه خشخاش نماند بستانی
 را بفارسی خشخاش سفید گویند گلش سفید میباشد و خشخاش سیاه را گل بنفش سیاه گویند
 و این را تخم یا میباشد و تخم خشخاش سفید را آخر دوم سرد و در اول تر و مختلر و منوم و مضع سواد
 رقیقه صفراوی و دده درم او با شکر جهت خشونت سینه و سرفه حار یا بلغم نفث الدم و حر
 شانه و تب و نافع و مقوی جگر ضعیف و کرده و من عسل بهی و مداومت او قاطع باد

خشخاش

و مضریه و مصلح عمل و مصلک و شکر و پوست او مایل خشک و راح و مسد و چون کیشقال
 پوست او صبح و شام تناول کنند جبهه سهال و سوس و صفرا و التهاب معاجرب است و قدر
 شربش تا پنجم درم و از تخم تازه او تازه درم و از پوست تا یک نیم شقال از گل او تا یک درم و روغن
 که بطور روغن گل بگیرند مخدر و منوم و مسکن در دمای حاره و روغن تخم شناس در افعال
 از ان ضیق سرست خشک شدن اش اسود و مراد از مطلق او قسم بر است و آخر سیوم سرد و در هیچ
 افعال تخم او قوی تر از لبنانی و جهت حرارت جگر نافع و مضر دماغ و مصلح او بادیان و قید
 شربت او بجمیع اجزا بقدر نصف شربت لبنانی است و از تخم کیشقال و بدش در اکثر تخم کاه
 حصیه الثحاب لغاری ثعلبی نید و آن بخیت سفید و از سور بخان کو چکله و طعم او شیرین و در
 تازه او بوششیه بوئی نمی و در آخر اول گرم و در سببی مقوی عصب جبهه کرا و تشنج پس
 و تولیدش و تقویت نعوظ سفید و طعمی او بار و روغن گل نسبت مو و مقوی و مانع از سقوط است
 و قهر شربش و شقال و مضر فم معده و مصلح او شکر و بدش تخم زردک است و چند اقسام میباشد
 در مطولات مفصله که کور است خطمی معروف است سفید و سرخ و مختلف الالوان میباشد
 بی گل شخطمی بری تا باینوس سرد و در نشه و شیخ الرئیس کم با عذال اکثر کرب تقوی مایل بسرد
 و تری و از انواع بخاری شمرده اند محلی ریخ و راح و مریمی و گل او ضیق زردک و شاخ او و طبع
 او با اسما و راح ضررندی ادویه سله و کیشقال آن جبهه تحلیل قولنج و کشادن بول جنس و قرحه
 اسما و نفث الدم و سرفه حار و اسهال منقضی مواد سودا و صفرا و جهت تسکین ریح او رام و عرق النسا
 نافع و هرگاه که تخم او باد و خرد وانه خراک با سکه طلا کنند جبهه تحلیل او را تم بقا جرب پوستیخ او بنباطین و بطنیه است
 زحیر و منخص و سده اسما و قرحه آن نافع هرگاه بهیج او را کوفته در لته لبه در آب گذاشته در
 زیر آسمان چندان بماند که آب بحد گردد و جهت نفث الدم و زرقا جرب و مضر مند و مصلح او عصا زرد شک

خطمی

و بادیان و گویند ضرر است و صلح عمل و بدش بخاری و قدر ترش از کثقال باد و شقال و از
 طبع او تانی شقال خل بفارسی سرکه نامند و از انگور و خرما و بوی و شک و حمل و بنجر و مانند آن و از
 حیوانات مثل برنج و امثال آن تیار میازند و بهترین همه سرکه انگوری است و از طبع او همین باد است
 مرکب القوی و در دوم سرد و خشک و گویند خشکی او در سوم است قابض و بسیار محف و در
 و رساننده قوت او و به با اعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و معین بضم و قاطع زرقا دم اعضا
 محرک است و مفتوح شده ماسار و پیروز و طلائع او حجت منع انتشار قروح جنبه و در دوسر و گزیدن
 حیوانات بمیه حاره و سوزنکی آتش بنایت مجرب ضما و انجیری که در طبع یافته باشد جهت سوزن
 عضو و خشونت آن و جو شایده او با گلاب که پارچه را بان تر کرده بر ضماد کنند جهت در دوسر
 که از صفرا و خون و بخارات حمام شده باشد و مضطرب طبع او بازیره و صمغ جهت تسکین در دندان
 و قروح که مجرب است و منصر عصب پیران و قوت باه و صلح او شیرین است و قدر ترش است
 شقال و بدش در بعضی اموشرا ب و بعضی آب لیمو است بهما قسم سرکه سرد و خشک لکن سرکه
 نازی و نابجلی و عملی گرم و خشک است خلاص طبعی بفارسی بید مشک منگل او قبل از ب
 بهم سید بقدر بلوطی و ملون بزردی و اندکی سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبو و جالینوس
 سرد و تر و دانسته و جمعی دیگر در اول گرم و بایل خشکی بیان نموده اند محلول و ملطف و مفتوح شده خفیفه
 و مانعی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین و طبع و عرق او در جمیع
 افعال از گلاب عرق بید قوی تر و ملین طبع و مقوی دل و معین باه است و قدر ترش است
 درم است و روغن شگوفه بید مشک سرد و محف و مسکن در دوسر حار و مانع صعود بخارات و بد
 نور و عن گل و مقوی با ختن و عن آن مانند روغن نبشته است و بدل عرق او عرق نیلوفر
 است خمر بفارسی شراب است و از مطلق آن شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را

در خم که درون او بزرقت یا قیصر مایوم اندوده کرده مدتی در آفتاب گذارند تا بکوش آید پس در سایه
 بدارند یا خم را در سر کین سپفن کنند هر گاه برسد بعد از آن صاف ساخته تیار سازند و غیر الکوری
 را بنیز نامند و اصناف او بحسب اعمال زیاده بر صفت قسم میرسد و چون خردل دخل کنند
 بدون جوشیدن خمر میشود و باز غفران موجب بسیار نشاط و تقویت جگر و دل میگردد و چون
 مراعات استعمال خمر بحسب سن و فصل مزاج و مقدار و مکان و وقت کرده میشود جهت حفظ
 صحت و نیکو کردن فکر و رنگ خسار و تقویت هضم و فهم و دل و معده تاثیر میکند و باعث
 شجاعت و سخاوت است و خوردن شراب سفید باب سید آب گوشت چربی جهت
 و پیوستگی جرب است و قدر شربت شراب بحسب مزاجه موقوف بر رانی طیب است و شراب کهنه
 آنرا گویند که یکسال تا دو سال برو گذشته باشد در سیوم گرم و در دوم خشک است و قدیم او که
 زیاده از دو سال تا چهل سال برو گذرد دیوست او در سیوم و مطار که تازه است در دوم
 گرم و ترو آنچه از شماه تا یکسال برو گذرد در آخر دوم گرم و بایل بر طوبت است و بهتر آنست که
 بعد از جوشیدن اقل تا سه ماه نگذرد و استعمال کنند چون مزاج مردم هندوستان ضعیف میباشد
 باید که اول کم از قدر شربت استعمال کنند اگر چه در عید گذشته میالیت که منافع شراب هم مذکور
 کرده نمیشد مگر چون در بعضی اوقات شراب هم رخصت میفرماید و نیز در قوم عیسوی و بعضی قوم
 هندو مانند کایت نوشیدن آن مروج است لهذا سطور شد خولنجان لغاری پنج پان و
 بهندی کلچین نامند بحسب سرخ تیره پر گره و تند طعم و از هند و در خمیر و و خلیط پر گره را خولنجان
 نامند و بی گره را که باریک صلب است عفارنی قوم اخیر بهتر است و قوتش تا هفت سال باقی میماند
 در آخر دوم گرم و خشک تقوی معده و احشاء و باه و ماسک لای نبات کاسر ریاح و جهت قوی
 و برودت کلیه در دگر و در دماهی بارده نمیشد و بیکدم سائیده او با یکو قیو شیر گوسفند ناشناخته

خولنجان

در ترکیب باه مجرب است و مضر دل مجاب مصلح مخمورین و مصلح او صندل طباشیر و قدر
 شیرینش تا یکم شقال و بدیش دارچینی و کبابه است خوش بقرای شفا و بیهودی آرد و نهند
 و بهترین او بلوط است که جبارت از آنچه گوشت او از دانه جدا شود در اول سرد و در دوم گرم
 و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفر او بخارات حاره یا قیحه حجت بلوطی دمان و خشکی
 و مانع میفرد و در امر جبهه حاره سین باه و قتی طمام آب نیمه طل او را شب گذارند تا صاف شود
 باشد که در جبین امثال آن دانه سهل صفر او حجت رفع اخلاط محترقه مفید مضر طویین اعصاب
 سورت پنهانی فرمونه اگر چه بعد از یکماه یا دو ماه باشد و مصلح او عمل و قم دوم او که کاردی نهند
 غلیظ تر و در یضم و با قوت قابضه و تفلخ و موت قویج و تخمین خام و تلخ او پین از دانه و آب
 برگ شکوفه شفا و بقدر و وقیه باشد حجت قتل کرم معده و حسب القرح بسیار موثر و در غنچه
 جبهه در گوش و کوی آن و یکدیم از آن جوان دانه او جبهه اسهال مجرب است خیار
 معرب خیار چنبر فارسی است و مغز فلوک نیز نهند و در بندی الطاس گویند و متعل متراو
 شیرین و بد مزه و بد بو میباشد در اول گرم و در محلل و ملین با دو پی مناسبه هر خط سهل آن و
 مسکن حدت خون و ملین سینه و سهل رفق و طبی اهل و جبهه تحلیل ادرام باطنی و ظاهری نام
 و با تهرندی سهل صفای سوخته و با تر جبهه اهل نام ^{ششانه} و آب برگ بید و آب کاشی
 سهل بود و پخته شده جگر و در دانه و قرقان و قیامی حاره و در
 او باب کشنی نیز را و ع خناق صعب محلل آن و طمائی او جبهه ملین صلابات مفید مضر
 معده و منشی و مصلح او مصلک و انیسون و مورث پیش بسید پیدان او با سما و مصلح آن
 با دوام و قدر شیرینش از پنج شقال تا بشت شقال بدیش سه وزن او موز بیدانه و پیوزن او
 در تخمین فرخ شتم در حرف الدال المله و در صینی بقرای و بیهودی دال صینی نهند

خشک الطف از لکب تند و گوشت او فزاید و جوهر دماغ و فم و حفظ و منی و مقوی
 معده و اعضا و مضر محرورین و مصلحش ترشها در پنج نجسیت عقربی کل خلطی رنگ
 کردار قوتش تاده سال باقیست در سیوم گرم و خشک محل بلغم و سودا و ریح غلیظ و مقوی
 حواس معده و جگر و پسر و دل و مفرج و جهت خفقان و گردن عقرب و لقوت با صمه
 او یختم پاره او در خانه جهت رفع طاعون با خاصیت مفید و مصلح و مصلحش رازیانه و در حرور
 اش بر بارده حامض و بدش بوزنش زرباد و قدرش ترش تاد و در دم دم الا خون لغار
 خون سیاوشان و بهندی از لکب پیر ناسند و آن صغیرت خالص الحمره یا بل به پنج
 و قوتش در نه باقی می ماند در سیوم سرد و خشک قاض قوی و قاطع خون از جمیع اعضا و مضر
 حصول مضر کرده و مصلحش کثیر او بدش شادخ و قدرش ترش از نیدرم تا لیکتال فرسخ نهم در
 الدال المعجمه دسب لغاری زرد و طلا و بهندی سونا مانند معتدل لیل بجزارت و مقوی
 دل و حرارت و رطوبت غریزی و مفرج قلب جهت خفقان و دوسواس و جذام و جنون و
 امراض سوداوی و صفراوی و یرقان و پسر و ضعف کرده و سنگ شانه و رفع هموم و باره
 او که بام و اید و آب ترنج حل کرده باشند جهت جذام و اسهال موسوی و زجیر و محلول او بانوشاد
 فقط جهت سم و انباشتن او در لقمه غرب جهت رفع آن مجرب مضر شانه و مصلحش عمل و
 بدش یا قوت محلول و قدرش ترش از نیکیم قیراط تا لیکتال است فرسخ دهم در حرور الدال
 المبهمله رازیانج لغاری بادیان و بهندی سولف ناسند بتانی و برمی می باشد بتانی و
 در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و تخمش گرم و تر و تخش قوی تر از سایر اجزاء و جوهره او
 سولف شیر و در بول و حیض و مفتح سده جگر و پسر و سینه و مقوی معده و با صره و محلول ریح
 اخلاط غلیظه و مجفف قوی و تر باقی سوم و با قوت قاطع و جهت خفقان و غشی کل کاه و زبانه

در ریح

در ریح

در ریح

در ریح

موجب و باد و به مناسبه و تنها جهت بريح غلیظه نافع و جهت بدرقه شدن قوت
 او و به و ایصال آن باطراف بدن تسخیل و متفرج و درین و تخلص و تخلص بدین تخم او تخم
 کرفش و قدر شتریش تخم او و کشتال آن بجز او در مطبوعات و و شتال قری او در آن سیدم گرم
 و در دوم خشک جهت تقطیر بول و تنقیه هم و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض نافع است
 را و نه بغاری را بوند ناسد و آن بجز ریاس است و بهترین او چینی که سرخ بایل بزرگی
 و ثقیل الراجحه باشد و مرکب بقوی در اول دوم گرم و خشک تسخیل بعصر انعطاف غلیظه و رقیقه
 خام و با قوت قابضه و مجفف و محلل و مدر بول و حیض و تفسخ و قطع و فتح سده جگر و سپرز و
 و تبر و بالعرض بسبب تسخیل و بالکفرخ و قوا بضع جهت اسهال و موی و بالخاصیته رافع
 پنهان و حرارت غریبه و جهت در کرده و مثانه و رحم و خفقان نافع و تفسخ و تخلص و تخلص
 و بدیش در امراض معده و جگر و کینیم و زن او و کینیم و زن او و کینیم و زن او و کینیم و زن او
 بغاری انار گویند اقسام میباشد شیرین میانه را طلس نامند لطیفتر از سایر اقسام سرد و اعتدال
 و در اول تر و با قوت قابضه و قلیل غذا و موله خون صالح و قفاخ و از حیث باعث قنوط
 محروم و مدر بول و جالی و تفتح و طبع و مورتش تشنگی و خوردن او بعد از طعام بجز
 آن و جهت تقویت جگر و استقامتی کمی و زرقی و سوء القینه و یرقان و سپرز و خفقان و
 حاد و فربه کردن بدن نافع و انکار او و ضد غذا و مری سده و تخلص انار ترش در بار و انار
 زنجبیل بر وجه است و تخلص طبعی و رب انار شیرین در افعال قوی تر از آب او و مری سده و
 انار ترش و شیرین که بربی و مغز و بغاری تخم ناسد در سردی و تری بایل با اعتدال است
 انار ترش در دوم سرد و خشک قابض و مدر بول و مکن حرارت معده و جهت فی و خفقان جالب
 و منع صود بخار و حج مفید و تفسخ و تفسخ جاذبه جگر و قوت باه و تخلص انار شیرین و انار

را و نه

رمان

در افعال قوی تر از آب اوست چون جوف نار ترش را خالی کرده روغن گل در آنجا
بر آتش نرم گذاشته در گوش چکاند برای درد آن بغایت موثر است چون پوست انار
ترش را با بازو و هم وزن ساییده و سرکه بپوشانند تا مهر او مستعد گردد و وقت در فصل جویب بندند
پانزده عدد و زیاده از آن حجت رفع ایهال مزمن و اسهال مجنون مجرب است و رب انارین در
دوم سرد و در اول خشک بغض و جفت قوی نافع و آب انارین که با پیافشده باشند از
نیمطل تا یکطل است درم شکر خام سهل صفه او مقوی معده و جهت حمایت صفه او در قان
مجبب است فرسخ یازدهم در حرف الراء المجمعته زبیب بفار موز کوبیده بهترین او
پر گوشت و کم دانه و بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده او را منقی ناسند در آخر اول گرم
و در اول تر منجم خلط غلیظ و محرک مبرورین و حسن بدن و مقوی جگر و جهت سرفه غمی
امراض گرده و شانه و قرحه امواج ربانسته اند و با سرکه جهت یرقان و چون با انیسون
و معر کرده آب او را بار و غن با دام نبوشند جهت سرفه مجرب مضر و درین و مصلح کچین و
میوه پائرش و مضر گرده و مصلح غخاب و قد شمر تین است درم و نوعی که میدانست کشش
بهترین او بنر و زبون ترین آن سیاه و همه آن لطیفتر از دانه داربسی و با قوت سهله آب
نقیع و مبطوح او که با فانیذ لقوام آورده باشد جهت سرفه و مواد سینه نافع و منقی صلوست
و ضماد او با صبر جهت کچلی سر مجرب است و در همه افعال دیگر مانند موزینتقی و اکثر او محرق خون
و مصلح او مانند موز تر او تلخت فارسی است قسم نر اطویل دراز و ماده را مخرج و گرد
نماند و از مطلق او را قسم طویل است قسم نر او در سیوم گرم و در دوم خشک یاق و سوم حیوا
و نباتی و در بول و حیض و قاتل اقسام گرم معده و جالی و محلل و مقطع بلغم و منفع سد نفوس
حصاة و جهت تقیه سینه و صاف کردن رخسار و تقیه جگر مفید و سنون او جهت تقیه طبع

لشه و فرزند او حجت احتباس حیض مجرب مضر جگر و سپرز گفته اند و مصلحش غسل و بدش زراوند
 مدحرج است و در تحلیل صلابات سپرز و ریاخ مثل اوزر باد و نصف آن از روت و قدرش
 از دو درم تا دو مثقال قسم داده او در دو م گرم و خشک و لطیف او زیاده از طویل و مطلق خلط
 و متقی سده و دماغ و حجت رطوبت و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و ورم سپرز
 مفید و در سایر افعال قوی تر از زراوست مضر سپرز و مخفف اعضا و مصلحش غسل و بدش قسم
 طویل و گویند بوزن اوزر باد و نصف آن قسط و قدر شربت تا دو درم است زراوند باضم
 بهندی کپور کپری مانند بنجیت طمش یا تلخ نیاشد یا شیرین و آنچه شیرین باشد ضعیف است و
 توش تا سه سال باقیست در آخر دو م گرم و خشک با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و سده
 و دماغ و تحلیل ریاخ و مهبی و مدربول و حیض و سمن مهمل سودا و حاکس قی و مفتح سد و حجت
 و حشت و مواد سوداوی و خفقان و تحریک یا مفید و بالخاصه دفع جملة علل بارد و تصدع
 و زیاده او مضر دل و مصلحش نشسته و بدش در تفرج و شل او در مخرج و قدرش تیش از یک مثقال تا دو درم
 است زعفران بهندی کینرند معروف است در سیوم گرم و در دو م خشک مفرح قوی
 مقوی حواس و مفتح و مصلح و مدربول و باقوت و البصه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی
 و جگر و احشاء و مورث نشاط و ضحاک منوم و جهت رفع سده جگر و سپرز و رسانیدن قوت ادویه
 باعضا و کثقال و جهت عمر و ادت مجرب نهادش جهت منع سیلان رطوبات چشم و تسکین
 گوش و در دسر بارد و رفع خجالی نافع و چون ده درم او در آب سرشته مانند گردگان در آورند
 و تعلیق نمایند جهت عمر و ولادت و اخراج شیشه نان و مادیان بالخاصه جهت رست و تصدع و
 و تضعیف اشتها و متنی و مداومت او مکر حواس مضر اعصاب و مصلحش سکنجبین و انیسون و بدش
 مثل او دانه ریخ و قدرش تیش تا دو درم و سه درم او کشنده است و تحلیل بهند سونبه و سده

زراوند

زعفران

سکنجبین

مانند نخیست معروف در سیم گرم و در اول خشک و بارطوبت خضایه و مقوی با ضمه و ملین
 و منفتح سده جگر و مپی و محلل ریح غلیظه معده و امعا و ارفع تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و
 منج خلط غلیظه و بار ترید سهل رطوبات مفاصل ساقین و باز روی بیضه نیمه شربت حبت
 زیاده کردن ننی و باخولجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار مجرب است و ضمادین جهت
 تقویت اعصاب کزاز و ریح بواسیر و جلد مل و منفرج و تشنگی و غلظت و تشنگی
 و دورم و مریای او مرکب باه و برودین و تقویت ضمه و تخفیف بلغم قوی تر است زو فانی
 گیاهیت در دوم گرم و در اکثر آن خشک کوی او قوی تر از بستانی و لطیف و سهل بلغم و
 منج ریح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل او رام و جهت سرفه مزمن و ربو و زله و فالج و
 در دینه و معده و جگر و قوی و ضمضه او که در سر که نخته باشند جهت درد دندان نافع و مضر
 جگر و مصلح صمغ عربی و بدکش صغیر و قدر شربش در مطبوخ تا پنجم فرسخ و وار و هم در
 حروف السین الملهه پستان لغت فارسی است و لبربی دلق و بهندی الهیوره
 سلسله نذر دختیت در حرارت و برودت معتدل در اول تر و سهل محروم المراج و
 سو داوی و مفرق و ملین سینه و حلق و تسکین صحت صفرا و عطش و مقوی امعا و جهت شربت
 بول و سرفه حار و یا بلغم اخراج کرم معده و خشونت صوت و اصلاح افیت ادویه سببه و
 گر قلی آواز و پنهانی حاره و بلغم شور نافع و مضعف معده و مضر جگر گفته اند و مصلح و مبرود
 گلبرنج و در غیر آن عناب بدش خطمی و قدر شربش از سی عدد تا بشت شقال سرطان
 نهری انباری خرچک بهندی یکبار آن مانند بهترین او ماده است و شناخت مادی که نیست
 که هرگاه سوزن بر پشت او بخوانند آب سفید بر آید در دوم سرد و تر جاذب و با تحلیل سببی
 محرومین و کثیر الغذاء و لطیف الهضم و طبع دونه عدد او که اطراف آن از قطع کرده جوف و از باطن

روغای یا بس

صنعتان

سرطان

تاک نمک شسته و آب صاف قطره نموده باشند و با چوبقشر طبع داده نوشند جهت حل دوق
 و بویست اعضا و تنزاع مغرط حار مجرب و بدستور محرق او با صمغ و ادویه مناسبین عمل دارد
 چون چند عدد دهنده او را در دیگر تن بقلبی بسوزانند تا خاکستر شود هر روز یک طعمه بانه او قیه
 آب نوشند جهت دفع سم سگ یوانه گزیده مجربست و بیاید که بر موضع رقم ممری از خون برون
 و سرکه و جاد شیر تر تب داده نهادن و اگر از گزیدن سگ یوانه عرصه گذشته باشد بقدر دو
 هر روز بنفشه و گشته اندک شربت اوراق او بهت این فایده و قیمت که شمش در اسد بود و مقابل
 بنود و شرابی یا فی طالع گشته باشد و گویند مضر شانه و بصلش گل قبری و گل محتوم و قدر شربت
 از سوخته او سه شقال از خام و پخته او پنج شقال است سعد بنندی موته نامند بخیت در آخر قوم
 گرم و خشک جیف بی لذع و در بول و حیض و نفست حصاة و جهت تحریک آب بسیار موثر و انکسار
 او جهت زیاده کردن خیم و عقل و رفع ریا و تقویت معده و خفقان و یرقان و صداع بارد
 و بواسیر مقعد و بینی و تقویت باضمه و باروغن جبهه خضر جهت در دگر و سردی گرده و شانه و کپا
 کینه و قطیر بول مفید و جهت سم عقوب شراب و ضا و اناض و خوردن یک قیه از شرابی که یک قیه از آن
 در یک طل شراب جو شاییده باشد جهت رفع اقسام کرم معده مجرب است و مضر خلق و صیوت
 مصلش شک و مضر ریة و مصلح آن ایسون و مداوست او محرق خون و مولد جذام و مصلح او
 در سر که خیمانیدن است و بدش مثل او بنبل الطیب نصف آن مژ و ربع او در چینی و قدر
 شربت او نادر و شقال سفرجل بنباری آبی و بنندی بی نامند و معروف است شیرین او
 در برودت قریب الی اعتدال و در اخوال تر و در بول و تقوی معده و دل و دماغ و تنج
 و طلاء آب او که گرم کرده استعمال کنند جهت رفع تبج اطراف و سوء القینه مجرب است و
 ترش او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قوی تر از شیرین و گرم بر دوقاض

سفرجل

و اکثر او سهل بصرفه خصوصاً بعد از غذا و در خلای می رسد و حالب طبع حار المزاج اند و بومیان
 اقسام او متفرج و مقوی قوت های روح حیوانی و انسانی و خوردن آن جهت تفریح و رفع کسالت
 و وسواس و خفقان و حفظ خنین از اسقاط و ضعف جگر و معده و فم آن ویرقان و زلات
 در دهن و مزین و قوی و منع صعود بخارات بدماغ و دل و انصباب او و در فم معده که از ترش شدن
 مواد مختصره باشد مفید و جرم او سرد و در مضار اقوی از آب و مصلح او با عمل مرئی کردن است
 و بریان کرده او در آتش بقدریکه رنگش تیره شود جهت قطع اسهال مزین و جرب است خصوصاً
 چون جوف او را خالی کرده و جز بوار ریزه ریزه کرده در آن جای داده پخته باشند و مضار است
 ضعیفه و تخشن قصبه و مورت قوی و خلج و خصوصاً جرم غیر مائی او و مصلح آن عمل و اینون و مانند
 آن و قدر شربت از آب او تانگی در دم و رت ترش در آخر اول سرد و خشک قابض و قاطع
 و اسهال مراری و مسکن تشنگی و در معده و امعای که خلط در او موجود باشد سهل بصرفه و منصر
 صاحب سعال است و رت شیرین و قریب الاعتدال و بیست دروغالب قبض و کمتر از قسم ترش
 و جمیع افعال مثل آن و در اخشائی ضعیفه از و انب است و قدر شربت از آن سرد و تابستیم
 و شگوفه تازه او معتدل و با قوت قابضه و مسکن و در مقوی دل و داغ و معده و مری و او
 جهت تقویت معده و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات موثر و پیدانه در دم سرد و تر و با نیک
 قوت قابضه و لعاب جهت خشونت خلط و حلق و سرفه حاره یا البته تسکین حرارت معده و تپید
 سوزش زبان و دمان و بیست آن مفید و متزهانه بهی و خوردن و موافق اعضائی نفس
 جهت سلق و قرحه امعاء و سعال نافع و قدر شربت ترش و در شغال و از لعاب تاده شغال و ضعیف
 مرغی معده و خلش و خوردن شکر و در مری و رازیان و بدیش بز قطونا تقوی و نایاب و بی ضرر
 نامند و بیوم گرم و در آخر و دم خشک سهل صفا و از وجات خلط و آب آن و مجاذب از اقصای بدن

و مقوی فعل بر سهلی و بقایت سرلیح اصل و قابل خنیدن گرم سده و جالی و محلل جهت گردن خنید
 شربا و ضماد نافع چون او را با زرد مثل او هم را شیر نوشند جهت اخراج گرم سده و امساجربا و بالا جود
 جهت امراض سوداوی و بار خنیل و ترید جهت مواد بلغمی مفید و مقدر دل و معده و امساجربا و
 سورت تشنگی و کرب غم و رافع اشتها و مصلح او با گلاب و آب سماق و به قرص کردن است
 و بدلتش بکنیم وزن او صبر زرد و هموزن او بلیله زرد است و قدرش برش از نیمه انگشت دو انگشت
 زیاده از نیمه کشته است از برکش تا یکدم سکه بکشد و آن عصاره بنایت مثل نی و بی تجویف که از طبع
 منعقد گردد و هرگاه بی تصفیه باشد شکر احرار مانند و چون بار دیگر طبع داد و صاف کرده و ظریفی
 ریزند که در داو جدا گردد و سی بسلیمانیت و آب شکر در اول گرم و در آخر تر و لطیف حلق و بیندیش
 و جالی طوبات آن و جهت سرفه و احتباس بول و حرقت آن نافع و مولد خون و موی و شکر و
 شکر سرخ که مشهور است در شایعان آباد شکر در دویم گرم و در اول تر تجربه رسیده که سهیل است و
 روز سهیل اکثر داده شد و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب البعدال
 اقسام است بر چه صاف تر است حرارت او کمتر است و هر چه کهنه شود خشکی در و غالب شود و انواع
 شکر صالح غذا و مسکن جالی و ملین طبع و مقوی ارواح و قوای جگر و بی سرلیح النفوذ بلغم بدن
 و مولد خون صالح و رافع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سرلیح الا و نوشید او با گرم کردن
 بادام جهت بجهت الصوت و تسکین قولنج و باد و شل و رطوبت بیکم بنوشند جهت عسر بول مجرب است
 اکحال او با مرارید و سرگین و سمار جهت سلاق و جرب چشم مجرب مضر صاجان سل و اسهال و
 منصف صفراوی مزاج و کهنه او محرق خون و مصلح بادام و شیر تازه و ترشها و کاه و دانند آن و
 قوی عمل و در تقویت باه و ملین مثل او و خنیل قدرش برش تا سی است سیلخه پوست شاخها
 درخت است بهندج نامند در آخر دویم گرم و خشک است قسمت میباشند چنانچه در تحفه المؤمنین است

سینه

یکی زرد غلیظ و خوشبو و دومی سرخ و خوشبو و این را را قلم هم می‌شاید و نموده و این بهترین اقسام است
و قوتش نافه سال باقی است منصف و مفتوح سد و مقوی اعضا و جهت ربو و معال در معده
منع نزلات و زکام نافع و مضر کرده و مصلحت کثیر او بدش را چینی و قدرش بیش تا دو درم است
سلق باری چند زانند که بای مقوی و حرارش در اول و با قوت قابضه و بوریه و با
و تبر و جرم او حالب طبع و آب اولین آن و قلیل غذا و لطیف و مقطع بلغم و مفتوح و جهت عشر
و تحرک باه موافق و از طبع بوقیست او زایل میگردد و قطور میگردد و بار و غن با دام جهت درو
نافع و تصد آب نیگرم او با بوره ارمنی جهت تهج پست پا و استقا مجرب اکثر او محرق خون
سورث قویج و مصلحتش بختن او با عدس است سماق مستعمل پوست دانه اوست و قوتش تا
ده سال باقیست در دو درم سرد و خشک و جلی آن در سیوم و راجع و قابض و مقوی اخشاء حاره
جهت نرف الدم و نفث الدم و اسهال مزمن و هیچ نافع و یکمویب زیر جهت رفع فی عقیف مجرب
هیچ شتهای و سنون او جهت تقویت نفع و مضر معده و جگر بار و مصلحتش انیسون بدش سرکه و
قدرش بیش پنجم درم سسم باری کبج و بپندی تل نماند در اول گرم و تر و مصلح آواز و خشونت خلق
و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و خوردن او با شراب جهت گزیدن آبی و با شل او شکوشتان
و دهم حصه آن زربالنج سفید و نصف آن با دام که هر روز از مجموع او یک قویه تناول کنند جهت
بدن و خوردن دو درم او با گردگان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب سورث بد بوئی
و صداع و مصلحتش عمل بدش تخم کتان و قدرش بیش پنجم درم و در غن او در دو درم گرم و تر و در غن
مرضی از اکثر ادیان بهتر و مداومت خوردن او جهت قرحه شش و رفع نزال و بالعالی
جهت خشونت و خارش بدن و سوتگی آتش و جراحی که از آبک هم سرد مجرب مفید و نافع ضعیف
مصلحتش جوشانیدن اوست و بدش و غن با دام شیرین است و قدرش بیش تا ده درم سمن

سلق

سماق

سسم

سمن

بفتح اول سکون ثانی بفاری روغن مانند بهترین آن روغن گاو و گوسفند و بز است و تازه او را
 زرد مانند روغن گاو لطیف از سایر و مجموع آن در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه میشود و حرارتش
 زیاده و رطوبت او کم میشود و محلل و منضج و مقاوم هموم و ملین جلد و منقی بشیره و فضول دماغی و سینه
 مسن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق باب گرم خوردن و قوی کردن جهت هموم مشرب و بطل
 و یقویه او با نیم و قیه شکر جهت عسر بول مجرب مضر علیهای رطوبتی و مولد صفرا در محرومین و مریض
 ضعیف و مصنف با غنمه و فصلش در محروم و ریشیه و در سیر و دین جوارشات و قدر شربش در تداو
 تاد و اوقیه است شنا گایابی است و بر گل و مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقیست در آخر نیم
 گرم و در اول خشک است بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید النفع و منبسط بدن
 مقوی آن و جهت مفصل و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و در دسر و قیقه و در بول
 مفید و آب مطبوخ او بهتر از جرم آن و حقوق کمال و با عمل که از سه روز تا یک هفته هر روز بیاشاند
 جهت وجع مفصل مانند آن مجرب است و مورت که بخص غشیان و مصلح پاک کردن از
 چوب شاخ و آلودن بر روغن بادام و با بلبله زرد و انیسون و بنفشه و آب میوه با استعمال نمودن
 بدانش مثل او تر بد و نصف آن بلبله زرد و ربع آن بنفشه و قدر شربت از جرم او از دو درم تا سه درم
 و از مطبوخ او تاده درم سه میل یعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبلیله و جلی در و سبب
 و از سبب او مراد سنبلیله است که او را سنبلیله الطیب نامند و او گایابیست بی گل و بی شکر و خوش
 تا سه سال باقیست در دوم گرم و خشک و مصلح و مقوی معده و جگر بارد و در بول و حیض و
 رطوبات معده و سینه و فضول دماغی و نفقت حصاة و حالب طبع و جهت یرقان و بواسیر و
 سرخه و در دینه و سپر و تحلیل نفخ و استسقا و درم باطنی مفید و با استنسیج صندل نبات شیمی
 مقوی معده و احتمال او با ماز و جهت دمه مجرب مضر کرده و مصلح کثیر او بدانش افزون و قدر شرب

س

سنبلیله

نایستمال سنگها زه مشهور است گوشت دارد مانند سورنجان تمام او که پوتش سبز بود بسیار لذت دارد
 شیرین سرد و دفع فساد صفرا و خون مولد نمی و در معاجین سفوف قوت باده و غلط نمایی بسیار متصل است
 سنگتره مشهور است شیرین ترش میباشد و بهترین شیرین است فرازش نزد استاد در اول سرد است
 مقوی دل و مفرج بواسیر و کبر حرارت و رافع سنگی و سمیت هوا و قاطع صفرا و تقوی معد و ترشی او با حلاوت
 اینجته بسیار مرغو طبایع و نسبت ترشی با مضرت بسیار کمی دارد بلکه استاد ارقام میفرماید که شخصی که صفرا
 مزاج را دیدم که میگفت سرفه و نزله کب سبب صفر است خوردن این بطرف میشود چون پوست ناله
 قاشقهائی او دور کرده در میان شربت کلاب نبات و دونه گهری گذارند تا اثر شربت در آن ظاهر شود و
 از ترشی او شربت متاثر شود و بخورند در تقویت و تفریح و رغبت طبیعت اقوی میشود و اگر این با
 در ظرف گلی آنگ سیده تیار سازند تا بوی او اثر نماید زیاده مفرج است و نیز اگر قاشقهها را ترشید
 اندک نمک زده بخورند موجب زیاد لذت و عدم طحور ترشی آن میگردد و شیرین احتیاج این اصطلاح
 و اگر بجائی نمک فزینند در لذت آن بپذیرد خصوصاً اگر قدری عرق کیوره و بید خشک کلاب
 بیاغشته و مضر خنجره و دندان و نزله و سرفه بارده و صلح آن نمک فز و سنون و حریره با و و ق
 و جز آن و مضر اعصاب منی را رفیق و کم کند و صلح آن معاجین با پیه رباین در بعضی فواید
 مذکوره قوی از و و بعضی ضعیف و طلائی پوست خشک آنها و باد و بیه دیگر صفه رنگ و
 و مزمل کف است سورنجان الباری سبیل بیهندی بر بری گونی بخت در سیوم گرم و
 در دویم خشک قوتش تا سیال باقیست سهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصاً از منافع اصل و
 مفتوح سد و جاذب اخلاط ازجه از عمق بدن و رافع یرقان و سپرز و باجهت عرق النساء
 دانسته اند و با بنجیل و فضل نباتی بهی و جهت منافع بسیار مفید و مضاد او با غفران تخم
 در تسکین دستخوان و تحلیل اورام و حمل او با درغن کهنه گویند جهت بواسیر مجرب است و قدر

سنگتره

سنگتره

سورنجان

شربت از مفر داوید گرم و باد و دیویند گرم و تکیا و مضر معده و مورت منصف مصنف جگر و مصلحت
 کثیر از عفران و شکو و بدلتش متعجل بوزن اوست و زنجبیل و فلفل و مقوی فعل او اند سوس در بلاد
 اکثر معروف است و در شاهجهان آبادی گویند تلخ او غیر مستعمل و شیخ شیرین او مایل تلخی مستعمل و
 قولش تاده سال باقیست و باید که پوست سیاه او جدا کرده استعمال نمایند زگرگیا را و اوست قوی
 و خود را با او میالده و بخ او در اول گرم و مایل تلخی و منفعج اخلاط غلیظه و مرکب و مسکن تلخی و مدر بول و حص
 مسهل رطوبه و مقوی اعصاب محلل ریح و جهت اقسام سال مرطوبه و تقیه سینه و شش و جگر و التهاب
 معده و سوزش و خونت سینه و حلق و امراض دماغی و عصبها و پنهانی کهنه و بواسیر و امراض
 نافع و اصل السوس مضر کرده و سبب و مصلح او کثیر و غیاپ بدلتش نصف او تر بدلتش او زنجبیل
 است و قدر شربتین تا چند گرم و رب السوس که آب بطبوخ پنج مقشره او را بعد النفاذ جو شاییده باشند
 جمیع افعال بهتر از آن و رافع ضرر سهلات و لذیذ او دیویند است سیم دینی شهر و سردست مقوی
 معده و سببی و دافع قسا و صفرا و قابض سودا و باد و تلخ و مصلح او همراه گوشت پختن است سبب
 درختی هندی کلان و سبب است قوی و من و قابض شکم و دافع و مایل و شور و خدام قسا
 خون و صفرا و در حکمای هند قوی ترین او دیویند است اگر پوست نج او بکوبند و شیر گرفته
 باشد کتری برابر آن نیمه نوشند فم و عمر زیاده کند و حرارت غریزی را بگیرد و دمی بنفشه و فم او که
 قوی تر و سبب تر بود درین فعل اقوی است فم شیر دهم در حرف الشین المنقوطة شاتیر
 بغاری شاتیر گویند بزرگ و بهتر از سایر اجزا است مرکب القوی و در حرارت معتدل در دهم
 خشک گویند در دهم گرم است و شیخ الرئیس اول سرد و انسته و مفتوح معده جگر و مقوی معده و مدر بول
 و مرار و میل اخلاط غلیظه خصوصاً سودا و مره متحرکه و صاف کننده خون و خشک و تقویت معده
 قوی تر و جهت امراض سوداوی و فم شور و خفا و خشک که با احتمال سازند جهت برت حکم جرب

سوس

سیم
سبب

شاتیر

و تخم معتدل الحار و در افعال قوی تر و محمد بن احمد و جالینوس قوی تر از سایر افراد استند و گویند
 مضرش مصلش کاسنی و بدش نصف وزن او سواد و ثلث او بلبله زرد و قدر شربت از گرم
 از سه گرم تا چند گرم و در مطبوخ تازه درم و از آب ازی شغال شصت مثقال شربت بقا شربت بند
 سویا نامید و قوتش تازه سال باقیست در آخر و دم گرم و در اولش خشک است از او پیه گلبان حاصل و
 منفع و در بول و حیض و شیر و تخم او درین افعال قوی و مسکن منضج است و با رقیقیت و جهت یرقان
 و امراض بلغمی و ضعف معده و جگر و پسر زرد و سنگ گره و مثانه و امراض آلات ناسل مفید
 او در سیوم گرم و خشک خوردن تخم او بار بار در جاج و عمل حیت ریزانیدن حصاة و عسر بول
 جرب است اند و در ورا و مجفف قروح و انکسار او مضطرب صره و مضر و درین منجر و مصلح است بلغمی
 بدش بادیان و قدر شربش تا هفت درم و از تخم او که درم شعیر بفارسی جو گویند و بهترین او سفید
 بالی و تازه و گویند و که کسب بر و گذشته باشد بسیار بدست آخر اول سرد و خشک و قلیل الغذاء و با
 جالیه قالیضه و مجفف و راح و مسکن غلیان خون و صفرا و تنگی و مصلح تیرتوعات و مضر شانه و مصلح
 روغنها و آرد بود و اوده او که سوئی نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است قائل بفارسی
 که در صحرای هندی کاثر و گلی و کپیر کند با حیثیت و مستعمل نج او و قوتش تا چهار سال باقیست و در اول
 گرم و در دوم تر سببی و مفتوح و قاطع بلغم و مقوی کمر و سخن کرده و معده و جگر و مصلح و مضر است مصلش
 عمل بدش در تقوت باه حسب الصنوبر و بوزیدان است و قدر شربش تا چند گرم و تخم شعیر از شلغم فارسی
 و لغری لغت نامند بری و لبنانی میباشد لبنانی او در اول دوم گرم و در اول تر کثیره الغذاء و حج باه
 و در بول و مقوی با صره و مفت حصاة و رافع سل و طین طبع و سفید و قفاخ و در یضم و مصلح
 زیره و شیرینباد اگر ریشهای باریک ساییده با عمل نبوشند جهت پسر و عسر بول مجرب است و در
 شلغم ملطف و ششی و بی بضع است و تخم او در اول سیوم گرم و در اول تر و سببی تر از بقیه آن و در جمیع

شربت

شعیر

شغال

شلغم

افعال قوی تر از ان و موله رباح و صمد محروین و مصلح سکنجین و شهاب و کفند و قدرش ترش تا دودم
 شمع بفاری سوم مانند در اول دویم گرم و در رطوبت معتدل و قوایش تا سی سال باقی است و محلش
 منصف و ملین و مصلح او میر و همای و موافق از همای و خوردن ده خرگوب که بقدر گندم ریزه کرده فرو
 برند و یاد دروغنها حل نموده نبوشند جهت قروح باطنی و حج مجرب سقنه او باروغن گل سرخ جهت
 سحج نباتی نافع و رافع اشتها و مسدوست و مصلحش نان و بدش آرد با قلا و شرش تا نیم گرم شویز
 بفاری سیاه دانه است و در بندی کلوخی مانند قوایش تا هفت سال باقی است در اول سیوم گرم
 و خشک و محلش و جالی و مجفف و منصف و جهت قویش ری و در دینه و سرفه و استسقا و یرقان و سپر خلیل
 و ضما و ابابول اطفال حببت تحلیل او ارام صلبه با سر که حببت بهق و برص و قوبا مجرب قطوبه داده
 با ریون بقدر سه چهار قطره جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب شرب و غن او باروغن زیتون
 و کند جهت اعاده ماه مایوسین از مجربات دانسته اند و انکاش شرب مسورت خنق محروین و مصلحش
 سرکه و مضر کرده و خوش کثیر او بدش انیسون نصف او شبت و شرش تا دودم و از روغن او تا یک گرم
 شیر خشک هم صمغی بعضی از اخبار برات است و از خشک نیست مانند بنجین بهترین سفید شیرین
 و بهای بزرگ است که چون در دهن نگذارد کام و زبان را بسیار سرد کند در اول گرم و در رطوبت معتدل
 و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قویش قوی تر از بنجین شیم رئیس نیز فرموده است
 با وجود آنکه سهل اخلاط قویه است مضر صاحبان قویش است جالی ملین طبع و سهل اخلاط سقنه و مرکبه
 رقیقه و مقوی جگر و معده و احشاء جهت خشونت خلق و سرفه و حرارت جگر و درم آن مفید و موله قراقر
 بعد و مصلحش روغن بادام و از بایانه و بدش شل و بنجین شرش تا بست مثقال است فرسخ چهار دهم
 حرف المصا و المله صبر یکبار دهند و الیو گویند و او عصاره نباتیت میگویند که در سندی
 او را یکبار میگویند و سقوطی بهتر است بعد از ان عربی و فارسی است و هر چه بر و رفت سال بلکه

شمع

شویز

شیر خشک

صبر

چهار سال گذشته و آنچه بدو داده و بی درخشندگی باشد شمال آن جایز نیست و باید که در سائید
 سیاه نماید در دوم گرم و در سوم خشک و سهل قوی موادیکه میافزاید بود باشد و در آنچه میافزاید
 باشد ضعیف الاثر و خنجر سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرائی مائی و در غلظت مقعد و بواسیر استعمال نباید کرد و
 با غار لقون جهت ربو و تقیه سینه و آب سرد جهت نفث الظم و با او به مناسبت جهت یرقان و
 جمیع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپردگرده مفید و طلائی او با مورد و شراب
 جهت سیاه و دراز کردن مو مجرب با خاصیت مضربه و مقعد و اکثر آن مورت اسهال موسمی و کهنه و
 انواع زبولان گاهی تا سه روز ماندن در معده باعث کرب میگردد و مصلح او قلع ازرق و بدش در اوام
 و جراحات و در چند آن جفص در اسهال هموزن او تر شد بیشتر تا یک شقال صمغ در بندی گویند گویند
 رطوبت بنجمه نبات و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت میخیلان حاصل میشود
 بهترین او زرد مایل بسفیدی و سفید صاف براق است در دویم خشک و گرمی معتدل و معتدله
 جالینوس جمیع صمغ گرم است و قابض مغزی و مقوی معده و امعاء و مانع ریختن مواد بسینه و
 جهت اسهال و سرفه و قرحه ریه و در دسینه و در اشتغال او جهت سحر طلائی او با سفیدی
 تخم مرغ جهت سوختگی آتش قطور او با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب نبات مفید و مضر
 مصلحتش کثیرا صندل قوت چوبی تا سی سال باقیست و آن سفید و سرخ و زرد میباشد سفید
 زرد او در سوم سرد و دوم خشک و سرخ او بعکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و
 قابض جهت خفقان حار و تپهای تند و التهاب منفع صعد و بخارات منافع و طلائی او
 جهت در دسرها و باد سرخ و کله و حمزه و تقرن او رام حاره مفید و خصوصاً با عنب الثعلب
 حی العالم و امثال آن و نبات مضربه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحتش عمل و نبات و
 بدل سفید او نصف آن کاغذ و بدل سرخ او شل آن فوغل است و ضماد صندل سرخ با

صمغ

صندل

جهت قلاع مفید و در سایر اماره‌های کفری مثل سفید است و قد شربش کثیر است و فرخ باز در دم
 در حرف الضاد المعجمه ضمان لغاری گویند ماده ویش نامند و بهندی بهر گویند
 و تعرف اطباء مطلق گویند است بهترین تا و یک سال است که فریه باشد و چهار ساله و زیاده از آن
 و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت کردن و حوالی آن بهتر از سایر اجزاء اعضا است در دوم
 گرم و تر و منقوی بدن و جگر و کرده و تر سرد و مورث بلاد و نیان و تر سرد و حوالی امار
 و طلای سر لکین با سر که جهت سوختگی آتش در دفع داخل مجرب است و در ایام طاعون و وبا
 استعمال گوشت او بجهت کثرت تولد خون جاز نیست فرخ شارب دوم در حرف ط طاعون
 طباشیر از چوب کهنه بلاد به هم میرسد و بهترین او سفید است و است که با اندک تندی و اگر بکند
 زبان باشد و استخوان سوخته که بان معشوش میسازند با نیک شوری و بی حدت میباشد و در
 حل نمیشود در دوم سرد و در سوم خشک و معوی دل حار و بار دوم حار و قاطع فی صفرا و
 و اسهال موی و حار و مخفف رطوبات معده و جهت تخفان غشی حاشیه با و اجابت بهر قلاع
 تپهائی تند و با سکنجین جهت توش و غم و رفع کرب التهاب مفید و متوسط و بار و غن بجهت
 تقویت با صبر مجرب دانسته اند و مداومت او مضربه و مصطلح و عمل و گویند مضربه و
 غبار بدش بوزن او تخم خرفه بوده و صندل سفید بهترین بدلهاست و قد شربش تا در دم
 طین ارمینی گلکیت در دوم سرد و در آخر آن خشک در دفع و با و طاعون در دم و ارام
 قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل طین مخموم و جهت ضیق النفس و نجات نافع و مضربه و
 مصطلح و شربش تا در دم است طین غستان زرد و گاهی بسیار کم رنگ آن از غستان
 که حوالی شیردان است آورند بدین نام سخی شده در جمیع افعال بهتر و اقوی از گل مخموم
 قوی و دافع سمیت اخلاط و تب غشی و خفان است و قد شربش کثیر است طین مخموم تپه‌ها و

طباشیر

طین ارمینی

طین و غستانی

طین مخموم

و رغایت سرخی می باشد و در بوشیه ثبت در دوم سرد و خشک تریاق جمله سوم و مقوی دل و
 منفح و رافع مضرت بلوی و بای می است و با شراب اگر موشمت می سوم و مضرریه و مصلح عمل و
 مضر سیر و مصلح او کثیر او بدش گل داغمان و قد شترش تا کثرت طین صوفی حمید
 بفارسی خاک صوفی حمید مانند خاک گیت سفید و خوشبو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آورند
 لهذا بدین نام می گشته نگاه داشتن او مانع گزیدن هوام و ماری است و از مجرب است و شراب همین
 شترش تا کثرت طین صوفی حمید در حروف العین المجهله عاقر و رحا است عربی است و کن
 نباتیت و در بکثیر الوجوه و در کل و کل و کثیر با بونه و بیش قریب لبیری لثتی تند و عرق و گویند
 آن یخ طرخون جلی است و جمعی بر آنند که یخ طرخون سسی بعد از عرق است و قوتش تا بهشت سال قیامت
 در آخر سیوم گرم و خشک و منفح و محلل و جالی و مقوی باه بر دین و سهل بلغم و مدر و جهت در بیهوش
 سرفه و کلفت زبان و لقوه و فالج و غشه و کزاز و منفاصل و امثال آن و استقاود در دندان شمر با
 وضما و نافع و مضمة طینج او با سرکه جهت سی لہات و زبان و حرکت دندان سفید و مضرریه
 مصلحش مویزج و کثیر او بدش در غلغل و شترش تا یکدم و روغن او محلل و مدر عرق و جهت جمیع اعضا
 بازه و سوط او جهت صرع و در دسر سفید و طریق ماصن او است که یکو قیة خشک را گویند
 در یکرطل آب بخوشانند تا بد و اوقیه برسد باد و وقیه روغن زیتون بخوشانند تا آب بسوزد و روغن
 بماند صاف نمایند غسل بفارسی شهید و آبین نامند و بهترین آن صاف مایل بسرخ و قوام
 که باندک حدت و خوش طعمی و بی موم باشد و بعد از آن سفید و زبون ترین او بنر و سیاه و
 خشک و تلخ و کینه است یعنی دو سال برود گذشته باشد و در رغایت حدت می باشد موش جنون
 محرق اخلاط و مہلک است و عمل خام سهل اخلاط لزج و محرک سرفه و نافع و موافق معده و درون
 و درم اسما و صالح المغاند و در جلا وحدت قوی تر از آتش میده و مہج قی است و عمل کفر قیة الفصول

طین صوفی

عاقر و رحا

عسل

الضاح و غداست بیشتر و بی لطف و سکن سرفه و در بول و مجموع آن در آخر دویم گرم و در اول آن
 خشک جالی و مقطع بلغم و طوبات و تقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب طوبات از عروق
 و تریاق سموم و حاقط قوت ادویه و رسانیدن آن با اعضا و مفتوح و جهت فضول دماغی و سینه
 معده و قصبه ریه و جگر و سپرز و استقا و یرقان و حصاة و عسر بول و فالج و لقوه و انشال آن
 انواع ریح و تقویت اشتها و باه و بالخاصه سکن مغص و تشنگی و آزار آب جوشانیده و گوش قطو کنند
 پاک میکند چرک را و قوی نمودن آن جهت رفع ضرایفون و سموم بارده و باروغن شونیر جهت مفاصل
 و تقویت باه و ضماد او با غده جهت تنقیه زخمها و بردن گوشت زیاد و التیام آن و با کرسنه و زراو
 طول جهت التیام جراحت عمیق و مجرب است و مضر حرورین و سرلیح الاستحاله بصفر او مصلح و مفید دماغ
 حار و مصلح سرکه و کشنیر و رلوب ترش و بدش و شب انگور لیست و شتر تیر با زرده شغال و عسبر
 رطوبت که مانند سوسیائی میخورد و بهترین او اشهبایل سفیدی است که بلغمیت و خوشبو
 باشد و بعد از آن مایل بر رقی و زردی و بعد از آن مایل بسری و زبون ترین او سیاه صغایکی
 خالص در خاندن منقطع نمیشود و مصنوع که از لادن و گج و موم و عنبر سیاه که با وزان مخصوص میباشد
 از اصلی تفرقه بسیار شکل است در دویم گرم و در اول خشک حاقط ارواح و قوتها و بنیابت مفرج و
 اشتها و باه و مفتوح سد و پا در سموم و سقوط قوت که از شرب و جماع بود اعاده میکند و تقوی فعل
 معاجین تراکیب الطبع رافع امراض بارده دماغ و بالخاصه رافع امراض حاره آن و جهت چوب
 و زلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و بینی و سرفه و رلوب و خفقان و غشی و قورنش و ضعف دل
 معده و جگر و استقا و یرقان و درد معده و سپرز و کرده و ریح و فالج و لقوه و غشه و مفاصل و
 عرق النساء و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و طلاخی او بر حلیل باعث شدت لذت
 طریقین بعد افراط و شرب یکدراگانه هر روز تا سه روز جهت درد معده و نفم معده نو و کهن و برنج و جو و

عسبر

مصلح و با تو نیدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلبان خون و رفتن آن و مولد
 شری در مجاورین و خشک کافور و میوه کاسر و دوز کونید مضر است و مصلح او صمغ عربی و زردی بعضی
 مضیف روح کبدیت و بدش بوزن او و خشک شتریش کیدانگ عنب یفاری انگور و بنه
 و اکینه مند بهترین او نازک است و شیرین و بزرگ آنه و کم تخم است در آخر اول گرم و تر و در حد است
 بهترین میوه با و لغایت سخن بن و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مصلح حال سینه و شش و
 مضر معده رطبه و یحمیه و مصلحش زیره و رازیانه و مضر شده جگر و سپرز و قوی لجه ریجی و مصلح او تخم کرفس و کلینج
 سورت تشنگی و مصلح آن کینجین آب سرد بعد از انگور لغایت منفد بلکه بر عبه میوه با خوردن آب
 مناسب است و مورت پنهانی عمن و استسقا و مایین و طعام خورده شود و بعد در روز چیش و شش
 و آنه او در دویم سرد و خشک مولد ریح و مضر معده و امعاء و پوست او بسیار رطبی و مصلح او مصلح
 و در تخم سوخته او جهت جراحت نافع عنب الشعلب بقا رسک انگور و روبا در یک بندگی مگو
 کونید بری و بتانی میباشد و هر یک و ماده میوه و تخم ماده بتانی عنب الشعلب معروف است و از
 مراد همین نوع است و تخم سیاه او غیر متعل است در دویم سرد و مایل خشکی و تر و بعضی در اول سرد و تر
 متعل دانه است رابع و مبر و ملطف و با قوت قاصضه و مسکن تشنگی و رافع و ارام حاره و چاره
 آب با تشنگی و امراض احشاء و استقانی حاره و ملل و ارام باطنی و سهل اخلاط مراری و رافع خیر
 منض و ورم مقعد و غرغره او جهت ورم حلق و درد دندان لغایت موثر و قطره او جهت ورم
 گوش و بینای نافع و کونید مضر شانه است و مصلحش قند و بدش کلنج و قدر شتریش
 تا چشمتال و در مطبوخ ماده متقال از آب ثابت متقال آب غیر مطبوخ او لغایت مفی است
 عنب بهترین او سیب بالیده شیرین است و خشک بهترین تازه و قوتش با وصال با قیت
 متدل و حرارت و برودت مایل بر طوب و ملین اخلاط و ملین اخلاط قویه و مصلح غلیظ و رافع

عنب

عنب الشعلب

عنب

وخلق و اواز و صاف کننده خون و موله خون صالح و مسکن التهاب حادت خون و جهت سرفه
 و ربو و در کرده و مثانه و سینه و فساد جگر و باکجین جهت شری سیدیل است و قدرش تریش تا پنجاه
 و اکثر او دیرضم و نفخ و مصلحتش شکر و موز و قتل منی و مصلح آن حمل و او دیر با سینه و دیر و دین
 کلابش و بدش پستان عمو و بهندی اگر گویند بهترین او سیاه و صلب و راق و خوشبو و تلخ است
 که در ته آب نشیند و از اغرقی نماند در آخر دویم گرم و در سیوم خشک در تقویت معده و سیدیل و مصلح
 مقوی و داغ و دل و جگر و حواس و باضم و حافظه صحت حوامل و جنین جهت خفقان و غشی و تقویت
 نافع و تجور و مقوی دل و داغ و سوخته او در جلای دندان مجرب و مضر و مرین و مصلح سکنجین و کافور
 و مضر سفلی و مصلح آن صمغ عربی و کلابش تریش تا یک مثقال و فرسخ سیر و دم در حرف الغلیظ و الممتلئة
 غار لیقون خیر است بشبه برنج و از جگر و ریای روم آرنه و در جوف و دختبای انجیر و نمیه و انشال
 بسبب بعضی شکون میشود و بهترین او سفید سبک زن که باندک مالیدن از هم ریزد و با طبقات و
 بزرگ مقدار باشد و این قسم را ماده گویند و قسم تراوی طبقات و مخالف صفات ماده و استعمال او
 جایز نیست و قسم سیاه او از سموم و زرد و سرخ و قریب به سموم و شرط است که بدون کوفتن بر روی
 پرویزان بالند تا لطیف او بگذرد و از جرم سمیه او کشیده ناخن چیده است بماند زیرا که هرگاه
 کوفته شود اجزای رویه سمیه همراه او از پرویزان میگردد و خوشش تا چهار سال باقیست و مر القوی
 و در دویم گرم و خشک با حلاوت و تند و مکنی و سهل بلغم و سودا و صفراوی مخلوط بهر یک و مصلح
 و مقطع مواد غلیظه و منفتح شده جگر و کرده و لباایت مقوی اعصاب دل و فرج بالعرض و بول
 و با بلیله کابلی و مصططه منقی و داغ و رافع در دس فر من غرغره او با مصلح جهت ورم باره و خلق نافع
 و اقسام زبون او قاتل و مورت کرب و مصلح او در همه احوال خجسته و بدش نصف زن
 شحم خنظل و زرد بعضی مثل او تر و بد و راج آن زنجبیل نزد بعضی و دو چند آن بنفایج و قدرش تریش

عود

غار لیقون

تا یک شقال خاکست شکوفه گیاه است که بودایل نقشه طولانی و تلخ و با غصه و قوتش تا سال
 باقیست در دویم گرم و در اول شک و لطیف و جالی و قح سده جگر و مقوی معده و جگر و مدر و
 اخلاط سوخته و حاره و رافع تهائی مرکبه و ذر و او مجفف و التیام دهنده زخمها و گوشتها و مضر نیست
 مصلحش انیسون و بدش مثل او اسارون و تربت اوسه درم و در مطبخ هفت درم است
 فرسخ نوزدهم در حرف الفا و ا و نیا و اصلیت پنج نبات است کمتر از دمی و نروا و
 میباشد و از مطلق فا و انیا مراد قسم تراوست و قوتش تا هفت سال باقیست در آخر دویم گرم و
 خشک است محلل ریح غلیظه و مدر بول و حیض و لطیف و قح و مجفف و با قوت قابضه و مقوی جگر
 بهجت صرع بغایت نافع حتی تعلیق آن و ضداد و جهت صرع و نفوس نافع و مضر معده و مصلح کثیر
 و بدش و صرع زرد و در سایر امراض زرد و ندر خرج قدر شربش یک شقال است مجل الباقی
 بهندی مولی نامند برسی و بسیا گوشت می یباشد و برسی او نند تر از رسانی و شامی باشد
 و تخم اقلام آن قوی تر از سایر اجزایه او بعد از آن پوست و برگ بزره او بعد
 از آن برگ بزرگ گوشت او و همه اجزایه مراتب مر قومه تا سیوم گرم و در دوم خشک تا نیم و غیر نهضم
 مدر بول و بعد از طعام باضم و قح ریح و محرک ریح و باندک تلخین و نیکو کننده رنگ بخار و آب
 مفتوح سد و معین خصوصاً با عمل و مطبوخ او جهت نرمش لطیف خلط غلیظه و احتباس حیض مفید
 اکثر او مولد قمل گویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزود و در او محسوس نمیشود آب و کشنده و
 و طلای او بر بدن مانع مقاربت هوا و چون در جوف ترب روغن گل انداخته گرم کرده در گوش
 قطو کنند جهت در گوش سریع الاثر است هرگاه ترب سوخته کرده چهار درم تخم شلغم در آن نهاد
 بقیه از آن پاره ها ترب بند کرده خمیر گرفته در زیر آتش بنهند و با عمل خوراند در خارج ننگ شانه مجرب است
 باید که سه روز بدست نوازند و این عمل تا او کثرت خوردن ترب مورت معض و تعفن خلط و مضر سر و خلق و در آن

خاکست

فارسا

دری از این گیاه است که
 در شهر کربلا و کربلا
 در این شهر و کربلا
 در این شهر و کربلا
 در این شهر و کربلا

و مصلحتش عمل متختم او مدبول و شیر و حیض محرک به وقتی و جهت در دیگر دارد و در سبز مفید و در کرم فعال
 قویتر از سبز او و نیم ششقال او بعد از طعام باضم آن و باخمین لغایت منقی جگر و ضما و او جهت قوا مجرب
 و قدر شربت از جرم او بست درم و از آب او تاسی درم و از تخم آن یک درم است و بری او بسیار گرم
 و مستعمل نیست و شامی را قوت مرکب تر از تخم لبنانی است و گرم تر از تخم وضعیف تر از ترش
 مدبول و خلل سطوبات و آثار او منشی و مصلحتش نمک فرقیون هم صفت خاکستری رنگ
 مایل زردی و کهنه و مایل سبزی و خلل و طعم و بوی آن تند و قویتر از چهار سال قیست در چهار گرم
 خشک گویند در آخر بهوم گرم و خشک لطیف و لغایت محرق و سهل زرد با بلغم و جهت استسقا و
 سبز و عرق النساء و مفاصل و رفع ضرر سموم و در دور که کم از بلغم باشد لغایت نافع و شرب و مسقط
 جنین و الحال او حاصل جهت نزول آب مفید و حمل او از جنین دو سه جبه جهت احتباس طث مجرب
 اگر سوزش پیدا شود و در غن کل رافع اوست و قدر شربش و قیراط و زیاده آن موجب اختلاط عقل
 التهاب سده و فواق و در بعضی افرجه سهل مفرط و در بعضی قالیض با فراط و مصلح آن آنجا که کرده
 تبرید قوی و اصلاح او از نقل و رب اسبوس سائر صمغ واجب و مصلح حدت او و روغن بادشیمین
 چرب کردن است و بدانش استسقا ماز لیون و در قویج چند قسم سیاه قال است و فرج خشک
 از پر خشک فاسی است و آن بری و لبنانی میباشد در آخر دو گرم و خشک بری گرم و تر و قویتر
 منقح سده دماغی و صفایه و مقوی جگر و دل و معده سرد و تمام غذای غلیظ و در افعال تیز از مجرب
 نام و جهت و سواس خفقان بلغمی و سودا و تحلیل ریح و تسکین مغص در دس بار دو و پنجاه
 اشکها و رفع سبز نافع و مولد مره سودا و مصلح حرورین و مصلحتش بنفشه و بنجین و بدانش سوسن و تخم او
 بسیار خشک باضم و محفف منی قدر شربش سه درم و از تخم او تاد و در دست فستق معرب از لیسنه قویتر
 درخت او شبیه بدرخت سقر و قوت غیر مفسد او را عرصه دوازده و شش ماه باقیست و آب و

فرضون

فرج خشک

فستق

حافظه اوست مغز او در دویم گرم و خشک تر و بعضی در اول تر و سببی و متخمد جگر و موزون
 صالح و موجب بی بدن و مقوی معده و فم آن بحدیکه ساری بوی کوله باد نمیرسد خصوصاً چون
 با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و حافظه زن و رافع خفقان جهت در جگر و قوی و تشیان لانه
 و سرخه مزمن و تقویت دل و برودت جگر و لاغری کرده و یرقان و سپهر نافع و
 مصدع محرورین و مورث شری و مصلح سرکه و ترشها و سیوه های بارده و پوست سرخ و رقیق
 مغز او معتدل در حرارت و خشک است بنزیرین او سرد و خشک بغایت مقوی معده و دل
 قابض و رافع اسهال و تشنگی و قوی و طبع پوست سفید صلب و کثیف مغز داده باشند و آن
 جهت خروج مقعد مجرب روغن پسته خوشبو کننده طعمه با نجاتیه مغز معده و معوط او با تشنگی
 نقوه و تقویت حافظه و تنقیه باغ مجرب فضله لغاری نفقه و سیم و بهند چاندی نامند و گویان
 از گوگرد و زیتون پاک آنست اندک که گوگرد بقدر عشر زیتون باشد در اول سرد و خشک گویند معتدل و در
 و تقویت قریب یا قوت و جهت خفقان و بدبوی دمان و رفع رطوبات از جبه و عفو نفع
 مایه و لیا و جنون و وسواس ربلو و سرخه و استسقا و سپرز و سنگ کرده و مثانه نافع و تشنه او محلل اول
 اکتحال او جهت بیاض تقویت باصره مفید و مضر اسهال و مصلح کثیر او شربش نیدرم و خوردن
 ظرف نفقه باعث تفریح است فاضل هند می گویند سیاه و سفید با و یک یک و بتانیست سفید
 قابض تر و سیاه چین دارد و تند تر و در آخر سیوم گرم و خشک سفید در اول آن اوضعی بعکس است
 و جاذب باضم و محلل و جالی و قاطع بلغم و تر یاق سموم بارده و مقوی حافظه و متخمد و مقوی
 و جگر و سخن آن و پادیم علیهای عصب عضای عصبانی و باشیه و شکر محرک و رافع سرفه بارده
 و ضیق النفس و ریاح و غصص و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و ناخن و طلائی جو شانه او
 در گلاب جهت رفع نزلات بازده و در دندان مجرب بدستور مضغه آن که با پوست خشک جوشانند

فصل

فصل

باشند مجربست و سنون او جهت دندان کرم خورد و هر چه الاثر و مجفف منی و تصدیع و تحسین و
 خلق و مضر کرده و جگر حار و جراحات باطنی و الم که در مجاری بول داشته باشد و مصلح و رغبتی
 سردست و در سیر و دین عمل و بدش نخیل مشربش تا یکشتال فوق و صبح معرب پودنه فارسی است
 بری و بتانی و جلی و نهی میباشد و در از مطلق او بریست و مشکط اشبع قیمی جلی است و بری
 شتالها متفرق و غلبه و عطری و درش از و مالیش است و شمشابه به تخم ریحان است و در بول و بول کرم و
 و نبات مطف و در عرق و سهل سودا و خلل ریح و قریاق گردیدن جانوران و جهت استفا
 یرقان و فواق و کزاز و اخراج شحم و تنقیه فضول معده و سینه و خشک سوخته او جهت تقویت
 مغذ و مضر معا و مصلح کثیر او بدش شل و نصف او پودنه نهی است و قد شربش تا دو دم است
 خود و نهی بری برگ باز و ساق بزرگ و در از و کرم و بول و مضر بول و مصلح کثیر و در شمع و شربش
 یکدم است غیر فرج معرب پیر و زه فارسی است و بهترین و متیلاوری بگوید صاف است که
 رنگش در بوائی صاف صاف نماید و در غیر آن کدر و مجموع او از عرق و چربی و بوی مشکاف
 میگردد و در اول سرد و در سوم خشک و متوی دل معده و پادشهر سوم و در افع اسهال و قرحه اسهال
 جراحات باطنی و جهت خفقان و با عمل جهت صرع و سپرز و سنگ کرده و مثانه التحال او جهت
 تقویت روح با صره و دمه و ناخن و بیاض رقیقه با قه قرینه و سایر طبقات نافع و مضر کرده و مصلح
 کثیر او قدر شربش نیم دم و جهت سموم قویه تا یکدم و با الحاقه سدس در دم او جهت گردیدن مغرب
 مجرب فیه اند و داشتن او متوی دل و مانع خوف است و دیگر خواص در ساحل اول از زورق
 اول از فرخ دوم از رفیق دوم از منزل اول مرقوم است فرسخ ششم در حرف القاف قافله
 بغدادی سبل نامند و بهندی الاپی گویند کبار و صغار سیاه کبار را غلاف سیاه باشد و صغارا
 سفید و پر و با عطری و قندی و مٹی اند و از بند خیر و کبار را ذکر و ز و صغارا انشی و ماده گویند

فوریج

فیروزج

قافله

و قوت آن تا ده سال باقیست و کبار او خوشبود و در نفع و سایر افعال قویتر بود و دوم گرم خشک
 سخن باضم و نفع و تقوی و این هم در دفع سرد و با قوت قابضه جهت ریح مده و احشای
 و غلیان و در دجک و سده آن و خصوصاً با غلات آن و جهت صرع و تنگ کرده نافع و کونین
 و مصلحتش کثیر و بدش کیون و نیم آن قافله صغیر است و بیشترش لکینقال و هم صغیر او در آخر اول گرم
 و در دوم خشک و رتقوت با ضمه قویتر از کبار و کون قی و محض رطوبات سینه و قوت قابضه و کمتر
 از کبار و در سایر افعال مانند کبار و مضر است و مصلحتش کثیر او بدش نصف آن کبابه و بیشترش دوم قفا
 بنای شله اسم عربی خیاره است که خیاره از و خیاره نیز گویند و بندی لکری گویند در آخر دوم سرد
 تر و کون حرارت و تنگی در تنگ کرده و شانه و جهت التهاب و جگر مفید و لطیفتر از قفا و نفع
 تر از آن و تخم او در بول مفتوح و قویتر از تخم قد است و پوست و گوشت او موله ریح و قونج و دیگر
 و خلطی که از و میرسد مستعد عفونت و مانند قند در اکثر افعال و مصلحتش عمل مویز و رازیان و شرب گاو
 جهت سنگ روانه گردیده و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی مفید است قند اسم عربی خیاره
 و در شیر از خیاره بالنگ در خراسان خیاره باد رنگ بندی کثیر نامند در آخر دوم سرد و تر و کون
 حرارت صفرا و خون التهاب خشا و رافع تنگی و فتح سده جگر و در بول و مخرج حصاة و غلیظ تر از قفا
 جهت تهائی تند ویرقان و در دسر و آب تا پهل و خنقال با شکر جهت اسهال مده صفراوی که در سده
 اسهال باشد نافع و مضر مبر و دین و خام کننده غذا و موله خلط خام و چون دوده فاسد گردد موله
 خلطی شود و مصلحتش معاجین حاره و بوسیدن خیار جهت استعاش روح حیوان و در دسر حار و مفید و نفعی
 خیار سرد و لطیف حرارت و تخم او سرد و تر از خیاره و در بول رافع تهائی حاره و در مگر و دیگر
 در دشت قفس آن که از حرارت باشد و مضر انشیان و مصلحتش کثیر او بدش تخم خیاره و قدرش بیشتر
 تا چند مرتبه قرفل بپندی لنگ نیند و آن مگو قویست تر و ماده میباشد و دوم گرم

قفا

قند

قرفل

شک متفتح و محل مقوی معده و جگر و دماغ و باطنه و منبر و اقمه قی و غشیان و متقا و علل
 سوک و بلغمی و سلسل البول و تیدم او با شیر تازه بشرط مداومت نباتت محرک به و طهارت آن
 بر اخیل باعث لذت جماع و جهت سکت و سد و دماغی و زلزلات بارده مجرب بضر کرده و همتا
 بمصلحت صمغ و بدلتش مثل او در چینی و نصف او بسیار قدر شربش تا کمیقال است قرقه پنجم
 پوست بر درخت و چوب است و مراد اطبا پوست درخت خاصی است قسمی از آن خوشبو و پاره
 سطر مانند رنگ نخل و در پوشیده بآن او را قرقه القرقفل یا بن سبب ماند قسمی بمل سیرخی و شیرین
 از قرقه القرقفل و در پوشیده در چینی است او را قرقه الدار چینی گویند و نیز بعضی پوست درخت پاره
 است قسمی سفید و خطوط و قسمی سفید و زرد و شکلی باشد شیرین قسام قرقه القرقفل است و در
 افعال ضعیفتر از در چینی و جمعی از آن از قوتیتر دانسته اند و در آخر دوم گرم و خشک و تقوی اعضائی
 و در تقویت معده و جگر و پسر قوتیتر از در چینی و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب در
 مفاسل نافع و بدلتش سلیخته است و قدر شربش تا دو درم قرقه قناری که و نامند و و قلم میباشد
 یکی را که وی بنزد و گیرارومی گویند هر دو در دوم سرد و تر و ملین متفتح و مدر بول و عرق و لیکن
 تشنگی و قلیل غذا خوردن که و با مزورات جهت تهیائی حاده و سرفه و جگر گرم و ترطیب ن
 دماغ و مر بانی او جهت مواد سودا و تقویت دماغی و تولید خلط صالح موثر و ترش او لطیف و
 باضم و مسکن صحت خون و صفر است و اقسام که و مولد نفخ و مضغ معده و مسقط اشتها و قشر
 بلغمی و سودا که از احتراق بلغم باشد و باعث قوی و پها و مریح الاستحاله خلط موجود در معده
 با اغذیه متخلط بطبع غالب آن میگردد و هرگاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی است و
 مصلحتش ادویه حاره و زیره و در مزاج صفراوی خوره و سرکه و امثال آن و پوست خشک سخته
 و قطع زرف الدم براحات و دفع اکله و زخمها مجرب و مؤثر است که و در دوم سرد و در اول تر و جهت البول

قرقه

قرص

والاغوی کرده و قرحه شانه و خشونت سینه و لثت الم ریه و تنهائی حاره و تشنگی و سرفه و قرحه سینه
 مفید و دروغن برتر تخم او که مثل روغن بادام می نازد الطیف است و جهت رفع غیالی و یبوست باغ
 منض صفا و اول تنهائی حاره بیدل و قد شربت از مغز تخم او و روغن آن تا بهفت مثقال و
 بدش تخم بند وانه و روغن که و که چوب اکو سیده آب از باربع او روغن کنجد بچشانند تا روغن صاف باشد
 سرد و تر و مرطب جهت حرارت و یبوست و باغ و تشنج یا لبس ملین صلابات بسیار مفید است قسط
 یخیت شنبه پنج انصاف و نه لواحی بند خیزد و که قسم بدیش کی شیرین و بیک سفید با عطریت و از
 قسط بجرای و عربی گویند قومی یا لبس بسیار و بیک سطل کم بود و از اقطه بندی گویند قومی یا لبس
 و خوشبو و گلین بی تلخی است و از مطلق او و اقطه شیرین است و بهترین او سفید تازه گرم ناخورد
 که اندک زبان را بگذرد و قوتش تا چهار سال باقیست در یوم گرم و خشک در بول و حیض و قسط
 بجز و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه قهوی و کشنده اقسام گرم معده و جهت در دسینه و تقویت معده و
 درد بامی فرمنه دماخی و معده و تحلیل ریح و اخراج سنگ کرده و با عمل صحت ربو و تشنج و کزاز و
 و خدر نافع و مضر شانه و مصلحش گلنگین مضریه و مصلحش انیسون و بدش نصف وزن آن عاقل و حار
 قد شربتش بکرم و روغن قسط سافج که قسط تلخ پهل شقال را بیکوفه در شراب یکبار روزی بزرگ کنند
 با چهار صد مثقال روغن زیتون بچوشانند تا شراب فانی شده روغن با ندر گرم و خشک محلول قوی
 قصب السكر لیسائی نیشکر و بهندی گنا و ایکبه گویند در اول گرم و در دوم تر و آب مسمن
 مفتوح سد و ملطف خون و متقی شانه و در بول و رافع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبع
 هیچ قوی و قاطع التهاب معده و موم لقیح و ریح و انجمن افوخ زایل میشود و اگر ناخوردن غیر تلخ
 مفسد است و مضر سران مصلحش انیسون قصب الذریره بهندی چراتیه گویند با نیشکر
 در دوم گرم و خشک ملطف و در بول و عرق و قسط و متقی دل و جگر و موم و رافع خفقان

روغن زبان و دواست آن قسط شالی
 در دسینه و تقویت معده و
 زبان و صلابات آن نافع است

قصب السكر

قصب الذریره

واستقاده در دینه و جگر و رحم و عسل البول و تقطیر البول و محلل اورام و التیام دهنده کاف عضل و
 طبع او با تخم کرفس جهت خون و وجع الفواد بار و مجرب قدر شترش تا دو درمست فرخ خلیست کیم
 در حرف الکاف کافور صمغ و دختیت اقسام میباشد چنانچه در مطولات مرقوم است
 و درخت کافور سوای بلاد سرزمین میباشد مصنوع و اصلی میباشد و فرق میان مصنوع و اصلی
 ثعلی و سپیدگی مصنوع است و بوی اصلی شبیه بوی لیمو و ترنج است در یوم سرد و خشک و فرج و
 قاطع زرف الدم اعضاء و عاف و اسهال حاره و عرق و رافع تشنگی و التهاب جگر و بل و دق و
 حرقة البول و جمیع امراض حاره و تقوی حواس محرومین و تریاق سوم حاره و سوط آن باب کشنیر
 جهت رعاف و آب آنگاه جهت رفع غویانی محرومین و ذر و او باد ویه مناسب جهت حرقت
 و قطع خون و تسکین درد آن و ضما و او بر یا فوخ و پیشانی جهت رعاف مجرب مضرباه و مکنک شانه
 انکار او قاطع سل اشتها و تورث سفید مو و مصلحتش غیر و مشک و دویه حاره و خوشبو و بدکش و دوزن
 طباشیر و یکوزن او صندل سفید و قدر شترش تا یک انگشت و دو مثقال او قاطع باه و مقصد بعد
 گویند اینقدر قاتل است کبریت بباری گوگرد و بندی گندک یکدست رخ قدر و ایل بسرخ
 سفید و سفیدیل یک سو و اقسام او در آخر یوم گرم و خشک است و گرمی او غالب تشنگی و قوتش قوی
 میباشد محلل و ملطف و سخن و جالی و جاذب شرب مقاوم جمیع سموم و طلای او مکن مضربان اعضا
 و با سرکه و عسل عاقر قرحا جهت جذام و جوششهای سوداوی طلاء عجیب اثر است و با ماست و
 نیموزن گوگرد و صمغ عربی جهت سفت و فروغ سرد و با میر است و بخور او مستطخین بخور و قطره او
 رافع کرمی و قتل ساسمه و مضر بعد و مصلحتش کثیر و شیر تازه و بدکش در اکثر افعال نافع است و قدر
 شترش از دو انگشت یک مثقال کبریت است بخ و او پوست بخ و قوتش از سایر اجزا در یوم گرم و
 خشک متفرد جگر و سپرز و قاطع اخلاط زجره و تقوی احشا و تهرین ادویه سپرز مخصوصه پاره رده

کافور

کبریت

کبر

بسرکه غسل محل ریح و تریاق سوم و در مره سودا و جهت فالج و امراض بارده داغی و مفاصل
نافع و گفته اند که چون پنج کبر را نرم گویند و با شل آن روغن کنجد و بوزن آن آب بپوشانند تا تمام
آب و نیموزن روغن بسوزد پس او را بر سر خما و غلیظی کند موی را سیاه کند و هرگز نموفید نزود
موجب دانسته اند و نمزش که خیار کبر نامند و تخم او در سیوم گرم و خشک خیار رسیده او بدون خیار
دانه او طین طبع و خیار او صحت شده و جگر و پسر و قدر شربت از رخ او تا نیم درم و در طبوغات نافت
مشقال و مفرشان و مصلش انیسون است و مفر سده محروم وین و مصلح آن بکنجش کسان است
اسی گویند باینست تخم او در اول گرم و خشک و مطبوت فضله و در و طین طبع و بآن در خل
و غسل جهت تحریک مایوسین موجب میداند و تقوق او با غسل جهت سرفه نفی و ضیاد او با
اسنول جهت تسکین در مفاصل و نفوس عرق النسا نافع و ضعف هاضمه و مصلح آن بکین
و منظم بصبر و مصلح او کشنیز و مفر شمشیر و مصلحش عمل و بدش جلبه است و قدر شربت از سه درم
ناده درم کثیر است بپند ی کثیر گویند صغیر است و آن سفید یال سبزی و در حرارت و برودت معتدل
و در اول ترست و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند مرکب القوی و مغلط مواد و قیحه و سکون
لذع و حدت اخلاط و قرحه شرم و قاطع نفث الدم سینه و جهت سرفه و خشونت سینه و قرحه
گر فکلی آواز و حره البول و لذع اسهال و تقویت آن و تسکین در کرده و شانه و امراض چشم مفید و طلاء
جهت کلف و نمزش نرم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب موجب انحلال او جهت اقسام
موتور و مفر خل و مصلش انیسون و بدش در تغریه و غیر آن صمغ عربی و در نمزش تعلیق تخم کدو است
و قدر شربت از یک درم تا پنج درم کرفس بهند ی اجمود است اقسام می باشد و قسم حبلی صمغ
حبلی غیر صمغی و قسم حبلی و بری و بتانی می باشد و در مطلق کرفس مراد بتانی است و عین قوت تر
اجزاء است و بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک و طبیعت منفعت و جگر و پسر و قدر

کمان

کثیر

کرفس

و حیض و تنقیی کرده و مثانه و مهبلی و محرک را به واسطه اوقی و متوازن عمل او به سهله جهت ربو
 و ضیق النفس و فواق و مضر حوامل و مضره و محرک صرع مصر و حین مفید شیر و باعث صرع مولود
 و خفت عقل آن و خجرت آزاره و افلاخ و تصلح آن انیسون و تخم کرفس و بتانی در تنقیی قوتیر از سایر اجزا
 و هاشم غذا و در سایر نافع مانند بخار و مضره و مصلحش حار و متورث سحر و مصلحش کثیر و بدکش ناخواه
 قدر شربت از رخ او در بطون خات بخورم و از عصاره او تا پانزده درم و از جرم آن سه درم و از تخم آن
 یک درم است کرات بفساری کنند نامانند بری و بتانی میباشد و بتانی او را بنطی گویند و اقسام
 آن به گشتن بار یکتر و در تمام سال موجود است کرات بقل و آنچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد کرات
 گویند و از مطلق او مراد کرات البقل است و سیوم گرم و در دو م خشک خوردن او بعد از غذا مانع
 ترش شدن طعام و تبیین طبع و در حیض و لطف و مهبلی و رافق قوی و فتح سده جگر و تقوی که و قوت
 باضه و تنقیی قصبه ریه و اقسام کرات در یضم تر از یاز و افلاخ و مفید شده و دندان و حرق خون
 مصلحش کشنی و تخم او در آن در دو م گرم و خشک بیهی و با شرا بجات محرک را به و دو مثقال او با آب
 قاطع زرف الدم و محرک اشتها و مضره و مصلحش عمل قدر شربت از یک درم تا دو مثقال است اگر
 بفساری کشنی و بیهی و دنیا نامانند بری و بتانی میباشد بری را برگ نایل بزودی باشد و در جمیع
 افعال قوتیر از بتانی و از آن زبوتر است و بری و بتانی او مرکب بالقوی و زرد لیه طاسری
 خشکی آن در دویم است قوی رئیس و جالینوس گرم دانسته اند و تازه او باندک صفت قاطع با و لطف و
 صفت مثقال او با شکر شسته و منوم و مانع تخیر و صعود بخار بدماغ خصوصاً با سرکه و ماق و جرم او
 مسکن صفرا و التهاب سده و سنگی و حالب قی و تضاد او با شیر و خمر جهت ضربان چشم نافع و با آب و مطلق
 شخار و او را مصلیه با آرد با قلا را در مع خنایر و قطور آب و چشم جهت منع بروز آب و حصیه و رفع
 زردی چشم جرب چون سرب با آب کشنی بایند و بار و عن گل سرخ طلا کنند جهت سرطان تفرج

کرات

کرات

غیر متحرک است و منقبضه آب جهت جوشان آن و سوزش زبان نافع و بشیر خشاش کاوی
 و قدر شربت از آب و ویک قیه و از جرم او تاسه و قیه و تخم او که شیر خشک عبارت از سوت در
 دوم سرد و در سیوم خشک و منقوی دل و ناله صمود بخار بدماغ و حایل بهال و موی خصو
 بوده او و رافع خفقان و بیضه و وسواس حار و شمار و در سرد با صندل و انیسون جهت
 تقویت معده و خوابیدن او رافع بوی شراب سرعت می است و مضر صاحب و ضعیف
 سطل حیض ممکن لغو و زیاده او مورت نیان و احتیاط دهن و مصلحت تخم مرغ غیر شست و بشیر
 تخم کاوی و خشاش قدر شربت از جرم تالکو قیه است کسیر و ریخ رتقیت بیا به پرمو سرد و گران
 دافع فساد صفرا و خون و قالیض کرم و مولد می و سکن گلی خصوصاً اگر او را معده پوست بخورد و جانت
 او را مایده در شربت نبات کلاب حل کرده صاف نموده بخورد باعث سردی و نافع سوزان شود
 خصوصاً که همراه پوست بمایند لیکن بغیر پوست باعث اقبال طبیعت و لطیف است چون او را
 خائیده آتش فرو برد و شل او را بپزند موجب تبرید و عدم گرانی میشود کثوش گیاهی است
 باریک تخم او که چکله از تخم ترب اول گرم و در دوم خشک و منقح شده اشخا و در و منقوی معده و سوز
 جگر و لین طبع و جهت تهائی کهنه و یرقان و قیه بدن و بوی و خاق و منقح و تحلیل با بیضه و آب با بکنجین
 صفرا و منشی و مصلحت کثیر از تخم او در افعال قویه از سایر اجزا و صماد و جهت جرب نفوس مفید و بوی او
 او قالیض و گویند مضر سیر زست و مصلحت بکنجین مضر و مصلحت کاسنی و بدکش با دروج و دوشک
 افستیدن و قدر شربت از آب و دو قیه و از جرم او در مطبوعات پانزده درم و از تخم او و درم است
 اکثری انباری امر و در بهندی سفری آنب گویند بری و بستانی می باشد و بشیر شش سرین اقبام
 امر و شیرین معتدل بول بکارت در دوم تر و حایل بخالات و منقح و منقوی معده و باضه و دل
 و رافع تشنگی و خفقان و زلات و سوزش شانه و لین طبع و باقوت قالیض بعد از تلکین و مصلحت بدماغ

کسیر

کثوش

اکثری

و اهل هند قابض شکم نوشته اند و استاد مرحوم به آشنای خود که سهال داشت تجربه فرموده اند و مولد نفخ
 و قویج و مصلش بنجیل مربی و بهترین اقسام امر و درش و لطیف ابدار رسیده است و در اول سرد
 و در دوم خشک قابض و مقوی جگر و معده و ششی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و رافعی
 مولد خلط صالح و بعد از طعام سهیل بصر و قبل از آن قابض و مضر شایخ و مصلش عمل و نارسیده سورت
 قویج است و شکوفه امر و مقوی دل و منفج و قاطع نفث الدم و سهال و نوع بری او قلیل الحلاوة
 بسیار قابض مسد دست و مضر عصب سورت قویج و مصلش عمل و ادویه حاره و خوشبو و رافعی قابض
 طبع و مقوی معده حار است کمون سرب از خامون و بغازی زبیده مانند بری و لبانی می باشد
 هر یک اصناف مختلفه است سیاه بری و لبانی را کمون کرمانی و زرد را فارسی و شامی و سفید را
 گویند و بری از هر صنف از لبانی اقوی است و از مطلق او مراد کرمانی است و بهترین اقسام کرمانی
 بری و زردترین سفید لبانی است و قوایش نهفت سال باقیست و در اول سیوم گرم و خشک
 در و تر یاق سوم هوام و محرک آروغ و حالبس طبع و حیض و محلل ریح و نفخ و قهجم و جهت عسر
 تخمه و مضطرب طبع او مسکن و دوندان نزلات خصوصاً با ستر و سوط و با ستر که جهت رعان نافع و مضر
 و مصلش کثیر او بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی که و یا تخم گند ناست و قدر ترش
 و در دم و مداومت جرم و عرق او سورت لاغری است کند رصغیت متدیر و صلب یل
 بسری را کند زکوه و گرم را انشی و تازه را که در انبنا حرکت داده باشد مدح و پوست کافور
 او را که از سائیدن بیکدیگر جدا میشود فشار کند و آنچه صفای می ماند او باشد و قاق کند نامند و
 قوت کند تا بست سال میاند در دوم گرم و در سیوم خشک لطیف و محلل ریح و حالبس الدم
 جب دماغی و ظاهر اعضا و نفث الدم و مقوی دل و معده و با ضمه و حافظه و مجفف بلغم و مهبی و
 و مقوی روح حیوانی و دماغی و جهت خفقان و با مصلک جهت رطوبات و ما و غلیان و قوی

مومن

کندر

اسهال طوبی و با صمغ جبهت عسر النفس و سرفه مزین طوبی و با غسل و شکر جبهت ضعف معده و با
 غلیظه و نیان و باز ده تخم مرغ نیم برشت جبهت تقویت باه و تولید منی و خصوصاً با بخور و با
 و اکمال و جبهت جلای با صره و قرچشم و خون نمجد در آن و بیاض و برت حکم و ظلت چشم خصوصاً
 با غسل مفید و اکثر او محرق خون و بلغم و مصلح محرورین و باعث جنون و بهرام و بهی و سب و مصلحتش
 برنج فارسی و شکر و بدش مصطکه و قدر شترش نیدرم است و قمار کند خشک از کند و شکر و شکر
 و جبهت نفث الدم بنیای موثر و تقوی معده و مانع سیلان مواد با اعضا و دقاق کند لطیفتر
 از کند رفیع و جالی و در افعال ضعیفه از قشار است که با از نوع مبره است و از دریای مغرب اصل
 می افتد و بعضی را اعتقاد است که صمغ جوز و غیر آنست و نزد بعضی آب چشمه
 است که مانند مرمر نمجد و بر آید مغرب میگرد و صاحب تخم می نگارد که حقیر قطعه از که پاشان
 نموده که لکسی در آن مانده و شجر شده بود از اقوال قدما ظاهر میشود که که با وسند و س از یک جنس است
 و سندروس مخصوص بلاد هند و که با مخصوص بلاد مغرب شمال می باشد و در بودن گاه هر دو در یک
 و سندروس باندک حرارتی که از مالیدن بهر سد جذب گاه میکند و که با محتاج بالیدن زیاد میکند
 و در سندروس سرخی غالب است و در که با زردی و صلابت و در صین سوختن بوی تلخ خوشه
 میداد و نزد محمد بن احمد معدنیست و بهترین که با آنست که در ساحل مغرب و از زمین مغرب مغرب
 بهر سد در گرمی معتدل و در دویم خشک و در بعضی در اول سرد است و تقوی معده و دل
 و تفرج و قاطع زنف الدم جمیع اعضا و حابس نفث الدم و حیض و نزلات و داخی و قوی و جبهت اسهال
 دمای و یرقان و نفعان و حرقت بل و ضعف کرده و سنگ شانه و با مصطکه جبهت عسر البول و با
 جبهت زحیر نافع و طلالی او با صبر جبهت ساقط کردن دانه بواسیر و تعلیق او جبهت حفظ خنین از
 استقاط و رفع یرقان از مبریات است و مضر سبز و مصلحتش نفثه است و بدش سندروس و تفرج

بصر

سحر

مرورید و شیرش ثقیل است که بر فی ثمر دخت هندی مشهور است و دومی میباشد هر دو قسم سرد و تر
 و گر آن و مقوی اعضا و دفع تشنگی و بیوشی و فساد اخلاط و خون و متغیر تخم او مقوی معده و دل و
 چون در آب ساینده در چشم کشند پتولی را ببرد و اکثر تازه او بجم حدوث قویج دارد و در این
 دوغ است قریح بست و در حرف اللام لاجور و حجر معدنی معروف است و این
 صاف و شفاف که کبودی او بمرخی و پیری مایل باشد و آنچه میازند و داو لاجوردی میباشد
 در اول گرم و مغول او در اول سرد و در دوم خشک و سهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوط بخون و
 صاف کننده آن از کدورت و بالخاصه رافع سودائی حیوانی قلب تعلیق او رافع خوف و اوج
 مقوی دل و جالی و باقوت قابضه و رافع امراض سوداوی و غم و غم و تلوش و بخارات غلیظه و
 مد حیض و استحمال او جهت سلاق در مد و دمه و بیاض و قرصه و نفوخ او جهت رعاف مفید و
 مضر فم معده و مصلح مصلک و موجب بختیان و مصلح کثیر اوج عمل و بدلتش جراحی و قویج
 از ثقیال تا لیکتال لبن بقار شیر گویند مرکب لقوی است و شمل بر دینیت و مائیت و جنیت و
 دینیت او در اول گرم و خشک مائیت در دوم سرد و تر و جنیت در اول سرد و خشک
 لبن البقر شیر گاو است و گاو میش از جنس است و شیر این اخلاط از قویج و در دینیت غالب است
 و جنیت کمتر و شیر گاو مایل با اعتدال غلیظه از دیگر البان است و تازه و شیده که سرد شده با
 نوشند بهی و سخن منضج و سیراج اضم و کثیر الغذاء و نیکو کننده خسار و مولد منی و مد فضلات و مقوی
 جوهر و مانع و تریاق سوم است بقی و طین طبع و مرطب بلع و جهت سح و نیان و غم و وسواس و
 تقویت بدن و دل که بی تب خلطی باشد و امراض منی و قوبا و جرب حک و جذام و طبلوخ او
 باریج است طویل عمر و با نر ما و گردگان جهت فربهی کرده و بدن و طلامی او با سفید آب قلبی است
 نفوس و او را م حار و مرطوب و مضر صاحبان پسر و ورم اشوا و جگر و ضعف عصب و سرد

کبر

لد حور

لبن

لبن البقر

سرع و مضر دندان و زنان البتة صاحبان خفقان رطوبتی و سحر و اکثر امور سنگ گرده و
 و سریع الاستحالة غالب بعد و مصلحتش شک و بدش شیریز و قدرش تیش از نیم طل تا یک طل است **لبن النضار**
 شیر کوفته است و بنیت و جنیت او غالب غلیظ از شیر گاو و بهترین او از میش سیاه و در قشور
 و جوهر و باغ و نخاع و نفث الدم مؤثر و با جمع عربی و روغن بادام جهت سر فربج و در باران
 و مضار مثل سایر شیرهاست **لبن الکثر** شیر زبست و نایست او غالب بر دوت و طویلت زیاد
 و در فضلات و جالی و مرطب باغ و نخاع و در حرارت ریه و حلق و مثانه و تهاشی غرضه و دق و
 اوجبت ورم لبات و خناق القع و در سایر افعال مانند شیر گاو و از آن لطیفتر و قدرش تیش از دوت
 تا نیم طل است و بدش شیر گاو **لبن النساء** شیر زنان است و او موافق ترین شیرهاست و از نیم
 و ختر سرد تر است و در بول و مرطب باغ و مفتوح سد خیشوم و رافع مل و بیوست مینه و سر قشیری
 سوط اوجبت خشکی و باغ و حیوانی و سرسام و اختلاط عقل و قشور اوجبت در گوش مفید و بد
 شیر الاغ است و قدرش تیش از دوا و قیه تا نیم طل است و بهترین شیر زنان و سایر البان است
 که چون بر روناخن ریزند جمع شود و با چسبیدگی باشد با اعتدال قوام و گویند چون شیر حامله از
 قمل و شند قمل بمیرد و یا در زیر آن بماند از زن بدتر حامله خواهد بود و بکس آن به پسر و صاحب
 تحفه المومنین از از جربا توشه است **لبن اللعاع** شیر تر است و بنیت بسبب استمزاج از
 جدانی شود و لند اگر مرقیق و یا بل شور است مفتوح و در بول و ماء اصفر یعنی زرد است و با سحر
 مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و تنها جهت مد و بیست جگر و او را مصلطه بنی و
 و ربو و استسقا زنی طویلی و خلل سپرز و بویسیر نافع و باید که از دوا و قیه شروع کنند و بتدریج تا یک طل رسانند
 و باید که شتران را ده روز قبل از استعمال شیر لطیف یا از یانه و کاسنی و امثال آن نمایند **لبن الالکان**
 شیر الاغ یعنی خراست و نایست غالب بنیت و بنیت کم دارد و او سردترین شیرهاست

لبن النضار

لبن الکثر

لبن النساء

لبن اللعاع

لبن الالکان

بسیار مرطوب بر دست و مفرج و جالی و مفتوح و بطی الاستحاله بخلط غالب سده و جهت سل و دوق و
 نزال بی و سرفه حار و زلزله تند و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب خون و صفرا و جراثیم و
 مشابه آلات بول و حرقة البول و قرحه معا و زحیر و مضمضه و جهت تقویت لثه و دندان نافع و مضر
 مرطوبین در دسربار و مصلحه گلبلین و برایش شیرین و علیف او باشیامی مناسبه بهر علتی شرط است و قار
 شتریش از دوقیه نیم رطل است لبن الحامض بفارسی ماست نامند و بندهی چاهچه گویند
 دوم سرد و تر و مرطوب مقوی باه محرومین و مسکن تشنگی و غذائیت او نسبت بدو غز زیاده و در
 سایر افعال قریب است و مضر سده سرد و کثیف و دیرضم و سده و موله خلط خام و مضر تهائی
 و عفن و مصلحتش سباحین ادویه حاره و نجیل ربی لحوم بهترین موشی گوشت و زبست که زیاده
 بر یک سال و کمتر از شاه بر و نگذشته باشد و بجهه گوساله یک ساله و شتر جوان بهتر از شتر بچه و بد است
 خوردن لحوم موجب است قلب تیرگی با صره و بلاد و عروض صفات هیئت و بسیار خور
 آن باعث ضعف بدن و نقصان اعضاء و سقوط قوتها می اوست و شرب آب بعد از آن نبات مضر و
 تناول نمودن در شبها باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جایز نیست و گوشت آب مار الحام
 سریع النفوذ و موافق ناقصین و ضعیف القوه است لسان الحمل بفارسی بارنگ نامند و غیره
 میباشد تخم صغیر سیاه و کوچک تخم کبیر زره تر از تخم صغیر و منافع کبیر زیاده از تخم صغیر و از طلق او را
 صغیر است در دوم سرد و خشک برک و تخم او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و مفتوح
 و حالبس نزف الدم جمیع اعضا و عصاره برگینج او مسکن تشنگی و جهت فساد ضم و دوق و
 سل و نفث الدم و شیر ز و جگر و ضعف آن و سدر و صرع و پتهائی حاره و ربو و جوش دهن
 لثه و قرحه ریه و قی الدم و سده کرده و حرقت بول و سیلان حیض و خون بوییر و فساد و
 فرور و جهت التیام زخمها و نرم آن و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و ساجیه و اکل و

تصفیه

من این مصل

سان الحام

نار فاری نافع و ضماد بزرگ اوراد و اورام حاره و گونید مضریه و مصلحش عمل و عصا و مضر سیر زویش
 مصطلک و بدش حمض است و تخم او در فعال اند عصا آن بودا و او فاض و منبری و مقوی امعا و رافع زحیر و
 باز تنگ و تقویت قوت ماسکه سیدیل و در سایر افعال ضعیفتر از عصا ره اوست و قدر شربت از
 آب او از ده مثقال تا نیمه طل و از تخم آن تا سه درم است لسان الثور بفاری گاوز بان
 مانند و گل و لاجوردی میباشد و در اول گرم و تر و قویش تا هفت سال باقیست و گل و لطف
 جمیع اجزای او و منقح و مقوی اعضا و ریشه و حواس و سهل مره سوا و صفرا و جهت امراض سودا
 و سرسام و برسام و جنون و مایخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق نفس سنگ شانه
 و یرقان و تقویت حرارت غریزی موثر و مضر سیر زو مصلحش صندل و بدش بوزن او ابرشیم
 محرق و چهار دانگ آن پوست پنج است و قدر شربت از آب تا چهار وقیده و از جرم او ده
 و عرق گاوز بان جهت امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر از عرق قدر شربش سی
 برگ سوخته او جهت قلاع اطفال مستی بن دندان و حرارت دهان مفید و از الحلو بفاری
 بادام شیرین گونید در اول گرم و تر و قویش و حافظ قوت با و جالی اعضائی باطنی و ملین آن
 ملین طبع و حلق و موافق سینه و معین باه و سکن حرقت بول و منی و من بدن و با شکر کثیر غذا
 و حافظ جوهر و مانع و شیر و او با شکر جهت سرفه مجرب بوداده او قابض و مقوی سده و برگ
 تازه او سهل و خشک قابض و بادام مربی در تغذیه و فر کردن بدن و اصلاح کرده قوت سیر
 و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی و بنایت مرطب موافق تشنج بیسی و تحنه و شربت
 چکانیدن او در اعیان جهت کرده و متنه و عمل و قویش و اعانت بر خروج حصاة و پاکتیه او
 شکر جهت سرفه خشک و جهت تصفیه آواز و قصبه و رفع ضرر او و به سبب و جهت
 مفید و غرغره او باب گرم جهت خشونت حلق موثر و مضر اخلاقی ضعیفه و مصلحش مصطلک و

لسان الثور

لوحه الحلو

قدرش ترش مانند شقال لؤلؤ بقاری مروراید و بیهی موتی مانند بزرگ مقدار او سببی در است
 و آنچه در صدف منحصر بیک باشد با وجود بزرگی در قیم نامند و گویند تا شقال ممکن است و بهرین
 او سفید بزرگ مدور است و در غن و عرق و بویهای گریه به سحر او در آخر دوم سرد و خشک
 و تفریح قوتیر از طلا و خواص در اجزای بدن و لطف و تقوی اعضا و رافع انواع خفقان و
 خوف و فرج سودای و بهت اسهال دمای و مراری و ضعف جگر و کرده و امراض دل و بدنی
 و بان و حصاة و حرقة البول و سدر و یرقان و رافع سموم و دوسواس و جنون بلو و التحال و بهت
 رمد و ظلمت بصر و سنون و بهت پاک کردن دندان و تقویت لثه مجرب میدانند و بکار داشتن او
 مقوی دل و در دمان داشتن او بهت از آله غم و ضعف دل و موثر و گویند ضرر شانه و مصلحتش بسند
 بدش صدف سفید و قدرش ترش تا نیم شقال است لیکو در جمیع افعال اندر پنج است پوست زرد
 در دوم گرم و خشک مقوی معده و دل و قابض محرک شتهای معین بنیم غذا و متعده کرده
 محلل قوی ریحی و آروغ آرنده و مصلح کیفیت اخلاط و دیه و پا در هر سموم مشروب و مله و غده و در ساء
 افعال مثل پوست ترنج و پنجه نایا پوست زرد و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او در دوم
 سرد و خشک مقوی معده و لطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظه و زجره و جالی بقی سیاه و
 و قوی با و سکر غلیان خون و صفرا و بهت تنهایی حاره دمای و صفراوی و عفونت خون شود
 شری و دل و درم حلق و ابهات و کرب غم و غشیان و در و سدر که از اخلاط غلیظه با
 و خمار و سموم و اود و بهت قاتله و فی صفرا و صدمه سواد حاره جگر و معده و در و سدر و خفقان سودا و
 و غباض غیر خالص سفید و در اکثر افعال تا نیم مقام سبک و بهت مرطوب بهتر از سبک است و بهت
 صاحب سرفه بارد المراج و اکثر او در خلای معده مضطرب اسهال و سورت پیش و مصلحتش سکر و غل
 تخم او در دوم گرم و در آخر اول خشک و تفریح او نبات عظیم و در دفع سموم و تخم ترنج و قدرش ترش

از یک دم تا دو دم و برگ لیو در تفریح ضعیف تر از برگ ترنج فرسخ بخت و سوم در حرف المیم
 مایه ارن قسمی از زرد چوب است و سندی او که زرد و بایل بسیار باشد بهتر است از چینی که
 زرد و بایل بسیاری میباشد و خش شنبیه بکنجد در آن ریخته و گرم و خشک و قوتش تا بخت سال باقی است
 منقح سد و متفرج جلد و جالی و در محل و شرب است یرقان و پیش و ریاح غلیظه و اکتحال او
 جهت بیاض و ظلمت بصر و ناخنه مفید و مصلح غسل و بدش زرد چوبه و شربش نیم مثقال است
 بهندی و نوک گویند از جوابات معروفه است و از آنرا اول سرد و بایل خشکی و قوتش تا سه سال قیست
 لطیفتر از عدس در سایر جوابات کم نفخ تر و مولد غلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا و
 قابض و موافق کرده و مقوی عصب بهترین ادویه صاحبان تنهای حاره است و جهت سرفه
 و درم التهاب و در دسرو ضعف با صره و زلات موثر و قاطع باه و مضر دندان و در نیم مثقال
 در ضرر باه و غن با دام و آب قرطم و بدش با قلا و بالی خاصیه با وجود بر و دوت تحرک و نمیکند
 ماسخ لغاری بر و در سندی بگری گویند گوشت او نسبت سایر لحوم سرد و تر و کثیف تر از گوشت
 و موافق خوردن در این فصل که کم بلدان است و کم و مضر و کونرا و مصلح او با دام و خرماس و میوه با
 تازه و ترشها و مارا الشعیر با و نبات مضر است و گوشت بزغال و فوق شش باه بسیار با طوبی
 بهترین لحوم و مسکن غلیان خون و لطیف است و پیه ز مجمل و با قوت قابضه و طلالی سرکین او
 نبات مجمل و جهت درم سوز و استسقا و سوخته او الطف و جالی و با سر که جهت دار الشلب با
 عمل است او را مصلح از مجرب است و فرجه سرکین خشک او را بکند جهت رفع او را حوض و
 شرب سم سوخته بر زرد و درم با عمل جهت رفع بول در فاش مجرب باشد اند و داغ کردن با او
 جهت عرق النسا از مجربات است و مرزخوش مرکب مرزنگوش فارسی و غیره اذان الطاهر است
 و بهندی مروانند و از جلد ریاضین خوب است در آخر و دم گرم و داول آن خشک و افلا

مایه ارن

نفس

ماغر

عقله و زرد
 و در نیم مثقال

مرزخوش

بهر آرزو نمبر خلل و فسخ و تلف و جالی و در بول و نفوس حصار و فتح و فتح و سخن اشیا و مخفف و طوبی
معه و امعا و جهت منصف و تلخ ریجی و تنقا و سد جگر و سپرز و دماغ و خفقان و وجع القود و
مالیو کیا مرقی و لقوه و در و سینه و سرفه و ضیق النفس و یلح سپرز و در و سر و حقیقه و حسن کام
و عسر بول و اخساس حین و اوجاع غنمی نافع و طلا و اوبخا و حمام جهت در و سربار و و آب و زنج
جهت و در مین مجرب بوییدن او جهت سده نخرین و دماغ و متع خا مفید و مضر کرده
و مصلحت کاسنی و تخم خرفه و بدیش و نمبر و قدر شربت از جرم او تاد و مشقال و در مطبوخ تا سخت
مشقال و روغن او که آب را با شل آن روغن زیتون بپوشانند تا روغن با جهت فالج و شر
و کز از و حقیقه و در و سربار و دقت سده و قلیل یلح و گرانی سامه نافع و مر و نیت نبلی است
و میگویند فارسی است و بفارسی مر و شک نیز و پندی کی کنوچه خوانند ام جنس است و انواع
میباشد و در بعضی چهار نوع و در بعضی پنج نوع است و از مطلق مراد نوع خوشبوی است
که مر احوال باشد و در دجالینوس مجموع اصناف آن گرم و خشک و محلل یلح و تلخ و منفع سده
و مقوی سده و منضج او را مصلبه و در بول و عرق و رافع استقاء در و اعضا و تخم او طویج
و بوداده تخم آن بعضی مر رافع بهمال دمای و قرحه امعا و حج است و در و محمد بن ذکر که تخم مر و در
دوم گرم و در اول تر است مر جان معروف است و پندی سوکنا مانند و خشکی کمتر از
سده و بسیار فعال اند و است و یک گرم او را پادزهر میگویند و است و اند مسک بفار
شک پندی کتوری نامند خون سمی است که از حیوان کوچکتر از آهو در بلاد چین و هند
و ترک حاصل میشود و او را آهوی چینی نامند و ستهای او کوناه تر از پاد و دندان پیش او کج
بطرف زمین و شاخ او منحنی و سفید و در از جد یکدینا له او رسد و در آن سوراخها میباشد که
استشاق بان میکند و مسک حیات قسم میباشد که از ترکی نامند و آن نیست که از حیوان بطریقت

[illegible]

شکلا فریض

و مسقط خنبن و مفتت حصاة و جهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه و تش و قولنج و در رحم و تقویت
 اشتها نافع و مضر مقدر و مصلحتش سرکه و بدش بوزن او پودینه و قدر شترتش یک شقال و در مطبوخ دو
 مصطلکی معرب از سبطی بلعربی علك الروم مانند صمغ و خشکیت سفید او را رومی گویند و قول
 تابست سال باقی است در آخر دوم گرم و خشک تقوی سده و جگر باد و هاضمه و اشتها و حمل طبع
 سده و رافع ضعف جگر و سده و با غار قیون سهل بلغم و با صبر سهل صفرا و با بلیحات سهل سودا و جهت
 عسر النفس و باد و بیه مناسبه جهت نفث الدم قصیه و با کبریا جهت نزف الدم و با کند جهت تقوی
 حافظه و ظهور جو شایده او در روغن کنجد جهت گرانی سامعه از مجربات است و خاییدن او
 جهت جذب طوبات دماغی موثر و گویند مضر شایسته و مصلحتش گردگان و کثیر او بدش بوزن
 کند و در تقویت معده و جگر از قدر شترتش تا یک شقال است سهل سبک گوگل گویند و او از صمغ درخت
 مانند درخت کند و در سواحل بحر عمان بسیار یافته میشود و صمغ آن هر چه بایل سسخی تلخی باشد سهل
 از رقی و بایل بزرگی مثل الیه و بایل تیرگی سیاهی اصیقلی نامند و آنچه از فوای میمن خیزد باد بخاکی
 میباشد و او را مثل عربی گویند و بهترین زرد صفت براق تلخ است که زود حل شود و چون بران
 اندازند خوشبو شود و قولش تابست سال باقی است در اول سیدم گرم و در اول دوم خشک و عالی
 و حمل و ملین مدرو رافع حدت ادویه سبکه و با تریاقیت و مفتت سنگ کرده و سهل بلغم و فتح سده و
 شرب او جهت سرفه رطوبی و گزیدن هوام و کزاز و تحلیل خون بنجد احتشا و بوی سیر و تقویت باه و تقیه
 سینه از اخلاط فاسده و عرق النساء و نفرس و در و گاو و بوی و ضعف جگر و ریاح آن و ضما و جهت
 تقنین او را مصلح در دپهل و امراض رحم و مقدر و بوی سیر و با آن کی بیند و جهت اسقاط دانه و بوی
 نایل و بنجور او جهت بوی سیر از جربا است و مضر ریه و مصلحتش کثیر او مضر جگر و مصلح آن زعفران
 بدش و وثک او مرویج او صبر و قدر شترتش یک گرم است تلخ بفا سی نمک بهند لون نامند

مصل

ملح

معدنی و مائی میباشد معدنی بدون آب تنکون میگردد و آن خیلی و بری میباشد و مائی آن آب است
 که منجم میگردد و معدنی او اقسام است و هر یک نامی مخصوص است و مذکور میشود بهترین او
 نمک اندرانی معدنی است پس ملح مائی بعد از آن نمک طعام و زبوترین آن ملح معدنی است
 و املاح مصنوعه نیز میباشد و آن چنان میباشد که خاکستر بعضی نباتات که آب از صاف نموده
 باقیش یا به آفتاب منعقد میسازند و کند لک ابوال انسان و حیوانات نمک میگیرند و مراد از
 مطلق ملح نمک طعام است و مجموعه آن سهل بلغم و سودا و مایه اصفه و صلیغ اغذیه بارده و بوداده آن
 قابض سوخته آن الطف و همه آن غاسل اسهال و دفع بدفرگی طعمه و مانع حدوث جذام و با
 غسل بکنجین رافع ضرا فیون و موم مخدر و گزیدن هوام و جهت استسقا و امراض سوداوی
 و بلغمی نافع و قوی کردن بآب نمک و کنجین منشی معده و التمال او بامور اید جهت بیاض سینه
 و مضر دماغ و تورث تاریکی چشم و اکثر او محرق خون و قتل منی و مورث خارش بدن و چوب
 مضر ابدان نحیف و مصلکش صغیر و عرق او که بقرع و انیس کشد نبات ترش و خوش طعم و محقق طویا
 معده و امعاء و مصلح سد و رافع استسقا و پیرز و اکثر او باعث لاغری بدن ملح اندرانی
 بفارسی نمک سنگ بلوری نامند در آخر دویم گرم و خشک سهل بلغم و در تقویت فهم و ذهن
 و رفع تخمه قوی و در ادویه عین استعمال غیر او جایز نیست ملح اسود از اقسام ملح اربعین است
 او سیاه بی نطفیت منقی و مخرج بلغم و سودا و ملح اربعین نمک طعام است و الوان مختلفه میباشد
 و اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخ و بعضی ببنفش و بعضی بزری و بهترین او سفید و صاف
 در آخر دوم گرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی است ملح هندی نمکیت شفاف و رخ
 مایل بسیاهی و قطعات بزرگ میباشد در اول سیوم گرم و خشک سهل مایه اصفه و سودا و بلغم
 و محرک شتهای و محلل ریح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قد بزرگ نمک مومیا لغت یونانی بمنی

ملح اندرانی

ملح اسود

ملح العجین

ملح هندی

مومیا

حافظ الاجساد هست و بنارسی موسمی نامند آبت شملیت که در بلاد فارس مانند قیر می شود
و بعضی بلاد گیلان و کوهستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و آنچه در سوجل دریا
سبز باقیه می شود بخوبی فارس بلاد ایران نمیرسد و بهترین میا و براق است که بوی بد ندارد
باشد در اول سووم گرم و در دویم خشک و در بعضی شکل غالب گرمی اوست و قوتش تا چهل سال با
سقوطی ل و فرج و کل مواد بارده و سقوطی اعضا پانی و طاهری چون باه و حافط روح بنی
و سرایع نفوذ و جهت و جمع القوا و احتیاق رحم و ابتداء اجدام و دار الفیل و نقل زبان گردن عقرب فالج
و فواق و عشته و لقوه و مومات شرویه و در دو تقویت معده و جمع امراض بارده و نفث الدم و
جراحت مثانه و طبل بول و شرب محلول او در درختها و ضما و جهت شکست اعضا و سیر و فتن مغنا
و کوفتگی و پاره شدن عصب عضل و جمل و قطره او بار و غن گل جهت گرانی سامه و سقوط او باب
مر بنجوش و مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض دماغ و دل و کوب و با عمل جهت لکنت زبان و سوج
آن بار و غن تا جمل مانند آن بر قضیه انشای و سوج آن جهت تحریک با فاع و مضر و مرین و مصلح و سکن و
پیش قهر الیه و هست و قد شترش و شکستگی اعضا ندیم و در سایر امراض از یک قیر تا یکد انگه فرسخ
تسویسم و در حرف النون ناخواه هم قارست و کعبه کمون طوکی و بنه اجوائن گویند
و ز و بعضی او تخم خیرلی است و قوتش تا چهار سال باقیست در اول سووم گرم و خشک و خف و بعد
و حین و عرق و تر یاق سووم و کل ریح و دفع فواق و طوبی ازجه و در دینه و ضما و جگر و سیر و
یخی و آنچه لبیب می سی بل باشد جهت دفع عادت فوون متراقی و غلیظ و کور و بد و کور و فساد و
و تپهای نرسنه خصوصاً ریح و سر در اش و حق برض فاع و ضما و با سید تخم مرغ جهت ناف اند و جرب
با عمل جهت در جمیع اعضا تحلیل او ام آن مجربات است خصوصاً طین قیو لیا و نا شانه و در مقل
که در کبر طبل شیر و شانه نصف رسد با شکریک قیه که بالای لوم خور جهت رفع سنگ ده و شانه

ناخواه

از مجرب است و بسیار فریبکند و چون او در آب میو خند آن که یک گشت بالا آید ترکند و
 خشک نیند و هفت بار تکرار نمایند جهت اعاده تنه های مایوسین مجرب است و مصلح مرورین
 و مصلح کشنده و نقل شیر مصلح آن ترشش شونیز و غیره این قدر ترش تا دم نازیل
 بفارسی نازیل بپند ی نازیل و کهورا گویند در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و تنگی بسیار گرم
 و خشک با مضرت است و آب و گرم و تر و سرکه او در اول گرم و دوم خشک مغز نازیل بود که
 و سخن کرده و سخن آن بیرون و جهت دفع سواد بارد و غمی و سودا و خون و ضعف جگر و
 با شک جهت تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع و جرم او در یضم و مولد خون غلیظ
 و مصلح آن شک و نبات و مضر مرورین و مصلح میوه کاترش و تنگی آن مورت غشای غمی است
 و قدر ترش از جرم آن تا سه شقال و از آب او تا سه قیبه نازیل بحر می بفار نازیل دریا
 گویند مقلی قوی و سائیده او جهت رفع هموم و هموم و انمی و افیون و مانند آن مجرب است
 تا قی کند مکر باید و او اگر قی کند علامت صلا از سم بود و رافع مضرت هوای و بای و اختلا
 آب است و اقوی از تریاق کبیر است و قدر ترش او یک قیراط است نازیل سرب نازیل
 فارس است گویند ریشه و پوست درخت و پوست نازیل و شکوفه و تخم او در
 دوم گرم و خشک ترشی او در آخر دوم سرد و خشک و موافق نزلات
 و سرفه حار و در برگ پوست او فسیح عظیم و حبس مع اجزاء
 او در همه امور بهتر از ترنج و شرب یک گرم و نیم خشک باب گرم جهت
 پیشش و ضد پوست نازیل و او با سرکه که جهت در دسر و آب خندانید پوست
 و شکوفه او جهت عسر و ولادت مجرب و ترشی او با شکر سهیل صفرا و مدر آن در افع
 امراض حاره و اکثرا را و مضعف جگر و مصلحش عمل و شکر

نازیل

نازیل بحر

نازیل

و شکرد و درم از تخم قشقرق و تربیاق گردیدن جانوران و در سایر افعال مانند ترنج و لیمو است و ضرر نایج
 با عصاب کثرت و بوییدن شکوفه او مقوی دماغ و عرق او که کمی لبرق بسیار است در دو گرم
 خشک جهت ضعف دماغ و تفویج و تقویت آنها و باه و خفقان و غشی و خوردن او هفت روز
 هر روز دو اوقیه او بار بعد از مرجان و حسب حاجت شکر جهت رفع طحال مجرب اکثر بوییدن او
 مورد بخوابی و مقصد عرق بسیار هواست و مصلح او کلاب قویش در ظرف مس تا هفت سال و شش
 تا یک سال باقیست نشاء افباری نشاء گویند در آخر اول سرد و خشک نزد بعضی سرد و تر است
 مغزی و رافع و قابض و موافق امعاء و مصلح ادویه تند و حالب اسهال و خون خصوصاً بوداده
 و با شکور و غن بادام که بگرم نبوشند جهت خشونت حلق و سرفه و در دینه و سل و قطع خون بواسیر
 نافع و قتل منی و مسدود در ریه و مصلح شیره پنهان و کرفس و قنصل و بدانش پنج مغسول و قدیرش
 از کیشقال تا پانزده شقال نیل بری و بتانی میباشد در آخر اول گرم و در دوم خشک و بعضی
 معتدل است محلل و رافع ابتدای او رام و قابض و رافع نفث الدم و زرق الدم و جالی کلفت
 بهق و جراحات تازه را نافع است و برگ او خضاب بسیار خوب است و طعمی سخته او را بنیون
 مردانگ قدری روغن گل و موم جهت اکلا از جربا است و باید که قبل از طلا موضع باب بزرگ
 عمل بشویند و مضریه و مصلح او غسل و بدانش بوزن او آر و جو و ثلث او امینیا و قدر شترش تا
 دو درم است نیلو فر نباتیت مشهور انواع میباشد جلد اخرا می او در دوم سرد و تر بغیر پنج او
 که گرم و خشک تخم او که سرد و خشک است و مراد از مطلق او گل نیلو فر کبود است و نیلو فر زرد
 گرم و خشک کبود او لطیف و مقوی دل و تسکن حرارت آن و نهایی حاره و خشکی و منوم و تلخ
 احتلام و جهت در سرد و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حار و زلزله و باز عفران و در اخرا نباتیت
 تقویت دل و خفقان نافع و مضر شانه و مصلح نبات و مضر براه و مصلح آن بواسیر و بدانش

ن

نیل

نیلو فر

بنفشه و خطمی و خج اوجبت پسر و اسهال مزمن سیلان بی وضاحت جبت در دشمنانه و معده نافع
 تخم ش رافع اورا رخیص در دشمنانه است و اکثر او و شرب تخم مضف قصبه نمیدانند منی
 قدر شرب از سیریک از دودرم تا سکه درم فرسخ بست و تخم در حرف الواو و در حمر
 بناری گل سرخ مانند و بهترین او و بسیار نام گفته است و آن مرکب القوی و زرد که در اول نرود اول دوم
 تر و جمعی گرم تر و زرد بعضی معتدل منقح و مقوی دل اعضا و سهیل صفا و بلغم رقیق و با قوت
 و خشک را قبض زیاده و متعج ماسار لقا و جبت ضعف سده و جگر کرده و خفقان جاد
 طلائی او و قطور عصاره او جبت در دس و شپم و گوش مضف و جبت تقوت لته و در و ر
 جبت جوشن و الیام زخمها و قلاع و زخم آید مفید و آنچه در میان گل شبیه تخم و در دست انرا
 زور و گویند و دودرم او بافع اسهال عسل العالج نفث الدم و سیلان خون است خصوصا
 چون با قمع گل بسایند و حمل او مقوی رحم و بوییدن گل معج ز کام و عطسه با شری
 در بعضی از جبه و در بعضی مسکن آن و صلع او کافور و مضرباه و معورث سنگی و مصلح انیسون و
 مثل او بنفشه و ربع او و زنجوش و قدر شرب از تازه او داده درم و از خشک آن تا چهار درم
 و از آب او تا هشت درم و در روغن گل که گل بی اقیاع را در روغن کجند کرده در آفتاب بگذرانند
 از سفید شدن گل تجدید گل تا هفت مرتبه کرده تیار سازند و یا آب فشرده تازه او را با مثل آن
 روغن کجند یا زیتون بچشانند تا روغن بماند روغن مذکور مرکب القوی مرطبخ و نرم و ادوح و
 قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوت سهیل و مسکن التهاب معده و رافع بواسیر
 زخمها و مضف و مسکن درد دندان و تطول او مقوی دماغ و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده
 در تسکین درد عجبی اثر است و طلائی او با سرکه و تخم او با سرکه کلابی و در ادم بخار و کوبه
 او را م آن و چرب کردن او و به حالب اسهال با مقوی فعل آن و بدش نیز زن او و روغن نشه و

و رواف

بوزن آن روغن خلاف و عرق گل که گلاب گویند نیز مرکب لقوی است و مایل بسردی و باهر
 لطیفه و مایل برطوبت و با قوت قاطبه و بعضی سرد و خشکی او را بسیار غالب است اند و مقوی
 دماغ و قوه های بدن و دیگر اوجبت نفث الدم و خشونت سینه و عوارض نزله در معده
 و امعاء و در جگر و سرد اوجبت خفقان حار و تقویت بدن و بوییدن و طلا نمودن اوجبت
 در سردی و در چشم و با قوت نفث جهت باروان و مکنه اوجبت تقویت دل و رفع غشی
 و غار و بیوشی و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس مفید و گلاب که بر بقدر و او
 سبیل است و با خاصیت مضربه و باعث سفیدی مو و شش جلاب و نبات و قدر شترش
 تا چیده شقال فرسخ است و ششم در حرف الهام است و با بقاری کاسنی مانند و او
 بتسانی و بری میباشد بتسانی او دو قسم میباشد یکی برگ بزرگ پاشنوت و مایل بتنجی و گلش
 کبود و بزرگ او را هند بای شامی مانند و تبرید و تطبیق زیاده از قسم صغیر او دیگری برگ
 کوچک باریک گلش کبود و زیره و تنی او غالب او را هند بایر ابقل مانند هر دو قسم اول
 سرد و تر و با جزای طاره لطیفه که از شستن رفع گرد و بیداشستن کاسنی منع است
 و از جهت لطافت مغز و سبب اختلاف مکان و هوا و زمان تغییر طعم و طبع او میشود
 و او منقح سده و مقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی صغیر و التهاب معده و
 جگر حار و بار و رافع سده او منقح مجاری بول و کرده آب برگ و باب از زیاده ترین
 یدقان سدایت و چون آب او را بخوشانند و کف گرفته با کچین نبوشند جهت تهی کردن
 و تقویت سده و با کفند جهت تب لیج و طلا آب اوجبت او رام حاره و در چشم و صفاد کوبیده
 برگ و بار و جو و سرکه جهت فلق و حار و او رام حار و بیل و نوره او با خیارشور جهت ابتدای ورم
 حلق و خناق و ضا گویند برگ اوجبت در حار و جزب خصوصاً بار و جو و روغن و بنفشه و قمر و شکر است

شکر
 با

و قدر شربت از آب نانیمطل است تخم کاسنی در دوم خشک مایل بحرارت و با خرازی بارند
 تپهای صفراوی و سود و یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و باطبخ و صندل و بازیا
 جهت رفع سموم و ضعف کرده و سپرز و قطع زرف الدم و تحریک اشتها موثر و تغییر از طریب
 نایب مناب ک کاسنی و اویشی و کریمه و تخم کاسنی و دویخ و خوشبو و موافق او و قدر شربت از دوم
 تا بخیرد و نیم کاسنی در اول گرم و در دوم خشک نبات متحرک و مطلق اخلاط و منفی مجاری غذا
 و در اول جهت تپهای مرکبه و فرسوده و تصفیه خون و رفع ورم احتشاد و در مفصل و استیقا و
 نصیح و تحلیل مواد فاسد و قدر شربت از سائیده او از یکدم تا چهاردم و در مطبوخ از بخیرد تا پاک
 درم و عرق کاسنی نبات آب او بسیار ضعیف تر است و بری او نباتش مانند نبات گلش کبود
 و طعمش بسیار تلخ میباشد در آخر اول سرد و خشک و مقوی و معده تغییر از طریب تیر از بستانی و قاطع
 نفت الدم و تخم و یخ او در فعال و تغییر از بستانی و ضمائم از بدن عرق بنور و آمفید و سرکات
 دیگری اند فرسخ نبات و مقهم در حرف الیا یا قوت اقسام میباشد بهترین مرغ شفا
 کلناریت که رانی نامند یا قوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دوم گرم و خشک کبود
 در اول دویم و سفید در اول و خشکی و ریه غالب است مقوی دل و دماغ و مفرج و شربت گرم او تریا
 سموم و تعلیق او با نخاصیه جهت تغییر هوا و بواسطه صرع و خفقان و زرف الدم و انگشتری او است
 قضای حاد و عرق و درد دمان داشتن او جهت رفع تشنگی و بدبوی دمان موثر و قدر شربت از
 یک قیراط تا یکد انگ یا سمین در سبب چلی نامند بری و نبات میباشد بستانی او در دوم گرم و خشک و متحرک
 و سهل نفوذ و سود او با صفرا و رفع سد و و ریاح غلیظه و فالج و منحل و مفرج و محرک با و در حصص و بدن او
 جهت در سردار و تقویت دماغ و تطویل طبع او جهت در دمان و صداع و ضمائم او جهت کف و سرخ
 که در خسار و بزرگ کردن و قضیب و اعانت طبع موثر و مضر خوردن و خش نبشته و بدش یا سمین زرد و

یا قوت

یا سمین

بدل هر دو یا همین بری و قدر شربت از جرم او شده درم و از آب او ده درم و روغن یا همین را
 منقح و مخلوط در جمیع افعال مذکوره قوی التاثير است و قدر شربتش از سه درم تا پنج درم و کل این
 در حنظل سبز مهر انچه بکندم او با غسل یکوقیه چند روز بدستور مداومت نمایند جهت استقامت
 و مفاسل مجربست رفیق دوم در بیان لغات مستعمله درین کتاب است بدان را نکال نه افتد
 آنرا آنکه آنکه دوید و در جوشانیده باشند در ظرف کتان اندازند و بیمار را در آن بنشانند و
 ایشان را بنامد استنشاق چیزی مایه دینی کشیدن اطریفل معرب از تری پهل است که
 عبارت از بلبله و ملیله و آنکه بود اکال چیزیست که بغیر تحلیل خود جوهر لخم را بخورد یا ناقص سازد
 مانند زنگار اکحال چیزی چشم کشیدن انتخاب آنکه بخار آب گرم بدن رسانند خود را بجا
 پیچیده و سرنگون ساخته چنانچه برای آوردن عرق میازند یا بخارات مطبوعه او و به بگوش رسانند
 پا در هر چیزی که از ایشان اوست که حفظ صحت و قوت نماید و روح را از تحلیل بازدارد
 تا سبب آن ضرر سوم را دفع سازد و گفته اند هر چه دفع هم بجایست کند و مفرد باشد
 یا فخر است مانند زهر مهر یا شویه آنکه در آب گرم یا در آنکه در وی بسوس گندم
 و غیره او و به جوشانیده باشند یا مایه بیا را نگذارند و عیقه از آن در آب بود بخور آنکه
 او و به بسوزند تا بوی آن بدماغ برسد یا دو دان بطریق مخصوص بعضو دهند پرو و آنکه او
 سرد که از اتریت ده باشند بچشم کشند تدین روغن مالیدن است تریاق دوامی است
 که خاصیت پا در هر دار و مانند تریاق فلروق و گفته اند که مرکب صنایع باشد طرح چیز تر بر بدن
 مالیدن جاذب چیزیست که ماده را بجانب موضع خود بکشد مانند جنید تر جالی چیزیست
 که طوبت لرزه را از افواه مسام عضو ببرد حار و بار دمی باشد حار همچون ترس بارد مانند حوض
 جامه چیزیست که از ایشان او قبول سیلان باشد و حال آنکه بالفعل مجتمع غیر سیال بود و آن وقت

خود رطوبتی دارد که برای او برودت مکشف مجدد عارض شود و هرگاه حرارت بدنی یا خارجی
 در او تاثیر میکند سیلان می پذیرد مانند سوم چوارش خیریت که طعام را هضم کند حقیقتاً سبب
 که در محقق کرده از راه دبر با معا و از راه احلیل و قبل در مشانه و رحم رسانند حمل لته را با دق
 تر کرده یا آلوده در دبر یا در قبل بردارند خاتم خیریت که سبب پیوست خود بر سطح است
 خشک کننده پیدا کند که محافظت از آفات نماید مانند انزروت خضاب خیریت که موی را
 سیاه کند یا رنگ بد دهنی خیریت که در جوهرش روغن باشد مانند لبوب در ویرا که دویه
 خشک بسایند و در چشم یا جراحت باشند را دوع خیریت که سبب تبرید و تکثیف عضو و تنقیح
 مسام آن مواد منضبه از عضو دفع کند و آنچه در ریختن باشد منع از ریختن کند و عضو را قوی
 و حرارت جاذبه عضوی را تسکین بد تا جذب مواد کند مانند صندل و این ضد جاذبت
 زروق بیهی بیکاری گویند و ایت که در احلیل و قبل بآلتی که معمول با نیل است
 و آن آلت را زرقه و مرقه مانند سایل خیریت که اجزائی او در جهات پراکنده شود و هم
 از آنکه اجزای او از هم منقطع شود یا نشود مانند مالیات و این ضد جاذبت است و سوط سایل را گویند
 که بینی ریخته شود و ماسدید عام دانه است خواه در بینی خواه در گوش خواه در احلیل چکانید
 شود سکوب آنکه خیری سایل اندک اندک از فاصله بدن ریزند و توقف کنند و باز ریزند
 سم خیریت که سبب کیفیت مضاده و خاصیت خود فساد مزاج کند مانند بیش سنون
 خیریت که سائیده بر دندان مالند یا باشند و مقوی جوهرش باشد شوم آنچه خشک تر
 بونید شیا فیه که از اشافه نیز مانند خیریت که در از ساخته در دبر یا در قبل یا در دیگر منافذ
 دارند یا در آب سائیده در چشم کشند ضما و آنچه خیری غلیظ بر عضو نهند طبع و او آلت که
 ادویه را جوشانیده آب او استعمال کنند طلالا آنچه خیری رقیق بر عضو نهند یا مانند حاکم خیر

صاحب نسخه نوشته با جوهر نیل
 نم باشد بر عضو مالند و بربندند
 هم از آنکه در موم روغن باشد
 یا باشد یا غلام مضمون

که بیشه است قبض خود داده و رطوبت رقیقه را که در جویف عضو است خارج کند مانند میلک یا مرغونه
 چیریت که از قسم بالیات که در بدن حرکت دهند و معلق رسانند و بلع کنند وینا از غسال
 چیریت که بسبب است و سیلا و یا بیلای خود داده و اجسام متشبه سطح عضو را بشوید مانند آب قیلم
 آنچه منفصل دراز کرده در ویر یا در قیل یا در گوش یا در بینی یا در رحم یا در جراثیم دارند فرجه عمومی که
 مخصوص فرج زن و رحم است قابض چیریت که مجاری عضو را تنگ و اجزای آنرا جمع نماید
 مانند کل رنی قائل چیریت که کیفیت و صورت نوعیه خود را پاک کند قاشچیریت که سبب
 فرط جلا خود اجزای فاسده جلد را خارج کند یا چون سطح بدن را بشوید قطور چیری مائی که در
 گوش و دیگر سوراخها چکانند کاهوی یعنی داغ دهنده چیریت که جلد را سوخته خشک و سخت
 مانند انگشت کند چوراک را در کیفیت چیریت که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزا را و سوزی
 اجزای خور و تقسیم نشود و اجزای ارضی در و غالب شود و رطوبت شده بیده مانجه بدین طور باشد که
 تفرق و تقطع را منع کند و اگر با وجود این لرح باشد مانع خورد شدن اجزا اکثر میشود مانند کدو
 کحل آنچه سرمه سا کرده در چشم کشند کما و آنچه گرم کرده بر عضو نهند هرگاه سرد شود باز گرم کرده
 بنهند و آن رطوبت دماند آنکه آب ادویه یا صرف آب گرم در مثانه گاو یا در شیشه پر ساخته یا
 پارچه در آن تر نموده بر عضو نهند یا این دماند آنکه ادویه خشک را در صره بسته بر تابه گرم کرده
 بر عضو نهند یا پارچه ایند گرم کرده بر نهند لافح چیریت که بقوت تهاذه خود اتصال عضو
 در منافذ کثیره که با نظر اخو و محوس نشوند بلکه با محوس نشود متفرق سازد حار مانند خردل و یار
 همچو سرکه لعل چیریت که قریق و خوشبو و شیشه کنند و حرکت دهند و بوبند لرح چیریت که هرگاه
 هر دو طراوشید شود از یکدیگر منفصل و منقطع نشود و با وجود این بل تشکلی باشد و با چیریکه س کند
 شد یا الاتصاق بود مانند سل لطوح چیریت که از طلا غلیظ تر و از ضماد قریق تر باشد بر عضو

صلح شصت و یک
 معمول در نظرها
 بیان کرده
 علامت رقیق

بیالایت لطیف خیریت که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزای او با اجرای صنایع
 منقسم شوند مانند غافق و این ضد کثیف است لعاب لای خیریت که هرگاه در
 آب تر کرده شود از اجزای لزج منفصل شوند مانند خماری طایع خیریت که سیلان
 کند و رقیق القوام بود چون آب الحامی می شود خیریت که در زبان بدون گزندگی نفوذ کند
 مانند املاح مبرد خیریت که بقوت تبرید خود برودت پیدا کند مانند کافور هیچ تولید
 ریح لطیفه در مجامع اعصاب عضلات و اعصاب متاسل گردید محلول و شود و باعث تکون ماده منوی
 گردد مانند لبوب مجفف خیریت که تجلیل قطن لطیف خود را طوبایدن را نابود کند مانند فانی
 مجفف خیریت که ماده را بکثیف و برودت خود اجزای خلط را فراهم آورد مانند زنجبیل
 خیریت که ماده را برآشوبد و خرد و جزا را برآشوبد منقسم کند هرگاه تاثیرش در وادیم
 باشد آنرا با کلن نابود سازد مانند بابونه محلول مایح که آنرا کاسه ریح نیز گویند خیریت که
 قوام ریح را تنگ کرده منفع سازد مانند ناخواه محرق خیریت که بجزارت خود لطافت
 و رطوبت اخلاط را با کلن نابود کند و مادینه باقی دارد مانند قرقیون و این ضد محلول است
 محکم خیریت که بحدت خود خلط اندازد و در اینجا بام جامد بکشد و بحد قرحه برآید
 مانند کبکج محرق خیریت که خون را بقوت جاذبه خود بطرف جلد جذب قوی کند
 بحدیکه عضو را گرم و رنگ طلبد راسخ کند مانند خردل مخدر خیریت که روح حساسه و
 محرقه عضو را برای تاثیر روح نفسانی یا عضو و عصب برای تاثیر قوای نفسانی غیر قابل قبول
 تمام سازد و آن بر دوزخ کجی آنکه کفایت باشد و آن برودت و پوست قویست مانند
 انیون دوم آنکه بخالصیت بود و بچو طر خون و برگ غاب که در تخدیر حس ذوق
 تاثیر عظیم دارد مخشن خیریت که از ماده لزج اجزای سطح عضورا

بعد ملاست طبعیه مانند ملاست قصبه یا عارضه چو ملاست معد مختلف الوضع نماید بارد مانند مازو
 و حار چو خردل مدر خیریت که رطوبات را بطرف مجاری بول حرکت دهد تا از راه بول دفع
 شود مانند تخم خیار این مدر مل خیریت که بتخفیف و تکثیف خویش رطوبتی را که در میان هر دو لب
 زخم است لرح کرده با هم چسپانند مانند مردانگ مریمینی تلخ خیریت که بسطح ظاهر زبان غرض
 و اثر داشت سازد و با کرامیت بوده طبع را بر هم نماید مانند صبر مرحو خیریت که بجمارت معتدل
 در طوبت مایه خود بر هم خورم از هم کند مانند خطمی هر طب خیریت که بفرط رطوبت خود احداث
 رطوبت کند مانند روغن کاه و مرقق خیریت که قوام غذا و خلط را رقیق کند مانند آب مرقق
 خیریت که بر طوبت خود سطح فضلیه متعصبه مجاری را تر کرده و قابل از لاق و اخراج نموده بقرانند
 و خارج کند مانند آلو بخارا و زرد هر غذائی که بدون گوشت برای مریض نپزند مسدود
 خیریت که بکثافت و تغیرت و یسوست خویش مجاری و مسام جلد را بند نموده مواد واجب را
 محبس سازد مانند برنج مسقط خیریت که فیه تنقیح خود هم را کشاده چنین را بلغزانند چون مشکطرا شیع
 مسکیر خیریت که مستی آرد اعم از آنکه با قریح باشد مانند شرابی یا نباشد همچو برگ قنب مسکن
 که اعلاط و روح را از حرکت غیر طبعی باز دارد مرقق خیریت که فضول را از عروق و اعضا
 بطرف امعا حرکت دهد مانند خیار شبر شستی آنچه تحریر یک طبع بخوابش غذا کند مانند حاصب
 خیریت که بفرط برودت و خشکی تکثیف خود جوهر عضو یا مواد را صلب سخت نماید مانند آقیون
 این مقابل مرغی است مصلح خیریت که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از آنکه ضرر را دفع نماید
 همچو کثیر که مصلح بود نیا معاونت فعل او کند همچو اتزانج تر بد باز تبخیل یا حط قوت سازد مانند
 اتزانج ادویه با عمل پاکسردت نماید مثل اتزانج کثیر یا سقمونیا یا بدرق بجهت رسانیدن تو
 باشد همچو اتزانج ذرا براج با مدرات مضر خیریت که بدن را ضرر کند اعم است که او را نقصان رساند

یا احداث مرض کند مطبوخ خیریت که ادویه را در مایعات جوشانیده آب او نوشا مطفی
 خیریت که حدت اخلاط حاده را منکسر دمانند آونجارا معرق خیریت که رطوبات را برآه
 مسام دفع کند مانند گل ارمنی معطش خیریت که نفوذ قوت خویش تحرکات او را منخوش
 کند و از تحریک او عطش بیدماند کندش معطش خیریت که طبیعت را محتاج ترویج نماید اعم از آنکه
 ترویج او بالذات باشد مثل معده و کبد یا به او دمانند ریه و دل همچو کفرش معفن خیریت که مزاج
 روح و رطوبات اصلی را فاسد کند تا در روح صلاحیت کار خود نماند مانند ثافسیا منشی خیریت
 که ماده و رطوبات معدی را بجانب علای بدن حرکت دهد و دفع کردن تواند مانند ترند مغزی
 دوا می یابن است که رطوبت رقیقه لزجه درو باشد که سبب آن برافواه مسام عضو یا جلد را تصفیه
 نموده منع سیلان مواد کند مانند اسفول بریان معطر خیریت که قوام رطوبات را غلیظ
 و کثیف تر از قوام سابق کند و آن ضد ططف است و آن بر سه گونه است اول آنکه بیبودت
 خود بعضی اجزائی خلط را بجا دمانند متفرخم که و دوم آنکه بجات خویش اجزائی خلط را
 منعقد نماید همچو ثعلب سیوم آنکه بفرط پیوست که دروست اجزائی خلط را غلیظ کند همچو کاه
 مقتت خیریت که اجزائی خلط تجر را ریزه ریزه کند مانند سنگ سرهای مفتوح خیریت
 که ماده ساده مجبسه داخل مجری را که از شان او نفوذ است بطرف خارج بدن بیرون کند
 مانند اسطوخودوس این ضد مسدوست منفتح خیریت که بیبودت خود فعل حرارت غریزی
 و غریبی را در غذا و خلط باطل کند بحدیکه غذا را غیر نهضم و خلط را غیر تصحیح برآرد دمانند قش
 منفرج خیریت که روح حیوانی و نفسانی را در بدن فاسط و منتشر نموده تعدیل مزاج سازد
 و خوف را دور کند مانند غنبر مفتشی خیریت که ریا مجبسه را پراکنده کند مانند ناخواه منفرج
 خیریت که رطوبت اصلی را که وصل اجزائی جلد از دست نابود کند و ماده ریه حاده را پراکند

او بشود و موجب قرحه گردد مانند پیاز و این ضد مدلی است مقطوع خیر است که ماده غلیظه از
 تشبه عضو اطراف اجزای خور و تقسم نماید اگر چه غلظت و لزوجت او باقی باشد چنانچه
 غار لقون و بار و چوپسر که مقوی خیر است که مزاج و قوام عضو را چندان تعدیل کند که
 فضول منصفه را قبول نکند عام است که سبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل یا با صفتیه
 بچو گل خشوم متقی خیر است که از شان او باشد که رطوبات را بطرف اعلاای بدن حرکت
 دهد تا از راه معده و دهن دفع شود مانند آب غیر مطبوع غلبه شعلت مکرر خیر است که
 بخار متبعه و روات جوهر خود قلب معده را ضرر رساند و بتیور کند مانند بیدار بنجر طعم که از طبیعت
 نیز گویند خیر است که سبب تعدیل مزاج و تخفیف خود خون جراثیم را استعد نمود و گرم کند مانند
 مردا ملطف خیر است که قوام ماده موجوده بدن را از قوام سابق رقیق کند مانند زوفا
 و این ضد غلظت است ملین خیر است که ماده و رطوبات که در امعاء و حوالی آن باشد از راه مقعد
 بیرون آرند مانند تمر بندهی مجلس خیر است که بر سطح عضو شش پراکنده شده دفع خشونت او
 کند و آن برد و نوع است یکی آنکه خشونت عضو را از ایل سازد و از مجلس حقیقی گویند دوم آنکه خشونت
 او را بنیتور پو شانند که رطوبات لزجه را بظاهر عضو پیدا کند و از مجلس مجازی نامند مانند کیمیا
 و این ضد خش است قشفت خیر است که هرگاه رطوبت مایه و مساسش نفوذ کند اثر او
 ظاهر نشود مانند امک منضج خیر است که قوام غلظت را تعدیل کرده برای دفع تیار سازد و آن
 می باشد مانند پریاوشان یا بار د مانند آلو بخارا و صاحب تخمه نوشته که این ضد منضج است منضج خیر
 که رطوبت فضلیه غلیظه کثیره بر تبه دروغا باشد که حرارت غریزی بر تحلیل آن قادر نبود بلکه آنرا
 بر بلع تحلیل سازد مانند پیاز منقذ خیر است که هرگاه جسم ملاقی شود بزودی در نفوذ کند مانند
 زعفران منوم که از اسبب نیز گویند خیر است که مجاری روح نقصانی را بند کند تا روح را از

انتشار در بدن باز دارد مانند افیون موجب فروغ خیریت که بطوبت غلیظه خود قرحه را
 مسترخی کند و خشک شدن نه به بلکه بطوبت از اینغیراید مانند موم روغن نطول خیریت
 که از قسم مایعات از فاصله متصل بر بدن بریزند و گاهی او را بر آبرن و انکباب نیز استعمال یساز
 نفوخ خیریت که ادویه را سائیده درینی دهند نفوخ خیریت که ادویه را شب مایعات
 تر کنند و صبح آب از اوصاف سازند و جو خیریت که هنگام پیشی در حلق می چکانند و ضم
 خیریت که غذا را بزودی فایده طبع دهد مانند زنجبیل و این ضد نفیج است شش خیریت
 که از ادنی مس اجزای او جدا شود و مفتت شود مانند غارقیون شمرل سیوم و در معالجات
 امراض شمل بر دو طریق و یک مقام است رفیق اول در بیان تدبیر امراض مختصه
 بعضو عضو بخیل ایجاز و آن متضمن برست و دو طریق است طریق اول در امراض داغ
 و سرد از انجمله صداع است یعنی در دسر اگر از گرمی باشد علامت آن تشنگی و حرارت
 ملس و خشکی دهن است می باید که لعاب پهدانه سه ماشه شیر تخم کاهو مقشر شیر منتر تخم تربوز
 از هر یک هفت ماشه در آب بر آورده شربت نیلوفر و توله یا نبات سفید و توله داخل کرده و تناول
 نمایند و شیرینده یا شیرینتر یا منتر تخم تربوز در آب سائیده درینی و گوش چکانند و کشنیر بنبر یا عطر گل
 یا عطر خس لخطه بپوید و لخطه بپوید و لخطه و اکثر مرکبات مستعمله در قرا با دین مذکور است هنگام
 حاجت بدانجا رجوع نمایند و صندل سفید یا کشنیر بنبر یا آب کوکنار حل کرده بر پیشانی ضاد
 کنند و همچنین ضاد قرص مثلث در آب کشنیر بنبر یا آب کوکنار نیز مفید بود و یا چ بگلایب
 سرکه و روغن گل تر کرده بر یا فوخ گذارند برای صداع و سرام نافع است و شانه دار سف
 پا و کف پاکشد بعد از آن پاشویه نماید و غذا از لقیولات بارده مثل پالاک خرفه و توری و
 که و بارنج کنند و کجری و اشجو و دال مونگ یا خشک نیز مناسب و همچنین است علاج هر یعنی بیدار

مفروضه شقیقه یعنی در نیمه سر و سر سام که درم دارد ماغ و حجاب های داخلی اوست و ماشر
 که آن درم دمووی رو و پیشانی است و عصابه و آن در دیت که هر دو ابر متصل
 بعضی های پیشانی عارض شود و گاهی در یک برومی باشد لیکن در سر سام و شقیقه و ماشر او
 عصابه قصد سر را و ضرور بود و بهتر آرد مونگ یکپاس بر سر دارد و اگر باز احتیاج افتد مکرر عمل
 نماید بر سر سام نفع کلی می دهد و نیز معمول است چون مرغ زنده را شکم بر سر مریض بشکافند که خون
 بر سر مریض افتد گرم گرم بر سر مریض بندد وقتی که سرد شود و در کنند بغایت مجرب است و نافع
 است اقسام سر سام را و همین حکم که بوتر پیچ است لیکن والد شریف احتمال این هر دو اقسام
 بار دینودند و چون قرص شلث را باب کشنیز بنر سائیده بر پیشانی ضما کنند شقیقه و سهر
 نیز نافع است و همچنین نازبور در آب تر کرده نزدیک بالین مریض دارند خواب می آرد و نافع
 روغن گاو که مکرر از آب شسته باشند و روغن بادام بر کف پای مریض نیز خواب می آرد
 ضما و مخترع احقر که برای سهر بسیار نافع است احتمال کند و در سر و دم که علامت آن سرخی
 وجه و ضربان در سر و غلط قاروره باشد تدبیر نکور بعد از قصد سر او باید کرد و اگر درین امر ض
 به تنقیه حاجت افتد سه چهار روز نصف بار و خورد و در ایام دادن سهیل از سهیل بار و تنقیه کند
 و اگر احتیاج به سهیل دیگر شود متواتر نهند بلکه در میان هر دو تبرید از لعاب بیدانه و شربت
 و اسبقول مسلم کند و اگر سهیل می شود باز همانوقت منزفوس گلکند ترجیحین تمرندی و عرفیات
 مالیده صاف نموده شیر بادام بالایی آن ریخته بخورد و اگر سهیل عمل نکند از عرفیات نیگرم و
 شیافات اعانت کند و کسی را که در سهیل عادت می باشد پیش از سهیل بدو روز قی کند تا
 پاک شود و روز سهیل اول اندک مقویات معده مانند شربت انار تناول کند و علاج در
 صفراوی که علامت آن شدت حرارت و تلخی درین بیداری و زردی و صفرا می قاروره است

سوای فصد مانند علاج در دسردسوی است باز یادتی تبرید و اگر ملیم در آب که صبر و
 در آن جوشانیده باشد ساینده یاد آب برگ نیب سوده و برینی چکانند برای صداعی که
 گرم و مانع باشد مجرب است و علامت این صداع احساس حرکت کرم و دغدغه است در سر و
 آمدن خون از بینی قطره قطره در صداعی که بسبب رکت معده باشد اصلاح معده کنند و اشتداد
 و انتقاص این صداع بحسب اختلاف معده باشد و خوردن اشیا حامضه و قوی کردن درین نافع
 بود لیکن اگر مایل به غمی باشد تخم شنبلیله تر بسل نمک آب جوشانیده صاف نموده مکرر قوی کند
 و آن کی مصططک رومی در گلکند اینخته بخورد و اگر صفراوی باشد بکنجین آب گرم قوی کند و همچنین
 با کلاب تناول کند و قوی بکنجین کج دن بعد از آن شربت انار شربت به و همچنین با کلاب و آب سرد
 خوردن برای صداعی که بسبب رخا شرب باشد مفید بود و لقوه و آن مرضی است که در عضلات
 رو چشم حادث گردد و قوی از رو کج شود و لبها و قره های چشم کانیغی با هم منطبق نشوند و اگر غفنه
 زند از یک جانب بر آید و گفته اند اگر تاد ث شماه طول کشد امید اصلاح نباید داشت علاج
 تا چهار روز بر ماء الصل اکتفا نماید و اگر مریض برداشت کند تا هفت روز و پاره جزو بود در
 دهن دارد و روز پنجم شور با از کیو تر و موته تیار نموده بدید و اگر بتقیه حاجت آید روز هشتم
 منضج گرم دهد و چونکه ماده در اعصاب شرب است می باید که هفت روز منضج گرم دهد و روز نهم
 از مهمل گرم تقیه کند و در این امراض بعد از ماء الصل بجای آب عرق بادیان میداده باشند
 روز دوم مهمل جلنجبین یعنی گلکند عملی در عرق بادیان مالیده صاف نموده تخم ریحان با
 اضافه نموده بکار برند و باز مهمل روز نهم دهم دهن پس بحسب ایارج و حسب شیب تقیه کنند و طریق
 دادن آن اینست که بعد از دو مهمل فلوس باز دو سه روز منضج ماده منضج گرم نموده بکینوله
 حبیب الرحمن ام یا روعی و چرب کرده و برق تقیه پیچیده از چهار گزینی شب باقیمانده همراه آب گرم فرو

و خواب نماید و وقت صبح سهیل گرم که در آن سوای مترفلوس و روغن بیدانجیر مالیده من
 نموده باشند بنوشند و بجای آب و غذا آنچه در سهیل گرم میدهند برهند و روز دوم گلقد عرق باده
 تخم ریحان را تناول کند و باز به تنور حب دهل پس از آن بخون سیرود و او را مسک حار و دیگر
 معاجین گرم مانند آن بخورد و روغن دهنوره و دیگر روغن های گرم مثل آن ببالد و همین است
 علاج فالج و آن استرخای یک جانب بدن است در طول از سر تا قدم و گفته اند که هرگاه یک
 عضو منفلوج تغییر نشود و صغیر و باریک گردد و علاج پذیر نیست و همین است علاج استرخا و آن
 ترهل و ضعفی است که ظاهر میشود در عضوی بسبب قوت محرکه و همین است علاج تکرر دادن
 تشنج عصب از جهت مبداء و از جهت خلاف آن چنانچه عضو هیچ جانب حرکت نکند و همین
 علاج احتلاج یعنی جستن اعضا و همین است علاج لرزش و آن علتی بود که در اعضای کبر
 حادث شود بسبب عجز قوت محرکه از تحریک عضل یا ثبات آن بطریق اتصال پس حرکات اراده
 بحرکات غیر اراده یا ثبات ارادی تحریک غیر ارادی مختلط شود و همین است علاج خدر بارد
 و خدر عبارت از نقصان یا بطلان در حس لمسی است و همین است علاج سکت و آن سده
 نام است که در بطون و ماغ حادث شود و اعضا بسبب آن از حس حرکت معطل شوند و فرق بین
 سکوت و نیست آنست که بیهوشی را برابری سوراخ بینی صاحب سکت دهند اگر بیهوشی حرکت نماید
 معلوم کنند که زنده است و الا مرده و همچنین اگر در مردمک چشم صاحب سکت شبیه چیزی باطل
 معلوم شود زنده بود و الا نیست باید که صاحب سکت را تا بقاد و دو ساعت که نه شبان روز
 باشند دفن نکنند و همین علاج تشنج و آن علتی است عصبی که عصبی مبداء خود حرکت کند
 و از حرکت انبساطی باز ماند و عضو تنیر تابع او شود و همین است علاج کرار و آن تشنج
 عضله یا خیر کردن است و همین است علاج صداع بارد لیکن در صداع بارد احتیاج به عمل

و اما صرع و آن سده غیر تامه است که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح
 را از نفوذ در اعضا منع کند و بقراط گفته که اگر صرع بعد از بلوغ حادث گردد زایل نمیشود و در
 آن مرضی است که چنان پندارد که چیزی را میگرد و سدر روان مقدمه دوار است و چنان
 محسوس میشود که مجاری از بدن متصاعد میشود و سبب آن چشم تاریک گردد و کابوس
 آن مرضی است که چون آدمی در خواب رود پندارد که چیزی گران بر سینه اوست و او را میفشاند
 و نفس او تنگ شود و آواز تواند داد و نتواند ضعیف و لیشر غس که در مطنج دماغ است و سبب
 و آن خواب منوط طویل بود که بر شواری بیدار شود و چون مرضی است که آدمی ناگاه
 بر یک طال بماند مثلاً اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده بماند و اگر نشسته باشد نشسته بماند و بسیار
 یعنی فراموشی علاج جمیع امراض مانند علاج صداع بارد است و بیدار بود از برای صداع دوار
 و سدر نیز فایده میکند و قرص مثلث در آب خنک ملائم کردن صداع بارد را نیز نافع بود و چون
 بندق هندی یعنی ریگه در آب ساییده دو قطره سوط نماید صداع مغزین و ثقیفه را بسیار
 بود و چون چند سید تر بر سر صاحب لیشر غس مالیده شود یا بوی نافع بود و موضع کباب چینی و
 دار چینی و دج و عاقر قرچا برای فالج و صرع بسیار نافع است و مغز سر مرغ چون پخته بخورد و سوط
 جودت دهن و نافع است نسیان را و خوردن تر یاق و مشرد و لیطوس از نیم درم تا یک درم
 از برای سکت و صرع و فالج و نقوه بسیار نافع است و تا به گرم کرده بر سر گذاشتن و گذشتن
 و قرفل و چند سید تر بویانیدن بصاحب سکت بسیار مفید بود و نقل از حب جنوبی را چنانست
 نفع میکند بصاحب نقوه و فالج و نظر کردن در آئینه چینی ناقصترین اشیاء است صاحب
 نقوه را و آئینه چینی آنست که از مس نقره و برنج ساخته باشند و شراب سرکه خازرین
 اشیاء است امراض عصبانی را و آتجنان خوردن شب در امراض دماغ

واجب دانند و طلاء و سوزن بر برای خود مفید بود و واسطه خود و سوس کشید شک یک یک باشد در یک ل
 طریقل کشیدنی اینجسته بدید از برای دوار و سرد و کابوس مفید بود و خلقت با کنجین
 برای صرع بسیار نافع است و وجور خود صلیب یدیه بلین میکند و نوشیدن شیر مایه حیوانات خصوصا
 خرگوش با سر که نیز از جربات است و همچنین سنگ عقیق سائیده چون مکرر نوشند فایده میکند و
 شرب بندق هندی و سوط آن در آب پخته در تیر نفع دهد و جوهره خود صلیب یسمان کبوتر
 در گلو می مصروع انداختن مجرب است و اوختن بید و یا قوت و زرد گردن به مریض
 بسیار مفید است و اوختن دم موش بر سر صاحب صرع مجرب است و اندو بوئیدن عاقر قرحا و اوختن
 آن نیز نافع است و سوط استخوان سوخته انسان شفا میدهد از صرع و بوئیدن جندید تیر و
 خلقت نیز نفع میکند و تخم تاج خروس نیز نافع است و غذا از گوشت بز و مرغ و کتبخنا سبب
 مایه خولیا و آن تغیر غنوم است بسوی بدی و فساد صاحب بیمار همیشه بد اندیش و زسان
 اند و همنده باشد بغیر سببی ظاهر اگر از احتراق خون بود صاحبش همیشه فرحان و خندان بود
 اگر از احتراق صفرا باشد با جنون و غضب اضطراب و اگر از احتراق سودا باشد با گریه و
 خوف و فکر بود و اگر از احتراق بلغم بود با کسل و سکون بود علاج آن اگر از احتراق خون باشد
 فصد هفت اندام کند بعد از آن فصد صافن نماید و اگر خوف سقوط قوت نباشد در حال
 ابتدا الفصد کند و باید که نشتر و سیع زنند تا ماده غلیظه بیرون آید و مجمله شمر بر سر و ساق بانی
 مفید بود و تبرید صاحب لیمولیا از آمله مری شسته بورق نقره چیده همراه شیر آونجار شیر
 کشنیز شک مت شیر شیر خرفه سیاه شربت نیلوفر تخم فرخ شک و متوج بار دبا شیر و زرشک شیر و آونجار
 شربت انار شیرین نیز نافع بود و در غن نقشه و در غن بادام و در غن که و بز تارک سر مالیدن و
 در غنی و گوش چکانیدن مفید بود و تبرید جگر از کلاب صندل کافور کند و اگر احتیاج تقیه شود

منصف ماده از منصف بارد باید نمود پس هرگاه نبض عریض طایم شود و قاروره که در غلیظ گردد و در
 آن از سفیدی بسیاری از اند چراییه اسطوخودوس بسفایج هر یک هفتاشه فستقین طلیات از هر یک شش
 سنالمی اقیقون در پارچه کتان بسته هر یک شش غار لقون دو ماشه مغز فلوس شش یا هفت توله
 تربخین گلقد شیر خشک تمهندی از هر یک چهار توله شیر بادام بخدانه در منصف بارد زیاده نموده تقیه کند
 همین است علاج مالنخولیائی صفراوی لیکن تریاک و سکینین قسم زیاده باید نمود و اگر بعد از آن سبب
 بحب اقیقون کند انصب بود و طریق اتحال آن مانند حب ارج است و بدانند که در سودای که از
 احتراق خلط حادث میشود بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز میباشد
 پس منصف و سهل آن ادو و مخصوصه آن خلط نیز میباشد و جمیع وجوه رعایت آن خلط نمایند و در
 مالنخولیائی غلی و سوداوی آلوده را بخدانه کل گاوزبان گاوزبان گیلانی هر یک پنجاشه گل بن
 اسطوخودوس تخم کاسنی نیکوفته ششتره تخم خطمی سفید هر یک ششاشه و منصف جدا افرایند و آودوشند و اگر
 را موقوف نمایند پس هرگاه ماده منصف یا بدو در سهیل بسفایج فستقی اقیقون در پارچه کتان بسته چراییه
 طلیات غار لقون تریه موصوف در سهیل افرایند و چون ماده غلیظه منصف زیاده میباشد
 باید که در اشائی مسیلات منضجات دهند و در مالنخولیائی سوداوی ترطیب ماده باید نمود و اگر
 در بلغمی بعد از سهیل مغز فلوس تقیه بحب ارج نمایند و در سوداوی بحب اقیقون کنند اولی بود
 در مالنخولیائی صفراوی و سوداوی بعد از تقیه البخین شیر بز و ماء القرح بسیار مفید بود و لقون
 دل از شر و دیطوس و دوار المسک و فرج حار باید کرد و برای صاحب انحراف تفریح و انداختن
 تنویم نافعترین اشیا است و ترطیب ای خانه و ریاحین عطریه در خانه ریختن و بو نمایند و غلبه
 رواج طیبه بخورانیدن اغذیه مرطبه فاضل الکیموس بردن بجام پیش از غذا و آب نیکم بر سر بخورتن
 بهترین تدابیر است و از کثرت جماع و از اغذیه که سودا را زیاده کند مانند عدس و کرب گوشت خشک

از حریف و مال و شکر و آموخته احتراز ضرورت و هرگاه فساد طعام خصوصاً غصه مستعمل
 شود قوی گناید و قرشی گفته که نصف گرم آفیون با آتش جود و در یکدنبون را در یک روغن
 احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع سازند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و در مایه نیلای
 مراقبی اگر سبب مض ورم حار مراق باشد علاج ورم حار باید کرد و گذاشتن مجرای شریط بر اقی مفید
 بود و گفته اند که قصد بعد هر چهل روز درین مرض مفید بود و نوشیدن شیر خربساز نافع بود و اگر
 ماده سرد باشد لطوات و ضما است حاره باید کرد و درین قسم تقیه از ادویه شدید حراره
 نباید کرد و گفته اند که بخیل مفرجه و جوارشهای مقوی معده و دل مفید بود و غذا چوب مرغ و زردی
 بیضیه و مانند آن مناسب است باینجولای مراقی که قلی تنگی سینه و تبوع و جوار حاض و جوج
 و درد در میان پهلوه و شانه باشد ز کام و زله فضلاتی که از دماغ فرو آید اگر بنحیرین آید ز کام
 اگر بقلق و سینه آید زله گویند و اگر جوار باشد علامت آن سرخی رو و چشم و تیزی رطوبت که از دماغ
 می آید علاج آن بپودانه عناب پستان تخم طمی سفید گاو زبان گیلانی در آب جوش خفیف داغ
 صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بدرد و اگر زله باز آید گویند که تیرا بر یک یکماشه در خیر خنک
 آغشته همراه همین جوشانده زیاده کند و لطیف و جوب غوغه کوکنار و غیره که حبس نکند استعمال نماید
 و مادام عطسه گیرد و اگر حاجت تقیه شود بعد از نضج از مسهل بارد و حیف نشسته تقیه کند و طریق استعمال
 این مثل حبس یارج است و در صورتیکه ماده غلیظ باشد تقیه از مسهل گرم و حبس یارج هم مضایقه ندارد
 و اگر ماده تیز و باحت باشد اول قصد سرار نماید و بعد بیک در صدام مذکور شد بدور و غنمای
 سرد مانند روغن نیلوفر و کدو و تشاق نماید و از کافور و صندل تخم کند و تا ز کام زایل نشود از
 خوردن گوشت احتراز نماید و اگر چه زله جار باشد از بهای سرد و آب بسیار سرد اجتناب یابد و
 خواب بر روز خصوصاً از طعام و در انداختن از زله حبس از دیکه اگر حبس شود از شکر بریزد و کاغذ و غیر

و عود بخیر کند و نیز طنج بآبونه و مانند آن انجبا با یکدیگر طرقت دوم در امراض چشم اگر شب بده
عارض شود باید که زهره گاو قدری در شیشه کرده دور و در آفتاب گذارد پس استعمال نماید
و کمال شب استعمال کنند و ملاخص گفته که چون دار فلفل و وچ در جگر بر غرس کنند و بریان نمایند
و صیدیکه از آن بیرون آید در چشم کشند برای شب کوری عجیب است و کشش صبر و خند تیر
ببویید و کمال گل کجدر برای بیاض یعنی سفیدی که در چشم افتد مجرب است از موده است و دغان
سندروس با قدری غنیمت شک در چشم کشیدن حول را که آن عبارت است از آن که بیاض
یک چیز یاد و خیر میند فایده میکند خیالات و او آنست که در سوار و بر و چشم شکل و آن
مختلفه دیده شود اگر بسبب دل باشد علاخ گفته میشود و گفته اند که چون خیالات تاشش ماه
یک تیره بماند و که و ت بصرف وضع آن نفیر آید آن چشم از نزول امین ماند و اگر بسبب ه سودا و
دماغ باشد اطریفات و خمیر جات و دیگر مقویات دماغ نافع بود و اگر بسبب ه سودا باشد صلاح
سوده و تقویت آن نزول آب آن عبارت است از طوبت غریبه که در ثقبه عنبیه جمع
آید و مانع البصار شود علامت او آنست که مریض را مانند شپه و موی و دو پیش چشم محسوس
شود و خیری را که بسیار روشن باشد مانند چراغ و ماه مضاعف بیند چون تکلم شود و سفید و
صاف و رفیق باشد بغیر از قرح علاج نبود و در ابتدای آن تخم کتم بار یک سائیده در شهد میخست
در چشم کشند و دغان کنند برای ابتدای نزول آب سیلان رطوبت از مجاری او ساد است
و مراوست خوردن اطریفات و خمیر جات کند و سوط کا پسل از مجاری است و عصا و
نیز نافع بود و کمال لاجورد در چشم کشیدن بخشن مره را باز دارد و روغن خسته زردا کوی تلخ در کمال
مالیدن بعد از آن که باب نمک شسته باشد قبل از جنان را یعنی پیش که در ملک نمکون شود
مفید بود و همچنین صبر و مویج را اطلا نمودن نافع شعر منقلب و شعر را بیشتر منقلب است که سر

مَرگَانِ آنکه باین چشم باشد و شتر زاید است که موی زاید باطن پاک فرود تر از بنبت شتر و هر چه صلاح
 آنست که آن موی را بکنند و شیر انجیر و خون خضغ یا خون قرا و شتر یا خون قرا و سنگ موضع
 تنف طلا کنند و عصاره آنکه از برای ضعف بصر و سوزش چشم مجرب است از موده است و کحل صدف
 استعمال سازند و اگر درین امراض ازین تدابیر فایده نشود بعد از نضج تنقیه از سهیل عار کنند بعد از آن
 حب ایاب و حب شبیار بخورد و قروح چشم اگر در قرصه چرک بود اول غسل در چشم کشند و شیر
 بز اندرون چشم بچکانند بعد از آن شیاف کنند در چشم کشند و ذر و شکله استعمال نمایند و شیاف نکار
 برای جرب چشم و دمه و گل چشم مجرب است از موده است ماز و کوفته و خخته مثل غبار بایند و برا جفایان
 و سه ساعت بگذارند از ایل می کنند جرب عین و کافور محلول در آب نیز نافع بود و جرب خشک
 باشد در باطن پاک با آن خارش بود و دمه آنست که همیشه چشم از اشک باشد و گل چشم را
 به یک پو لی گویند شعیره ورم دراز مانند جو پیرنت اجحان حادث میشود و باید که در ابتدای
 مرض رسوت گل از منی بصر در آب گاسنی ساییده ضما و نماید بعد از آن خون کبوتر طلا نمایند و
 ضما کردن با موم که اخته نیز مفید بود و کحل کافور برای حرقت عین فایده میکند چون سوخته فیل
 چراغ بر تهالی جسی نهند و اندک تیل چراغ بر آن انداخته از سپاری چاه لیه بسایند و ساییده از
 در چشم کشند برای سلاق جرب است و سلاق آنست که جن غلیظ و سرخ گردد و باشد که شتر
 بریزد و پیشتر بعد از مرد حادث شود و شیاف طفره برای طفره یعنی ناخن فایده میکند و آن
 زیاد و قیت که بر چشمه شمع میشود از گوشه های چشم و تمام قلمه می رسد و علاج غریب ناخوش
 است اول چرک را صورت زینیه کهنه پاک کنند و نمونک خاییده بر نا صورت بزنند و آنخوان سرگر
 که در زمین نهایت چهل روز دفن کرده باشد ساییده ذر و نماید و آب برگ توری خصوصاً گل
 در نا صورت اختن لغایت نافع است و چکانیدن شیاف غریب نیز نافع است و بر نا صورت نهادن

نهایت مفید بود و اگر درین امراض ازین تدبیر غایب نشود فصد کنند و تنقیه از سهیل و حبایاج نمایند
 طرفه نقطه سرخ و ملتحمه حادث شود علاج آن در ابتدا قطر خون بال کبوتر یا بطریاگل ارمنی
 در چشم چکانند و در انتها با خللات چکانیدن مفید بود و مگر که سرخی خفیف مانند در چشم حادث
 علاج آن خفیف از علاج رد بود و در دم بود و ملتحمه یعنی در سفیدی چشم سیل که پرده بود
 در چشم که از استفاخ رگهای ملتحمه و قرصیه حادث میشود علاج آن از لعاب بهدانه شیر و عنبیه
 منقح تر بود شربت نیلوفر برید کند و تمام گل ارمنی استعمال نمایند و آنچه از نیل منقح ده مدام بالا چشم
 دارد و پاه که دوائی هندی است در آب سائیده گرداگر چشم طلا کنند مفید بود و گهر برای در چشم
 رد و دمه بسیار مجرب است و دوائی شنبه مفید بود و شیان بیض و شیر و خرباشیر بر طلک زده
 در چشم کشیدن نیز نافع است و حب گبر و در آب کونک سائیده گرداگر چشم طلا کنند و اگر این تدبیر غایب
 کنند فصد سرار و از جانب مرض بگیرد و زلو پس هر دو گوش و در نقره گردن هفت هفت عدد چکانند
 و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود فصد مده از منضج بار و نموده از سهیل بار و تنقیه کنند
 پس حب بیله خود و طریق استعمال این مثل حبایاج است و در صورتیکه مده مرکب باشد و یا مزاج
 مریض گرم نباشد تنقیه از حبایاج هم مضایقه ندارد و در پنج رختظیم بود که ملتحمه سوم شود و چشم
 بند تواند کرد علاج آن مانند علاج رد بود و رسوت و گیر و باب کونک طلا نمودن برای آن
 گمانی مفید بود و بعد از آن که چنگلی معلوم شود زغال کهنه دیوار خام را باب سائیده بیرون ملک
 طلا کند و اگر سرعت فصد مطلوب شد و فضل زرد چوب در آب سائیده طلا نماید و خانه زنبو طلا نمودن
 نیز نافع است و روز کوره علاج آن لعاب بهدانه لعاب سنبول شیر خشک شربت نیلوفر و
 کند و شیر بز و روغن بنفشه و روغن کدو و دینی چکاند و ترطیب تقویت و باغ باغذیه مرطبه و غلیظ
 خون باغذیه از حب مثل هر یک و کلپاچه کند و در آب سرد غوطه زند و در و جهرم در چشم کشد و در

رطوبت غلیظه که اندرون جنین متجز شود می باید که از روت باندگی سر که طلائع و اگر تحلیل نشود
شق کند و بیرون آورد طریق سیوم در امراض گوش اگر در گوش از گرمی خارج
شود علامت آن سرخی گوش و سوزش آن و شدت درد تسکین آن از اشپای بارده بود
تبرید یک در رنگدشت باید داد و مہاور در شیر دختر یا شیر حلاکہ نیکم در گوش چکانند و شپا
ابض و شیر نیز یا شیر دختر چکانند مفید بود و روغن گل باندک سر که جوش داده نیکم در گوش
چکانند و مار القرح و مار الخیار در گوش چکانند نیز فایده میکند و اطراف گوش بچندین و
گلاب کشنیر سبز و کاهو طلا کنند و انگباب پوست شخاش نمایند و اگر درد گوش نهایت سخت بود
اندرک فیون در روغن گل حلاکہ نیکم در گوش چکانند و اگر از ورم باشند نیز تبرید مذکور مفید بود
و طلای جدار طلا نماید و طلای زرد بآب کشنیر سبز یا آب عنب الشطب سبز نیز مفید و اگر ازین
تبرید فایده نشود فصد سر او کنند و اگر حاجت بز لواقت نیز بکار برند و اگر احتیاج تقویه شود
نضج بادہ از منضج بار نموده مہبل بار و تقویه کند و اگر ورم تحلیل نشود و در زیاده گردد و تب
شدت کند می باید که عاب حلیم کنان تخم مرو شیر دختر آغشته نیکم در گوش چکانند تا نضج یابد
و منفرج شود پس قلیله پنجه ساخته بعسل سرشته در گوش نهند تا پاک شود بعد از آن از روت
سایند بر فیکه که بعسل سرشته باشند پاشیده در گوش گذارند و اگر سبب ل زمان قرص کرم شود
شود علامتش آنست که حرکت آنها محسوس شود عصاره نستین با سر که در گوش چکانند و چکانند
آب برگ شفتالو نیز مفید بود و سر کاه پیش از آنکه بیرون کند و آدویه قاتل کرم که در بحث
در دسر گذشتہ در اینجا نیز مفید بود و همین است تبرید ہوام کہ در گوش زود و اگر آب در گوش
رو می باید کہ دست را بر سوراخ گوش نهد و بر یک استاده بر چہن شروع کند و یا قدر
پنہ را بر سر چوبی حمیدہ گرم کرده در گوش بگذارد تا جذب کند و اگر در گوش از سردی باشد

روغن بابونه روغن سوسن روغن بلسان نیکرم کرده در گوش چکاند و روغن ترب روغن بادام
 تلخ نیز درین باب مجربست و روغن زرد کهنه در گوش انداختن ممکن در آست و همچنین قطره
 از شیر زقوم در گوش چکانیدن در در اسکن میکند و همچنین آب سبکدین مجربست و بکیر کرده در گوش
 و قدری از شحم آن نمک ساییده بر آن بپاشند و نیم بریان کنند و فشرده آن آب بکیرند و در گوش چکانند
 بجهت گرانی گوش و در آن تجریر رسیده است و اگر در سبب م سرد باشد غلبه شعله مغز فاسد
 اکلیل الملک بابونه در آب کشن نیز بسیار نیکرم نموده گرداگرد گوش ضعا نماید و همین ادویه را در شیر
 گا و جوشانیده بخار آن بگیرد و روغن های مذکور در گوش چکاند و طبع برک نیست بکن در گوش است
 و باد سرد و آب سرد که گوش رسد و در پدید آید علاج آن نیز همین است بپختن علاج در گوش که
 ریح باشد و گوش را گرم داشتن مفید بود چون ماز و بارک ساییده در شراب کهنه آمیخته بچکاند
 رطوبت صرف که از گوش سایل شود قطع کند و اگر به تنقیه حاجت شود وضع ماده از وضع حاضر خود
 بسهل حار تنقیه کند پس از آن حب ابرج و حب شیار خور و شخصی که نقصان یا بطلان در سماع
 او حارض شود نیز علاج همین است و روغنهای مذکور و روغن زرد الومی تلخ در گوش چکاند و
 انجیر و خر دل بگوید و فقیله سائیده در گوش نهد و قطره مویهای بار و روغن گل بگرانی گوش نافع
 دومی و طینین یعنی آمدن آواز در گوش همین علاج دارد و روغن قسط را چکانیدن نیز نفع
 بود و آکناب مثبت بگیرد و چون فستقین با سر که جوش داده صاف نموده نیکرم در گوش چکاند
 خارش گوش را برسد و اگر گوش را آواز عظیم ناخوش آید تقویت دماغ از اطرطیات و خمیر جات
 کند و مومات و مروحات و تقویات دماغ بکار برد بطریق چهارم در امراض بینی
 اگر خون از بینی آید تبرید یک در مگدشت باید داد و کلانی با سر که برضاد کنند و اگر از خشک
 در آب ساییده بر یا فنج ضعا دهند و کافور قدری در سر که جوشانیده در بینی

چکانیدن خون آمدن از بینی باز دارد و آنچه معمول و مجرب است کافور قدری در آب فشرده
 سرکین خربل نموده در بینی بچکاند در حال رعاف را بند میکند و اگر قدری افیون اضافه کرد
 اقوی خواهد بود همچنین ششم شتر سوخته در بینی دمیدن در حال عاف را بند میکند و اگر ازین تدبیر
 فایده نشود فصد سرار و کنند و مجرب در دوش و شکم هستند و رعافی که در روز بحران واقع شود قطع
 کنند مگر وقتی که ضعف طار شود ششم بطلان یا نقصان قوت شم باشد بمویش مشک
 استعمال کنند شخصی را بطلان شم عارض گردد و بدید با و حودیکه تنقیه دماغ مکرر نمود هیچ فایده نشد
 روزی عطسه بولغم غلیظه دفعه از راه بینی برآمد صحبت یافت و سر که پیشانند و دیشی کرده شش بینی
 نهند و انتخاب شونیز استعمال نمایند و اگر ازین تدبیر فایده نشود بعد از نفض از مسهل جارب و جاب
 تنقیه کنند و گاه باشد که گوشت زاید در نخرین روید و موجب این مرض گردد از الزوال مسهل
 گویند علاج فصد سرار و کنند و زبوج پاند و تبرید یک در مد گذشت بدید بعد از آن تلکین طبیعت
 مسهل بار دهنده بحلیله تنقیه کند و قلیله زاج در بینی نهند و ضماد حب السلاطین در بینی نمایند و
 بالای آن مریم زنگار نهند و ضمادی کردن نیز بسیار فایده میکند و اگر ازین تدبیر زایل نشود قطع
 کنند قروح اگر زخم بینی تر بود بعد از فصد و حجامت پس سر و تنقیه مریم سفید استعمال
 کنند و اگر خشک باشد بوم روغن در روغن بنفشه و روغن کدو ببالد و شکلی بینی را نیز همین علاج بود و اگر
 بر روغن گل و روغن بید مسوط کند عطاس نافع بود و همچنین بوییدن تفاح نیز نفعده و چون
 بعد از تنقیه صندل گلاب کافور و روغن گل بسوید و خارش بینی را سودمند بود و شخصی که بوی بد
 دریافت کند و بوی نیک چندید سردام در بینی او چکاند و چکانیدن بول خریار نافع بود
 و نفوخ سعد مفید بود و اگر بدین تدابیر فایده نشود تنقیه بلم از مسهل و حب یابرج کند و شخصی که بوی
 نیک طایر بوی بدن مشک بدم بچکاند و اگر فایده نشود تنقیه خط متحرق نماید طریق خیم در

و بان و لب و بان در خوشن دهن که سرخ باشد نیز تری یک در مد گذشت مفید
 بود و در کافور بعل آرد و صندل سفید در گلاب آید بر زبان مالیدن آید و مضمضه
 و مضمضه لعاب بخل درین باب مفید بود و اگر بدین پیز فایده نشود فصد سر و و چهار رک
 کند و اگر حاجت بر او افتد نیز بکار برد و اگر احتیاج تنقیه شود نضج مواد از نضج بار و نموده
 بار و تنقیه کند و در خوشن دهن که ماده سرد باشد مضمضه با میران بکار برد و در و سلسا شور
 بر زبان باشد و مضمضه مغز غلوس نیز مفید بود و اگر به تنقیه حاجت آید بعد از نضج مسهل گرم
 کند آگله اند خوشن دهن باشد لیکن فساد آن بیشتر و انتشار آن زود تر بود و او را راحیه کریمه
 باشد علاج آن فصد کنند و زو و حجامت بکار برند و تنقیه سودای محترقه نمایند و مضمضه
 حصری بکار برند تا منتشر نشود و تدریکه در خوشن دهن گذشته اینجا نیز مفید بود و اگر اثر نماند
 فلد فیون باند سیلان لعاب دهن اگر از حرارت و طوبت باشد در حالت خلوص
 زیاده بود علاج آن فصد با سلیق کنند و زرشک بکینین شربت انار نوشند و مضمضه ورد
 استعمال کنند و گاشنی تازه با نمک رود و اگر بی طبیت معده باشد تنقیه از مسهل گرم و حبیبان بکند
 و گلکند و جوارش مصطک و مانند آن تناول نمایند و اگر بی طبیت باشد در خواب سیلان لعاب آید
 علاج آن گفته خواهد شد بخر یعنی گنده دهن که اگر با آن کثرت براق و فحیان باشد از آب گیم
 مکرر قی کنند و گلکند و چین نمزوج نمود و معنی نمایند و اطفال کشمیری و جوارش عود خورند و اگر مسهل
 شود از مسهل مار و سب یا رنج تنقیه کنند و مصطک و قاقله و قرفل بکنند و نجایند و حجب در دهن
 گیر و اگر سیف و گوشت بن دندان باشد فصد چهار رک کنند و تنقیه با مسهل بار و نمایند و مضمضه
 باز و کند و اگر بسبب حرارت معده باشد از تناول الطعمه بار و تسکین خواهد یافت و در خلاصی
 زیاده خواهد شد آب تمهیدی و شیر زرشک شربت انار شیرین و چین مل کند و بعد از نضج تنقیه

بمسهل بار نماید و جبک خود در دهن دارند و رزم زبان اگر تازه گرم باشد علاج آن مثل علاج
 جوشش دهن که از گرمی باشد نماید و اگر سرد باشد مثل علاج جوشش دهن که از سردی باشد بعمل آرد و
 همچنین است علاج سترخا و نقل زبان بطلان ذوق گاه باشد که حس فوق بطل کند و علاج
 آن تنقیه از مسهل گرم کند بعد از آن حبک جوشپیان خورد و مضغه عاقر قرحا بکار برد و اگر مزاج
 گرمی باشد مضغه ریاسی نماید و اگر مجموع طعمها را تلخ دریافت کند باید که تنقیه صفر از مسهل بارد
 کند و اگر شیرین دریافت شود این دالت بر غلبه خون است و یا بلغم شیرین اگر غلبه خون باشد
 قصد کند و تنقیه صفر نماید و اگر غلبه بلغم باشد از مسهل عار تنقیه سازد و اگر شور یا ترش دریافت کند
 علاج آن نیز بمسهل حار باید کرد و هر دو مضغه که برای بطلان ذوق مفید است بحسب
 احتیاج از آن مضغه یا چند مضغه غده سخت باشد که زیر زبان حادث شود اگر سرخ و با شود
 باشد تبرید یک در مدگرشت باید داد و مضغه سرار نماید و زو بچپاند و تنقیه مسهل بارد کند و اگر
 سفید و سخت باشد بعد از تصفیه تنقیه مسهل حار بعمل آرد و ادویه که از آنند نوشادر کافی و مزاج محرق
 از بخار و مر با سر که بسایند و بر زبان پاشند و ادویه که در بوا سیرینی مذکور شده اینجا نیز مفید بود و اگر
 ازین تدبیر بهتر نشود متشکک نماید و ماده اش بیرون آرند علاج خشکی زبان مانند علاج جوشش دهن سرخ
 باشد و مضغه بود و بمسحل آرد و گاهی که در خیار وقت قطع آن ظاهر میشود از برای ترقیدن زبان
 بود و بمسحل کثیر او بدهند در دهن گیرند و در آب لعاب آرد و مضغه کند و علاج و رزم لب نیز
 مثل علاج جوشش دهن سرخ باشد و ضماد گلنار بکار برد و قروح و شوره شفت علاج آن نیز مثل
 علاج جوشش دهن است و مرهم سفید مفید بود و بوا سیر شفت و آن است که لب برین بطور
 شود و در میان آن شقی گردد و باشد که مانند توت پیدا شود و گاهی بر هر دو لب شتر گردد و
 باید که قصد سرار و چهار رک کند و مسهل که در اینفو یا گذشته بدین شخصی همین مرض متلاشه بود و او

کنند

ز لوس پانیدم بعد از آن ضماد حبیب الطین استعمال کنایم صحت یافت و علاج ترقیدن لب
 مثل علاج ترقیدن زبان باشد و پوستی تنگ بغیر از آن نهند طریقی ششم در امراض انسان
 و لثه در دندان اگر نبت باشد و از ملاقات چیزهای سرد تسکین یابد تبرید کند و در
 گذشت باید داد و قصد سرار و چهار رک کند و یا ز لوس پانید و ضمضه عدسی کیند و اگر در لثه نبت
 شد باید باشد کافور را با سرکه و گلاب مزوج نموده یکم ضمضه نماید و اینون بخورد و بر دندان
 بمالد و سنون زرد برای درد و استحکام دندان مجرب و آزموده است و بعد از نضج از سهیل بارد
 تقیه کند و اگر در دندان باشد و از ملاقات چیزهای گرم تسکین یابد اصل السون تقیه بر باد
 کا و زبان گیلانی وانه سیل نبات مفید در آب جوشانیده صاف نموده به هر دو معین ادویه
 جوشانیده ضمضه کند و خلطیت و سیرریان نموده بر دندان نهد و بر شش بخورد و بر دندان
 بمالد و اگر حاجت تقیه شود بعد از نضج از سهیل گرم تقیه کند و اگر بدین تدبیر در دساکن نشود و
 متورم نباشد از زنبور قلع نمایند و یا قیبه را در شیر انجیر و شیر زقوم نرم نموده بر دندان نهند و یا چوب
 صندل بحری بر آن نهند تا منقطع شود لیکن احتیاط کنند که اثر این دو و آب بر دندان نرسد و اگر باد
 لثه متورم باشد قلع فایده نمیکند در صورت علاج ورم لثه نمایند و اگر بسبب کم باشد دندان بخار
 تخم کند تا تخم تر بجز بی زبرد و که گرم بر دندان آید و ضمضه بزرگ استعمال نماید تا حرکت نکند
 بسبب طوبت رقیقه بود که لثه راست کند علامت آن لثه سترخی باشد و معانی دهن جاک
 بود و اندون بخ دندان سردی دریا کند علاج آن ضمضه عاقر قروا و سنون نیله توتیه
 استعمال کند و بعد از نضج از سهیل تقیه کند و اگر بسبب کم حار لثه بود علامت آن شدت ورم
 ضربان باشد علاج ورم لثه و ضمضه عاقر قروا و سنون زرد که برای درد دندان مفید است
 استعمال کند و اگر بسبب به و سفت باشد نیز همین علاج بود و سنون زرد بمالد و سنون پوست نیلان

نیز مجرب است و اگر بسبب نقصان گوشت لثه قماکل آن باشد باید که قصد سرار و چهارگ کند و
 بعد از رفع تقیه به سهل باز دماند و سنون کرسته استعمال کنند تا ماکل و تقیت انسان اگر بسبب
 رویه متعنه باشد که دندان بوسید و ریزه نماید علامتش آنست که دندان لاغر شوند و رنگ آن
 متغیر گردد و می باید که تقیه از سهل و حب الجرج نماید و متعنه و سنون از مقویات دندان کند و
 اگر قیاسی است باشد اغذیه و اشربه مرطبه بخورند و لعاب بنجول سفیده تخم مرغ و شیر خر و روغن
 باهم بیاورند و بر دندان مالند و متعنه کند تغییر رنگ دندان اگر سیاه یا بنفش باشد از غلبه
 بود و اگر زرد بود از غلبه صفرا باشد علاج آن از سهلات و جویات که مخرج سودا و صفرا باشد
 تقیه کنند و بعد از تقیه اگر زرد باشد باید دق شیره و عسل خطمی یا سرکه بعد از آن که متعنه
 از آب عنب الثقلین و سرکه کرده باشند نافع بود و اگر سیاه و بنفش باشد روغن گل یا بنج کبر و
 و افیتمون اشته و مصطک رومی مالیدن مفید بود و سنون مجلی درین مرض نیز فایده میکنند
 و دندان جمعی بود شبیه بفسال که در رخ دندان تشر شود و رنگ آن نیز سیاه و بنفش و
 و آن بسبب جلات معده بود علاج آن تقیه بدن و معده از خلط غالب کند و سنون مجلی
 بر دندان مالد و سواک نماید و آنچه متعنه باشد باین از دندان جدا کند و حارشی دندان علاج
 آن به تقیه سودا و پیریز از اشیای تلخ و تیز و مالخ نماید و متعنه از گلاب سرکه که بخیجین مفید بود
 آب فستن از دندان چنان باشد که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد و سخت نتواند کرد علاج
 آن تقیه از سهل و حار و حب الجرج بود و سنون حلقه بر دندان مالند و از زردی بیضه نیشتر
 و یا از طحال بریان کوفته و از عفضل بریان کوفته با سرکه گکید کنند و سرس اگر کندی دندان
 بسبب دن اشیاء حامضه یا عصبه باشد علاج آن نمک عمل مانند آن از اشیاء گرم ساییده
 بر دندان مالد و یا خرقة و مغز بادام و مغز نارجیل را بکوبند و بمانند و متعنه از شیر تازه نیز مفید بود

و اگر سبب بلغم حاضری یا سودا بود که در معده تجمع باشد علاج آن تقویه معده از قوی و سهل
 کنند و بعد از آن ادویه مذکوره را در کفایند ورم نشسته اکثر ورم آن حار باشد عطاش در
 و ضربان بود و گاه باشد که سبب بلغمی بود و علامت آن سفید رنگ برود بلغم بود
 علاج آن مثل علاج جوشن دهن است همچنین باشد علاج قروح نشسته و اگر نشسته متعفن باشد فلفیون
 مانند پس از آن کلان و ماز و مانند آن و ستون کرسته استعمال کنند و علاج ناصور مانند علاج
 نشسته متعفن باشد و اگر به نشود روغن رایجوشانند و صوف بر طریقیل شسته و غوطه دهند و گرم گرم
 بر ناصور نهند و اگر خون از نشسته آید بنون سپار چاهالیه مفید است طریقیل بقیع در امراض
 حلق و لپاته و مری خنق ورم لوزین و عضلات مری و خجره باشد که مانع
 بلع شود تبرید یک در در گذشت بکار برد و قصد سرد و کند و بعد از آن هفت هفت زولپین
 گوش و میا کردن بپا و روز دوم تکرار عمل نماید و قصد رنگی زبان کند و حجامت ساق
 میان شانه نیز مفید است و اگر جد و انقباض در آب کشنیز بنیر یا آب عنب الثعلب بنیر سائیده
 بر گلو طلا کند برای خنق و درد گلو مجرب است و همچنین تنزی می خطای تنها یا با جد و در
 آب کشنیز بنیر نیز مفید بود و غرغره از لعاب بتول و آب کشنیز بنیر و اوزام حاره حلق مفید است
 و غرغره منتر فلو س در آب کشنیز از برای خنق بسیار نافع است و در آنها منتر فلو س در
 شیر گاوه که ملائی آن دور کرده باشند مالیده صاف نموده غرغره نمایند و در خنق سخت
 کلان بر می رانند شکافته گرم گرم بر گلو بندند و نیبه کهنه را پس نموده بر کش گرم کرده
 مکرر به بندند و سنگ پشت را محاذ می یابد و دهن منخوق دارند تا هوا دهن سنگ پشت بموضع
 خنق رسد باذن الله تعالی در اندک مدت ورم خنق را تحلیل میکند و آوستا دمر ورم و خنق
 سخت بهین تدبیر میفرمودند و هر گاه ماده جمع شود و ورم سترخی گردد و در گلو نرسد و شود

نونها و زکات سائیده در روغن کنجد نیم گرم آمیخته غرغره کند و و قلیقه کشیده شود غرغره از روغن زرد
 و آب گرم و یا از ارسل نافح است و اگر منفر نشود باید که از انگشت یا باکت او را منفر گردانند و اگر
 حاجت تنقیه شود بعد از نضج بسپال را در تنقیه کنند و بهتر است که بعبوض مهبل حقه کنند و در دم
 بعد از نضج از سهیل گرم و حقه گرم تنقیه کند و از عمل و آب گاه یا از انجیر و تخم ترخ غرغره کند و در دم
 سوداوی که بسیار اندک بعد از انتقال مرم حار می باشد بعد از فصد و حجامت ساق تلکین و ترخ
 ماده از نضج نموده تنقیه سودا از سهیل حقه کنند و غرغره بشیر و انجیر و تخم مرو کند و اگر زبان
 مریض مدام بیرون بن ماند علامت ردی بود و هرگاه کف و بنش بر آید امید زنده گانی
 نباید داشت و اگر به درضه و غرغره منخوق می باید که نیم گرم باشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره
 از تنقیه مناسب و بنادان شاخها با شربط بر موخر کردن حسین ترش بلع باشد و ملاذه افتاد
 را از گل دیگران که آتش رسیده سرخ شده باشد و یک فلفل سیاه سائیده آئینه ملاذه بان بردارد و
 غرغره کلار بکار بزند و ماز و و گل مرسوی را بسره که سائیده بر تارک سرخمد سازند و گاه باشد که
 آن خلط حار باشد و علامتش سرخی و سوزش و تشنگی باشد علاج آن مثل علاج جوشش دهن که از او
 حار باشد باید کرد و علاج ورم لبها نیز مانند علاج جوشش دهن است و بجه ورم حار بود که در عضلات
 طرفین حلقوم عارض شود و علامتش آنست که از خارج سرخی از گوش تا گوش ظاهر شود و بلع
 بلع آواز گردد و علاج آن مانند علاج خناق گرم باشد و به مطلق از نیز همین علاج بود و لو یا غیر آن
 که در دهان تعلق گرفته باشد سرکه و نمک سرکه و انگور را بهم میخته مکرر غرغره کند و اگر گل سیاه در دهان
 نهند و دهن طلیل بدان پر کنند از آب جاکه باشد بسوی گل میل میکند و بیرون آید و گرفتن مطلب
 در دهان بهمین عمل دارد و یا سیر بخوراند و در آفتاب نشاند تا گرمی اشند ادا کنند پس قطع
 بخوراند و آب سرد بر نیند باشد که میل سردی کند و بیرون آید و اگر به نظر آید بنزوب گیرند و آنکه

صبر کرده بر نفس میرون آرد و اگر زود در معده افتد خوراقی کنند و الا سهل دهند و لقمه و خا و مانند
 که در حلق متعلق باشد و اگر بر نفس آید نیز از زنبور بگیرند و اگر به نظر در نیاید آب بنوشند و لقمه بزرگ خورد
 قی کنند و اسفنج یا صوف را بخیط بسته ببلع نمایند و قنیکه متعلق را تجاوز کنند آب برود بخورد پس بزود
 بر کشد و شخصی را که از کندن خفه کرده باشند می باید که کند را از حلقش و آنگاه پس اگر کف از دهن آید
 امید زندگانی نیست و اگر بر نیاید فصد سرار و کند و بر غن بنفشه و آب نیگرم غرغره نماید و بر دهن
 بمالد و پاشویه کند و حقه نماید بچته لصوت گرفتگی آواز اگر بسبب له باشد علامتش گفته شده
 اگر بسبب گرمی خنجره باشد چنانچه بعد از حمیات حاده حادث گردد علاج آن شیر تخم خیارین شیر
 تخم خرفه سیاه شیر تخم کدو در عرقیات بر آورد و با شربت بنفشه و اینلو فر تناول کنند و اگر بسبب سردی
 خنجره باشد چنانچه در هوای سرد حادث شود اصل السوس مقشر بکوفته بادیان گاو و زباد پیاوشان
 نبات سفید در عرقیات بچوشانند و صاف نموده بخورند و اگر بسبب می خنجره حادث شود
 ثقل خنجره بود و خشونت و درد دندان نیماشد بخ بادیان اصل السوس مقشر بکوفته بادیان
 پریاوشان نبات سفید و آنچه شانه صاف نموده بخورد و محل دندان بخت غرغره کنند و
 اگر بسبب است خنجره باشد خشونت و درد در دهن باشد و اکثر این از عباد و حوادث شود بقا بدهانه
 لعاب شبنول در عرقیات بر آورده با شربت بنفشه و شربت نیلو فر خورد و اگر بسبب کثرت صبح
 حادث شود علاج آن نیز مثل سوراخ حار کنند و غرغره از مسکه و شکر نبات و آذر و غن بنفشه
 غرغره کردن نیز مفید بود و زردی بیهوشیت خوردند و بصوت که بسبب سردی بدن پیدا
 باشد گل حار با پان پیچیده بخورد قی می آرد و گلو را می کشاید و اگر دین مرض قلیح بقیه باشد
 بسبب غلبه طایفه کند عصار بلبل و آوانست که ماکول مشروب بدشواری فرود آید این
 مرض علاج پذیر نیست و ارام مری اگر عار باشد بکشی شکر و در دهن میان هر دو شانه

بود و اگر بار داشت ثقل در میان کفین باشد علاج آن مانند علاج ورم حار و باروت چنگ
 خواهد آمد مگر اخمه و اطلیه این مرض در میان کفین کنند نفث الدم تبرید که در مردم نکند
 باشیره را شیره پوست بچ انجبار و لایمی و شیر خرفه سیاه و بارنگ تاول کنند و اگر سبب نشود
 فصد با سلیق کنند و قرص که بر پا و قرص گذار دهند و اگر سبب آن نزله باشد هم جس نزله کنند
 و غذا در جمیع امراض حار آتش جو و کپوری موگ مناسب است طریق ششم در امراض
 صدر و آلات تنفس تنقیح النفس مرضی بود که چون عارض شود نفس تنگ متواتر گردد و
 ماده ای مرض گاه باشد که در ریه سبب می مزاج ریه متولد شود و گاه باشد که از دماغ منبت شود
 و علامت انصباب است که با علامت نزله باشد مثل ثقل و تند و در دماغ و صداع بود و
 ضیق و فتنه حادث شود می باید که بر شیم خام بپوش گندم گاو زبان گیلانی گل گاو زبان
 زوفا اصل السوس متشکر بکوفته نبات سفید در آب جوشانیده و صاف نموده بدرد و لعوقات معتدله
 که تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد رقیقه نماید همراه جوشانده مذکور باید داد و اگر ماده منصفیه باشد
 فصد هفت اندام یا با سلیق کند و نضج ماده از نضج بار و نموده از سهیل بار و به تنقیه پردازند و
 لعوق نزله بی عدیل است و لعوق معتدل در هر حال مناسب بود و لعوقات در امراض بهتر
 از مشروبات اند و روغن سوسن روغن زکس مانند آن که معین بر نفث مواد باشد بمانند و
 لعوق گاو زبان مجرب است و سفوف برگ که نافع است و اگر ازین تدبیر فایده نشود بعد
 از نضج تنقیه از سهیل گرم و حبث راج کنند و قی بعد از سهیل مفید بود و اگر ضیق بسبب رات حار
 قلب باشد علاج حقیقان کنند و اگر سبب یخ و انجیره اعضا تنفس باشد شیره تخم کبوتر شیر بادیا
 و کلخته بخوراند و تنقیه سهیل گرم کنند و اگر سبب مریه یا ورم عضو مجاور باشد علاج آن ببلعج
 آن عضو کنند نفس ان تصایب آن عارض شود بدون راست کردن گردن و کشیدن او

با فوق نفس نمی آید علاجش مانند علاج ضيق باشد معال یعنی سرفه و آن حرکت است از سینه
 و ریه که بسبب آن طبیعت از ریه و دیگر اعضای قریبه او ذیت را دفع میکند و اسباب آن
 مانند اسباب ضيق نفس علاج آن مانند علاج ضيق نفس بود و حسب گل پسته برای اکثر اقسام
 سرفه مجرب است و خوردن تریاکی کبیر برای سعال بارد مفید بود و سعال که بسبب له باشد علاج
 نزله کند و مبادرت بعلاج آن زیاده باید کرد که در اکثر متقل بهل میشود و تعویق نزله نیز مفید
 بود و گاهی بسبب گرمی و تشنگی ریه باشد علاج آن درجه الصوت که سخت و اگر حاجت تشنگی
 بحسب غلبه خلط تنقیه کند و اگر سعال بسبب ذات الحجب ذات الریه و ورم کبد و صدر و فم معدی
 باشد علاج مرض اصلی کنند ذات الحجب قوی بود که در عضلات داخله یا در غشاء مخاطیه
 اضلاع یا در حجاب خارج حادث شود و در طرف یمن یا در طرف یسار و این را ذات الحجب خاص
 گویند و اگر در حجاب مجلی اضلاع و در عضلات خارج حادث شود از ذات الحجب غیر خاص
 گویند علامت آن تب ایم و در دماغ زیر اضلاع و حال بغض نشاری بود و علاج آن
 تار و زبید مضمض با سلیق از جانب مخالف کند و عتاب پستان و بهانه تخم خلی سفید و آب
 جوشانده صاف نموده شیر تخم کاهوشه شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بخورند و موم سفید
 روغن گل بر آتش که اخته بر جای در دیالند و مینه کهنه بالای آن بندند بعد از آن قیرو طی
 غش طلیح کار بر بند و اگر حاجت تنقیه شود و روز بهل بهل بارد تنقیه کند و در این امر ارض حقیقه
 بهتر از بهل بود و آب سرد نباید خورد گفته اند که ماده ذات الحجب چون در چهارده روز غایب
 جمع شده ریم می گردد و بعد از انفجار اگر در پهل روز منده نشود اکثر اندفاع آن نبفت باشد
 منبر بسل میشود و ریه گرم بود در حجابی که بر اضلاع خلفه است و حسب انقباض است
 تواند کرد و هیچ وجه نتواند سخت و زیر حجاب بخورد و باشد ذات الریه و ریه گرم بود

در ریه علامت آن تب دایم و سعال مضیق نفس در دو مقدم صدر منقبض شود ذات الصد
 ورم گرم بود و در چایکیه قاسم صدر است نصفین در جانب قص علامت آن تب دایم و وقوع مریض از
 غم سده بهتر فرود در فاض دریافت کند و نظریه بالا فریز تواند کرد و بر پشت و پهلو خواب تواند
 کرد ذات العرض در می باشد در همین چایکیه در جانب فقرات پشت حادث شود
 علامت آن آنست که مریض در دو در میان هر دو شانه دریافت کند و خواب پشت باز تواند
 کرد علاج این امراض مانند علاج ذات الجنب است مگر آنکه در ذات الصد بر سینه ضا کند
 و در ذات العرض میان هر دو شانه و در شوه ضا نماید که در س قمره باشد که در ریه حادث
 گردد و سبب له حادث و ذات الجنب ذات الریه و سعال مزمن نفث ملام که از ریه باشد علامت آن
 تب و سعال و نفث ده بود و فرق در میان مدخل آنست که مد بعد از ساعت در آب می نشیند
 و چون بر آتش نهند بوی بد آید و جراحت ریه که ابتدا می سل باشد نیز علاج بزرگ نیست مگر از بری
 تخفیف عوارض معوقات خورند و قرص سرطان همراه شیر خرو یا زانان و یا بز و هند و سرطان
 را یا بیا دور کنند و شکم نگافته بآب نمک شسته همراه آتش جود هند شیخ بوعلی فرمود که مسلول
 کفنه تازه بسیار دهند حتی که آن خورش هم بین باشد نفخ عظیم خواهد کرد و از مجربات قرشی است
 که غوی و مسک در آب گرم حل کنند و بانبات شیرین کرده بخورند و شیر تازه بی نمک در آن هم بپا
 بود و غذا شود باز گوشت بز و چوب مرغ و بارچه کنند و علاج نفث مدخلی که بدون از پت
 باشد از اصل السوس تشریف گرفته و پر سیاوشان مانند آن که در نضج گرم گذشته در آب بخورند
 و بهر و روغن بابونه و مانند آن را بر سینه مالند و همین است علاج مدخل که سبب بلیه و صدر متحقق شود
 طریق نهم در امراض قلب کت مضطرب که بدل عارض گردد و حقائق گویند
 علاج باید که قصد با سلیق از جانب چپ کنند و بعد از آن قصد صاف نمایند و آله مرئی شسته

عازمه

بورق نقره چیده همراه شیر خورده سیاه شیر کشنده شک شیر در شکم یک ششماشته شیر آلوده بخام
 پنجه نه در کلاب عرق کیوڑه عرق گاوزبان عرق صندل سفید از هر یک یک تولد برآورد و شربت
 آنها شیرین دو تولد تخم فرنگش کینجاشه و انخلکده تناول نمایند و تخمیر صندل لقه ششماشته همراه
 تبرید مذکور عوض آله مربی خورد و قوص کا فور با تبرید دادن نیز مفید بود و صندل در آب کشنده
 سبز سائیده بر سینه ضا کنند و نوشیدن کلاب عرق کیوڑه و عرق صندل در امراض قلب
 بسیار فایده میکند و سیب پی و نارنج و در امراض قلب فراطادویه شدید البر و مناسب
 بود و اگر ضرورت باشد پس ادویه حاره که مقوی قلب شد مخلوط نمایند چنانچه زعفران و در قش
 کا فور مخلوط نمود میشود و نگذارند که طبیعت قبض شود و نیز باید که با ادویه مسهله ادویه قلبیه
 یار باشند تا اثر آنها مایل سازد و هم تقویت دل نماید و آله شریف و تالیف شریف نیز پسندید
 هم موم سندی را در خفقان تقویت دل و مراقبت حال مغز و دند و گاهی نصف مثنوی
 و نصف گاوزبان را عرق کشیده برای امراض مذکوره میدادند گاهی تنها و گاهی همراه
 ادویه و معاجین قلبیه چون گاجر را در تنور بریان نمود و پوست باریک در نموده و خسته آنرا
 جدا کرده زیر آسمان شب داشته صبح قدری کلاب قنده آمیخته بخورند برای خفقان تقویت
 دل مجرب است و در خفقان سوداوی که علامت آن غلظت و خشک و خوابهای
 باشد و واء المسک سفید بود و زگرش چینی بود و دروغن سوسن زنبق بر سینه ضا کنند و اگر بیهوش
 خطی از اخلاط حاجت افتد بطوریکه در اینویا گذشت بکار برند و آنچه در اینویا مفید بود
 اینجا نیز نافع آید پس از آن مارچین شیرین و ماء النخار و دواگر از مشارکت معذب باشد اصلاح
 بکشد و یکمین کنند و جوارشهای بارده و حاره بکشد و بخورد و تقیه معده بکشد و غلبت خطی
 و اگر مشارکت عضو دیگر باشد علاج آن عضو کنند و اگر سبب است صوم و استغفار و زینف الهم

ریاضت باشد باشد اغذیه الکیوس تناول کنند و بل سالیس و تم و تخام نماید طریق
 ساختن دادن از بچین است بگیو شیر بز جوان سرخ رنگ و طرف قطعی دارد انداخته بر آتش دوسه
 جوش دهد و در کمال جوش سرکه اندازد و از چوب انجیر که چهار پاره کرده باشند حرکت دهد تا آب
 بود بر آید و شربت نیلو فراداخل نموده بخورد و از هفت توله هر روز شروع کند و یک توله
 و تا سه روز بهین قدر دارد بعد از آن یک توله دود و توله هر روز زیاده کند و در هفتم
 و هشتم و دیگر ایام سهل نفوف میداده باشد بعد از آن به تصور هر روز کم نماید و
 و آن چهل روز زیاده و کم موقوف برای طیب است و همچنین از یک نیم توله کم و زیاده دادن
 اختیار طیب است و در آنجا خوردن مار بچین پر شیر از لبنیات و مخاطات و حلوای مخصوص
 شده و از بقولات لازم داند و اتر از از جماع و از جمیع حرکات متعبه واجب و در صورت
 کثرت ماده مغز فلوئس بچین و شیر شست همراه مار بچین ایام مذکوره نیز افزوده میشود
 بعد از آن نفوف را بخورد و دهنده و غذا آتش جو یا شور بای یا خشک یا نان روه یا شوله وین است
 ترکیب بدن شیر زودا، انخیا و مار القرح یک نفوف و سه مغز فلوئس و سایرین استعمال میکنند
 غشی حالتی باشد که جمیع قوی محو و حسانه ملل شود و علاج بچین اطراف و سخت
 بالیدن آن و بوییدن عطریات کنند و آب سرد و گلاب بر روزند و موی سر را رو کنند
 و شامخاد پاشویه بکار برند و چون افاقیت شود و علاج خفقال کنند زیرا که هر دو در بچین است
 و اگر کمیت باشد تسکین دهند و اگر استیصال موم یا زردین شربت به علاج آن کنند
 چنانچه می آید و غوطه قلاب گاه عارض شود و مریض چنان دریافت کند که دل او می فشارد
 بعد از آن غشی خفیفی افتد و علاج این او بکار میگرد و علاج آن تنفرغ بود و کنند
 و تقویت قلب و فرج حار و تر یاق کسیر تا تقشیر قلب مضی است که انسان چنان در بابت

میکند که کسی در این اثر شد علاج آن تنقیه صفرا به سهل بار و کفزد و منقح بار و مانند آن استعمال
 نمایند و غذای حیدر بخورند قفای قلبان دریافت میشود که قلب سینه بیرون می رود
 علاج آن بعد از قصه با سلیق مثل علاج نقشر قلب بود احتیوا و رطوبت بر قلب
 صاحبش را چنان دریافت میشود که دل با و در آب شاور میکند علاج آن بعد از نضج از
 سهل گرم و حب الیج تنقیه کند و سهل زعفران و گلشن و مانند آن از انصافه خارج و دل
 ضما و کفزد و مرطوب را بغضه آوردن نافع است و دوا المسک طایفه مفید بود طریق دوم
 در امراض پستان او را مپستان از اخلاط اربعه و روح و مائیت میباشد
 لیکن در اکثر مردم موی بود علاج آن دوا را م گفته شود و چون بعد از قصه در مپست
 و کفین آب بنهند و بنهند از برای درم و موی پستان سودمند بود و گاهی بسبب انجماد
 شیر در پستان ورم گرم پیدای شود و آن از سرخی و درد و سختی و انتفاخ پستان معلوم میشود
 می باید که پارچه بگللاب و سرکه زکوده بر پستان نهند و اگر دجو و با قلا و مناش آب کشیده
 و آب خرفه بنورزدی تخم مرغ ضما و کفزد و وقت انتها و سکون در محلات ضما و سازند
 و اگر ماده جمع گردد و مضجعات استعمال کنند و تخم بجان در شیر گاو و بخته بنهند و نضج ماده می نماید
 و قیر و طی تخم گمان استعمال نماید که ماده را نضج میدهد و بعد از نضج منفر گردد و چون عضو از
 ماده پاک شود مردم مدله نهند و گاهی بسبب تخم شیر که حادث شود و بغیر از ورم علاج آن
 که فطوالب بونه استعمال نماید و حرام منزه و شراب بنهند و ضما و کفزد شیر نهند و تحلیل کند و اگر ورم بسبب
 پستان حادث شود ماش دانه موثر کوفته در آب سرد شسته ضما و کفزد و ضما طین قیو لیا و
 طلای کند از بزرگ شدن پستان باز دارد و یا افیون و مان با سرکه ضما و کفزد همین عمل کند
 و طلای از آنرا که حکم کننده پستان و بزرگ سازنده پستان خرد است و وقت حاجت بکار

برزد و صماد شود برای بزرگ کردن پستان خورده نخست طریقی یازدهم در امراض
 معده و وجع معده اگر در معده سبب است علاجش گفته شود و اگر سبب یخ عارض
 شود علامت آن تند و شریک و قراقرق و شبا باشد باید که شیرده تخم کشوث شیر را دیان بگفتند
 دهد و جوارش کوفی و مانند آن نیز مفید بود و تا که در تحلیل ریح معده و در ریجی آن و شفت
 رطوبات نافع بود و همین است علاج قراقرق و نفخ معده و جشا و تشا و عطش و جشا و عطش
 بود که از راه دهن منفع شود و تشا و عطش دهن دره باشد و تمطی آن باشد که همه
 اعضا کشیده شود و اگر در معده سبب غذا است باید که آب نمک مکرر قی کند بعد از آن
 بگفتند که همین مخرج نموده همراه گلاب بخورد و غذا آب یخنی دهد و همین است علاج قی و
 و گلاب این امراض فایده عظیم دارد و همیشه آن باشد که طعام در معده هضم نشود و
 فاسد گردد و آنچه لطیف و صافی بود بقی مندمع گردد و آنچه غلیظ بود باسهال و اگر ازین
 مذکور به نشود سناکی بچاشه تر بر سفید محو فراشیده سه ماشه در گلفند امینته همراه عرق باد
 دهد یا روغن بید انجیر بقدری که در عرق باد دیان حل کرده بخورد و آنرا کی نیگرم نموده بخورد
 کند و از سبوس گندم ذرات تمکید کردن نیز فایده دارد و همچنین تمکید کردن بدین روش مفید
 بود و هرگاه صابون را که اندک قی شده غشی پیدا آید و دندان برسم نشیند پس باید که شاخها
 و پاشویه و شملوات مناسب بکار برد و ناچیل دریا و عود صلیب و از تنفش بقد نیم نیم ماشه
 در گلاب سائیده در حلق چکاند فایده بلوغ مینماید و همچنین تریاق فاروق بقی که مستعمل اهل
 رنگ است چون بقدری که ماشه در گلاب سائیده بدین نیز فایده میکند و الله شریف در تالیف
 من نویسد که تا هم در پیغمبر و در شکم بقد دو ماشه و کم فریاده از آن در گلاب سائیده
 و استعمال نموده نفع کلی بخشد و سفری طعام شگفتا شده بود و چند کس صبح آن طعام را

خوردند همه باقی کردند قی بد نیشند و بر اعضا می بعضی اثر کمودت و تیرگی ظاهر شده بود و دوی
 دیگر همراه نبود و والد با جعفر الله پتیارا در گلاب ساید با فزان مخلوط استعمال نمودند فایده کمی
 بخشید و دوی قرفصل برای بیضه سیدل است و همچنین آن سیدک دوی مذکور در آن تیار
 شده است مفید است نیز اندکی از این سید ساید اطفال را که قی عارض میشود اگر بخوراند
 نفع دارد و در این امراض هرگاه بعد از نفع به تقیه حاجت آید بمسبل حار تقیه کنند و اگر بیضه
 طعام سبیل بصفر شود و کین مزاج و دیگر عوارض هم مقتضی باشد علاج ان بعد از قی از تربت
 و کینجین دیگر میردات کند و اگر در معده سبیل حار مزاج باشد شیره آنو بخوراند شیر
 زرشک عرقیات بر آورد و کینجین شربت انار و اظمنه دهد و بعد از نفع از مسبل بار تقیه
 سازد و گلاب گرم نموده پارچه بآن تر کرده بکشد و او را ام معش اگر درم حار باشد
 علامت آن تب تشنگی و قی و التهاب است و درد آن خصوصاً و قیکه غم کنند و درم ظاهر بود
 علاج فصد با سلیق کند و شیره غلب شیر قخم کاسنی را در عرقیات بر آورد و شربت
 خاکشی داخل کرده بخورند و اگر حرارت زیاده باشد دادن تبرید هم مضایقه ندارد و تقییل غذا
 نماید و اغذیه بار و ده که در سر سام گذشت باید داد و اگر حاجت تقیه شود بعد از نفع از مسبل بار
 تقیه کند و مسبل قوی قوی درین مناسب و جدا نموده و اطلیه و مشروبات این مرض
 باید که ادویه قابضه عطریه در هر وقت باشند لهذا گفته اند که هرگاه ادویه مملکه در عضو
 و رئیس استعمال نمایند باید که ادویه قابضه عطریه نیز همراه باشد تا انحلال قوت محضه گردد
 در ابتدای ورم حنظل گلیخ رسوت پوست که در گلاب آب غلب شیر و آب کشنر
 نیز ساید بر معده ضاوت کند و بعد از سه روز آرد و جو و غلظی زرد و با گلاب آب کاسنی بنزد
 بعد از آن غلظی بزرگ چینه رود و آرد و جو و غلظی بزرگ چینه رود و آرد و جو و غلظی بزرگ چینه رود

آب کاسنی بنرمروق و آب عنب الثعلب بنرمروق که عبارت از مارالهند یا مارالطیبار عنب الثعلب
 الرطب است و طریق ساختن هر دو در فراوانی مرکب است با شربت بروری و یا شربت نیلوفر
 و خاکشی خرد و در ورم احشا بکفین استعمال نباید کرد و اگر ورم تحلیل نشود و اراده کند که جمع
 گردد و تب در شدت کند آنوقت بزرگ تخم خطم تخم مروهر یک گرمی بکوبند و با شیر زنند
 تا نضج یابد علامت نضج آنست که تب در و ساکن شود آنوقت شیر تازه و آب یکم خورد
 و شکم از دست پیشارد و تا ورم منقرض شود و علامت آن بر آمدن مده و خون با سهال
 وقتی بود آن زمان ما اهل بل یا مارالکرو یا آتش چونوش پس هرگاه که شکم از مده پاک شود و او
 مدله مانند ورم الاخوین کند رگل از منی گلزار سفوف ساخته تناول نماید و اگر ماده یار باشد
 بعد از نضج از سهال طریقه کند پس از آن تریاق اربعه و تریاق شتر و دیوس خورد و شیر شتر
 با نبات و یا گلقد بسیار مفید است و آب کاسنی بنرمروق و آب عنب الثعلب بنرمروق و یا
 آب بادیان بنرمروق یا گلقد نافع بود و مالیدن روغن گل با سرکه فایده میکند و همچنین
 روغن یاقین و روغن بیدانجیر و ضماد زعفران بکرا و ارام صلب معده و جگر و ضماد سیرا ورم
 سناوی بسیار نافع است و غذا آب نجی مناسب بود و اگر گرسنگی غلبه کند چند دانه مونیون
 یا اندک کجری مونگ بخورد و ورم عضلات معده را نیز همین علاج است شربت
 کلیبی و آن مرضی بود که صاحب مانند سنگ لیکن ماکولات بود هر چند خورد و سیر نکرد
 و اگر سبب آن سوء المزاج بارد بود که خم معده را کثیف گرداند علاج می باید که جوارشهای
 گرم مانند جوارش مصطکی و جوارش کمونی و جوارش عمود خورد و مصطکی انیسون فزیه و نخل
 خائیدن نافع بود و ضماد و قنطاری بکارد و اگر بلغم حامض باشد که در معده جمع شود علامت آن
 ترششی دهان و جشا بود علاج آن بعد از قی و تنقیه از سهال گرم و حبس المزاج مانند علاج سوء المزاج

بار دست و سر را بوقت نماز خوردن بسیار نافع بود از آشیای حریفه و مالحه و حامضه احتراز نماید و اگر سبب دقی انصباب سودا و بغم معده باشد علامت آن زرع شدید در معده بود که بدو از خوردن آن نشود و حرقت فم معده و خشار ترش بود و علاج آن فصد با سلیق نمایند و تنقیه سودا بطوریکه در المینو لیا گدشت باید کرد و بعد از آن مقویات معده تناول نماید و اگر سبب دقی بود و اخراج آن نمایند چنانچه می آید و اگر سبب خلل بدن و یا استفراغ کثیر یا جوع طویل باشد فصد غلیظه مانند هر سینه کله یا سچ و گوشت گاو و در روزی اندک بچند دفعه بخورند و در آب سرد جای سر نشیند شهوت بقری و آن گرنگی اعضا بود و با سیری معده و این مرض بیشتر در زمستان شدید و کسی را که در سرمائی سخت سرد و غریزه حادث گردد و علامت آن لاعنی بدن و عدم اشتها بود و احیاناً غشی نیز افتد و سبب آن برودت مغرط باشد که بغم معده عارض شود و علاج آن در حالت غشی علاج غش کنند و در حالت افاقه نان در کلاب آب تر نموده بخورند و غذا و سر به بضم تناول نماید و تدریجاً سودا را علاج بارد که در قوگی گدشت سردار و دو گاهی سبب غم زنج غلیظه باشد علاج آن مثل علاج شهوت کلبی که سبب غم بود باید کرد و غذا و گسرخ استعمال کنند و گاهی بسبب معده یا حرارت جمیع بدن حادث شود علامت آن تشنگی و قبض طبیعت بود و وقت گرنگی اگر طعام حاضر نشود غش کند علاج آن وقت افاقه شیر زرشک کلاب عرق کیوژه برآورده شربت انار شیرین و کبجین افکار و بخورد هر گاه گرسنه شود همان وقت غذا بخورد و غذا نماند که در آب انار و میوه کرده باشند تناول کنند فساد شهوت علاج شهوت کحل و انکشت و گچ و مانند آن مانند علاج شهوت کلبی که سبب غم حاضری باشد باید کرد و خائیدن استخوان چو جبرغ بریان بنید بود و عطش مغرط اگر سبب قلع خلط معده باشد علامتش آنست که سبب خیدن آب تشنگی ساکن نشود و چون صبر کند و آب نخورد

التلب
نیلوفر
جمع
زردند
رغم خورد
بال
داد و
باشد
بیشتر
ریا
پین
و دم
نق
و
د
ی
نخواه
ن
بالج

ساکن شود و ذائقه دهن بکین ترش باشد و این را عطش کاذب گویند علاج آن از آب
 ذمک قی کنند و بکین عمل سفید و مانند آن از مقطعات و لطافات بلغم تناول نمایند و از غذا
 مولد بلغم احتراز سازند و بعد از نسیج از سهیل جارتقیه کنند و اگر بسبب استساده بود چنانچه در پیش
 و بکین استساده تناول چیزهای گرم و شیرین نیز بود علاج مانند شیر خرفه شیر مغز تخم کدوی شیرین
 و لعاب ستون یا بکین خورد و اگر بسبب است صدر و ریه و قلب باشد علامت او است که هوای
 سرد زیاد تر از آب سرد تسکین بخشد بخلاف عطش معدی که از آب سرد زیاد تر تسکین می یابد
 علاج خیره صندل همراه شیر خرفه در عرقیات برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بخورند و خیار و کدو
 و صندل نیلوفر بویید و صندل در کلاب میله بر سینه و دل ضام کنند و گاهی بسبب ای غلیظ و
 لزج حادث شود چنانچه از خوردن مایه تشنگی پیدا میشود علاج آن مقطعات و لطافات بلغم
 مانند بکین یا نیکرم نباشد و اگر بعد از شرب شراب تشنگی حادث شود آب برف بخورند و شیر و شکر
 یا بکین شربت انار ترش مفید بود و تشنگی که بعد از زیادتی سهل حادث شود سوئی شیر و نان
 خشک آب انار یا آب غوره تر نموده بخورد و تدبیر بر وزن کند قی حرکتی باشد که از معده حادث
 شود برای دفع چیزی که در او باشد و ماده آن در جوف معده باشد تهوع حرکتی باشد از معده
 بی آنکه چیزی دفع شود و ماده آن داخل جرم معده باشد غشیان تقاضای معده است
 برای دفع بی حرکت و در حالتیکه مطعوم رومی باشد حادث شود و اگر بسبب این امراض بلغم
 یا سودا بود علامت آن شوری یا ترشی و بکین تشنگی بود علاج آن از نمک آب نیکرم
 تخم ترب عمل سفید مکرر قی کنند و بعد از آن مصطکه پوست ترنجبریک یکمشته ساییده در گلبن
 اینجه تناول نمایند و ضام نمود استعمال کنند و جوارش کوفی و دوا المسک خورد و اگر قبض طبیعت
 از شایف ملایم کند و اگر بسبب صفرا بود علامت آن تلخی دهن و تشنگی و خشکی زبان و قی صفرا بود

علاج آن از آب یگرم و پنچین کز رقی کند و سماق و زرشک ساییده و پنچین و شربت نارازمخته بخورد و چهار
 طباشیر استعمال کند و بعد از نفع از سه سال بار و تنقیه کند و قی که سبب نصاب ماده از جگر و طحال و مراه باشد
 علامتش آنست که این عوارض همیشه نباشد بلکه بعد از قی تا انصباب ماده دیگر بر معده ساکن شوند
 علاج آن تنقیه و تقویت آن عضو نمایند و تقویت معده کنند و قی که سبب غذا بود علاج آن
 بحث و جمع معده گفته شد و علاج قی الدم مثل نفث الدم و اگر سبب قرح و ثبور معده بود داول ملز
 و ماء السکر دهند بعد از آن علاج نفث الدم نمایند و گاه باشد که خون از عضوی در معده منصف شود
 و سبب سردی آن منجمد میگردد علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود و علاج آن تخم شبت و پودینه
 در آب جوشانیده صاف نموده پنچین داخل کرده بخورند و مکرر قی فرمایند پس از آن پیرایه حیوانات
 خصوصاً پیرایه خرگوش بخورند و همین است علاج شیر که در معده منجمد میگردد و قواقی یعنی بکلی اگر سبب
 آن مثل سبب بود علاج قی کنند و اگر سبب المزاج بارد معده یا سبب معده باشد جوارشها
 گرم خورند و عطسه آوردن و غصه کردن و برگردنگی و تشنگی صبر نمودن و خبر برونک دفعه شیر منض
 گفتن برای قواقی مفید بود و اگر سبب خوردن اشیاء تیز و حریفه عارض شود از خوردن اشیاء بارز
 زایل میشود و اگر بعد از استفراغات کثیر و یا بعد از حمیات حاده باشد و این بدترین نواق بود
 علاج آن شیر دروغن با دام و مانند آن خورد و اگر سبب م جگر باشد علاج ورم جگر کنند نقصان
 یعنی کمی استنها اگر سبب ملغم یا صفرا باشد که در معده جمع شود علاج آن مثل علاج قی بلغمی
 و صفراوی بود و اگر سبب المزاج حار بلا ماده باشد علامت آن جشاء و خانی و تشنگی و کراهیت
 از اغذیه حاده باشد و اگر سوء المزاج بار بلا ماده باشد علامت آن ضعف و جشاء و حامض و طبعین بود
 علاج آن سوا تنقیه مانند نقصان شهوت بود که سبب آن خلط بلغمی و صفراوی بود و
 جوارش مصطلک و جوارش عود شیرین و جوارش آله استعمال نمایند

در دوائی سفر جلی در تقویت معده بغایت قوی الاثر است همچنین حکم دوائی تفاحی است و آرد و
 مستحله در تقویت معده باید که برایش دارند و اگر نقصان شهوت به سبب عدم انصباب دایر معده
 باشد علامتش آنست که گرنگی نباشد و لیکن هرگاه طعام خورد و هضم گردد و بهیچر بای ترش و قابض نشود
 شود و درین قسم طحال بزرگ باشد علاج آن تقویت مساکل طحال بکینین بر روی کنند و لوم و بخی
 با سرکه خورد و قوی از معده تخم تربین قسم فایده عظیم میکند و باقی علاج آن مانند سده طحال بود و اگر سبب
 استلاء بدن از اخلاط و تعلیل غذا کنند و کثرت حرکت و ریاضت نمایند و اگر ضعیف جگر و سده
 باشد علاج استسقا کنند ضعف هضم عبارت از آنست که غذا در معده دیر هضم شود علامت آن
 نقل تمهید و تازمان دراز در جثا بوی طعام دریافت کند شود هضم عبارت از آنست که طعام
 بخوبی هضم نشود بلکه تغییر کیفیات ردیه گردد و علامت آن بدبوی جثا و برآز و غشایان و حرقت
 معده بود و هضم عبارت از آنست که معده در غذا اصلا تصرف نکند و هضم نگرداند علاج این هر سه
 مرض مانند علاج نقصان شهوت که سبب المزاج مادی غیر مادی باشد باید کرد و اگر سبب این امراض
 قسا و غذا باشد علاج آن تقویه کنند و اگر سبب ضعف جرم معده باشد علامتش آنست که بعد از قی بسیار
 حادث شود علاج آن تقویت معده بود باطریفل صغیر و جوارشهای حاده و دوائی قوی نقل مریناب
 بی نظیر است که الک سبب دوائی مذکور انقلاب معده و او آنست که هر چه خورده باشد بعد از هضم
 معده قی کند و فرق در میان این مرض ایلاوس آنست که در ایلاوس آنچه قی برمی آید شغیف و بدبو
 مانند برآز باشد علاج آن سفوف طین بر وزن گاه چرب کرده همراه عسل اند و عسل بیهظمی
 در عرقیات برآورد و شربت بنفشه چار تخم و خلکو و بنفشه با علاج این مانند علاج سحج است که برب قلق معده
 هرگاه عارض شود در بعضی نگیین بقرار بود و بادوی غشایان نیز باشد و در اکثر اده این مرض عارض باشد
 علاج آن از بکینین آب نیکم مکرر قی کنند و قوی طحال شیر همراه شیر زرد شکسته با از بکینین خورد

ضماد پوست که و شعله نماید و بعد از نفع از سهیل بار و تفتیه سازد و اگر بار و باشد از آب میگریم و
 کمر قی کند و بعد از نفع از سهیل عار تفتیه نماید و بعد از آن جوارشهای حاد با یکجین حمل تناول کند
 و زوغن مصطک با تخم علاج معده و قتی که اختلاج در فم معده یا جز اعلا می معده باشد خفقان و
 نیز بود و اگر بسبب بار و باشد که در معده جمع شود یا از عضو دیگر منقب گشت و یا بسبب لذاع می باشد
 علاج آن اول دریافت باید کرد که از غلط خوردن یا از غلط عالج است و اگر غلط عالج کند و اگر غلط خوردن
 باشد علاج آن حقنه کند بعد از آن دیدن اقل کرده بیرون آرند حرقت معده یا بسبب تناول
 غذای غلیظ خام باشد علامت آن بعد از تناول طعام غلیظ و وقت بهضم غذا حادث شود و در
 معده تسکین با بد علاج آن تخم ترب عمل و نمک آب بپوشانند و قی کنند و غذا سبک بخورند و بعد از
 نفع از سهیل عار تفتیه کنند و مقویات معده بخورند و گاهی بسبب عوارض از طعام نفم معده میباشد و این
 در حالت نهار حادث شود و بخوردن غذا و ساکن میگردد و علاج آن فصلیم از دست چپ کنند
 و پیله مربی و فاکه مربی و مانند آن بخورند و از ادویه مقوی معده ضما کنند و خمیر آرد جو بگذارند تا
 ترش گردد و دروغ حل نموده بعد از کشش یک قتی که یک طر از آن بخورند برای التهاب مغز معده
 و تشنگی و قی صفراوی و اسهال صفراوی بیدیل است و جمع القوا در فم معده باشد چون
 عارض گردد شدت در نخوشی شدید و بر د اطراف بود و اگر بسبب حرارت باشد علامت آن تشنگی و
 تشنگی در شب و خفای بود و علاج آن شیر زرشک و کلابی ق کا و زبان برآورد و همچنین شربت
 داخل کرده بخورد و دروغ در برف سرد کرده مفید بود و اگر بسبب صفراوی باشد چنانچه وقت
 اگر تشنگی و در دهای شدید اتفاق می افتد علامت آن باعلامات مذکوره زردی زبان و تلخی دهن
 بود و علاج آن فصلیم بلیق کنند و تبرید مذکور دهند و قمر نندی و انار دانه و خوره بخورند و ضما و سماق
 بکار برند و زوغن گل البیدن نیز مفید بود و اگر مرگ مهلت و یکجین نمک میوه سهیل بار و تفتیه نماید و

در در نمودار دوری جوارشهای گرم بخورند و بعد از نفع از سهیل حار تقیه کنند و مالیدن
 گلاب شد با نفع است و از قرضل و شکر سفوف ساخته همراه شیر بز صبح و شام بخورند یا
 مفید است و خوردن قرضل و سیب ای قرضل بیدل است طریق دوازدهم در امراض
 جگر ضعف جگر علامت آن قلت اشتها و فساد رنگ اسهال شبیه بفساد گوشت و در ضلع
 آخرین از جانب این بود و اگر بسبب و دت و رطوبت می باشد علاج آن مثل علاج شکم کنند
 سده جگر بسبب غلط غلیظه رجه باشد علامت آن ثقل جگر بدون در دوت بود و اگر جگر
 باشد بر از طب بود علاج آن بعد از نفع از سهیل و حقنه حار تقیه کنند و اگر حرارت و تشنگی باشد
 آب کاسنی بنرمروق یا شربت نهار و بکنجین بخورند و از ماطفات مانند فستق ربوند با
 آب کاسنی بنرمضاد کنند و اگر با سده اسهال بود احتباس از قوا بضات کنند و آب کاسنی
 باز شک ربت یا شربت آن مناسب و علاج سده اسهال یا قیاس نیز همین است و اگر جانب
 جگر باشد بولی اندک رقیق بود و علاج آن مدرات مانند تخم کرفش انیسون بادیان و بیک کاسنی
 یا بکنجین بزوری و شربت دنیار دهد و شراب حلود این مرض مفید دارد و اگر حرارت
 هم باشد شیر تخم خیارین تخم کاسنی تخم بزوزه تخم کثوث و مانند آن یا بکنجین بخورد و قرضل شک
 یا آب کاسنی بنرمروق یا بکنجین بزوری تناول نماید و قرضل و در بنرمضاد بود و نفع جگر علاج آن
 مثل علاج نفخه معده بود و جمع اضمه و اثر به حلا مفید بود و شراب صوف یک گرم بر نهار خوردن
 نافع است و اورام جگر اگر آن حار باشد علامت آن تشنگی و سوزش در جگر و ثقل آن
 بود علاج آن اولاً قصد باسلیق یا هفت اندام از دست راست کنند و بعد آن اگر ورم مقرر
 جگر باشد علامت آن با علامات مذکوره فواق قوی و قبض طبیعت بود و علاج آن مانند علاج
 علاج ورم معده بود و اگر ورم محب جگر باشد علامت آن سعال و ضیق نفس باشد و احتباس

شربت دنیار

بول جانب راست زیر ضلع آخرین بوقت مس مرد و درم محسوس شود در علاج آن ادویه برده
 بکار برند و مانند علاج سده جگر حد بلی علاج کنند و آب نارین یا کشمش برای درم جگر بسیار سودمند بود
 هرگاه جمع گردد و تبریر آن نیز در درم معده گفته شد و در درم جگر نگذارند که طبیعت قبض شود و افزون
 اسهال حاصل شود و باید که ادویه را در معده که بر جگر استعمال میکنند با ادویه طیفه مفتوحه یا با شند تا ماده را متحرک
 نماید و همچنین ادویه خلط که استعمال نمایند با ادویه قابضه عطریه یا با شند تا قوت عضو تحلیل نشود و باید که
 مبالغه در تبرید جگر ننمایند زیرا که مجرای استسقا خواهد شد و نه در تخمین جگر که مجرای بول خواهد گردید و این
 در اسهاده و اشراب ملوحت دارند و پهلجات و مقوم نیاراد و ارام جگر استعمال نباید کرد پس ابتدا از تخم کاسنی
 صندل و زعفران و جوی غلبه شل آب کشیده و آب غلبه شل بنور و روغن گل و قدری سرکه سیاه
 ضماوت کنند و در وقت تزیاید کلایل الملک و استتین زعفران زیاده نمایند و در وقت استسقا
 موقوف کنند و در وقت انحطاط بر استتین زعفران و عود و مانند آن اکتفا نمایند و اکثر اطباء این
 برین قوانین نظر ندارند و با تامل علاج میکنند و بعضی لاک میازند چنانچه مخصوصه را از اخره شایسته
 درم بگیرند معالج او که خود را در فهم و ذکا بیکانه زمان میدانست تا مل در حال مرض نشود
 معالجتی که از او را شایسته است مشغول شود بعد از دو سال حال مرض متعمر گردید و الله شریف که از بعضی اخلاص
 روش بطریق عبادت شریف برودیدند که سر را بر کینه بکشانند و نهاده سرگون نشسته است و نفس او تنگی میکند
 چون از خواب بیدار شود آن تنفسا حال نموده معلوم شد که از سه روز و شب همین طور نشسته میماند و
 تنگی نفس ظاهر نمیدارد و الله معذور فرمودند که این حال فقط سبب نبی یا سببین دیگر خواهد بود چون
 از او بر بستر راست کرد و بطرف جگر ملاحظه کردند در مجرای جگر و درم معلوم شد و الله مرحوم چون حوصله ماند
 هرگز چیزی نگفت و کسی بر خطای طبیب مطلع نساختند از خطا چند مردمانه مرخص شدند که خیابان ایشان
 کنند قبول نکرد چون در خانه خود شریف بود و فرمود که در معالفاً شخص از معالجات بسیار غلط واقع شده است و احکامات

در چند روز پاک خواهد گردید چنانچه بعد از چند روز چنین واقع شد طفلی چهارمردم جگر متلاشد چون
 نزد احقر آوردند از احوالش دریا فتم که در محدب جگر درم است علائش از مدات نمودم بعد از
 چندی مدات را شب آب کاسی بنرمز مرق تر نموده صبح مالیده صاف نموده شربت بزوری
 و کنجین خلکروه و ادم و گاهی قرص زر شک هم درین ترکیب اضافه می نمودم هر گاه که ماده کم شد و
 خوف انتشار نماید مهبل سبک دادم چندان فایده کرد و باز مدرات دت مدید علاج کن نمودم چون
 از ماده حرارت زایل شد و موم سر آمد شیر شتر هم دادم بعد از آن گلغته و شربت دینار گاهی تنه
 گاهی همراه شیر تخم کثوث و مانند آن از مدرات قلیله حراره میدادم و مدت ازین تدریج صحت یافت
 و تا حال موجود است و مقصود ازین حکایت محض فایده انام است **حصاة جگر سنگ** دیگر تنه
 میشود علامتش آنست که همیشه قی کند و درد و نخس در جگر معلوم شود بدون درم و صلابت آن
 و هر گاه فصد کنند در خون ریگی می آید علاج آن می باید که پاره پاره کند و از مدرات بیرون
 آرند چنانچه در حصاة کرده و شمانه می آید سور القینه مقدمه است تا باشد علاج آن خفیف علاج
 است تا بود استقا سبک ماده بارده باشد که در خلل اعضا مستقر میشود و سبب ضعف
 و سردی مزاج آن باشد و آن سه قسم است اول لحمی و علامت آن تهج جمیع اعضا بود و دوم
 زرقی و علامت آن ثقل و بزرگی شکم و درخشندگی پوست آن و شکم مثل شکایت آب بود چون دست
 بر آن بزنند یا از پهلو به پهلو شوند از آن آواز آب می رسد سوم طبعی علامت آن بزرگی شکم که بان ثقل
 نباشد و بر آید ناف بود و چون دست بکوبند بر نهند آواز طبل آید علاج تعلیل غذا کنند و اگر تبار آب
 نیخی نمایند و اگر نتوانند کی که پیری مونک خورند و بجای آب عرق غلب آب این تاب نذک
 اندک نوشند و دبید الورد و مانند آن همراه شیر تخم کثوث شربت و نینار و یا گلغته
 و شربت بزوری و بنور شیر شتر با نبات و یا همراه شربت بزوری و شربت دینار یا مفید بود و گاهی

و بیدار شود و مانند آن همراه شیر شتر داده میشود و شیر شتر از چهار دام شروع کنند و سه روز بهین قدر
 اکتفا نمایند و بعد از سه روز یک ام بقیرانند تا یک طل نهایت بدو طل رسانند و دادن چهل روز یا
 کم و زیاده موقوف بر ای طبیعت و بول شتر نیز زمین طور میدهند و هرگاه که شیر شروع کرده شود
 در غذا کم باید کرد تا آنکه یکوقت غذا و یکوقت شیر باشد تا مرض تسکین نشود و دادن شیر جایز نیست و قیده
 شیر دوشیده شود همانوقت بخورند و الله شریف مغفوف غافث تالیف جدا مجد بعد بهم همراه شیر
 استعمال میفرمودند و قرشی گفته که تریاق فاروق بعد از خوردن هم نافع است و گفته اند که
 گوشت موش صحرائی را خشک کرده بکوبند و دو دم بنده استقارنجی را مفید بود و ضماد بنیل
 استعمال کنند و اگر با استقارحارت باشد قرص زر شک ککلاخج بار همراه آب کاسنی بنرمروق و
 آب غلبه ثعلب بنرمروق با شربت زورری یا کچین زورری باید داد و واجب است که غلبه
 سیاه نباشد و ترکیب آن و قدر شربت آب کاسنی مروق و آب غلبه ثعلب مروق مانند شیر
 شربت مگر مهمل فلوس بطوریکه در مار بچین میدهند دین هم میدهند اگر با استقارحاله هم باشد
 آب بارتنگ بنرمروق بارتنگ شربت ترکیب صغن و دادن و قدر شربت
 آن مانند غلبه ثعلب بنربت و اگر دین امراض حاجت تنقیه شود بعد از نصف از مهمل گرم
 تنقیه کنند و بعد از آن تدبیرند کوره بکار برند و در استقارحالی که با حرارت می باشد و در زشتی
 که ماده آن حار باشد تنقیه از او و قلیل الحار که کند بعد از آن قرص زر شک ککلاخج با آب
 کاسنی بنرمروق چنانچه گذشت استعمال نمایند و تبرید جگر و طبعی مفید بود و وزرقی بعضی کلم را
 از زیر ناف شق میکنند و این عمل خطرناک است و عورتی را استقارحالی عارض شده بعد بسیار
 بود و کلم بسیار کلان شده بود و وزی قریب ناف تنفر گشته رطوبت بسیار بعد چندان
 منفذ گردید شقای کلی حاصل گردید و قرشی از شیخ نقل کرده که زنی را استقارحالت عارض شده

قویم گریه آن زن بخودی خود بخوردن انار بر تپه افراط کرد که ذکر آن ناخوش ناست پس
 به شد و به دوا بخشش آب غلبه طلب نمودن از برای تهیج و استقنا نافع بود و ریاضت محله
 و سوار شدن در کشتی و نشستن بر آفتاب غلطیدن در ریگ خود را در آن دفن نمودن و سفر
 کردن بطرف کوه یا بصفا استقنا بسیار نافع است و ضما د کردن به پشت و سر گین گاو و بورق و
 سرکه از برای هر قسم استقنا نافع بود و در استقا قبض شکم بهتر از اسهال بود و ضما د مرهم الکبریت
 است فایده در استقا که آب خورند باید که در تمام روز سه چند غذا خورند و قدر غذا ششم حصه حال
 صحت می باید و نانیکه برای او سازند باید که انیسون و باد بیان در و باشد و معمول او ستاد بود
 که اگر آن می دادند پاره شورای گوشت میدادند و گفته اند که اگر آن خشک غذا سازند بهتر بود و اگر شیر بجای
 غذا و تهنه نفع بکنج و پخته و نافع تخمین شیر است و در حد گاه که بهر شیر میداده بود در جمله بعد از تنقیه بهتر است
 قرص زرشک مانند آن و بهر او را قرص ماذر یون مر بر و مثال آن باید داد و در
 سطل بعد از تنقیه بخیل ریاض کوشند و از باد بیان و سداب مانند آن شیاف سازند و معمول کنند
 و هر دو اینکه باید که بسیار بار بکشد و اگر تبریق حاد بود و روزه او روغن بونه برین طلا سازد و در نشستن
 در حمام یا بسن تر سوزن بخوبی عرق می آرد و هر عرق که آید او را بچند و سه لی نذفان است که
 مریض در از خنچه بر یک گرم او را در پوشد و چون سرد شود دیگر اندازند تا که بر داشتند و اگر
 برآمدگی و عضوی باشد همان را تدفین نمایند و بهین تاثیر دارد پشت به آفتاب نشستن و آب چشمها
 گرم و باب در یک شور بدن نشستن نمک اگر چند روز در آب زنده بجای آب دریای شود و شود و اگر
 بجای آب آب مطبوخ بسر که که آب صد حصه بود و سرکه یک حصه هر دو را بجوشانند تا سیوم حصه ماند
 مریض داده باشند بسیار نافع بود طریق سیزدهم در مرض ایه برقان صفر
 مرضی بود که چشم تمام بدن در آن زرد شود علاج آن قرص زرشک آب کاسنی بنرمزق

و آب غلب بنمر و ثبوت بزور و بکچین بزور دهند و تقیه صفرا نمایند و گوشت موش صحرایی را
 چون خشک کرده با یک بکوبند و بخورند نافع بود و گفته اند که خراطین را خشک کنند و سایه
 بدهند فی الحال صحت یابد و خوردن ماهی و دیدن آن با نخاصیت نماید میکند برگ خنازم گرفته
 در آب شب تر کرده صبح آن آب صاف نوشند تا یک هفته از برای یرقان مجرب شده اند تسبیح
 بعصاره چقدر دو میکند زوی چشم را و اگر سبوس نخود چهار دام شب آب تر کرده صبح زلال
 آن گرفته بقدری نبات شیرین کرده بخوردن صاحب تان دهند نفع میکند طریق چهار دم
 در امراض طحال اگر ام طحال اکثر طحال را ورم صلب غرض میشود اگر ورم حار باشد در
 اندک مدت صلب میگردد علاج فصد با سلیق و یا اسلیم از دست چپ کنند و بعد از فصد تقیه
 سودا نمایند بعد از آن آب کاسنی بنمر و ق و آب غلب بنمر و ق با بکچین ثبوت بزوری
 مفید بود و اما بکچین نیز نافع است و ق و کسیر و یا تر یا ق کسیر با شیر تر خایده عظیم دارد و انجیر با سرکه
 و عنصل با سرکه و یا پاکلی با سرکه ورم طحال را دو میکند و اگر جربا شنج الرئیس است که چون بیض
 هر صبح سه کف از بول خود بخورد در شب روز ورم را دو میکند و گفته اند که تعلیق با غنصل
 بر طحال در چهل و یک روز ورم آنرا دو میکند و اگر با ورم طحال حرارت باشد پوست که دو ورم پاییز
 و تخم خرفه با نخاصیت تحلیل ورم طحال میکند عرق کند که بقدر کیسرخ نهایت چهار سرخ در آب
 آمیخته نوشند برای تحلیل صلابت پسر و زیادتی اشتها بی نظیر است و دوائی نکار برای
 اذابت ورم طحال نافع است و همچنین نوشا در نیمه باب ترب نوشند و انجیر و ترب و کالون
 کوفته گرم کرده بر پسر ضما کنند و آب نوشیدن و طعام خوردن و ظرف چوب بخ گر بسیار
 فایده میکند و خوردن روزان بکچین هم بسیار نافع است و تعریق در حمام نیز مفید بود و فساد
 چوب انگور و آرد ششمال سازند و گاهی ورم صلب طحال جمع شود و تسبیح گردد علامتش آنست که

که در شدید و خشک طحال بود و در بول آید و بد بود و باشد که در در قی و اسهال نیز بیرون
 آید علاج آن تخم کثوث و بادیان و تخم کاسنی و تخم خیارین و مانند آن از در آب با شیر شتر و شیر
 تناول کند و یا مارا غسل بپوشند و آتش و سبوس با سرکه بپوشانند و ضامد سازند و علاج نفخه
 طحال و سده آن مانند نفخه جگر و سده آن کنند و فرق در علاج کبد و طحال با اعتبار قوت و
 ضعف است زیرا که هماکن بر جگر استعمال دو به حاره مثل سرکه تندر و انیس و گاه باشد که در
 طحال سنگت شود علامت آن درد و خشک طحال پدید آید و ریگن قصد و بول و خون
 بواسیر بیرون آید و غللی در جگر و گرده و شانه نباشد علاج آن مانند تنگ گرده و شانه کنند و
 انجیر با سرکه مفید میرقان اسود و تغییر رنگت ن بسکبا باشد علاج آن بعد از قصد اسهال
 از دست چپ آب کاسنی سبز مرق و آب عنب الثعلب بزمروق با تخمین بزوری و شربت
 خورد و تقیه سودا کند و اگر آب عنب استعمال نماید و آنچه در سده جگر گذشت بعمل آرد و اگر سبب
 طحال آن شد علامت آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت چشم بود و اگر ضعف آن سبب
 رطوبت و برودت باشد علاج آن شیر تخم کثوث شیر انیسون از سر پاست ماشه همراه گلخنه
 و شربت بزوری خورد و قرص کل مرقص کبر و مانند آن که مقوی طحال اند همراه مین استعمال
 کند و ضامد فستق استعمال کند طریق پانزدهم در امراض معده اسهال یا از متناولات
 میباشد و یا از اعضا اما آنچه از متناولات می باشد یا سبب است که بغیر از اشتها و یا زیاده از
 اشتها خورده شود و یا سبب ای لطیف سریع الاستحاله باشد که زود فاسد گردد و یا سبب
 غذای لزج مزلق باشد و یا سبب ای کریمه الطعم باشد و یا سبب ای تفلخ بود و یا سبب
 اسهال بسیار اسهال شسته شود و علاج آن علاج سحج کند و تدبیریکه در تخمه گذشت بجا
 برد و غذا بقد رضم خورند و موافق مزاج اختیار کنند و تقویت معده و اعانانند اما آنچه از اعضا

باشد یا از عضو واحد بود یا از جمیع اعضا اما آنچه از عضو واحد بود اگر دماغ باشد که
 نزلات از آن معده و امعاء ریزد علامتش آنست که بعد از خواب طویل حادث شود با علامات نزله
 و مناد مزاج دماغ بود علاج آن بحلیت خلط تنقیه دماغ کنند و تبدل مزاج و منع نزلات
 نمایند چنانچه در نزله گفته شد و بر پشت خواب بکنند و اگر آن عضو معده باشد و آن اسهال را
 و رب خلطه گویند و علامتش آنست که گاهی اسهال زیاده و گاهی کم و گاه هضم و گاه فاسد باشد
 علاج جوارش مصطکی و جوارش عود و مانند آن همراه شیر بادیان و شیر زیره سیاه و شیر
 وانهیل و عقیقا بر آورده رب شیرین و بارنگد اخل نموده بخورد و ضماد که برای قی مفیدست
 بر شکم ضاد کنند و اما بیدار روغن مصطکی هم مفید بود و اگر ازین تدبیر فایده نشود و غشیان و کثرت
 لعاب دهن نیز باشد قی نمایند و بعد از نفض از سهیل طار تنقیه کنند و گاهی البصیب صغیر بر معده باشد
 این بعد از حیات صفراوی و بعد از تناول اشیا و حاره می باشد و اسهال صفراوی و التهاب
 عطرش باشد و صفت بر آن نوع مقعد نیز بود علاج اول بعد از نفض تنقیه صغیر سهیل را و دیابت
 و شیرت و دیگر کنند بعد از آن قرص طباشیر قاقض نهند و صندل زرد و در گلکتاب نیده بر جگر و راه
 ضما و کنند و گاهی البصیب با دماغ باشد بر فم معده علامت آن گرنگی بود و حرقت فم معده و در
 دهن باشد که بخوردن طعام باروغن ساکن شود علاج آن فصد با سلیق کنند و اسهال سودا یا
 و ازاد و بی حاره قاقضه کچید طحال کنند و حرقت کرم کنند و ازاد لکث نهند و پیش از انقباض و احریز
 از شرک و باوام و روغن زرد تیار نموده بخورند و گاهی بصیب شر و قرحه باشد که در معده حادث شود
 علامت آن در دهن شراب باشد و بعد از تناول طعام در معده در و یا بد وقتی و بر از صددیک
 بود علاج آن قرص طباشیر قاقض بخورند و چار تخم را بریان کنند و بر روغن باوام چرب نموده بخورند
 و گاهی بصیب جگر رسیده آن باشد علاج آن گفته شد و قسمی از خلفه بود که از اسهال دوری

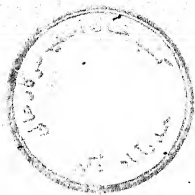
گویند و او آنست که فضول در عضوی جمع شود و بدو عین قح گردد اگر روز در میان دفع شود سبب
 صفرا بود و اگر هر روز دفع شود سبب بلغم بود و اگر روز چهارم دفع شود سبب سودا بود و اگر دوره
 سیمین نباشد و در همیشه ماند و در وقت احتیاس یاده گردد سبب آن خون باشد و رنگ برآیند
 دلالت بر غلبه خلط میکند علاج آن بحسب خلط تقیه کنند و عضو که در آن ماده جمع میشود تقویت آن
 میکنند و دوی هندی که مسمی بر دنیا پاک است مفید است و پوست سنگدان مرغ و قزقل هر یک کتله
 گرفته و پخته بخور و عین سان سه روز از برای ضرب جرب آزموده است و اگر مریض تحمل ندارد خوراک
 یکروزه سه روز بدهند و تا نه روز استمال نمایند و اگر اسهال از جگر باشد علامت او آنست که در کبدی
 کیلون مضطرب میشود و ضرر و فعل معده نمی باشد بخلاف معده و اکثر اسهال معده در روز
 میباشد و اکثر اسهال کبدی در شب اگر اسهال دمای بود و آن را ذوق و سخط را می کبدی
 میگویند و علامت آن تقدم امتلا و احتیاس خونی که سیلان آن متعده باشد و خون متلط با راز
 که علامت سحج است نباشد علاج چند روز غذا نخورند و تا وقتیکه مریض ضعیف نگردد نهند
 و قصد باسلیق باریک نمایند و خون اندک اندک بگیرند و دست و پا و پستان و خصین بربندند
 از آن علاج نفث الدم کنند و نهاده که برای اسهال صفراوی گذشت بر جگر استمال کنند و اگر اسهال
 صفراوی و صدیدی بود علاتش آنست که اسهال متواتر نبود و صفرا با راز مختلط نشود و چرک
 نباشد و چون معده خالی بود اسهال زیاد شود علاج باید که حبس نکنند و تسکین از ادویاتی که
 بسیار قابض نباشد باید نمود مثل شیر و صندل و شیر و عناب شیر و شخاش و پنجه شربت انا خورند
 و اما غالی که سبب ضعف جگر باشد و دوی که سبب ه آن باشد قوی که سبب انجوار و رم جگر باشد
 علاج آنها گفته شد و اگر از امعا بود علاتش آنست که خلطی که مندرق شود مختلط با راز بود و آن اگر
 با سحج باشد علامت او آنست که تشنگی و پیچیدگی و درد امعا بود و سحج آنست که اخلاط حاره

حریره که با معاریز و امعاء خراشیده شود و آن خلط خراشیده یا صفر بود که بر امعاء میرزد و صفر آفر
 در چهارده روز میگذرد و علامتش آنست که صفر اخلاط را بر از و خراط امعاء بر آید و نفخ متعده نماید و کم
 قرحه آنست که در امعاء غلاط باشد و علامتش آنست که در زیر ناف بود و خراط امعاء غلیظ بر آید
 در بادشست نباشد و اگر در امعاء و قاق بود و در شش و حوالی ناف باشد و خراط امعاء قیق آید
 علاج اگر ماده در امعاء غلاط باشد تنقیه صفر از تنه بار و مناسب و اگر در امعاء و قاق باشد از
 مسهل بار بهتر بود و اگر قوت قوی باشد فصد با سلیق نمودن نزد احتقر نیز مضائقه ندارد و در
 ماده منبسطه شدید الحده باشد دادن مخدرات هم مفید بود و بعد از تنقیه تقویت امعاء از قرص طابشیر
 قابض و شربت انار کند و انار و سیب دل نماید و هر چه مقوی معده باشد مقوی معاینه بود و بسبب
 احتیاج از آنها استعمال کند و ضماد آفاقیا استعمال کند و خوردن دمنوع آهن تاب نیز مفید بود پس
 هرگاه ماده از انصباب بایستد علاج سحج از زور بارده و لعابیه برشته با شربت بنفشه و ادویه مغریه
 که در زیر بند کمر خواهد شد باید کرد و اگر از انصباب بلغم بود و بلغم در یکجا قرحه میکند علامت آن
 کثرت ریح و قراقر و درد ملایم باشد و با خراط امعاء بلغم خارج شود و این کم اکثر بعد از نوازل
 میباشد علاج آن است فراغ بلغم کند و منع انصباب آن نماید بعد از آن علاج سحج از چار تخم بنفشه
 مطلقا نماید و اگر از انصباب آب باشد علامت آن خروج سودا با خراط امعاء بود و این قابل
 باشد علاج آن است فراغ سودا و منع انصباب آن کند و تقویت طحال نماید بعد از آن تنقیه
 طین بادویه لعابیه و غویه مانند لعاب بهدانه و لعاب یثیمه خطمی و شربت بنفشه و چار تخم خورد
 و اجتناب حموضات نماید و اگر از نفط یا پس باشد علامت آن قبض طبیعت و بر از خشک بود و علاج
 آن علاج قولنج سدی کند و اگر با سحج نباشد از رزق الا معا گویند اگر سبب رطوبت مرلعه باشد
 که بواسطه آن نفط در امعاء کث کند علامت آن خروج رطوبت بود و با نفط قلیل البضم و سده

در امعاء غلاط
 در امعاء قیق
 در امعاء سحج
 در امعاء بلغم
 در امعاء نفط
 در امعاء رطوبت

از آفت خالی باشد علاج آن تنقیه از سهیل عار و حبس ریح کند بعد از آن سفوف و اقراص
قابضه خورند و سفوف قطیایان نیز نافع است و رقیق الامعایا بسبب شیبه و قرصه باشد که در امعاء حاد
شود و چون غذا بدور رسد زود مندرج گردد علامت او آنست که باثقل غیر منهضم صدیدی
رقیق باشد و وقتی که طعام از معده با معار و در محسوس شود و علاج آن فصد کند و چار تخم بر
بادام چرب و بخورد و آدویه مغریه مانند صمغ عربی و نشاسته و کثیر بر بیان کرده همراه لعاب
به دانه و لعاب لیثه خطمی در گلاب عرقیات بر آدویه چار تخم بروغن بادام چرب کرده بخورد
و غذا سوخت شیر و برنج یا عدس روغن بادام تناول کند و یا بسبب نصباب صفر باشد که بسبب
نزع وی انچه در امعاء دفع گردد و علاج آن قی نماید و تنقیه صفر از پیلید رود و شربت و دیگر
کند اما باید که بالای این آب سرد بخورد تا اعانت بر سهیل کند بعد از آن قرص طباشیر قابض
و مانند آن بخورد و دخنونی که بسبب قحاح عروق امعاء علامت او آنست که با آن علامت اسهال
کبدی و بواسیر و سحج نباشد علاج آن فصد با سلیق کند و بعد از آن قابضات با آدویه
مغریه خورند و مدده که در امعاء بعد انقباض ورم آید ماء العسل و قند آب خورند و اگر گرمی باشد آتش جو
مناسبت بعد از آن آدویه مدده که در نفث الدم مذکور است بخورند و شیر آن تاب بخورند و نه
و اسهالیکه از جمیع بدن و یا از فوالبان اعضا باشد علامت آن التهاب تپق و بدبوی برآز
و اختلاف الوان برآز و دسوست آن بود و در معده و جگر و امعاء هیچ آفت نباشد و این قسم
مانند تپق علاج پذیر نیست و اگر بسبب اجتماع اخلاط فاسد در عروق و اعضا بود درین قسم نیز
الوان برآز میباشد لیکن مریض بعد از اسهال در خود خفت و راحت یابد پس می باید که این
اسهال را نبندد و اسهال بحرانی که در روبرو بحرانی می افتد نیز همین قیل بود و از نیز بند کردن
خطاست و خوردن آب همچنین آب گشت بصاحبان اسهال ضرر دارد پس اگر چاره نباشد

اندک اندک آب بن تا با عرق بازنگ عرق غلبه شکر و سرکه بای کبوتر با صلیح با صلیح
 قاصصه بخورد و ترشی گفته که سیر کهنه را که از آب شکر و شکر و سرکه و سرکه و سرکه و سرکه
 بسیار نافع بود و تنویم النفع اشیا است از برای کسیکه اسهال دارد و کام و دلالت و اولد نیز از
 حاسبات اسهال است و گذشتن شانهها قریب چهار ساعت بزرگم مرین از مجربا و بعلی
 است و وانی که از برای جمیع انواع اسهال که با حرارت باشد مفید بود و شیر و حرقه سیاه بر یا
 و عرق کیوه و گلاب عرق گا و زبان بر آورد و شربت سبب ش شربت صندل شربت
 انار ترش و بازنگ داخل ده بخورد و اگر خوف منصف باشد سبوع در روغن بادام چرب کرده نهاده
 کند و بخورد و ضماد زرد استعمال نماید و غذا آتش جوار جویان بخورد و هرگاه حرارت کم شود قوا
 قویه دهد و اگر ماده بارد باشد قرص خود بخورد و دوا و سماق بخورد و چهارا چون بریان کرده بخورد
 حالب اسهال است مخصوصا فیون در قطع آن مجرب از خود است زحیر که از اچیش گویند و آن
 حرکت است از اسهال مستقیم از برای دفعه فصله و دفعه میشود مگر اندکی از رطوبت مخاطیه و باشد
 که بان خونی مختلط بود تبیج و تبیج صفرا و بلغم الح که با معاینه دو علامت هر واحد
 خروج هر واحد بود با سوزش متعدد علاج آن تعابدها تعاب نشی خطی در عقیات بر آورد و شربت
 چار تخم داخل ده بخورد و مسفوف طین و روغن گا و یاروغن بادام چرب کرده تقدیر داشته هر دوی
 مذکور بخورد و تخم ریحان برشته را مسفوف ساخته از ته داشته تا نیمه که صبح و شام بابت سرد بخورد
 از برای زحیر و سبب مفید و محمول و ستاد بود و سفیدی تخم مرغ بر روغن بادام و یاروغن گل منجته
 از یوناف طلا کردن مفید بود و اگر ازین تدبیر فایده نشود علاج سبب صفرا و می و بلغمی کند و اگر
 درین مرض سدها تخم فلوس بر روغن گا و چرب کرده فرو برد و بر نیاید باید که ریشه خطمی تقدیر بکند
 در آب تعاب بر آورده منفر فلوس در آن مالیده صفا نمود و روغن بادام بالایی آن رنجیده



بخورد همان روز شفای شود و حقته کردن ازین دوا السب بود و گاهی از برای قطع سده چنان
 بقدر ته باشد در گلاب عرق عنب الثعلب شده شربت بنفشه و انگورده میدهند و آب گرم خوردن
 نیز قطع سده میکند و گاهی بسبب م حار و متعین باشد علاج قولنج ورمی کند و دوسه روز غذا نخورد
 و اگر بسبب وی باشد که بمقدار سرد و غن گل زردی تخم مرغ و روغن بابونه نیم گرم کرده بماند و
 بر سر شست گرم نشیند معض آن در و اما بود و آنرا مژده گویند سبب آن اگر رخ غلیظ باشد
 خراف و نفع بودی باید که شیر بادیان شیر زیده سیاه شیر تخم کثوث در عرقیات بر آورده بگفتند
 در آن ملیده صاف نمود و تناول کند و شکم را بر روغن بابونه مالند و اگر حاجت تنقیه شود بعد از صبح
 از مسهل حار تنقیه کند و اگر بسبب صفراوی یا بلغمی باشد علاج زحیر صفراوی و بلغمی کند و اگر
 بسبب بلغم خام غلیظ باشد علاج آن بعد از تنقیه از مسهل حار جوارشهای گرم خورد و اگر بسبب سده
 باشد علاج قولنج سدی کند و اگر بسبب م امعا باشد علامت آن احساس کت کرم باشد در
 حالت گرسنگی و سیلان لعاب من برهم سایدن دندان در خواب گاهی خروج آب
 در برازمی باید که چند روز شیر و نبات خورند و بعد از آن دمای رنگ تناول کنند تا کرم بمیرند
 و بیرون آیند قولنج مرض معوی باشد که مانع خروج براز شود و بان و جمعی عظیم بود و فوق
 میان این مرض و در گرده آنست که در گرده بر جایگاه گرده بود و مایل بطرف قطن
 باشد و در قولنج بسیار شدید باشد و میل بسوی نام و پیش شکم دارد و برزیر آید و فروتر شود
 و از جایی خود تجاوز میکند و اگر بسبب بلغم غلیظ میباشد علاج آن روغن سید انیس که همراه
 گلاب بخورد و یا سناکی نجاشیه تر بد سفید جوف خراشیده شده باشد در گلاب زانجه همراه گلاب
 عرق عنب الثعلب رسد و سفر جلی سها مانند آن نیز مفید بود و خصوصاً وقتیکه با قولنج ضحیان باشد
 و خوردن مسهل رومی با گرم نیز نافع بود و تریاق را بعد و تریاق کبیر نیز مفید بود و در صورتیکه

قوی بود و با حقنه کنند و بعد آن از سهیل گرم تقیه نمایند و همین است علاج قویج ریجی مگر اگر کسی
 و حقنه و سهیل که در قویج ریجی متصل شود و کاس سراج باشد و بر ششبار ری میسکین و شدیدا نافع بود و میگوید
 و آبرین ضرر میکند مگر و قتیکه صفت باشد و بعد از زوال مرض بکد و روز غذا نهند بلکه اقتصار بر پختی
 نمایند و آب سرد نخورند و همین است علاج قویج که بسیار نفیس و آسان باشد و غرض سیاه رنگ پیرا بود
 که مانده شود پس از آن فوج کنند و هر اینند و بصالح خوشنور ساخته بوشند بسیار مفید بود و آدویه که
 با نهایت بقولیم فایده میکند از آنجمله شوربای بد و گوشت آن و خرطین خشک بر آن سفید گرد
 با مار اسل خصوصاً استخوانی که در بر از او یافته میشود حتی تخلیق آن بر آن جانب نافع بود و همچنین
 خوردن جرم معارگر اگر کسی بچیدگی از آن بکشد و این حادث شود و آن بعد از حرکت
 شدید حادث شود علاج آن ده درم زیت ناکشته فرو برند و چند قدم بروند و شکم خود را از علی
 تا اسفل بماند و اگر سبب م باشد علامت آن تب فزاین و ثقل بود و این قویج آهسته آهسته حادث
 شود و علاج آن فصد کنند و بعد از نفع از سهیل بار و تقیه سازند و حقنه نمایند و پارچه بر خون گل سرکه
 تر کنند و بر موضع ورم نهند و در خون نقشه و با بونیک گرم کرده بماند و ایلایوس نموی از قویج است
 که در آن ثقل از دهن بیرون می آید علاج آن به علاج قویج سدی بود و شراب مصرف گرم کنند
 و اندک اندک بپاشند طریقی ششاز دسم در امراض متعدد بواسیر زیادتی بود که در فو
 عروق متعدد حادث شود علامت او آنست که در متعدد درد و ثقل و تارش بود و اگر خونی باشد و
 خون بواسیر غیر مختلط یا برآز باشد و خروج آن بعد از برآز یا قبل آن بقطرات میشود علاج آن
 تا و قتیکه ضعف طاری نشود و بند کنند بعد از آن علاج آن مانند علاج نفث الدم نمایند و روت
 سه ماشه باست چکه طعوت نموده بخورند برای اسهال خون بواسیر نافع بود و غذا کهنی باست
 و دلغ کردن باین خضر نصیر برای قطع خون بواسیر نافع کردن و غصص تر قوه برای راج بود

از مجربات است و حب سندروس از برای بواسیر خونی مجرب است و خاصیت انجبار است
 که با وجود قبض خون قبض طبیعت نمیکند و اگر مسهای بواسیر افیت دهد می باید که بعد فصد یا
 فصد صافن و یا فصد باض و یا حجامت باین رگین نمایند و آدویه مفتحه مانند سرکین بگوشت
 و مراره گاودر آب پیاز مالند و بهتر است که بعد فصد با سلق زرد و پچا پند و سوت برگ نیم در کلاب
 ساییده ضماد کنند همچنین بنگ در آب ساییده بر بندند و شیر گاو جو شده بخاران بکنند و مالند
 روغن زرد و رفع درد بواسیر میکند مرهم سفید آب کافوری نیز مفید بود و اگر احتیاج باشد
 بمسل مار بچین کنند و بعد از آن اطریفل صغیر و حب قمل خورند و طبیعت را ملایم دارند و اصلاح
 طحال بکند کنند و اگر تیرید کور فایده نکند بهتر است که قطع کنند و اگر درد قطع نباشد و دای تیرید
 دیگر دیکند بعد از آن مرهم کوهان شتر استعمال کنند و یا بکرب در آب بجوشانند و با موم
 روغن زرد و بسترند و استعمال کنند و گفته اند که تمام سهار ایکه قوه با قوت کنند و اگر بعد از قطع و یا
 بعد از دوی تیر بواسیر تشنج باشد ملاط استعمال کنند و تخیر زرنج و یا پوست مار قمل همچنین
 کچال و تخم بکاین دانه های بواسیر را ساقط کند و مسهای بواسیر که اندرون مقعد باید که از محاجم
 بیرون کنند و یا سوزج و نظرون ساییده در مراره زرد مخلوط نموده ضماد کنند تا سها بیرون
 آتوقت دوی سم الفار بران نهند و بچ بواسیر و آن ریخ غلیظ بود که در تهیگاه و حوالی نافه
 و کرده میگردد علاج آن تنقیه سودا بود بطوریکه در الیغیر لیا گشت و جوارش کوفی و مالند
 با مدرات خرد و حب قمل و اطریفل صغیر نیز نافع بود تا صورت مقعد که قرصه خشک طرف مستقیم
 می باشد و از آن صدمه می آید اگر غایر نباشد باید که از ایشان بزدند تا آنچه در و باشد بیرون آید
 علاج آن بجای ناصو خورشید کنند و ارام مقعد اکثر باشد علاج آن فصد کنند
 و بعد از نضج از سبیل مار و تنقیه نمایند و مرهم سفید آب باند یا سفید تخم مرغ و روغن گل و ظرف

ارزیر یا سرب خوب بمایند و سائیده آنرا بر مقدار ضما و نمایند و اگر فرین گردد مرهم و غلیظون بنهند
 و چون از علامات درشت شود که ماده جمع میگردد قبل از نصیج باشد گافت تا ناصور نگردد و هر سه
 سفید آب کافوری بر اشتقاق مقدم نفع میکند و مرهم کوان شتر انجلی نیز نافع است و باید که
 طبع را نرم دارند و از آب سرد و حموضات و اشپای قابضه احتراز کنند استرخا بر مضمون علامت
 آن خروج راز و ریاح بی اراؤ باشد علاج آن بعد از نضج از سبیل حارقیه کند و معاصی چاره
 بخورند و مقدار از روغنهای گرم مانند روغن بابونه و زگر بنهند و قبل الطیب قسط و مرهم و سبب
 و مانند آن از ادویه قابضه گرم در آب بجوشانند و غلیظ را در آن نشاندند خارش مقعد اگر سبب
 دیدن باشد علاج آن مذکور شد و اگر مقدمه بواسیر باشد علاج آن مثل بواسیر بود و اگر سبب
 اخلاط مراری و یا بورقی باشد تقیه کند و حجامت باین کین نماید و سرکه و روغن گل یا بنفشه
 طریق هفتم در امراض کلیه نشانه ترال کلیه یعنی لاغری کرده یا سبب المزاج گرم باشد
 و یا سبب کثرت جماع و یا سبب ذاتی است فراغ واقع شود علامت آن سفید
 بول و کثرت آن و در دشت و لاغری بدن و کمی شهوت باه باشد علاج آن ترک جماع
 کنند و تا جیل و فندق و مغز چغوزه و بادام با عسل مجون سازند و بخورند و هر سه کلیه چربی بط
 و مرغ خوردن مفید بود هرگاه حرارت باشد از لبوب بارده مانند شماش و مغز که و و پنبه آن
 تقویت نماید ضعف کرده علامت آن بول مانند خما که گوشت باشد و در دشت
 و کمی شهوة باه بود و اگر سبب الی باشد علاجش گفته شد و اگر سبب المزاج باشد تبدیل مزاج نماید
 و اگر مادی باشد تقیه کند و اگر سبب بفر عارض شود علاج آن خود را از تقیه آرد و بعد
 از آن تقویت کرده از لبوب مذکوره نماید و ادویه قابضه برگردانند و مالدین روغن
 با سرکه نیز مفید بود و شیر کوه سفید و شیر شتر در تقویت کرده بجدیل است و غذا شیرین و کله با

پیه کرده بر مناسبت و همین است علاج ضعف کرده که بسبب کثرت جماع و یا بسبب کثرت مدرات
 و یا بسبب مه عارض گردد و خوردن بیهی و زغور درین باب نافع است و جمع کلیه اگر در سبب
 ریح باشد علامت آن تمدد بلا قفل و انتقال در دلو بود باید که شیر بادیان شیر انیسون
 شیر تخم کلوث و مانند آن از مدرات که شعله حرارت نباشد با گل قند و شربت بزوری یا شربت
 بخورد و در غن گل و روغن بابونه با لادن و اگر گل گیسو و کینه و دیگر مدرات در آب جوشانیده صفا
 نموده بطول کند و نقل آن بر بند دور و زایل کند و کینه نمک بسوس گندم و ریه کاغذ آن بسیار
 مفید بود و چون خنجر آرد ماش بار بجای در بر بند در دفع میشود و قضا و زنده تخم مرغ متعال
 نمایند و اگر بسبب یگانه علامت آن آنست که درد و گرانی در پشت پدید آید و همچون دوا
 دوز بخورد و هرگاه قاروره تمام شب در ظرف سفید جمع کنند اندرون بول ریگ سرخ و زرد و
 گرد علاج آن جریله و ساییده سنگسهای ساییده هر یک یک شصت صمغ آلو ساییده یا صمغ عربی
 ساییده بقدر نیم نیم ماشه همراه شیر تخم خیارین شیر تخم خرزهره خار خشک شربت آلو یا شربت
 بخورد و متعاقب جریله و همچون آن را یکبار بر دو خوردن محولاً با نخاصیت نافع حصاة است
 و پتیر سوطی که نبات مشهور است چون اورا شناسد در آب خیسایند نباتات بخورد و دفع میکند
 و یک عدد کرم شرباب که پر آن دور کرده باشند خشک کنند و باد و آواز ده متعال آب حلیت چو
 سه روز متواتر بنوشند از برای اخراج سنگ اقباس بول مجرب است و خوردن بیهی
 نیز برای سنگ کرده و مثانه فایده میکند و بطول گل گیسو متعال کنند و نقل از آلو اگر ازین قند فایده
 نباشد قوی نماید و تقویه از قضا و سهل کند و باد و پیه متعاقب صمغ آلو و مانند آن یا با
 و همچنین با دویقه قوی عضو مانند سینه و منبل الطیب و اگر در دشت باد و پیه که با نخاصیت مسکن بود
 باشد مانند تخم کرفش و تخم شبت و یا دویقه که بسبب ترکیبش باید داد و همیشه ازین باید کرد و

دوائی میدارد در نیاس عیب است و اگر سببیم باشد و اکثر آن گرم بود علاج آن فصد سلیق
 از جانب م کند و لعاب سهول و لعاب اندو شیره عذاب نذ آن با شربت بنفشه بخورد و ضماد کرده
 جوا استعمال کند و آلودن روغن گل و روغن بنفشه با موم نیز مفید بود و اگر حاجت تنقیه بود بعد از
 نضج نه سهل بار و تنقیه کند و آب کاسی بنمر مروق و آب عنب الثعلب مروق نافع بود و اگر ماده
 اراده نضج کند باید که تخم کتان تخم خلی جلیه با نبات در آب کج شانه و صاف نموده بخورد و همین روغن
 و روغن کجد سائیده ضماد نماید و در آب جوشانیده نطول سازد و نضج یابد و بعد از نضج سیرک
 غبار آسیا آرد کرده و ضماد افروخته بکار برد و آنچه در اصل نیز نذ ما هر شود و ضماد کنند نیز
 انضاج ورم کرده بنیاید و هرگاه نفع نشود و ده از راه بول بیرون آید تخم خیارین تخم خرپوزه خار
 با شربت زردی بخورد و تخم شاش با شیر خر نیز عصاره از ده پاک میکند بعد از آن سفوف طرح چهار شاه
 با مدت بخورد و اگر سببیم کرده باشد علاج آن گفته شد و اگر سببیم گرم کرده باشد علامت آن درد
 و قطن بود و خروج خون و ده و تن بول باشد علاج آن فصد قی کنند و قرص که با دو قرص کلان
 و قرص کالنج و مانند آن با دو و سه مغز مانند نشاسته کثیر اصنع عربی آبخیزد و لعاب سهول و لعاب سببیم
 تخم خیارین و شربت بزوی و دیگر مدت خورد و چرب کرده که عبارت از انجبار شور کرده بود
 علامت آن حرقت بول و خروج قشور سرخ بامده باشد و درد و کد و دغدغه و نخ در موضع
 کرده بود علاج آن قی نماید و فصد با سلیق از جانب مض کنند و بعد از نضج سهول بار و تنقیه
 سازد و بعد از آن تبرید و عطش کاند و نبات و الیز و سائیده با کل ازنی میخته همراه مدت
 خورد و با سلیق آن چنان باشد که همیشه مریض تشنه ماند و چون آب خورد در اندک مانی بی
 دفع شود علاج آن قرص کافور و قرص با سلیق قرص کلان و قرص طایر با مزیات قابضه تناول
 کند و یا با الفرج و ما انجبار نبوشد و از آب سرد مکرر قی کند و آب ترش و لعاب بز قطونا و آب

ابو نجار نیز فایده نیاید و دوغ جنرات ترش که غلیظ باشد خصوصاً که از شیر گوسفند ساخته باشند
 در برف سرد کرده خوردن آن فایده بسیار است و ضماد صندل نماید و در آب سرد غوطه بخورد که
 بدنش سرد شود و در بنیاب مفید بود و قرشی گفته که خوردن سه تخم مرغ که شب در سرد کرده باشد
 باشند درین مرض نافع بود و چون بی قرصی شود بر بول گاو و بوم می نماید و مورچه ادران
 می افتد و می میرند در وقت گلوئی خشک زرم سائید باشند و زرمی آینه نهارد و کف دست
 هر روز بخورد و قروح مثانه علامت آن در دمانه و عسل بول و سوزش و تن آن خروج
 ده و قشور مانند سیوس بود علاج آن به علاج قروح کرده کنند و زرد چوب آله بکوبند و قوص
 بپزند مفید بود و چکانیدن شیاف بعضی شیر تر و زرد و مندمه درینجا مفید بود و اگر حرکت بسیار
 باشد چکانیدن مایه لعل یا مار اسکر و نوشیدن آن بسیار فایده میکند و از آن غده حریفه و مال و جماع
 اجتناب کنند جرب مثانه که علامت آن درد شدید باخارش و سوزش و تن بل و خروج
 رسوب نخالی و ده نیز باشد علاج آن نیز شل علاج جرب گروه بود و خوردن و چکاری
 گرفتن از لعاب بهدانه و لعاب اسبغول و شیر خرو و بز و گوسفند و روغن بادام مفید بود و وجع مثانه
 علاج در دمانه مثل علاج در کرده کنند اگر بصیبات با علامت حصات مثانه در دو
 نقل مثانه باشد و خارش و بیخ قضیب و رمل که خارج شود زنگ آن سیاه و خاکسری و سفید
 میباشد و صاحب نمیشود دست بزرگ یا بول بول بیواری بیرون آید و هرگاه فارغ شود باز تقاضا
 بول بود و علاج آن مانند حصا کلیه بود و چکانیدن روغن عقرّب خوردن تر یا ق کبیر
 مشرو و بطوس و درینجا مفید بود و اگر سنگ مثانه ازین تدبیر بیرون نآید باید که شق کنند و بیرون
 آرند و این عمل در سن ده سالگی بیاید و مابعد ازین خطر دارد و جالینوس گفته که انگشتری آن
 حور و داشتن و پوشیدن منزه که در آن میخی این بافتت حصا میکند و باز پیدا

نشود و درم شانه اکثر آن حار باشد علامت آن در دوشید و اتفاح عسانه
 و احتباس بول و برز و تپکم و نهیدان باشد علاج آن نیز مثل علاج درم کرد بود و اگر که ادره
 مستعمله در امراض شانه می باید که قوی باشد و از اشیا بار دهنه قابضه نمایند ازین آرد جو
 کنند و قیرو طی کاسنی ضما و کنند و بعد از چند روز ضما دسم کنند و نوشیدن شیر شتر از برای کلل درم شانه
 بی نظیر است جمود درم در شانه گاهی خون که از بگرو یا کرده در شانه میریزد و بچند گاهای
 به سبب ضرب یا سقط رگ بزرگ در شانه منشق میشود و خون بسته گردد و علامت آن کرب
 غشی و بر و اطراف و عرق سرد بود علاج آن سکنجین غنصلی با خاکستر خوب انجیر بدهند و در شانه
 خورند و اکلیل الملک با بونه و مانند آن در آب بچوشانند و ضما و کنند و در آن نشینند و پیرایه خرگوش
 در اخیل بچکانند و علاج حصاة کرده کنند و اگر ازین فایده نشود شق کنند و خون بچد راس و در آن
 ریج شانه که علامت آن تمد و بلا ثقل بود و علاج آن از مالیدن روغنهای گرم و خوشبو کنند
 و از بسوس گندم و نمک تمید نمایند و از ادویه حاره نطول سازند احتباس بول معمر آن اگر
 بسبب ام یا حصات یا ریج غلیظ باشد علاج آن در در شانه مذکور شد و اگر بسبب بچاد خون
 باشد علاج آن در جمود درم شانه گذشت و اگر بسبب طلوع باشد که در مجاری بول حادث شود
 علامت آن تقدم راحت و خوردن اطعمه غلیظه و ثقل عانه بود و علاج آن مدرات قوی مثل نیل
 تخم کرفش و دو تخم تخم صحرایی را در آب جوشانیده و صاف کرده و شربت بزوری و دانه نموده
 بخورد و همین ادویه را در آب بچوشانند و در آن نشینند و ادویه حاره مانند روغن شبت کالد
 و در اخیل بچکانند و اگر غلیظ صفر اوی باشد که بر شانه ریزد و علامت آن سوزش و زردی
 بول بود علاج آن بجلج حرقت بول که بسبب ت و بوزیت بول باشد نماید و اگر احتباس
 بول بسبب جس قصد او یا بسبب طبع یا اشتغال ضروری باشد علاج آن از ادویه مژ و ادویه

مرغیه نطول کنند و شانه را از دست نماند و بر رغن بلسان رغن گل مانند آن باند و
 خوردن چو تند بقر یکماشته یا برگان از برای رفع جبین بول مجرب است اند چون شوره قله
 و خردل هر یک بقدر نیم سیر شاهی کوفته و پخته بخوراند بول بسته را بکشد و نیز شوره قلمی نمک
 ترب جو اکهار بقدر دو دوماشته کوفته و پخته با سی شیر گا و خوردن در نیاباید عظیم و بزرگ
 نیل در آب بپزند و همچنین تخم قرطم و کسب و بجزات ساییده بر عانه ضام کردن مفید بود و شامخ
 زعفران در سراج قضیب دن و همچنین پندیده در سوراخ ذکر داشتن بالی حاجت موجب رار
 بول است و دهن شوره و کافور و اخیل و طلا کردن آن بزاف نیز فایده میکند اگر کبوتر سیه اکشد
 و خون آنرا بر زمار چکاند و شکم آنرا شکافته گرم گرم بر زمار بندد و قوت شانه را برکت می آرد و هر یک
 گوش گامیش بزاف بالیدن فوراً بول را بکشد و شیاف نمک طبرزد و نیز در بول می کند نقطه طبر
 بول حالتی باشد میان احتباس استرسال اگر بسبب احتباس بول باشد علاج آن در احتباس بول
 گفته شد و اگر بسبب طحله حاره باشد علامت آن زردی و سوزش بول علامت غلبه صفرا بود و
 علاج آن مانند علاج حرقت بول که بسبب یقیت بول باشد باید کرد و اگر بسبب دمی مزاج شانه و
 استرخای عضله آن باشد علاج آن ببلع بول که بسبب دمی باشد باید کرد و معاصین گرم
 یا بخورد حرقت بول اگر سوزش بول بسبب حدت و بوقیت بول باشد علامت آن حرقت
 مزاج و گلبنی قارور و عدم خروج مده و قشور بود علاج آن بنادق البزور همراه لقا است و بول
 در عقیات بر آورده و شربت نبشته داخل نموده بخورد و از آشپزخانه و حمامه و حلیفه استراکن
 و بیکار می از شیاف بول فوراً شیرین یا شیرین تر یا شیرین تر بگیرد و کشنیر خشک نیل و فوسفور سفید
 آله مفسر در آب ترکند صبح از اما لیده صاف نموده شربت نیل و فوسفور بخورد و درخت کبلیه
 قدر می میان ته شق کنند و شرب فی بطوری نهند که آب از آن دظون بیاید آنرا بگیرد و قوت

حاجت بد و اگر سوزش بول از قرحه باشد قصد با سلیق کنند و شیر تخم خیارین شیر خار شک
 شیر تخم خرپوزه در عرقیات برآورده شربت بزوری داخل نموده بخورد و بعد از چندی که قرحه از
 مده پاک شود همراه دوای مذکور بخاشه قرص گلناریا قرص کهر یا و یا قرص شبت مانند آن که اندک
 قرحه کند باید داد چون یکدم پوست بخیخ فاصله را ریزه ریزه کرده در آب شبت کنند صبح اندکی
 مالیده صاف نموده بنوشند بجهت حرقت بول و سوزاک مکرر در تجربیه رسید است و قرص کلنج
 نیز در نیایافع است و چون گیر و یکدم دال نخود مع پوست یکدم و یک نیم پا و آب تر نموده صبح
 بطور یکسان بپاشند و وقت تشنگی شیر گا و بخورد در سه روز صحت یابد و متوقف قلعی نشود
 همراه تبرید مذکور بپوشند نیز سفید و سفوف زرد چوب در از الله قرصه که نه مجرب و آزموده
 است و چون کثیر اصنع عربی بقدر دو دو ماشه شبت در آب تر کنند صبح مالیده صاف نموده یا مالیده
 بنوشند از برای حرقت مثانه و سوزاک مفید بود و بر گریسته یکدست گلوست ملاجیت
 هم از برای قرحه سوزاک فاع بود و زروق یعنی بیکاری شب یا از برای قرحه جدید و قديم مفید
 و زروق اطریفل شمال یا نیز سفید و اگر تیرید مذکور بعد از قصد با سلیق و سهل کند انفع خواهد بود
 و مار الحبن از برای سوزش بول نیز فایده میکند و اگر حرقت بول بسبب کلیه مثانه باشد علاج
 آن گفته شد سلسل بول و اوانست که بول بباراده بیرون آید و اگر بسبب می مثانه میباشد
 علامت آن سفیدی قاروره بلا حرقت بود و علاج آن کند مصطلک از هر یک که باشد یا یک
 در لکند یا اطریفل صغیر آمیخته تناول کنند و همچنین خوردن دیگر ادویه حاره قابضه فایده میکند و غلات
 خوردن نیز نافع بود و شکم چندید تر بار و غن یا بونه و روغن زگرش امثال آن که منخه
 بر مثانه ضاوت کند و همچون کلکلاج نیز مفید بود و گاهی بسبب است باشد و علامت آن گرمی
 مزاج و یکنی قاروره بود و علاج آن باطیس کنند و در عقیق علاج بول کردن موجب

سلسل بول بول در غشاء بود بول الدم خونی که از راه بول آید علاج آن ببلع نفث الدم
 نمایند و حجامت کعب نفع تمام دارد و چون چاکسوست و یکد در بار یکسایند بخورد و بالا
 آن براده صندل سفید شب آب تر نموده صبح مالیده صاف نموده بنوشند برای بول الدم
 مجرب آزموده است و همچنین چهار دانه نرمی را در آب ساییده در خمرات آمیخته در پیاله چینی
 بسته در شب گذاشته هر روز تا یک هفته بخورد خون آمدن از بول باز دارد و چون در بول لزویست
 و غریت باشد از تولد حصاة این نباید بود و نیز امراض گرد منحل بول غلیظ که در آن رسوب یا
 باشد میگرد و بسیار است که از بستن میانی در و کرده شدید پیدا می شود و قوی در اکثر امراض کرده
 سود دارد و آشامیدن آبی که از شمشه این بر آید مقوی شانه است و همچنین آب بن تاب نماون
 اشیا برای شانه استعمال محوضات است و در آشنای غذا آب خوردن مانع حدوث سنگ شانه
 است و جنین باعث آن و جماع طویل بی انزال مورت آفت مجاری بول بود و طریقی مجیم
 در امراض اعضا متناسل نقصان یا به اگر بسبب تر خای قضیب سردی عصاب
 آن باشد علامت آن کثرت در قوت منی و سهولت خروج آن بغیر از انتشار بود پس اگر قضیب
 در آب سرد کوچک شود و لاغر و سست باشد علاج آن بطالع خالچ کند و همچون لبو کیه فلاسفه و مانند
 خور و واطلیه بیه باله و اشیا عطره بویید و اگر متقلص نشود و لاغر باشد علاج پذیر نبود و اگر استرا
 ضعیف بدن و ترک جماع باشد علاج آن در قوت منی گفته شود و جو ب دویه و اطلیه مساحین
 نافع استعمال نماید و اگر چه مندی را نیم داشته با برگ تنبول بخورد از برای تقویت باه و دیگر امراض
 بارده مفید بود و اگر شش ناک و من مندی را نشا تا چهل و یک روز بخورد و درین مدت جماع نکند
 قدرت خدا مشاهده نماید و اگر نقصان باه بقلیت منی باشد علامت آن قلت خروج منی و
 منی یا بضعیف بدن و کمی غذا بود علاج آن غذا بر جید مانند گوشت های نرم مرغین یا جیل باشد و

حلو از نشاسته و بادام و پسته و مانند آن و زرد می بقیه شیر شربت خور و شیر نجیب دن نیز نافع
 بود و ترک جاع نماید و خود را در عیش و عشرت دارد و یا بسبب دت آلات منی باشد علامت آن
 انجماد منی و عسر خروج آن و انتفاع از اشیاء حاره بود و علاج آن معا حین گرم مقوی باه و مجون
 بسوب کبیر و زنجبیل پرورده و واء البصل تناول کنند و اگر بسبب ت آلات منی باشد علامت
 آن غلظت منی با سرعت انزال بود و از مبردات نفع یابد و علاج آن از مبردات کنند و یا بسبب
 آلات منی باشد علامت آن غلظت منی و انتفاع از اشیاء مرطبه بود و علاج آن از مرطبات کنند
 و واء الزنجبیل بخورد و اگر بسبب ت آلات منی باشد علامت آن منی رقیق بود و علاج آن از اشیاء
 یابس مانند زیره و دارچینی کند و یا طریقل صغیر و مجون بزور و مانند آن نافع بود و اگر بسبب دت
 رطوبت باشد و این اکثر بود بسبب دت ویوست و حرارت ویوست علاج آن مرکب علاج
 مفردات کنند و حرارت و رطوبت سبب نخرض نمیشود و اگر نقصان باه بسبب ن منی و فقدان
 ریح آن بود چنانچه نگلی وافیونی را میباشد علامت آن کثرت منی و جمود غلظت آن باشد و علاج
 مجون زرعوئی و مجون بزور و دیگر معا حین و واء المسک سفوف مخمر خورند و رغن عافیه و حار
 استعمال کنند و اگر نقصان باه بسبب ک جماع واقع شود و علاج آن اغذیه باهیه مثل شیر و مکر و ماهی
 تازه و زرد می تخم مرغ و کله و هر یسه بخورد و شنیدن حکایات که متعل بر رغبت جماع باشد و نظر
 در تصافد حیوانات مهیج آید یعنی بود و در تقویت باه فائده غذا از یاده ترازد و الود و از تخمه و کثرت
 شرب آب و کثرت استفراغات و مجففات منی و غلظات ریح و حوامض و محذرات و تبرید
 کثیر احتراز کند و اگر بسبب و همیه باشد از الود هم بطایف الحیل کنند و اگر بسبب قلب باشد
 علاج حقیقان کنند و اگر بسبب دماغ باشد تقویت دماغ کنند و همچنین اگر بسبب جگر و یا معده
 و یا کرده باشد تقویت بر واحد کنند و اگر قلبیت ریح باشد علامت آن سلامت عضلات قلب است

و کثرت نمی باشد علاج آن اودویه و انغذیه با سه لفاخم بخورد مانند پیاز و تخم و گلر و انگور
 با قلا و پسته و گوشت بره و مرغابی و کبوتر و انجیر و شیر و چون شیر بیش از دیگر کم کنند و خرقة را
 در آن تر کرده بر فو کرهند و چون خشک شود باز چنین کنند و کوزه شود و اگر عمل بخیل بر قصب
 بالند یا هر که مجامعت کنند موجب سستی گردد و کباب یا حلیمیت در دهن گیرند و آب از قصب
 بالند موجب لذت شود و قفل و زنجیل یا ستمو یا با عمل بر فو کر طلا کنند همین عمل نماید و عروسک در
 بندی میره گویند در روغن ماده گاو بریان کنند و پنجه بگردانند پس از آن قصب بالند و
 مجامعت کنند هر دو مشتاق یکدیگر شود و طرقات که در قرا با دین مذکور است استعمال نمایند و
 مرد در دل زن پیدا میکند و طلسمی منزل نیز همین فعل میکند سعادت انزال اگر قصب
 قوت باسکه بواسطه برودت و رطوبت باشد علامت آن نمی کثیر رقیق خارج شود و آن
 علامت حرارت نباشد علاج آن تنقیه با نم از قی و سهیل کنند و عانه و خصیه را بر روغن قسط
 و روغن زگن مانند آن بالند و سفوفات و غیره استعمال نمایند اگر سبب آن باشد علامت آن
 حدت و لزج نمی بود در حالت خروج علاج آن از مبروات کنند و اگر سبب آن اعضا ریشه بود
 در حالت نقصان باه نیز باشد علاجش گفته شد در وقتی و مذی و دومی نمی از فضل
 بهضم چارم پیدا میشود و فایده او ظاهر است و مجرای او اسفل است و مذی رطوبتی است که
 در ابتدای شهوت جار میشود و با سبب تلین مجرای نمی بیسولت خارج گردد و مجرای آن بالا
 مجرای نمی است و دودی رطوبتی باشد ازجه که قبل از بول در مجرای او جار میشود و مجرای او بالا
 مجرای نمی است و اگر سبب تلین است آن با علامت آن کثرت خروج نمی در حالت خارج
 بی وقوع ضعف علاج آن جمیع زاده کنند و تقبیل غذا نمایند و دودای قفل نمی خود
 و اودویه که قفل شیر اند تقبیل نمی هم می نمایند اگر سبب تلین نمی بود علامت آن حدت نمی و

حرقت بول و زردی رنگ منی باشد علاج آن شاید بار در طبقه تندیلو فروخته و غنایج رند
 و دوا می بارده که مقل منی باشد مانند گلاب تخم کاهو خرقه بنهول تخم کاهنی و بنج و کشنیز شک
 و صفوف تخم قهقشست تناول کنند و اگر بسبب خا، او عینه منی و سردی مزاج آن ^{ضعف}
 قوت ماسکه باشد علامت آن رقت منی و خروج آن بغیر از نقطه بود و علاج آن دوا می حارک
 منی مانند پودینه و سعد و گلاب تخم سداب شهاب بنج و کون و شونیز و مجون کوفی بخورند و اگر بسبب
 ضعف کرده باشد علاج آن تقویت کرده و در ورشی که در وقت تصور جماع و یا شبیه
 حکایات لذیذه می باشد علاج آن ترک آن کنند و تقویت قوت ماسکه از مساجین اعلیه نمایند
 کثرت احتلام اسباب آن مثل سبابه منی بود و همچنین علاج آن مثل علاج آن چارچهر سرباب
 پشت بندند و بر پشت خواب کنند و برگ پید و نیلو فرو مانند آن بر بستر فرش کرده خواب کردن
 نافع بود و عذ یو طه و او آنست که در وقت جماع براز کند و بیگ استرغای اعصاب تحلیل شود
 بود و این علت بیشتر کسانی را بود که شغل بسیار جماع دارند و لذت بسیار از آن یابند علاج آن
 در حالت خلاجم نمایند و بار از نکلند جماع مشغول نشوند و کل اینی و مصطک و کند و گلاب و
 مانند آن در ربج شربت انار شیرین آمیخته بخورند و از همین او ویشیاف ساخته بردارند و
 تقویت دماغ و دل نمایند او را هم خصتین اگر سرخی رنگ در التهاب شد علامت
 است علاج آن قصبه سلیق از جانب م که گیرند بعد از آن فصدافن یا حجامت قطعی نمایند
 و چسپانیدن از لوزیز مفید بود و تیرید از لعاب بهدانه و شیر و غناب شیر تخم کاهو خرقه و شربت
 نیلو فر کند و اگر از این تدبیر فایده نشود بعد از نضج از سهیل بار و نفعه نماید و او جو غناب شعل کل از
 رسوت صندل سفید و آب کشنیز بنر سائیده ضماد کند و بار چو بکلات سرکه و لعاب بنهول کنند
 و بر نهند و بعد از ابتدای آرد و خود آرد جو آرد قاطع نماید و بعد از آن با بونه لکلیل مالک صبر زده و مانند آن

در روغن گل زرده تخم مرغ آغشته نماید و چون گل بسو را جو شاییده خصیه بند و از برای
 دفع ورم و تسکین الم و اترخای خصیه بیدیل است و تطول از آب آن نیز در قیحا مجرب است
 و ضماد کردن بر که در شراب نخته باشند نیز تافع بود و ضماد بضمه سنگ پشت از برای ورم بارد
 خصیه مجرب است و مغزید انجیر در شیر گاو نخته ضماد کردن نیز مجرب است و کشادن
 رگی که بر پشت ایهام است از دست مخالف ورم و همچنین سوراخ و راح کردن در گوش از جانب
 مخالف ورم و اگر ورم در هر دو جانب است و همین هر دو عمل را از هر دو جانب نمودن و داغ کردن
 قریب بند دست از طرف ایهام از جانب موافق ورم نیز از مجربات است و اگر ورم سوراخ باشد
 از امحاح و شحوم و صمغ و در شراب حل نموده ضماد کنند و اگر حاجت تقیه شود بحب خلط بعد از وضع
 تقیه کند در دختتین اگر از حرارت باشد علامت آن التهاب گرمی خصیه بود و علاج آن
 تبرید خوردن و آب کیوی بنر و آب کش نیز بنر و آب کاسنی بنر و آب عنب الثعلب بنر و مانند آن
 از میزوات ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون هم اضافه کنند و اگر از بروز است علامت
 آن قلت در دبو و علاج آن اصل السوس مقشر نیکو فته پریا و شان و مانند آن در آب جو شاییده
 گل کنند در آن مالیده صاف نموده بخورند چربی بط و مرغ و روغن خر و روغن بابونه و مانند
 آن بمالند و اگر از ریا ح باشد علامت آن انتقال درد و تمدد بلا نقل بود و علاج آن بابونه
 اکلیل الملک پودینه و مانند آن در آب جوش شاییده تطول کند و جید تر را در روغن چنبری
 ضماد کند و تطوئی که برای درد کرده یکی گذشته اینجا نیز مفید بود و در ریا ح سوداوی تقیه
 سودا و اما، الجین مفید بود و اگر بسبب به یا سقطه باشد فصد کنند و رادعه غیر قابضه مانند نیلوفر
 و نبشته و کدو استعمال کنند تعظیم خستین گاه باشد که خستین بزرگ شود نه بواسطه ورم و نفخ
 بلکه فربه شود چنانچه پستان بزرگ شود علاج آن در ابتدا دو پیسره و مخدره مانند خنجر

و پوست خنثاش و حکاکه سنگ من حکاکه سرب و حکاکه سنگ سیاه بکشنیز بطل کنند
 و ادویه که مانع بزرگ شدن پستان است در نیانیز مفید بود و این مرض هرگاه متعظم شود
 علاج پذیر نبود از قلع خنثین اگر خفیه کوچک شود و از کیسه سومی عاتیه بالار و فلفله
 در در و گره ریگی گذشته باید کرد و در روغن بابونه در روغن سوسن بالار و از ادویه گرم مانند
 حلیت و جاذبه فوفون ضا و کند و دوا لی صفت صلابت آن گاهی رگهای خنثین
 سطر شوند و اکثر از جانب چپ دست شود علاج آن مثل علاج دوا لی با دوزم صلب
 بود استرقای صفت گاهی کیسه حلیت و طوبیت و استرخ و دراز شود و علاج
 آن ادویه یارده قابضه مانند ماز و داس گل سرخ و عدس گندار و جفت بلوط و گرنج
 در آب بجوشانند و صاف نموده و طول کنند و نقل آن را بر بندند و بچین ادویه را در آب پخت
 از مار سائیده ضا و کند قروح ذکر و خفیه و دوا لی آن مرهم سفید و مرهم زنگ و مانده آن
 از مرهم مدینه متفید بود و صبر و مردانج و اقلیمائی مغول یا شرابا و کند و اگر قروح کینه باشد حقیقت
 قویه مانند فقاق کند و کاغذ سوخته و مرضا سازند و یا سائیده فرو نمایند و اگر از نرم کله
 باشد فلفله یون باند بعد آن ادویه مدینه را استعمال کنند و اگر قروح داخل قضیب شد علاج آن
 حرقت بول گفته شد حکم قضیب آن فصد کنند و بر آریه حجامت نمایند و تمقیه سودا کنند
 و قدری بایشان سائیده بار و روغن گل سرکه و آب کشنیز بزمیخته ضا سازند و قضیب گرم شود
 و سائیده تخم مرغ را طلا کنند او را مرهم قضیب آن مثل علاج ادرام خنثین باید کرد و اگر کینه پستان
 زو بر نفس قضیب باشد و اگر قروح در پستان باشد بر دوا لی قضیب پانیدن مضایقه ندارد و آنچه
 مخصوص بقضیب است در دوزم حار و گندار و ورق گل پوست امار در آب بجوشانند
 و بکوبند و در روغن گل آینه ضا سازند و در دوزم بار و در دوزم خطمی شسته خرمادر روغن بابونه

و سرکه آینه خناده نماید علاج ثانیل قضیب علاج سائر ثانیل است شقاق قضیب علاج
 آن بجلال شقاق معده کند سده مجرای قضیب اگر سبب باشد علامت آن سوزش
 بول و عسر خروج آن بود علاج آن قصد باسلیق کنند و لعاب بنول شیر خرفه با شربت
 خوردن و شیاف بیض شیر و خرد در روغن گل در حلیل چکانند و اگر سبب غلیظ باشد عسر خروج
 بول با حرقت و درد بود و اخلاط غلیظه در بول بیرون آید علاج مدرات حاده مانند بادین
 و بیون و کثوث و تخم خرپزه با شربت بزوری خورد و آوده به ملطه مانند یا بنوعه اکلیل الملک
 مرز بکوش در آب پیوستند و نطول کنند و روغن بابونه و روغن سون در حلیل
 چکانند و گاه باشد که سوراخ قضیب شده گردد و این را بند کشاد گویند علاج آن
 سفوف چهل ذراک آب بخورند و اگر قلیله بویخی در سوراخ قضیب یک لحظه بداند زیاده
 بود اعوجاج قضیب کج شدن قضیب علاج آن مثل علاج تشنج کنند و روغن
 سون زگرش چربی بط و چربی مرغ و مرغ ساق گاو با هم مزوج نموده باند و از دست
 راست بکنند و از چپار بر بندند که تا باز کج نشود طریق نوزدهم در امراض زمان
 ورم رحم اگر بات و ضریان باشد قصد باسلیق کنند و قصد صافن نمایند و گریه و منفع
 و سهیل آنچه در سرام گذشت بآورد و حمل جد و اربتمال نماید و مرهم زعفران و ضماد شیرین
 برای ورم صلب هم مجرب است و اگر ورم تحلیل نشود و آوده کند که جمع گردد علامت آن شدت
 عوارض بود می باید که از لعاب حله تم کتان حقه کنند و در آب گرم بپاشند تا منفع یابد
 منفع گردد و و بعد آن از مار اسل حقه کنند و مدرات خفیفه دهند تا رحم آرنده پاک شود و وقت
 بحر هم مدله علاج کنند و اگر وقت مجامعت خفته بخوان آوده گردد باید دانست که شقاق
 رحم است پس علاج آن در هر شوم کند و هم سفید آب فوری نیز نافع است و جوارش کنونی

و دیگر جوارشات عماره نفع رحم را مفید بود و علاج کثرت طمث مثل بواسیر خونی باشد
 دیک تا یک گندم آله سازم سوده یا شیر گا و هر روز تا یک هفته بخورم و مضامین
 نیز احتباس طمث کند و عاجم باناز زیر پستان نهادن و پستان را از چربی سبزی
 مفید است و آله مقشور یا دیان از هر یک یک توله شب در آب نماند صبح مالیده صاف نموده مگر
 سفید یک توله اضافه نموده بخورد و احتباس طمث جرب از سوده است و حمل ماز و رطوبت
 از فرج زن باز دارد و اگر سیلان رطوبت فیصلاتی بود که در بدن زن جمع شده باشد علاج آن
 بحسب غلبه خلط تنقیه کند پس از آن فرجه و حقه استعمال نمایند و غلبه خلط چنان دریافت میکنند
 که غلبه نوبه دارند و بر آورده در آفتاب خشک نمایند و از رنگ آن معلوم کنند که کدام خلط غالب
 است و اگر سیلان نمی باشد علاج آن مفصلاً در درمنی مردان گفته شد و فرق در رطوبت
 و منی آنست که در منی سفیدی رنگ خلط قوام و عدم عفونت بود چون پوست امتاس
 مشکطرا شیخ بر سیاوشان قند سیاه کنند در آب جوشانیده صاف نموده دهند برای احتباس
 نفاس فایده میکند و خوردن مدرات دیگر نیز نافع بود و گاهی احتیاج بقصد و حجامت
 هر دو ساق میشود و همین است علاج احتباس طمث و اگر بسبب قلت خون طمث متخیر شود
 علامت آن لاغری بدن و زردی رنگ کثرت استفراغات باشد علاج آن اغذیه کهنه
 الیموس باشد بخورند و خود را در پیش و عشرت مشغول دارند قروح و بثور رحم علاج آن
 فصد با سلیق کنند و بعد از نفع از سهیل بار و تنقیه کنند و در امراض رحم فرجه و حقه بهتر از
 سهیل بود و ققم یعنی پتنگ مانند آن در آب اندرون آفتاب جوشانند و مرصه در آن
 بشانند و کنند از روت و مالاخوین جوز السرو مانند آن در آب بارنگ شسته لته بدان
 بر دارند و اگر قرحه در قعر رحم باشد از همین دوویه حقه کنند و قرحه که بر او مانند آن بخورد و اگر

از قرصه بدویرن آید اول از روغن گل و روغن نقشه ناره السک و یا ماله اصل حقه کند و در هم بپزیند
 باروغن گل محول نماید و آنجا که ماده حاده با حقه کردن از اشجوتنا سبب و از اششای ماده قلیه
 مانند حبالتس کلند و گز مانج سائیده باروغن گل فرزجه یا حقه کند و اگر بار قرصه در دستید باشد
 اینولند از عطران با شیر و قتر استعمال نماید حکم رسم و اوالتس که هر چند باری
 میاست کرده شود و سیرنگر و دطلال بعد از فصد نقیه سودا اطلیه بارده و روغنهای سرد را
 و فرزجه نفع معنی بود بوا سیر رحم چون فم رحم بد کشاید چیزی بلند مانند سبب
 شود و از لمس نیز دریافت میشود و از آن رطوبت مانند دردی خون سیاه رنگ می آید
 علاج آن مانند بوا سیر متعدد بود و قضا و اقلیمها و مانند روغن زکری و روغن سون
 نیز فایده میکند کثرت اسقاط و اوالتس که زن بسخت شود لیکن بگه تواند داشت
 اگر بیه عارض خارجی مثل حرکات غلیظه و غصبت باید که از آن احتراز کند و آنچه برنی
 بود اگر بسبب طبع رحم میباشد علاج آن عادت قی کند و بعد از نفخ نقیه از سهیل گرم
 حب یا ریح نماید و دوار السک و معاجین گرم بخورد و از روغنهای حاره حقه کند
 و اگر بسبب حباس طشت باشد زیرا که بسبب حباس غذا بخین نمیرسد ساقط میگردد و علاج آن
 در حباس طشت گفته شد و اگر بسبب غری حامله باشد که از غذای او چیزی زیاده نماند که
 خین آن غذا کند علاج آن بعد از غذا حمام نماید و هر یک در روغن و سکر و شوبای چوبیغ
 فر بخورد و اگر بسبب یخ غلیظه باشد علامت آن قرا قرفخ و اسفلح خانه بود و علاج آن جوارش
 کمونی و مانند آن خورد و فرج و خانه قطن را بر روغن سوسن زریق چرب تیز و حقه کند و شکو
 نار جیل تناول فرماید و بعد از نفخ نقیه از سهیل گرم سازند و اگر اسقاط شود می باید که گر هانس
 پنجد و طوس مس بخت پوست اثر و دوده کپاس بر کین توله پوست امدان بگتوله

در ده تا
 باشد در
 بد در
 عبت الله
 بست
 بارده
 و صا
 آن
 بد بو ش
 بکاله و
 بسبب
 بر و
 علاج
 و این
 و حب
 اس
 شکو
 پتا
 زو

در ده انار آب جو شانه هرگاه هبوم حصه سوزد صاف نموده آب نر بجای غذا و آب شانه
 باشد و روز چهارم کله پی در آب جو شانه آب آنرا بدردال از که باقی مانده است و قشتم
 بدرد و روز پنجم نان موتهه بقدریکه دایم بخوردن دید و بجای آب عرق بادیان و عرق
 عنب الثعلب عرق گاوزبان بدرد و بعد از چند روز نان گندم بادال موتهه خورد و روز
 بست و یکم اندک اندک روغن زرد و شروع نماید و تا چهل روز بر سر از همه چیز دارد و از آشپزی
 بارده و حرکات متعینه بر سر واجب است احتیاق رحم بصبح مانند مادرین کف نمایی
 و صاحب این مرض چون بهوش آید آنچه برودار و شود بیان میکند بخلاف مضر و علاج
 آن در وقت حدوث آن علاج غشی کنند و بعد از افاق چیزهای جو شوار و دود و چیر
 بدوشل چند شتر و سیر و میانه بوز و غنچه و شک و عطر بار و غنچه چلبی یا مینر و فرج و رحم را
 بکالد و بعد از نضج تقیه سبیل حار و حبس راج کند و از قبول و خوا که و طمع بارده احتراز نماید و اگر
 بسبب احتباس طشت باشد تدریکه در احتباس طشت و نفاس گشته بکاربرد و فرج و رحم را
 بر روغن بابونه بکالد و اگر بسبب م جماعت باشد جماعت کند و اگر زن بکره باشد بهترین
 علاج آن تزویج بود و زنی را که استن نشود و عقر گویند و اگر بشواری استن نشود و عقر گویند
 و این اکثر بسبب و دت و رطوبت رحم میباشد علاج آن بعد از نضج تقیه از سبیل حار و
 و حبس راج کند و تر یاق فاروق و معاین و جوارشات گرم بخورد و فرزند زعفران
 استعمال کند و شیاف جوز بواسطه استعمال نماید بعد از آن جماعت کند و بهترین
 شکل جماعت آنست که مرد بالا زن باشد و زن بر پشت خواب کند لیکن باید که پیش از جماعت از مالیه
 پستان و کنج ران و سودن سر و گردن فرج و مانند آن مشغول شود پس هرگاه بیست چنان
 زن تغییر شود و دم دراز دارد از کشد و بر وی پد آنوقت دخول کند و منزل گردد و باید که

م بلیقون
 با دة فایده
 شدید باشد
 بد بان
 ای سر دال
 ح معلوم
 می آید
 غن سین
 نب
 آنچه برنی
 بل گرم
 نه کند
 علاج آن
 مانند که
 جو صغ
 ن جوارش
 و شکو
 و بانس
 و کتوله

بعد از جماع اندکی زن همان هیئت بماند و رانهای خود را بهم فشار و علامات منی که موله
 باشد آنست که سفید و لزج و براق باشد و گمن آن نشیند و بوی آن مانند طلع و یاسمین باشد
 و علامت جمل آنست که بعد از جماع منی از فرج خارج نشود و در میان ناف و فرج ورود
 دریافت کند و زن را از جماع نفرت باشد و حیض منقطع شود و از علامات مجریه اطمینانست
 که سیر بردارد و اگر بوی طعم سیر از دهن بیاید دلیل است بر آن بود و زنی که به سیر استن شود
 رنگ رویش نیک بود و پستان راست بزرگ شود و وقت ایستادن اعتماد بر پای
 چپ کند و آووی که معین حمل است از بجهل بول فیل است باید که وقت جماع و پیش از جماع بخورد
 زن و بدو تخم انجدان نیز درین باب مجرب است و بر داشتن جمیع نیربایه خصوصاً نیربایه گرش
 بعد از طهر معین بر حمل است و همچنین فرزه از مثل شکر و مثل الطیّب خسته اشعاب و غن بلسان
 و روغن بان و روغن سوسن نیز نافع بود و اگر سبب محقر زیادتی خبری زن باشد قصد و
 استغفار کند و اگر گرسنه دارند و ریاضت کنند و اطریفل صغیر و الک مستول با جوش کفنی
 آمیخته بخورند و جماع بریت را کعب نمایند و اگر سبب قصور است باشد باید که پاره از عطریات
 بطرف رانها و خارج فرج بماند سودمند بود و طلائی علق بر قضیب انداخته قضیب بزرگ کند و
 اگر قضیب بخیری درشت بماند بعد از آن زفت رومی بار و غن یا عین طلا کند همین عمل کند
 و باشد که منی مرد و زن با نخاصیت عقیق باشد و امتحان انچنان کنند که هر دو منی را در آن اندازند
 پس هر که در آب بایستد نقصان در آنست و یا بول هر دو را گرفته برنج درخت که دو کا هو
 اند آن بر آن اندازند هر بول که شک کند در آن قصور است و گفته اند که هفت دانه کند و هفت
 دانه جو و هفت دانه با قلا بگیرند و در ظرف گلی نهند و مرد و زن بر آن بول کنند و هفت روز
 گذارند پس هر بول که بر و باند از آن قصور نیست و گفته اند که تر قضیب بر روغن آلوده جماع

کردن مانع حمل است و همچنین برداشتن طفل بعد از جماع و فرزند ساختن سرگینش و سرگین
 فیمل باشد و اگر سرگین فیمل خشک کند و باشد بخوراند نیز برین عمل کند و گاهی احتیاج میشود
 بطرف مضیقات و لذذات و معطرات و محففات فرج بواسطه الفت طرفین که باعث علوی
 و حفظ نسل است و حمل مضیق استعمال سازند و گردانند در انجان فرج عجیب است و قطع سنج
 را بر دارد و بعد یکس تنگتر مثل آن کرده شود و بر پیوستنی در روغن گاو بریان کند چند آنکه بگذارد
 پس روغن بر تخصیب آن در مجامعت کند هر دو مشتاق بیکدیگر شوند و طلائی خایه گر بسیار
 و حمل میوه سالمه استعمال کند و اگر گوشت مموله خشک کرده سائیده در عسل آنیمه در فرج بماند
 مرد فریفته زن شود و از بیارها رحم علقی است که مشابهت بجمل دارد و آزار را جاکونید و
 فرق بدان کند که در رجا شکم سخت تر از شکم حامله بود و دستها و پایها مانند صاحب آفتیه
 بیامسد و کثرت جثا و سوء الهضم و قرا و بود و پیش از حرکت جنین حرکت محسوس شود و وقت
 حرکت پس بعد از سه ماه و دختر بعد از چهار ماه بود علاج بعد از نضج از سهل حال و حسب ایام
 تقیه کند و معاجین گرم کاسریلح استعمال نمایند و تریاق اربعه بادرآت مفید بود و طریق
 بستن در مرض صفاق و ثرب و مراقق آن باشد که لیساق صفاق
 یا اتساع مجرین که بالاسی انشین در کنج ران است جسمی نفوذ کند و یکمیشین فرد داید
 آنرا قیله گویند و باشد که آن جسم در عانه متجسس شود و آنرا قفق الاربعه گویند و اکثر
 آن صفاق حوالی ناف بگافد و پوست شکم سالم باشد و یا ثرب در روده از آنجا برآید
 آنرا قفق البطن گویند و اگر جسم نافذ اسعا یا ثرب باشد علاج آن انچه مذکور
 شده است آنرا از دست رد کنند بعد از آن ضا دقا بوض و مسد و همچو ضا دقش را کنند
 ضا د کنند و بهترین علاج آنست که اول از دست رد کنند بعد از آن کثره آفتیه که طریق ساق

آن انگران میدانند به بند و اگر نافذ ریح باشد علامت آن قرار بود و چون دست
 بر آن نهند و باز گرد و علاج آن از مثل جوارش مومنی کنند و آنچه محلل ریح باشد استعمال نمایند
 و دروغن با بوز و قسط و شربت بالند و از چیزهای بادی اعتدال نمایند و اگر رطوبت مائی نماند
 شده باشد از ادره گویند علاج آن نشتر زنند و رطوبت را برون کنند و داغ بنند و یا
 مرهم مندره استعمال نمایند و چون خود کند باز چنین کنند طریق لبست و یکم در امر
 پشت و انیصل بجا اگر زوال فقرات پشت جابت قدام باشد از انقصاص
 گویند و اگر بجانب خلف بود از احدیه گویند و اگر باین زوال باشد از التواء خوانند
 و سبب آن اگر در دم حار باشد که در عضلات فقرات حادث شود و سبب غنط فقرات است تا ایل کند
 علامت آن وجع شدید و تشنگی و تب حاده و غنط نبض بود علاج آن فصد
 با سلیق کنند و بعد از فصد از سبیل بار و تقیه کنند و در سبیل دویم یا سویم سبلی و سورنجان بهری
 نیز اضافه کنند و آخمده ملینه یا ناله طبع و تخم کتان و تخم خطمی و پیه منخ و پیه بط و نرساق
 کاه و ضا دهند و روغن گل و مانند آن بگیرم کرده بالند و اگر سبب ریح غلیظ باشد از ریح
 و فرس گویند و علامتش آنست که بعد از در پشت حادث شود و تشنگی شد علاج آن
 بعد از فصد از سبیل حار که در آن پهلجات هر یک شمشاد و سورنجان پنجاه بوزیدان رسیده
 نیز اضافه کرده باشند تقیه کنند بعد از آن حب سورنجان خورند و طریق استعمال این مثل حب
 الماس است و فقرات را بر روغن قسط و روغن خروع بالند و بر موضع متقصع محاجم بمانند
 اگر سبب ریح غریبه باشد علاج فلاج کنند و اگر سبب شره و منقطه باشد حقنه کنند و در فقره
 موضع آن کنند بعد آن با دویه قابضه مانند قسط سبیل الطیب سیخ
 ساینده باخل خمر ضا دهند و رویش است اگر سبب دی مزاج و یا زادی غنیم باشد علامت

آن بتدریج حادث شود و بسبب یا ضمت تسکین یابد علاج آن علاج ریح افروخته
و بجای که داده نباشد فقط تدریج از روغن های گرم که نهایت میکند و اگر تسبب و کثرت علاج
باشد علاج آن ادرمان حاره بماند و ترک سبب کند و اگر بیشمارکت کرده باشد علاج آن
گفته شد و اگر بسبب تلک بزرگ باشد که بر پشت واقع است علامت آن آنست که با وجود
علامت غلبه خون در دوضربان در تمام پشت از ابتدای فقرات پشت تا آخر فقرات
قطن باشد علاج آن فصد با سلیق کند و بعد از فصد تقیه بهیله یار کند و در خواص هر قی
اسباب آن مثل اسباب و پشت باشد و در اکثر غلبه و ریجی بود علاج آن بعلاج در پشت
کند طریق ثبت دوم در دوا و کما لقیل و در دوا و فاصل و فقر عرق
و مالی علقی بود که عرق ساق و قدم فراح شود علامت آن رگهای سبط گرداگرد ساق
و قدم ظاهر شوند علاج آن فصد با سلیق کند و بعد از آن فصد عروق ممتد نمایند و از دست
بماند و پیش از آن خون به تمامه بیرون آید و تقیه سودا بهیله یار میکند و ترک یا ضمت
و از اغذیه مولده سودا احتراز سازند و اگر لقیل آنست که ساق و قدم مانند پای نیل بزرگ
علاج آن مانند علاج دوا بود و بعد از تقیه در اینجا فصد فیض حجامت ساق پا و چوب پایند
ز لوب بسیار مفید بود و ساق تا از انوار عصا به حکم بندند و اگر سبب بلغمی باشد علامت آن
غلظت ساق و بجزارت و کمودت علاج آن بعد از الضح از بهیله گرم و حبس ریحان کین و در
یک مرتبه قی کند و تعلیل غذا نماید و از اغذیه غلیظه و قبول و فواکه بارده احتراز کند و کند ریحان و تبخیر
سفید بی ریشه نیم با سائیده و در طریل صغیر آمیخته بخورد و طلا بخرطلا کند و جمع مفصل در دست
بود که مفصل های دست پا حادث شود و اگر در مخصوص در و انگشت های پا خصوصاً
انگشت زبانه از فقر عرق نیند و ما در این مرض اکثر کتب بلغم و صفرا یا از سودا و صفرا میباشند

و از خون صرف و خون صفراوی نیز حادث شود و انصفا صرف بسیار کم میباشد پس اگر ما
 دمووی باشد علامت آن سرخی و غلظت ورم و شدت ضربان باشد علاج آن اول فصد
 با سلیق از جانب در دکنند و اگر در هر دو جانب درد باشد از هر دو جانب فصد نمایند بعد از آن
 تبرید دهند و بعد از تفریح از مسهل بارد که در آن ملیحات و سورنجان باشد تنقیه کنند و عطای زرد طلا کنند
 و صندلین و ورق گل سپاری چاهالیه یا میثاق یا و مانند آن از ادویه رادعه قابضه با سرکه و آب
 کشنیز سبز آمیخته ضما دکنند و اگر درد شدید باشد افیون زعفران و سیر و ج و مانند آن از ادویه خنجره
 اضافه کنند و در انتها اندکی ادویه محله مانند خطی و بنفشه داخل نمایند و بعد از آن اکلیل الملک
 یا بونه را افزایند و ضما دکنند از تنقیه مناسب و اگر ماده قلیل باشد پیش از تنقیه هم ضما در وقت مضایقه
 ندارد و علاج ورم صفراوی که علامت آن شدت درد و التهاب باشد مانند علاج ورم دمو
 نمایند مگر آنکه درین قسم تبرید و تسکین زیاده باید نمود و از ادویه بارده که در آن قبض نباشد مانند
 که و و کا هو و کا فور با سرکه و آب کشنیز سبز سرشته ضما دکنند و در اینجا احتیاج ادویه محله نمیشود
 ضما دسبتول برای ورم حاره مفصل از مجربات است و چون سورنجان که خصوصیت بسیار
 بمفاصل دارد داخل کردن آن در مسهل واضحه او جامع مفصل حار و بارد است و اگر ما
 سرکه کب بلغم و صفرا باشد علامت آن سفیدی رنگ قلت التهاب درد و رخاوت ورم بود
 اگر مرکب سودا و صفرا بود علامت آن قلت درد و تند خشکی و سیاهی موضع و صلابت ورم
 بود علاج آن سورنجان شیرین ساسمه مصطلک سایه باده بوزیدان ساییده
 هر یک یکجا شده در گلفند آمیخته همراه شیر بادیان شیر تخم خیارین شیر خار حاک شیر
 تخم خرپوزه در عرقیات برآورده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بخورند و معجون
 سورنجان همراه تبرید نه کور بسیار فایده میکند و معجون عشب نیز در دنیا مجرب است و از ادویه

محله عینه مانند اکلیل الملک با بونه و شبت و خطمی و صبر و لعاب حلبه و تخم کنان ضاد نماند و روغن
 بیدانچر و روغن خبابانند خصوصاً که سورجان تلخ و سیخ فی وجد و در خطای دران انداخته
 باشند و ضاد صابون نیز نافع است و اگر ماده کثیر باشد میاید که بعد از نضج از نضج مرکب
 بحباده از سهل مرکب بحب غلبه خلط تنقیه کند و اگر مفصل صلب گردد و چنانچه حرکت نتواند
 بعد از تنقیه موضع را بروغن کنجد و پیله بط و مرغ و لعاب حلبه بزرگ بماند و رو باه یا کفتار زنده را در
 کنجد بچوشانند و دران نشینند نافع بود علاج درد و ورک دردی بود در سرین و عرق النساء
 که دردی بود از مفصل و رکابت کند و از طرف وحشی تقد نزول کند و تا انگشت بای بایسد
 مثل علاج وجع مفصل بود و اگر ازین تدبیر فایده نشود عمل بلاد طلا کنند و همچنین شیر زئوم
 و چند بیدستر با شیر بخیر ضاد سازند که تا آبله افتد و مواد از ان جاری گردد و می باید که منذل
 شدن نهند و اگر ازین هم به نشود دلخ زتند رفیق دوم در تدبیر امراضی که متعلقه عضو
 نباشد و آن شکر و طریق است طریق اول در جمیات اگر تب همیشه نماند و هر وقت شدت
 کند و بی لرزه و سرما آید و شدید نباشد آنرا التمه گویند و ماده آن بلغم باشد که متعفن شود
 داخل عروق و اگر هر روز آید و با لرزه و سرما باشد آنرا صوابه خوانند و ماده آن بلغم باشد که
 متعفن شود خارج عروق مانند دماغ و معده و جگر و امعاء و اسار و قیاح و صدر و مانند آن علامت
 ماده در دماغ آنست که مریض از درد بسیار شکوه کند و اگر با تپتی و در معده باشد
 علامت تعفن ماده در معده است اگر با سعال باشد علامت تعفن آن در احشاء و معده و اسار
 بود و اگر با ادرار باشد علامت تعفن آن در جگر بود و اگر با سعال باشد در صدر و علی بن القیاس
 در تب بلغمی تشنگی میباشد و نبض سریع بود و قاروره غلیظه و کدر و در شب و روز که سبب حما
 ساعت مقرر کرده اندش ساعت فتره میکند و اگر صوابه باشدش ساعت زایل میگردد

نفاصله
 سره را بکشد

و اقل زمان اخذ و یا شدت آن شبت ساعت باشد و اگر تب یک روز میان آید باز روزها
 باشد از اغلب آیره گویند و ماده آن صفر باشد که متعفن شود خارج عروق و اگر تب یک روز
 در میان شدت کند و بی لرزه و سرما آید لازمه بود که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر
 متعنه داخل عروق قریب قلب متعفن شود آنرا محرقه خوانند و عوارض که در غیب میباشد
 و محرقه شدت میباشد و باشد که دو غیب کثیفند و مانند تب یعنی هر روز می آید پس گفته اند
 که اعتماد کلی بر نوبت حیات نمکنند بلکه با وجود این لحاظ عوارض هم می باید که شدت عوارض
 بر شدت ماده وضعف آن برودت ماده دلالت میکند و گاهی بر ماده تب می دیار و فصل مزاج
 و عادت و تدبیر متعفن نیز دلالت میکند و درین تب تلخی و دهن آبی و اسهال صفر و قلق و بیاض و صیاع
 و سهر و ناریت بول میباشد مگر آنکه صفر است و وجه بیاض بود و آنوقت قاروره سفید و رقیق باشد
 و این متذکره بسیار بود بشرطیکه ماده مندرج بر عاف نشود و زمان اخذ غیب یا شدت آن از چهار
 ساعت تا دوازده ساعت میباشد و چون ازین زیاده ماند علامت کسب است و اگر
 ترکیب از صفر و بلغم میباشد پس اگر صفر و بلغم علیحده علیحده متعفن شوند شرط الغیب حادث
 میشود و اگر یکپاش شوند غیب غیر خالصه شرط الغیب خالص آن باشد که هر کس صفر و بلغم
 لازمه و بلغمی دایره بود و شرط الغیب یکروز زیاده می آید و یکروز کم و گفته اند اگر در علاج غیب
 خطا نشود در هفت دوره که چهارده روز می باشد برود و گاه باشد که بحران غیب لازمه در
 هفت روز باشد و غیب غیر خالصه شش ماه طول میکشد و بول در خالصه شقیق میباشد و در غیر خالصه
 غلیظ و وقتی که در دسرد روز اول عارض شود در روز چهارم قوی گردد علامت آنست که
 بحران در روز نهم خواهد شد و وقتی که در دسرد روز سوم شروع شود و در روز نهم قوی گردد
 علامت آنست که در روز نهم یا یازدهم بحران خواهد شد و اگر تب همیشه ماند و سرخی رو چشم

و انتفاخ رگ و سحر و غلط قارور بود علامت سوختن است و آن تب موی بود که از میان خون
 حادث گردد و اگر این عوارضات بشدت باشند علامت مطبق است و این تب
 موی بود که از تعفن حادث گردد و باشد که خون خارج عروق نیز متعفن شود و چنانچه
 تپیکه در او رام میباشد و بجز آن تب موی در روز ششم واقع شود و اگر روز چهارم آید
 و با نفیض از ریه علامت ربع دایره است و ماده آن سودا بود که متعفن گردد خارج عروق
 و اگر در روز آید و یکروزه آنرا ربع معکوس خوانند و اگر روز چهارم شدت کند و بان
 سردی و نفیض و عرق نباشد علامت ربع دایمه است و این بسیار نادر بود و
 این تب سودا بود که متعفن گردد و داخل عروق و زمان نوبت این تب است و چهار ساعت
 لیقو ریائی باشد که اندرون بدن حرارت بسیار محسوس شود و بیرون آن برودت
 و انقباض و انس بر خلاف آن باشد و جمعی غشی تبی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث
 گردد و جمعی لیلی تبی باشد که شب بید و بر فردا کند و جمعی نهاری تبی باشد که بر فردا
 آید و شب بید کند و جمعیات مختلفه چنان باشد که آزادوری و نوبتی معین نباشد
 و علامت آن مختلط باشد و جمعی یوم که حرارت در آن متعلق بروح شود و اکثر در یک روز
 می رود و باشد که تا سه روز بکشد جاکنوس گفته که تا شش روز بکشد و این تب مایم میشود و در
 و قاروره بسیار تغییر پیدا میکند علاج آن از ازاله سبب جنباید چنانچه در غمی و همی و خمر
 و فکری از ازاله هر واحد کنند و مفرحات بارده دهند و تبرید قلب از ازاله غم نمایند و چنین
 در غضبی سهری تبی جوئی جوئی و عطشی و خمی نیز از ازاله هر واحد نمایند و اگر ازین تدریر
 نزود علاج تب بلغمی کند یعنی تبرید خفیف دهند و اگر بسبب شرب شراب باشد از اسهال و قوت نمایند
 و تبرید و تسکین حرارت نمایند و در زکامی و نزلی علاج نزله زکام کند و تبی

که حرارت در آن متعلق با عضای اصلی منوی باشد علاج پذیر نیست و در ابتدا مشابه به ثقیه میباشد
 اما اگر طبعی البصلاست و دقت و قوای ترش و از دیاد حرارت بعد از غذا معلوم کند باید که قرص
 طباشیر لین و قرص کافور یا تبرید یا مار النیار و مار القرقع دهد و در صورتیکه حمله عفتی با
 تب و دق مرکب شود و معده مریض ضعیف نباشد دادن اقراص مذکوره با شیر زرشیر
 خروشیر و خمر بسیار مناسب است و اگر سرفه هم باشد خمیره خشخاش و مانند آن که در زلزله گشت
 با قرص مذکوره آمیخته باید داد و اگر با حمله عفتی بود اسهال برقی کنند و در علاج تب
 دق بهر نوع تبرید و تطبیق نمایند و بعضی ادویه سیرده مثل کافور باعث تحجیف می شود
 و همچنین بعضی ادویه مرطبه مثل شراب موجب تسخین پس باید که شراب با آب ممزوج نمود
 وقت بهم غدا دهند و همچنین کافور با ادویه مرطبه مخلوط نموده بخوراند و درین تب از
 مرخیات معده احتراز کنند و ادویه مرطبه در آب بخوشانند و در آن بنشینند پس هرگاه
 بیرون شوند در روغن کدو تمام بدن غرق نمایند و روغن مذکور در گوش و بینی چکانند
 و شور بای گوشت بز و پاچه دهند و نمک طعام ایشان کم اندازند و زردی بقیه شربت
 بحال ایشان مناسب است و از آشپای یا لبه و مالجه و حریقه و حاره و گر سنگی و تشنگی و غم احتراز
 کنند و در مسکن بارده و مهب شمال و کنار آبها مسکن سازند و تب صفراوی لازمه و خصوصاً
 محرقه محتاج تبرید زیاد میباشد بعد از آن تب موی بعد از تب مفعی بعد از آن تب سودا و هرگاه تب طافض شود
 باید که اول از علامت ماده آن دریافت کند و بعد از آن بحسب احتیاج تبرید و تسکین کند
 اگر تب صفراوی محرقه باشد علاج آن شیر تخم کاهو متشر شیره منز تخم کدوی شیرین در
 عقیات برآورده شربت نیلوفر خاکسی داخل کرده بخورند و اگر قوت ضعیف باشد و یا
 باتپ خفقان بود عرق کیوڑه و عرق بید مشک و کلاب عرق گاو زبان بقدر سه سه تری

۱۱۰
اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب ساییده پارچه را بان تر نموده بر جگر و دل نهاده برای
قلق و اضطراب حقیقان بسیار مفید بود و اگر صداع و سہر تبصاع و خجسته باشد بر صداع
و سہر نمایند و اگر سعال باشد لعاب بهدانه را اضافه کنند و اگر در گلو باشد شیر عنباب و خلکده
غریه نمایند و روز پنجم شیر تخم خیارین را اضافه سازد مگر آنکه روز پنجم بوقت افتد که درین وقت
تحریک خوب نیست و اگر حاجت تبرید زیادت باشد شیر خرفه نیز داخل نمایند و روز پنجم شیر
تخم خیارین دور کنند و دادن شیر تخم کاسنی بعد بنظم مناسب بود اگر حاجت باشد بوقت
شام تبرید از لعاب بهدانه که در عرقیات برآورده باشد شربت نیلوفر یا شربت انار و خاک
داخل کرده باید کرد و قرشی بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده و اسناد مرحوم در کمال شدت
تب استعمال میفرمودند و برای خشکی زبان مضمضه از لعاب بز قطونا مفید بود و نیز بنحو
در پارچه بسته در آب اندازند و بر هر دو لب کنند برای خشکی آنها مفید است و بشرطیکه مانع
نباشد دادن شیر و آنجا که شیر و زرد شک و کینجین بسیار باشد و در روز بوقت قی سکنجین
و امثال آن کنند و عرق که آید از پارچه مسح کنند تا ماده از راه عرق منفع گردد و در تب
صفراوی جمیع اشربہ غیر حامضه احتمال استحاله بصفر دارند مگر شربت نیلوفر یا خاصیت تسخیل
نمیشود و جائیکه تب شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در روز ششم و دهم و دوازدهم از سہل
بار تقیہ کنند و بعد از پنروز قوص طباشیر ملین با آب کاسنی بنرم و ق باید داد و بعد از آن بعلاج
تب مرکب باید پرداخت و اگر تب یمنی باشد میاید که تا روز چهارم تبرید خفیف دهند و چون
ماده غلیظ است روز پنجم و دو قطلیل الحمره از منضج گرم گرفته شب آب گرم ترکند صبح مالیده
صاف نموده شربت نقشه و خاکسی را داخل نموده بر سہل و بعد از منضج بر سہل از سہل گرم
که از آن ادویه شدید الحمره دور کرده باشد تقیہ کنند و در سہل دوم یا سوم داخل نموده

سناکی و غارتیون و ترید نیز حکم نموده اند و ایام سهیل انیت ششم و دهم و دوازدهم و شانزدهم
 و نهم و بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم
 و سیام و سی و یکم و سی و دوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هفتم و سی و نهم و اگر درین ایام نوبت
 پس باید که در روز بجران که قوی نیستند مثل نهم و مانند آن سهیل دهند و نیز در روز نوبت معلوم
 کنند که نوبت کدام وقت می آید مثلا اگر دوپهری آید سهیل به شرب یا قهانه باید داد که عمل سهیل
 تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طبیبی است باید بعد از نوبت سهیل و بعد اگر تشنه شود
 و دوپهر اول شبانه آید از روز اول تب شمارند و اگر بعد از دوپهر آید از آن حساب ندارند
 بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند مگر آنکه تب نوبه باشد و ایام بجران که در آن جمیع مستغنیات
 ممنوع اند اینست چهارم هفتم یازدهم چهاردهم هجدهم بیستم و یکم بیست و چهارم بیست و هفتم
 سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهل و بیست و یکم از آن مندر بعضی اند چنانچه روز چهارم بیستم و یازدهم
 چهاردهم و هجدهم بیستم و یکم و بیست و چهارم بیست و هفتم و آنرا بمنی خبرت پس می گاه
 بجران در روز هفتم خواهد شد تغیری در روز چهارم نوبه بود و این تغیر خبرت بجران روز هفتم
 و ایامیکه در وسط ایام سهیل و ایام بجران واقع اند از واقع فی الوسط گویند و آن ایام بجران
 قوی نیستند و تا آمدن تب معده را خالی دارند و تعلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و
 در ابتدای نوبت خواب بناید کرد و رعایت روز بجران در جمیع امراض که ماده آن نیز و گرم
 باشد از واجبات است مگر آنکه ماده در بجران باشد و موجب و ث آفت عظیم شود در ثبوت
 در روز بجران قبل گذشتن سابع داده میشود و یا آنکه تا وقت گذشتن هفت روز قوت ساقط
 میشود و یا آنکه مرض تا هفت روز مهلت نمیدهد مثل آنکه قوی نج شدید عارض باشد و بهتر است
 که بلیجات را در جمیع حمیات نهند و خوردن روغن سحابی روغن بادام در حمیات باعث

از دیاد عفونت بود و خوردن عدس بعد زوال حیثیت آن نفع است و اگر از این برتپ نرود
 قرص طباشیر ملین یا قرص زرشک یا آب گلابی بنر مرق و شربت بزوری و خاکسی بخورد و
 اقراص مذکوره با مارالهنداء الیایس که آنرا چکیده کاسنی میگویند و شربت بزوری نیز نافع
 و کقطه و کچین هر دو مخرج نموده و یا شربت ورد و کچین با هم مخلوط نمود نیز نافع بود و غذا درین
 و در هر تنیکه بدیزایل شود موقوف نباید کرد و قرص طباشیر ملین قرص زرشک قرص گل و شربت
 بزوری که نسخ آنها در قرا بادین مذکور است استعمال نمایند بسیار نفع میکنند و چون خاکسی بگوید که
 در عرقیات مناسبه روز اول یکجوش و روز دوم دو جوش و کچین تا هفت روز یکجوش
 زیاده داده با شربت بزوری یا شربت بنفشه دهند و کچین تا هفت دوم هر روز یکجوش کم کنند
 برای تب بلغمی و مرکب بسیار مفید بود و وائیکه در عیایات مرکبه و مغزیه کثیر النفع است بگیرند
 کلوی بنر نهدام تا یکدام آنرا از کار دپارچه پارچه نموده در ظرف گلین انداخته آب خالص آن
 ریزد و در زیر آسمان گذارد صبح اندکی افشرد و آب لال آنرا با شربه مناسبه بکار برد و گاهی براه
 قرص زرشک قرص طباشیر نیز استعمال کرده میشود و گاهی است این برآورده قرص ساخته
 داده می آید و وائیکه با راتیجه درآمده بگیرد دست گلو بخورن آن طباشیر سفید هر دو روز
 سفوف ساخته بپاشد در تب که با سرالززه شدید می آید بدین روز اول بطرف میشود و اگر آید
 با قرص طباشیر ساینده یا خسیانیده یا خوشانیده و در نفع من مسکن و علاج تب دموی بعد از
 قصد هفت اندام یا با سلیق علاج تب صفراوی کنند و گفته اند که چند آن خون بگیرند که مریض
 غش کند و در چنین تب عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرقه آنست که فی تازه و ترا
 کوته پیش از نود در میان سر و کف پای مریض طلا کنند و بدن را با پرچ یا گرم دارند عرق بسیار
 خواهد آمد و آب گرم زیر پشت داشتن نیز عرق سیاه آرد و پاشویه هم و تاکه منظور آنست

عرق باشد بدن را نشف کرده باشند و خود را از بار چوب پوشیده دارند و علاج تب سوداوی
بجست خلط مانند علاج مانیخولیا باید کرد و درین تب بسیار پر نیز کنند و در تب ریح لازم
در هر حال فصد با سلیق یا صافن واجبست و در تب سوداوی بعد از چهل روز که ماده نضج یابد
تنقیه کنند و درین تب اکثر ضرر در طحال و کبد میباشد و این تب یکسال میسرود و اگر
تدریجاً و مناسبتاً تا دوازده سال طول میکشد و در روز نوبت این تب خفیه اندرند و در غیر روز
نوبت غذا مانند غذای اصحاب هند لیکیل بل تبرطیب شد و تب ریح مانند مانیخولیا برد و طریق
یکی آنکه سبب آن سوائی طبیعی باشد دوم آنکه سبب آن احتراق خلطی از اخلاط باشد و علاج قسم
دوم مشترک باشد بعللاج سودا و علاج آن خلط که از وی سودا حاصل شده چنانچه در مانیخولیا گفته
و علاج لیفوریا و انقباض لیل و هناری مثل علاج تب بلغمی بود و علاج جمعی غشی بوقت شش
علاج غشی کنند و بعد از آن علاج تب بلغمی نمایند و علاج تب های بعللاج تب سوداوی کنند
و خیرهای خوشبو بویند و دوامسکاب و دوفرع بارد خورند و با تقفن است که در هوا عارض
شود علامت تب های کربب تو از نفس تشنگی و خشکی درین غشی و عرق و برزید بود
و علاج غب غیر خاصه و شطرنج مرکب علاج تب بلغمی و صفراوی نمایند و هر خلطی که
غالب باشد رعایت آن زیاده کنند و همین است طریق علاج محمی تخطط طریق دوم
در او رام و رم غلط و انتفاخ بود که سبب انقباض است در عضو ظاهر شود و آن ماده اگر
خون باشد فلمونی گویند و اگر صفرا باشد حمزه و اگر مرکب باشد و خون غالب و غالب
مقدم میدارند و فلمونی حمزه گویند و اگر صفرا غالب و حمزه فلمونی گویند و اگر ماده
آن بلغم باشد و خلط عضو بود در خو گویند و چون تمیز بود سلیمه گویند و اگر سودا باشد اما
داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و چون مولم نباشد خناریر و اما اگر خارج عضو باشد

و ظاهر بود و صلابت گویند و چون ظاهر بود و اگر روده ورم مائیت باشد و عام
 بود استسقاء دمی و چون خاص بود قیله می و اگر ریم باشد و مخاطت عضو و ملائم بود
 تهیج گویند و چون متع و صلب و قوی گویند شور او را ممتعا باشد و مانند ورم بعضی از آنها
 دمای باشد مانند شری و موی و بعضی صفراوی چون نموده آتشک و بعضی بلغمی
 مانند شری بلغمی بعضی سوخته حرق بدنی و جرب ثلوی ل و بعضی مائی تند نقاط
 و بعضی ریگی چون نفحات فلغمونی علامت آن تند و ضربان و تپ سرخی
 رنگت علاج قصد کنند و زوی چپ پانز و تبرید از اناب بهدانه و شیر و غناب عرقیات
 برآورده و شربت نیلوفر خاکسختی اخلاط ده بخورند و تقطیل غذا نمایند و بعد از نضج مهمل بار و تقیه کنند
 و غذا آتش جود مانند آن از اشیا بار آورده نمایند و در سه روز اول از رادعات مانند صدلین
 فوفل و گل انبی و گل سرخ و غناب و آب کبک شیز و آب کبک شیز و آب کبک شیز و آب کبک شیز
 ضا و کنند و مرهم رسوت درینا بنفش بود و اگر روده از دفع اعضای ریخته بود و در معاینه که
 عبارت از پس گوش و زیر بغل بن رانست جمع آید رادعات مناسب و بلکه مرخیات
 محله نند موم و دروغن گل محلات استعمال نماید و قصد کنند و زوی چپ پانز و چنین اگر درد
 شدید باشد استعمال رادعات روانه شخصی را زیر بغل ورم شد از شدت درد دیگر است
 آرد و جو و خجرات ریون چینی با هم نخته ضا و کنند و درم منقوشه شفا یابد بعد از سه روز تا سه روز
 دیگر و دوی محله منقوشه نند زکمان با بونه اکیلی الملک آرد جو خطمی رادعات بیامیزند و در
 آنها محلات مساوی بار رادعات کنند و در زمانه انحطاط اقتضای محلات صرف کنند و هرگاه
 ماده شعل نشود و جمع گردد علامت آن شدت درد و تپ بود آنوقت منضجات مانند
 بزرگ حلیه و انجیر و شیر را ضا و کنند و علامت نضج سکون درد و تپ بود و چون دست بر

نهند فرور و دو آن را از ادویه متفجره و یا باسن متفجر گردانند و هرگاه که منفجر شود و ماده بکلی مستفیع
 گردد و مرهم زرد متمایل نماند و مرهم خل نیز در میناب مجرب است حمرا علامت آن سرخی باشد و شدت
 و باقی باشد و تب و تشنگی و التهاب بود علاج سوای فصد مانند علاج غلغونی بود لیکن در تب
 زیاد کنند و در غلغونی تخفیف نمایند و ضماد قرح ضما کنند و علاج غلغونی حرا و حرا غلغونی مرکب از علاج ورم ورم
 و صفراوی نمایند و مرهم رتخوان مرهم سفید بود و بان الم و حرارت نباشد و چون انگشت بر آن نهند
 فرور و دو ساعتی بچنان نماید علاج آن بعد از نضح از مسهل حار و حب ابرج تقویه کنند و
 نظرون با سرکه و آب سائیده ضما نمایند و ضماد شب ضما کنند سلعه علاج آن مانند علاج ورم
 بود و سرکه گاو و مرهم داخله و آن و مانند آن ادویه محله سفید بود و اگر مرهم نباشد ادویه حاده
 مانند قلع فیون نهند و یا از اشق کرده تمامه بیرون کنند و مرهم های مدله و مرهم داخله و غیره
 بکار برند سلطان هرگاه بر پشت عارض شود در اکثر قائل بود علاج آن فصد کنند و رو بچسبانهند
 بعد از نضح تقویه سودا به سبیل و ما و بچین کنند و طلائی حکا که نیک است استعمال کنند تا ورم را زیاده شدن
 بعد از آن طلائی سفید طلا کنند تا محافظت از تفرج نماید و اگر متفرج گردد و سفیده از زیر قوتیای بنشود
 بر روغن گل طلا نمایند تا اندال یابد و میگویند که گیاه کند و بویچی که به طرف میوات میباشد اگر از آن
 گاو ناز آید سائیده بر سرطان طلا کنند و در می کنند از آن سرطان نهی را بشکافند و نهند و یا سرطان
 را بپورانند و بار و فن استعمال کنند سفید بود و خن از زیر اکثر در گردن
 و بن ران سیم باشد باید که اول تقویه از بلغم و سودا کنند بعد از آن
 بخ سوسن سائیده و در مرهم داخله و اینخته ضما کنند و اگر تحلیل
 نشود آرد جو ترس با بول گاو کان ضما نمایند تا نضح یافته منفجر گردد پس از آن گاو
 نهند و اگر این تدبیر فایده نکند بشکافند و بیرون کنند بعد از ادویه مدله

بکار بند ورم صلب اکثر بعد ورم حادث شود علاج آن بعد از نفع از سهل بلغم و سودا تنقیه
کنند و محلات ملینه مانند مرهم داخل یون استعمال کنند و پیوسته بطور پیوسته خروس و سپهر و باه و منتر ساق
گا و واشق و قفل از رقیق و لعاب سنگول و روغن بابونه بمانند عقد و علاج آن مانند علاج
ورم صلب کنند و بستن پارچه سرب بر غده مفید بود و فحش علاتش آنست که مانند مشکاپ باد
باشد و از انگشت فرورود و در زمان اندک بحالت خود آید علاج بعد از نفع تنقیه از سهل گرم
کنند و تخم حبه بیه شرط بر موضع ورم نهند و روغن بابونه و روغن زکریا کنند و باور
را گرم کنند و از آن تخمید نمایند و سیله ورم بزرگ باشد و زنگ آن مثل ننگ جلد بود و با آن
در نبود و در آن مواد خشک جمع گردد و علاج آن اول تنقیه بلغم کنند بعد از آن ادویه محله
ملینه مانند مرهم داخل یون استعمال کنند و ضماد خطمی ضماد کنند تا نفع یابد پس از آن شکاف مواد
رویه را بیرون کنند بعد از آن ادویه مدله را بکار برد و دل و آن ابتدای خراج بود و ماده
آن خون باشد که بآن رطوبت فاسده می آمیزد علاج آن مانند قلعونی باید کرد و برگ نیم
در آب پنجه بر آن بندند برای تحلیل و انضاج ماده مایع بود و بخور برگ نیم یا برگ سنبله و نیز
محلل او رام است و همچنین برگ پیون و برگ عباسی نیکرم کرده بستن مفید است و چون آرد
جو را در خنجرات بپزند و اندکی ریوند چینی آمیزند و بکار برند و چنان او رام نهایت مفید بود و تخم
تخم بجان و شیر و عمل اینچه ضماد کردن نیز ماده را می پزند و اگر تخم فخر نشود برگ نیم و نمک
هر دو را ساییده بر آن نهند و یا با این مخمر گردانند شتر اشوری پهن باشد که مایل بسرخ بود
با خارش و کرب باشد و دفعتاً حادث شود اگر دمووی باشد سرخ تر و گرم تر بود و در روز نشد
کند علاج آن فصد کنند و شیر عناب لعاب بهدانه و شیر صندل در عرقیات بر آورده
شربت نیلوفر داخل کرده بخورند و بعد از نفع تنقیه صفرا از مهبل بارد که در آن اهلیات نیز باشد

بکلی مستفیع
 را با درخت شکر
 بن درین تنه
 ج ورم در مو
 آن نهند
 بقیه کنند و
 ج ورم خو
 ویرجاده
 آن غیره را
 بسیار نهند
 شدن نهند
 بن حصول
 ازاد روی
 و یا سرطانی
 ردن
 آن
 لیل
 پنج گاه
 به مدغم

باید کرد و قرص کافور یا تبرید کند که زیر قایده می کند و گوی و پشتری هر دو سائیده بر بدن
 بماند و عسل مقشر با سرکه خوردن مفید بود و آب نیگرم بر بدن بخشن نافع بود و سیوس
 گندم و تخم خربوزه سائیده بر بدن بماند و روغن گل و سرکه و گلاب بیدان فایده بلخ
 میکند و اگر بغمی باشد سفید بود و در شب است که علاج آن گلفند عسل و تخمین هر دو
 مزوج نموده همراه گلاب ق غلبه تلخ بخورد و در حمام رفتن و از آن جو تخم گرفتن سرکه
 بیدان فایده میکند و نمک بید بر بدن بماند و از شکر و از اجوائن بخور کند و تقیه غم نماید و طعمه
 شود صفرا و باشد که با جدت و التهابی علاج آن تقیه صفرا کند و طلائی نملک طلا کند و اگر
 ماده شد یا حرارت باشد طلائی نر و طلا کند و طلا نمودن از گل ارمنی و رسوت و کافور
 و سفید تخم مرغ سفید بود و اخس م گرم بود که درخ ناخن حادث گردد و در دشت ضریان
 قوی میباشد و بسیار است که بلبان ناخن ساقط میشوند و سبب آن انصباب دم غلیظ باشد
 علاج آن قصد با سلیق کند و زوبچ سپاند و از مهمل بل و تقیه کند و از مازوی بنوی
 سرکه در ابتدا طلا کند و تخمین اسفول با سرکه که در برف سرد کرده باشد نافع بود و و قلیک
 در و شید باشد زربنج و افیون و سرکه طلا نمایند و اگر این تدبیر فایده نکند روغن بسیار گرم
 کند و انجشت را در آن تهنه و اگر از این تم تحلیل نشود او و میضجه مانند تخم مرو تخم کتان خماد
 کنند پس آنرا شکافته آنچه در وی باشد بیرون کنند و او به مدله را بکار برند نار فاس
 یعنی آنکه علاج آن چراییه بلبله سیاه میکوفه شاتره غناب صندل سرخ میکوفه و مانند آن
 شب آب تر نمایند صبح آب لال آنرا گرفته شید سفید و طلا کرده بخورند و بعد از چند روز قصد
 هفت اندام یا با سلیق کند و بعد از نفع تقیه صفرا می سوداوی نمایند و از آن بعد از شین
 بکار برند و آب شاتره بنمروق که مانند آب غلبه بنمروق بیدند نیز بسیار فایده

زنده و کس غلبه
 سبب سفید در او
 در
 آینه و کانی
 کین در او
 عسل و تخمین
 و کانی
 آینه و کانی
 آینه و کانی
 آینه و کانی
 آینه و کانی

موضع نهند تا آنچه باقی مانده است از آن بخورد بعد از آن هر دم مدله بکار برند عملی که در میان بی نظیر است
 باید که عامل بر کافه نبویسد یا الله بحضرت امیر المؤمنین غیرض اشفا بخش و آن کاغذ را در کلاه
 و دستار خود بدارد و برگرد عرق مدنی نقش سیاه از سیاهی مانند برگ تبول بکشد و اندرون
 نقش نقش خود مانند برگ تبول نبویسد و همین الفاظ را بخواند و بدد و باز نقش دیگر خود متصل نقش اول بخورد
 و همین الفاظ را بخواند و بدد و همچنین تمام نقش کلان را نقش می خورد و پیاپی هر گاه از عمل فرغت نماید کاغذ
 مذکور را پاره پاره کند و در چاه اندازد از حکم خداوند تعالی آنوقت صحت شروع میشود و نهایت این عمل هفت روز
 جرب شور صغیر باشد که بآن حکه و سوزش بود و حکه مانند جرب بود ولیکن در و شور نمی باشد
 و اکثر آن در دست و در میان انگشتها حادث شود و سبب آن یافسا خون بود بدانه و یافسا
 آن بسبب خلط صفراوی متحرکه و سودای متحرکه و یا اختلاط بلغم مالح بادم قاذی بود و سبب جبار
 تیر و لذاع و اختلاط تیز قلبه المقدار می باشد که زیر جلد محبوس شود علاج آن مثل علاج آتشک گزند
 و رعایت هر خلط نماید و ضما که بریت و طلای جرب مجرب است و جماع درین مرض بسیار ضرر دارد
 و حمام القلع شایست برای جرب خوردن صبر ماده جرب را بخوبی دور و قلع میکند و حکه که پیرا
 و حادث میشود بسبب بلغم مالح می باشد مالیدن روغن گل با سرکه مفید بود و مالیدن روغن کنجد
 یا بایمونی نیز نافع بود و چون یکدام بنوا را کوفته در میان نیم طل خجرات حله کرده در ظرف گلی بپاشند
 و دو سه روز بگذارند که متعفن گردد بعد از آن بر بدن بمالند از برای جرب مفید بود و اگر نیلا تیره
 را نیز اندازند بسیار نافع بود و شیخ ابو علی سینا فرموده که روغن کنجد بصدوسی درم و نصف وزن
 آن بکین چون هر روز تا سه روز خورد ماده جرب حکه را قلع میکند و سفوف چوب گز نیز نافع بود
 شامیل یعنی مسها شونیر با سرکه و نمک با سرکه مالیدن مسه بار اساقط گرداند و مالیدن روغن
 کن در چربی بطور چربی مرغ مفید بود و بعد از نفع استفراغ بلغم و سودا کند بعد از آن حب اقیقون

رنگ نیز نافع بود و در خرف و سحر قوی اندند و از جمیع علامات حرارت غریزی تر باشند و
و شیر و خرد در مینی چکانند و حمام بعد از تنقیه بالیدن روغن بنفشه و باروخن با دام و روغن کدو و بنفشه
منفید بود و روغن زرد اگر گرم کنند و در آن نشینند و در شقیه کمر تنبیه کنند و چون بهوش بدن ایشان
جدا شود علامت صحت است و اگر قوت قوی بشا دادن شور بای فنی و گوشت آن بسیار مفید بود
باید که یک جنب طرف لرغنی و همین قدر از طرف م قطع کنند بعد از آن بانگ بنفشه بخورند و چون
بسیار غیری نیز فایده میکند و حب سبب خوردن از مجربات است و خوردن چوب پی نیز فایده میکند
کیسه اراده خوردن چوب پی نماید باید که اول قصد تنقیه کند و یک شقیه قبل از شرم و عرق است و
شرباً و غسلاً بکار برد و آب را ترک نماید و همین عادت کم خوردن تا تک پیدا کرد برای علاج گرم و خفیه از
برای بار و برنج مناسب است و در آشنای خوردن چوب پی اجتناب از آب سرد و محو است و بقوات
بنیات و فواکه رطبه تناول نمک اطعمه غلیظه و کثرت کل و جماع و حرکات تنبیه و سران آنچه مذکور
صحت باشد لازم داند و از شیرینی های منفرد و ادویه بسیار گرم پرهیزد و اگر دیگر عارض باشد پیش از آن
رو و دوا و دینا به غیرض همراه آبی چینی یا دیگر عقبات متعال باید کرد و بقرحت و حجت مشغول دارد
و بعد از خوردن چوب پی تا چهار روز پرهیز دارد و آهسته آهسته رجوع به عادت خود نماید و از حمام با شستن
روز پرهیز باید کرد و ایام خوردن چوب پی که بول است اندامی شخوخت است بر صغیر غایب باشد
که بر بدن حادث شود اگر سوزن در داغ فرو برند و بجای خون رطوبت سفید بیرون آید و آن موضع از
مالیدن سرخ نشود علاج پذیر بود و علاج بعد از دفع تنقیه از سهیل طار کنند و حب بن حارس بطریق حبایل
بخورند و بعد از تنقیه خوردن معاصین حاره و شرو و سیوس تریاق فاروق نیز نافع بود و بالیدن
اشیائی که بسیار گرم و جذبه خون باشد مثل خردل سرخ و میوینج و کندش بوره و بنفشه سرخ و بورق
شیطیج و عاقر قرحا و شونیز و خربزین و کچین استخوانی مثل عمل ملا و پنجال که بوز و روغن نافع بود

و در خرف و سحر قوی اندند و از جمیع علامات حرارت غریزی تر باشند و شیر و خرد در مینی چکانند و حمام بعد از تنقیه بالیدن روغن بنفشه و باروخن با دام و روغن کدو و بنفشه منفید بود و روغن زرد اگر گرم کنند و در آن نشینند و در شقیه کمر تنبیه کنند و چون بهوش بدن ایشان جدا شود علامت صحت است و اگر قوت قوی بشا دادن شور بای فنی و گوشت آن بسیار مفید بود باید که یک جنب طرف لرغنی و همین قدر از طرف م قطع کنند بعد از آن بانگ بنفشه بخورند و چون بسیار غیری نیز فایده میکند و حب سبب خوردن از مجربات است و خوردن چوب پی نیز فایده میکند کیسه اراده خوردن چوب پی نماید باید که اول قصد تنقیه کند و یک شقیه قبل از شرم و عرق است و شرباً و غسلاً بکار برد و آب را ترک نماید و همین عادت کم خوردن تا تک پیدا کرد برای علاج گرم و خفیه از برای بار و برنج مناسب است و در آشنای خوردن چوب پی اجتناب از آب سرد و محو است و بقوات بنیات و فواکه رطبه تناول نمک اطعمه غلیظه و کثرت کل و جماع و حرکات تنبیه و سران آنچه مذکور صحت باشد لازم داند و از شیرینی های منفرد و ادویه بسیار گرم پرهیزد و اگر دیگر عارض باشد پیش از آن رو و دوا و دینا به غیرض همراه آبی چینی یا دیگر عقبات متعال باید کرد و بقرحت و حجت مشغول دارد و بعد از خوردن چوب پی تا چهار روز پرهیز دارد و آهسته آهسته رجوع به عادت خود نماید و از حمام با شستن روز پرهیز باید کرد و ایام خوردن چوب پی که بول است اندامی شخوخت است بر صغیر غایب باشد که بر بدن حادث شود اگر سوزن در داغ فرو برند و بجای خون رطوبت سفید بیرون آید و آن موضع از مالیدن سرخ نشود علاج پذیر بود و علاج بعد از دفع تنقیه از سهیل طار کنند و حب بن حارس بطریق حبایل بخورند و بعد از تنقیه خوردن معاصین حاره و شرو و سیوس تریاق فاروق نیز نافع بود و بالیدن اشیائی که بسیار گرم و جذبه خون باشد مثل خردل سرخ و میوینج و کندش بوره و بنفشه سرخ و بورق شیطیج و عاقر قرحا و شونیز و خربزین و کچین استخوانی مثل عمل ملا و پنجال که بوز و روغن نافع بود

بر بدن مالیدن فائده میکند و اگر حاجت تنقیه شود از سهیل بار و تنقیه کنند شقوق اطراف علاج
 آنچه در محل چهارم از فرسخ نهم از طریق اول از فریق دوم از منزل اول نیز کورست همه نیا فایده میکند و
 اگر بسبب سردی باشد اول تنقیه کند بعد از آن ترطیب بن بخوردن شیرها و روغن ها و مالیدن طبیات
 و قیر و طبیات باید نمود و چون سپه بزرگ اخته ماز و کثیرا بار یک ساخته در هم آمیخته در ترقیدگی پاشنه کنند
 نافع بود و متوسا ق گا و و چربی و روغن بنفشه یا اندکی مردانگ آمیخته نیز فایده میکند تشقوق که در شین
 یعنی کنج دهن حادث میشود علاج آن فصد اسهال کنند و ماز و در سر که جوشانیده مضغه کنند و
 سر سر را در آب ناز ترش و آب سماق مخلوط نموده طلا کنند و علاج تشنج جلد سرد و علاج نقش جلد بعلال شقوق
 اطراف کنند و نقشه پاک از ملاقات اشیای سخت حادث شود علاج آن از قوا بضات مانند
 خوابوط گلنار پوست انار جوز السرو بکوبند و با سر که جوشانند و ضا د کنند در دیکه زیر قدم خصوصاً
 در پاشنه حادث میشود علاج آن اگر نمچه منفر شود و مده خارج گردد باید که فم جراح را وسیع
 کنند خواه از آل خواه از ادویه کاله پس هرگاه عضو از مده پاک شود خا و ماز و در سر که سایند و
 و یا خاستر بطور اشتم مخلوط نموده بنهند و اگر منفر نشود باید که طبیات مانند چکلی و دنبه بر آن بنهند و سحج
 یعنی خراشیدگی جلد اگر بسبب قات اشیای درشت و یا بسبب ری سپ عریان یا بسبب گلی موزه و مانند آن
 پوست بدن خراشیده شود علاج آن فصد کنند و خرجه بکتاب کرده بر آن بنهند بعد از آن طلا مرنگ
 طلا نمایند و یا روغن گل بماند و در دوا س هر دو را ساییده بر آن بپاشند و یا مرهم سفید یک فور می نهند و
 اگر چرم کهنه که زیر موزه میباشد آنرا بسوزانند و بر روغن گل آمیخته طلا کنند سحج را که بسبب زه حادث گردن بود
 و همچنین لیدن که وی سوخته نیز عیبت و لعابات را در برت سر و کنند و روغن بنفشه و اندکی کافور
 آمیخته طلا کنند برای سحج که بسبب شین ریمان حادث شده باشد مفید بود و اگر بسبب عرق حاد
 پوست لاین اطراف نشین عانه خراشیده شود باید که ضا د کمیل ضا د نمایند یا طلا حاکا که اسب طلا سازد نافع

طریق چهارم در امراضیکه تعلق بمردار و خزان یعنی سبوسه باشد که در سر حادث گردد
و اگر اندک بود سر را از غسل آب چغندر بشویند و روغن که در روغن بنفشه مالند و اگر بسیار بود
اول اسهال بلم و سودا کنند بعد از آن ادویه چالیده در سر اندازند و اگر اسهال و اگر اسهال
آن باشد که موی بریزد و اگر پوست نیز بان جدا شود از ادویه گونید و اکثر در سر و ریش و اگر
باشد اگر بسبب احتراق بلم بود سفیدی موضع و قرقری بدن خواهد بود علاج آن بعد از
نفع استغفار بلم بقی و مهمل جار و حب ابرج کنند و بعد از آن آن موضع را به پارچه چشن و یا سیاه
غصن مالند و خردل و سیر ساید هضم کنند و اگر علت قوی باشد عوض ملک آن موضع را شتر کنند
و اگر بسبب صفرا می تیز باشد زردی رنگ و خشکی آن موضع خواهد بود علاج آن اسهال صفر کنند و پارچه
را در سر که گرم تر سازند و نمک آن موضع نمایند و روغن گل مالند بعد از آن کبریت بکسرت بر مالش نمایند
و اگر از سودای متحرک باشد اسهال سودا نمایند و اما اگر بکین خورند و موضع را بسیر پیاز مالند پس چربی
و چربی شیر با سرکه مالیدن نافع بود و طلای گندک طلا کنند و اگر بسبب ن غلیظ باشد سرخ را
تمام علامات غلبه خون خواهد بود علاج آن فصد و تقیه از مهمل بار کنند و آن موضع را اول از پارچه
چشن مالند بعد از آن پیاز غصن و سیر خردل و فوفیون طلا کنند و انتشار شعر اگر سبقت غذا باشد
چنانچه با قهین عارض میگردد باید که غذا جید خورند و خواب کنند و حمام نمایند و روغن بنفشه مالند
سبب تسام باشد باید که مله کالی معاز و واقیا و مانند آن از ادویه قابضه در آب بپوشانند
و طول نمایند و اما آن قابضه مالند و روغن آمله نیز مالیدن فایده میکند و اگر سبب است باشد
ترطیب مزاج و تدبیر روغن بابونه و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و اگر سبب بت غلیظ باشد که ما
شعر آمدن ندهد میباید که کثرت حمام کنند و طلای شیخ طلا نمایند و صلیح آنست که موی سر را بکشد
و اگر در پیری باشد علاج پذیر نبود و اسباب علاج آن مانند انتشار شعر است شیب شدن نموی

ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم بود و اگر پیش از چهل سال سفید گردد تقیه بلغم نمی آید
 و اطریفل و آله مربی خورند و اگر سفیدی بسیار شود از خضاب کنگر و انجیر و انیسون
 و اردو حوط شعربست و روغن فنج حکیم علی در نیاب سفید است و از او و بی حلقه حلق می کنند
 و نبات شعر جمع او و به مذکوره و الیغالب نبات شعر می کنند و روغن بقیه نیز موی برده ماند و اگر
 طلای براده علاج هر جا که طلا کنند موی را بر و یاند و چون موی را اول تنف نمایند و بنور حلق کنند
 بعد از آن از مخدرات مانند بنج و افیون و شوکران ضا و کتد مورا از روغن منع میکنند و همچنین
 مستطاسام مانند سفیده و شبنم یا خون سنگ نیست و یا بقیه مورچه و یا خون و روغن کلان ضیاء
 کند مانع بر آمدن موی است و اگر خواهند که موی جعد شوند طلای مردانگ طلا کنند و اما بعد از آن
 و روغن بادام شیرین و آب خطمی و بزرگ کتان موی را از تشقق منع میکنند و اگر تشقق بسیار باشد اول
 فصد و اسهال بود و اگر تشقق تخم در محل یعنی پیش و صیان یعنی بقیه پیش هر گاه بسیار شود
 بعد از نضج از مسهل حار تقیه کنند و از آب و نمک غسل کنند و طلای برگ فلزی طلا کنند و اگر ضرورت
 باشد گاه گاه نریق در آب بامیخته در سر انداخته باشد و آنچه در شستن گرم گفته شد تا اینجا نیز سفید بود و بوی
 حریب یا خاصیت نافع بود و اگر موی سوسن غدا یا بوی پیدا کنند تقیه معده و دماغ از مسهل گرم و بوی
 نماید و اطریفل صغیر خور و از غسل نوشا در سر را بشویند و بعد از چند روز شستن و بوی
 زیت و سرکه آنچه در سر اندازد طریق ششم در ساریهای ناخن اگر ناخن نازک سفید
 براق شود علاج آن بعد از نضج تقیه بود و اگر ناخن خورند و روغن بادام شیرین یا چوب
 یا مانند و بهر نوع مرطبات بکار برند و اگر ناخن داغ سفید مانند برص ظاهر شود از اسهال طفا
 گویند علاج آن بعد از نضج تقیه بطوبت غلیظه کند از مسهل حار و بعد از آن صغیر پسته و خاکستر سم
 و بنج فی و بنج و دبق یا سرکه نافع بود و غری اسکان اینها عجیب غریب است جدا ام اطفار

و آن خلط و ابلخ ناخن باشد علاج آن بادیا ن مخ ساق گا و قوی و طی و مرهم دانیون و تخم
 و بواج و بطور و مانند آن بماند و در دوز و نیز مفید بود و چون تلایم شود بکار و نیز باشند تا بکل طبعی بایند
 اگر این بمرید از تنقیه سودا و اما بحین کنند الفع خواهد بود و تشفق ناخن را نیز زمین علاج است قلع قفا
 اگر سبب یا قی رطوبت مسترخیه باشد علاج آن مانند علاج فالج بود و اگر بسبب ت خون باشد خیا پنجه
 در دوش شود درین تخم در بسیار می باشد علاج آن بجلج دوش کنند و اگر خون زیر ناخن محقق و منجمد گردد
 در روز چند مرتبه آن ناخن را از دهن مص کنند و ضماد سرطان نهری ضماد نمایند و ضماد کردن تخم
 بر بچه هر که زردی ناخن نافع بود و اگر ناخن کوفته شود برگ کاس برگ نارارد گندم بار و غن گل ضماد
 کنند و اگر پارچه را بنیل ننگ کنند و بر ناخن بچسبند و بالای آن چند روز بول کنند بسیار نافع بود
 استفاخ اصابع یعنی بزرگ شدن و خاریدن انگشتان باید که از آب دریا بشویند و از غول
 بسوس گندم انگشته را بشویند و انجیر را در شراب بنهند و ضماد کنند طریق معتم در تغییر راحیه بغل
 از عین سونگلی اعضا تغییر راحیه بغل و از عین قید بوی عرق باید که بعد از نضح تنقیه خلط تسفیه
 کنند و تسکین اخلاط یا تبرید و تسکین کنند و از ریاضت و تعب خزار نمایند و بغل را از آب نیگرم بشویند
 و در ای شب یا نانی بماند و طلای کا قورطلان نمایند و دامت حمام فرمایند و از جماع و خوردن گوشت
 و سیر و خردل و مانند آن احتراز کنند و اگر این موضع متقرح شود اول سیر که و گلاب بشویند و بعد از آن
 و دمای نه کور اطل کنند عضو یکبار از آتش و از آب گرم و روغن گرم بسوزد سفید تخم مرغ و سیاه بویات
 بماند و طلای گل از نی اطل کنند و اگر بسیار سوزد و آبله با افتد فصد کنند و آب از سوزن شکافند و مرهم
 کاغذی را استعمال نمایند و آب آتش رسیده را مکرر برفت بار بشویند و خشک کنند و دوام از آن یکلام
 موم و پانزده دام روغن گل مرهم سازند و بکار برند و مرهم لای نیز نافع است و چون لای در روغن بچسبند
 جوشانده از آب سرد مکرر بشویند نیز نافع بود و خاکستر و زردی تخم مرغ خلط ساخته بر عضو یکبار از آب گرم

سوخته باشد ضما کردن بسیار فایده میکند و عضویکه از اثر صاعقه و گرمی آفتاب بسوزد علاج آن نیز چنین است
 و هر هم محل نیز نافع بود و اگر جلد از غسل بلاد محترق شود باید که اول جاست با شتر کنند پس از آن مرغ
 نهند طریقی هشتم در جراحت تفرق اتصال باشد که در گوشت حادث شود باید که
 آنرا بجا فطرت براند تا چیزی در آن نیفتد و از آن چنان بزدند که یکدیگر متصل شود اگر متصل نشود باید دوخت
 و اگر بر جراحت دوسه روز گذشته باشد باید که از چیزی خشک آنرا بجا کشند تا خون از آن جاکشود و بعد از آن
 بزدند و اگر جراحت خایر باشد باید که فرو کنند و اگر در آن چرک باشد بپسین در بوسل برشند و بپسین
 کنند و پنبه بکنند در آن کنند و هر هم لسان سگ استعمال کنند و اگر جراحت ورم و قطع عصب و ق و عظم
 الم و فساد گوشت و زرف الدم باشد باید که اول علاج این امراض کنند بعد از آن علاج جراحت نمایند
 پس اگر ورم باشد علاج آن در او رام گفته شد و علاج قطع عصب آنست که از بوی سرد و آب سرد و آب گرم
 بجا بیاورند و دوسه روز آنضو را در روغن زیت نیم گرم غرق کنند تا از حد و ش ورم ایمن باشد بعد از آن
 روغن گل و روغن اس باندک فریون بماند و اگر روغن زیت بدست آید بهتر بود و اگر تشنج حادث شود
 عصب قطع کنند و روغن داغ کنند و علاج قطع عرق آنست که خرقة بزرگ و کلاب کرده در جراحت کنند
 تا خون بند شود و در جراحت بمبردات قویه طلا کنند و دم الاخون و شیم خرگوش مانند آن برانند
 و به بزدند و تا بهفت روز رفا ده را بکنند و علاج کسر عظم آنست که ضما و عدس ضما نمایند و اگر الم باشد
 باید که تسکین الم از افیون و زبرالنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد ضما بزرگ کاسنی نیز ضما
 نمایند و یا باکت دو کنند و اگر زرف الدم باشد در و صبر باشد قروح جراحت که متعجب شود آنرا قرحه
 گویند و چیزیکه از قرحه آید اگر رقیق باشد صدید گویند و اگر غلیظ باشد و سخی و اگر آن چیز اندک باشد
 علاج آن از سرکه و شراب مالط قرحه البوتید و پنبه بکنند و روغن گل تر کرده اندرون آن کنند و اگر
 بسیار باشد از او بیه جالیه و مرهم تند مله که در قرابادین مذکور اند علاج کنند و اگر دهن قرحه تنگ باشد تسکین

مرهم بدورساند تشویش و پیکان و مانند آن اگر خار پیکان مانند آن عضو صلی
 باید که از زنبور بیرون کنند و مرکب رسانیده در آن کنند و اگر خار و انگینه در اعضا رود و از آن بیرون
 نتواند کرد باید که طلای زر او نطلاند و گاه باشد که برای اخراج پیکان و برای داغ نمودن یا
 شق کردن احتیاج میشود بوی دوائی منشی و دوائی مخدر مانند شراب افیون یا صور قصبه کهنه
 باشد که اندال نیز پذیرد و همیشه از آن رطوبت بیرون آید علاج آن پنبه کهنه شراب کنند و بشیاق
 بیاورند و در آن پر کنند و یا بگلان خاکستر خوب انگوشتون و یا بآب ریاض و آب بون و زرنخ و نوشادر
 بشویند و علاج خوب کنند و بخ سوسن در آب ساینده در ناصور گذارند از آن مندرل کنند و اگر نفوذ نشود
 بشکافند و گوشت فاسد را زایل کنند یا بنی یا بادویه اکاله داغ کنند و یا مرهم مله نهند طریق هم
 و سقطله و ضربه سقطله است که شخصی رنجیزی بنقید و ضربه آنست که چیزی دیگر بر آن شخص افتد اگر
 تفرق اتصال منزوف دم و مانند آن نباشد باید که قصد از جانب مخالف کند و حجامت نماید و شل
 منخات گل ارمتی افاقا و رقی و صبر و ماش مقشر کوفته پخته با آب آس ضامد کند و اگر سبب دوم
 گرم و تب پیدا شود بعد از قصد نهد مرهم مومینائی با آب گرم بخورد و رویند چینی و فوه الصبیح طلین
 مخموم و لک متقی همراه آب بخورد بخورد و گاه و زبالت با شربت سبب قنداب عرق گاو زبان یا
 بود و ضماد قوقل ضامد کند و ماش وارد بخورد و عدس زردی بیضه شیر شست خدا سازد و از گوشت
 و شراب پر نیز نماید مگر آنکه ضعف باشد آنوقت شوربای چوبه مرغ با شربت مناسب و اگر ضربه و سقطله بر سر
 بعد از قصد تنقیه صفر کند و سرکه و گلاب و روغن گل را بر سر مالد و طلای آس طلا کند و اگر بیضه به نفث الدم
 حادث شود علاج نفث الدم کنند و روغن دیو دار از تالیف حکیم علی برای ضربه و سقطله و اندال جراحت
 بی نظیر است و اگر کسی را نایزانه زده باشند باید که اعضای او را پاک کنند و خرقة کتان بگلان
 و آب سرد تر کرده بپزند و مرهم بنفیدای کند و بهتر آنست که پوست گوشت و فیکه را زنده باشند

گرم گرم بر موضع ضرب نهند کسر تفرق الاتصال بود که با تخوان حادث شود اگر تخوان پاره شده
از گوشت جدا شده باشد علاج اول آن عضو را بلامیت بکشند و تخوان را برابر کنند و از عصاره
موضع کسر را تا باطنی او بندند و از عصاره دیگر از موضع کسر با سفلی آن و بالای آن چهار بندند بعد از
قصه اسهال کنند و شور بای مرغ بدهند و کیمشغال گل از منی و نیم مشغال مومیا می با جلاب دهند و عصاره
راتاسه روز و آنهند مگر آنکه از بسق آن درد شدید و خارش پیدا شود بکشند و اگر گرم بر آن زینند
و بعد از یک ساعت باز عصاره در کلاب سر که در روغن گل تر کرده بر بندند و ضماد عدس ضام کنند و
غذای از تخم هر سه تخم مرغ خورند و اگر با کسر هم باشد صندل باب کشنیزه و آب گنی بنر و طلای زرد طلاء کنند
و اگر خون از آن جاری باشد دم الاخوین و کند ریخته بر آن پاشند و زرد و صبر هم احتمال کنند
و اگر با کسر هم باشد باید که تسکین الم بدانچه در جراحت مذکور شد نماید و تعقیق و صلاست که
انجبار تخوان باشد اگر تازه باشد باید که قطع سرب بر آن دهند و از زرافه محکم بندند و اگر کهنه باشد پنبه
که از تخم و انخاخ و ادیان قیوطیات ملایم کنند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون آید باید
مفصل بلامیت بر جای آورد بعد از آن تسکین درد و زالت ورم کنند و فی آنست که مفصل
از جای خود بیرون نیاید و من عبارت است از آنکه یکبار با تخوان و گوشت و مانند آن
که محیط مفصل است لاحق شود بی آنکه مفصل از جای خود بلغزد علاج همه آنست که عضو را برفق بمانند
و طلای منخات طلا کنند و اگر بان ورم باشد قصه کنند و ضماد بیکه در ضربیه گذشت ضام کنند مقام
در تدبیر سبوم مشروب و ملد و عه که شهوانه و آن بر محل است محل اول در سبوم مشروب با مشروب
انچه مشهور باشد و یا انچه مرض اظهار آن نماید علاج آن از تدبیر کلی کنند و آن نیست که اگر سبوم از جمله
مشروب است در حالتیکه اندک تغییر محسوس شود میباید که از آب نیلوم و روغن کنجد مرکبی کند بعد از آن
شیر گاوی و روغن گاو خورند و اگر او شیر و روغن قی کنند نیز سزاوارست و منع خواب تا بیک روز لازم است

پس اگر گرم است و این از حرارت معده و اما تشنگی خشک دهن معلوم میشود و در صورت
 لعاب بخیول و شیر تازه و دود و روغن گاو و روغن بادام و صندل و گلاب بطیخ هندی و مانند آن کبرام
 که باشد بر برف سرد کنند و بپزند و بچین قرص کا قور و مفرج بارد و آتش حیح بپاشانند و حوالی دل و جگر
 اضمه بارده ضمه کنند و پارچه گلاب و صندل تر کرده بر سینه گذارند و اگر بارد است و این از بعضی
 و سردی بدن و عرق سرد و قتل اعضا معلوم میشود و در صورت نیز بخورد دریافت این عوارض مکرر
 فی کنند و شراب کهنه و شتر دلیوس و تریاق اربعه و تریاق فاروق و دار المسک طر مفرج حار و پیاز
 سیر و جد و روغن طمانا و حلیت و مانند آن باید داد و چون مخلصیه کشقال برای موم مشروب دهنه کافی
 بود طریق استعمال آن اینست که کشقال از دی نیکوب کنند و در نیم پالاد آب جوشانند تا به نیمه اید صاف
 کنند و دو درم روغن تربت یا روغن گاو اضافه نمایند و یکم بپاشانند و غده اگر اشیر گاو خسته بدهند و
 اثر هم بر عضو بکند یا ده باشد اصلاح آن عضو زیاده منظور دارند مثلاً اگر از ضرر بیک معلوم شود او به روز
 بکار برند و اگر بعد شود سهیل نرم بعل آرد و علی بن الفقیاس شور بای مرغ خورد و روغن یا سمن روغن
 زکس روغن گل و مانند آن بر دل بکشد و اگر لخته و عه باشد تا وقت قدری بالا تر از جای که
 برگزیده باشد سخت بر بندد تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر ممکن باشد قطع عضو کند یا داغ دهد یا حیات
 با شرط کند یا زو چسباند و باید که محل زخم را بکشد بعد از آنکه بادویه تریاقیه مضغ نموده باشد یا مضغه
 بسر که روغن گل کرده باشد یا بچیکه و این بهتر است باید که شخص که میکند ناشنا باشد و زخم را منهدل کند
 ندید و زخمی بریان نموده بخوان گرم بکافند و در موضع زخم بندند جذب میکند و او به چندا به شمل
 پنجال کبوتر و خاک توبخیر و سرکین زروم و پیاز و گوگرد بار که عمل آنجسته ضمه کند و معده و در بنیاب
 قویست باید که بر موضع گزیده مار بگذارد و یک پند که عمل نمایند و در مثال تخم نارنج که مفسر کرده باشد و تخم
 لیمو و تخم ترنج نبات مفید است و آنچه در جمیع قسام با نجا صیت نافع است فادر هر وانه چیل دریای و

جد و از تریاق فاروق و تریاق طین مخوم شود و دیوسکوریدس علامت جدوت تریاق است
 که نیم گرم بخورد و خوس دهد و مار و یاکی از هوام قتال بر وسط کند اگر خوس نیم در تریاق نیک با قوت
 و نیم رسیدن اجزای تریاق فاروق و شر و دیوسکوریدس است و لهذا نسخه آن نوشته نشد مگر مردان
 که از اطراف می آرند آن هم فایده میکند قدرت تریاق فاروق در گردیدن مار و سگ یوانه یکمقال
 و در گردیدن عقرب نیم گرم و در گردیدن زنبور انگلی نیم با سر که و قدرت شر و دیوسکوریدس قدر زیاده از
 تریاق فاروق است و قصد ما میگردانیم نشر نشده باشد جای نیست و اگر غشی افتد بخلای غشی
 مشغول شوند و تقویت عضای ریه نمایند و آرد جله سم و شر و پوره اقیون است علاج خاص آن
 قی کردن است از آب شبت و ترب عمل نمائند پس شیر و روغن خوردن دهند و آبیکه فلوس پس
 در آن جو شایده گس را انداخته باشند قی سهولت آرد و چون یکدم کوبنل بید بخیر را در آب سبیده بنویسند
 ضرر نیست اقیون دو میکند و قی هم آرد و همچنین نوشیدن فادر هر فامه عظیم دارد پس شراب کنه که
 در آن جنید ستر و دار چینی انداخته باشند مفید بود و حکایت تریاق فاروق و مانند آن که در تریاق
 کلی گذشت مفید بود و همچنین است علاج دتوره و دیگر آدویه مخدره و سم دیگر استغول کوفته است علاج
 خاص آن قی کردن است بآب گرم و شهد و شبت و نمک بوره از می پس از آن نردی بقیه غیر
 با قلع نمک هند و شراب صرف خوردن و حکایت شراب سنین نیز مفید بود و غذا شورایی چرب
 سم دیگر سم الفار است علاج خاص آن قی کردن است بطنج شبت و شراب عمل بوق و اگر حج
 عارض شود سقف طین بر روغن گل و شیر گاو داغ کرده بخورد و همین است علاج سنگرت و زریق
 و ابل هندوستان در علاج زریق مصدما و مت خوردن پیته میکنند و صحت می یابند و سم دیگر زنگار
 است علاج آن قی کردن است به بزرگ جرجیر و خجاری و شهد صفت پس آب بنج و آتش جو و شیر و
 روغن و لعابات خوردن و شور بای چربک اول نمایند و همین است علاج نوره و دهر نال مصابون

۱۲
 می دارد

و
 چینه
 ان
 حکا
 خو
 بی
 خا
 و
 ر
 با
 ک
 م
 ب
 خ
 م
 م
 ن

و سیم دیگر بلادرست یعنی ببلاده علاج خاص آن قی کردنست از روغن کنجد و آب نیکرم پس از آن
چیزی برای سرد و ترمانند شیر و روغن و آش جو دهند و روغن بنفشه در روغن بادام بکار برند و کنجد و زاج حل دیا
نیز مفید بود و گویند فاذریم آن مغز جوز است سیم دیگر حب السلاطین یعنی جال گوشت است علاج خاص
آن قی کردنست از شیر و روغن نر و بعد از آن روغن و اشپائی بارهه قابضه خورون است و سیم دیگر
کحات سیاه است یعنی کنهیی علاج خاص آن قی کردنست با آب پودینه و تخمین بعد از آن سیر
خوردن تناول معاینه حاره مانند کونی مفید است و تریاق الرعبه نیز نافع است و سیم دیگر شیر و موم
یعنی کباب گوشتهای پنجه که در صین گرمی مفرطان پیوستند که بخارات آن دفع نشده سرد گردند علاج
خاص آن قی کردن است با نیکرم و نمک آن سکنجبین سقر حل و مقویات معده و دوا را ملک بخورد
و گل محتوم نیز مفید بود و سیم دیگر شیر فاسد است و علاج خاص آن قی کردنست با نیکرم و شبنم
روغن کنجد و نمک پس از آن جوارش مصطلک و جوارش عود با شرب و خوردن اگر شیر در معده متبیه
باشد علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود و علاج آن خوردن مثقالی از پنبه یا به حیوانات با هر که
که نه خصوصاً پنبه یا خرگوش یا بچهرم پودینه محل دویم در موم مله و عه معروفه و از جمله مشابه این
مار است آن اقسام می باشد علاج کردن آن بدستور است که در قواعد کلی گذشت پس خروس
بستن و ادویه جذابه ضماد کردن و تریاق فاروق و مانند آن را تناول نمودن و حلیت با شرب
خوردن تخمین شیر و یا شربسیا نوشیدن بدستور گندنا و پیاز با شرب روغن ماده گاو که نه نوشیدن
مفید بود و بستن مار مهره بر موضع گزیده نیز نافع است و پنبه یا خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه
مزوج با آب خوردن و خوردن آب نیل بقدر یک رطل و بستن جرم آن از جرات است و در میان شیر
نشستن مفید بود و شوربای صفادغ نافع است و تخمین ضماد کردن صفیج که شکم آن دوا پاره کرده باشد
نیز نافع است و عرق نیز اقسام است علاج کردن آن بعد از بدیر کلی شیر و شراب و عرق

گوش قمر آمدگی پیشتر گفتگی او را باشد و چونستان راه رو و بهر که رسد حمله کند و سگان
 از و بگزنند و گزیده سگ یوانه را بعد از یک هفته و بعضی را از شش ماه حاتی مثل دیوانگی حادث شود
 و پس از هفت سال نیز گفته اند و چون آب بنید می ترسد و اگر کسی این شخص بگزید و یا کسی پس مانده
 طعام و آب او را بخورد و او را نیز چنین حالت حادث شود و اگر بارچه نان را از زخم خون سگ یوانه
 آلوده کرده پیش سگ خیر دیوانه بیندازد اگر بخورد علامت گزیده سگ یوانه است همچنین خروث را
 بگویند و یک شب بزخم بیند و در پیش مرغ اندازند اگر گرفت کند و یا بخورد و میبرد علامت گزیدن
 سگ یوانه است علاج آن بعد از تدریج کلی جراحت را با بخیل روزی تم شدن دهند و خروس
 بنزند و او به جذابه را خمد کنند و نمک ترا تیز ک آب چقدر و بول انسان و خاکستر تاک با سکر
 میسروشند و طلا نمایند و بقی می میکنند پس از آن مراهم آگاه مثل مرهم زنگار بنهند و این تدریج را ابتدا
 اما چون بکفته بگذرد اگر امتلاء خون است فصد باید کرد و تنقیه سودا بعد از نضج مکرر باید نمود و اما چون
 باید داد و تقویت اعضای ریسه از واجبات است و در تفریح و تطبیق اند صاحب بالخیو لباسی
 و غذای چرب گوشت مرغ و ترغاله فریه خوردند و شیر و شراب کهنه بنوشند و آب بن تابناست و
 از جماع و خوردن ترشی ها و هوای سرد بسیار پرهیز نماید و گاه گاه در طعام او میروپایز باید کرد و
 حیل نمایند که آب خورد و الا بیم هلاکت است و چون طرف آب پوست گفتار باشد از خوردن آن
 احتیاط نمایند و بدست و طرفی که از جلد سگ یوانه ساخته باشند نیز پرهیز نمیکند و آب نیل از مجاری است
 و شراب مزوج باب نیل کم بسیار نافع است در آن کم نشستن ببول کردن در آن بسیار مفید است و
 پیسریه خرگوش و بز نیز نافع است و اگر که آب دیده بکند ام نوشاد و در دهم بار یک ساید و نیم بار
 آب بیندازند و یک صکان در تمام روز بنوشند و همچنین دو حصه یک در روز دوم و سوم خوردن بسیار نافع
 مگر بچه شخصی بهتر رسیده و اگر نبات سرخ رنگ بقدر ناخن در قند سیاه است بلع نماید فایده میکند و

مسی که نبات مشهور است بقدریکتوله در آب سائیده دهند موجب نبات است و خطبیا نانو شیر
 درین باب عجیب است و حکیم کاشفا گفته که بهتر از پیاز در علاج سگت یوانه هیچ چیز نیافتم طریق
 آن آنست که نیم من پیاز را آب گرفته در سه بار روز بیاشامند و تدبیرین سروینی بار و غن بخشه
 و کد و مفید بود و اگر جگر سگت یوانه را بر موضع گردن او نهند یا بریان کنند و بخوردن در سود دارد
 و تریاق کبیر و تریاق اربعه سودمند بود و همین است علاج گرگ یوانه و شغال یوانه و کلبک
 دیوانه و راسوی دیوانه و روباه دیوانه گردن گرفتن گرگ یوانه و دینه با شونیه و کبند
 نهادن سازد و اگر پودینه خشک را آب پودینه بر ساید موضع زخم کند همان روز پیشور گردن یوانه علاج
 آن سیر و پیاز خورد و دوا سازد و یا کرسنه و انیر خام را ضا د کند و شراب خورد و اگر پوست اسورا
 بکند و بر آن موضع نهد در اساکن کند منزل چهارم در ادویه مرکبه و آن شتیل بریک سیل و
 دور فیک و یک مقام است میل بداند در اصول تراکیب خیابان به ثبوت پیوسته که هرگاه در محالجه
 از دوائی مفرد مقصود حاصل شود موسی مرکب جوع نکند و همچنین از قلیل الانجزاء کار بر آید که شیر
 متوجه نشوند رفیق اول در قوانین کلیه ترکیبات آن متضمن به دو طریق است طریق اول
 امور و احوال ترکیب آن شست است اول آنکه دوا مفرد کیفیت حاره کثیره داشته باشد پس
 با صلاح او حاجت تبرکیت چنانچه با تقوینا کثیر امی آمیزند و دوم آنکه طعم دوا تلخ باشد و حاجت
 اصلاح طعم آن محتاج تبرکیت مذکور با صبر نبات و عمل مخرج میکنند سیوم آنکه بوی دوا
 بد باشد بویحه و ضرورت ترکیب داند آنکه با منزه خلوس عرق گل یا میا زنده چهارم آنکه
 دوا ضعیف القوه است نیاز قوت او متوجه ترکیب گردند مثل احتلاطه ترید با زنجبیل و قوت
 اسهال خلط غلیظ خم آنکه قوت دوا قوی باشد و قوت مرض ضعیف پس بر اضااف قوت دوا
 با متراج احتیاج افتد چنانچه خلط صغیر با شایف زنگار ششم آنکه دوا سیرج القوه است پس حیرکله و

کم است قدر شربت آن کم بگیرند یعنی از ترید غرض زیاده است مقدار آن زیاده بگیرند و از دیگران
کم است وزن آن کم بگیرند و علی بن القیاس فرسخ دوم در دانستن درجه و دانی مرکب او نیست
که اجزای حاره و بارده در مفرد است جمع نمایند و اقل از اکثر ساقط کنند و از باقی اجزای بارده و دوی
قسمت سازند پس آن درجه مرکب باشد مثلاً از دوی حاره در درجه دوم و حاره در درجه بیستم ترکیب
داویم پس حاره درجه دوم سه جز حاره یک بار و در حاره درجه بیستم چهار جز و حاره یک بار است پس هفت
جز از حاره و دو جز از بار و جمع کردیم هرگاه دو بار در از هفت حاره ساقط نمودیم پنج جز حاره باقی ماند
و از بار دو و دو قسمت کردیم دو نیم درجه برادیم پس کتب دو نیم درجه حاره شد و این قاعده در رطوبت و
یخوت است اگر اینها دوی معتدل باشد پس جزای حاره و بارده او در حساب شمرده نشود و در قسمت
محموش و مثلاً از چهار دوی که یکی درجه اول دوم در درجه دوم و سوم در درجه سوم حاره است و دوی چهارم
معتدل است پس بحسب قاعده مقرر شده اجزای حارش بارده شدند سه رازنه ساقط ساختیم شش
باقیمانده و دوی چهار است شش را بر چهار قسمت کردیم خارج قسمت یک صحیح و یک نصف حاصل
شد پس مرکب وسط درجه دوم حارش این ضابطه در آن مرکب است که ادویه او متساوی الاوزان
باشد و اگر مختلف الاوزان باشند پس باید که وزن معین از ادویه که تمام ادویه در آن وزن گیر
باشد بگیرند و کمتر از آن نداشتند و درجه آن بموجب قاعده بالا بر آن انداخته بسا است که بعضی مفردات
در مرکب اصل میباشند مانند خربق در ابیاج و فافا و یا و قسیر را با سراج فقیه پس اگر این اصل از این مرکب
دو کنند منفعت آن باطل میشود یا بدل سازند نفع او ناقص میشود و فقیه دوم در مرکب
یعنی قرابادین آن متضمن است و پنج طریق است طریق اول ترکیب اقلیله زیر آن درجه
برای درم حار شانه مفید است صفت آن در دو جز و نیمه شطی حیات گرفته در آب پوشتا
چون سوم حصه سوزد صاف نموده در آب آن نشیند و شل آنرا ساید و بزنند که از آن اطفال شیرینی

در بعضی کتب
نوشته شده است
که در بعضی کتب
نوشته شده است
که در بعضی کتب
نوشته شده است

در سحر و جهم و گوش که از بخار عارض شود بر و تقویت معده کند و بواسطه سردی و سردی بود و صفت آن
 پوست بلبله زرد پوست بلبله کبابی بلبله سیاه آله پوست بلبله کشنیر شک متشتر مساوی کوفته نقره بروغن
 بادام یا گاو هر پنج و ده باشد چندان حمل به صورتیاری نماید و اگر خواهند که در پانزده روغن بادام اولی بود
 و بعضی کشنیر را بر مجموع او و به گرفته اند هرگاه که ملین زیاد طلب باشد ترنجبین کیونز زیاد
 شربت از دو شقال شش شقال و اگر کشنیر داخل کنند بینه نخه اطریفل صغیر است و بعد از دو
 استعمال نماید اطریفل کشنیر برای سرعت ازال و کشادگی برای بول و منی نافع است
 آن پوست بلبله زرد بلبله سیاه پوست بلبله که منقح بر یک و درم کشنیر شک چهار درم و نیم کوفته
 بروغن بادام چرب کرده با شش و دوازده درم نبات سفید بست چهار درم تقویم از شیرینی درم
 انکباب پوست خشخاش برادر در حار گوش مفید است صفت آن پوست خشخاش عسل
 گل خطمی گل بنفشه حب کار در شیر مده گاو موافق حاجت جوشانیده بهمانان گیرند انکباب
 برای دوی و طنین مفید است صفت آن شبت زگل اکلیل الملکاب بونه مساوی در آب جوشانیده
 گوش به بخار آن برادر انکباب شبنم برای ختم نافع است صفت آن شونیز خردل شحم
 پودینه مساوی در آب جوشانیده بخار آن برین رسانند و آب ترا صاف نموده برین تطول کنند
 طریق دوم در حرف الباء الفاری و التازی یا شویبر برای صداع و حمیات و صعود بخار
 نافع است صفت آن عین الثعلب گل بنفشه گل خطمی گل نیلوفر از هر یک یکدم سبوس گندم
 چهار دام برگ کنار پا و آنار در ده انار آب جوشانند چون بم حصه بود و صاف نموده یا شویبر نماید و عوض
 سبوس گندم گاهی جو نیلوفره متعل شود و بر شش جهت تر کام و طمیت چشم و زرد و دوار و طنین و قنوه
 و فالج و صرع و عشه و سبات سهری و نسیان و الیویا و غیره امراض سوداوی و سهر فطر و نسیان
 و ضعف اعصاب و استرخای نشه و بلاد فزین نخرم و سیلان اعصاب ترف دم و قویج و منصف

و کبد رسیده و ضعف کبد و انواع اشتقاق و سرعت انزال مفید و آدامان او بعد از انزال منتهی
از مضار وی و در قطع حمایت عقیقه و سعال نافع و قادر بر سموم است و قوتش با پنج سال می باشد
فلفل سیاه فلفل سفید زرا بلنج سفید بر یک لبست مثقال افیون مصری و مثقال عنبران پنج مثقال
سنبل عاقر قرقس فیهون از هر یک یک مثقال ادویه جدا جدا یکونید و بعد از ان وزان نماید و با عمل سفید
خالص شمر وزن ادویه پیر شدند و سه ماه در خود از نقد شربت از یکدانگ تا نیم مثقال بر دو هم
برای روز و سه و سبیل جری بیاض و ناخن و سلاق و و معده مفید صفت آن که بکوبند و با عمل سفید
پوست پیلید زرد بخیل زرد چوب از هر یک یک مثقال در فلفل امیران از هر یک یک مثقال در سبیل
یکدم کوفته و نخته بشت روز در آب غوره پرورده در سایه خشک کنند و دیگر با کوفته و نخته
استعمال نمایند تا دوق البر و حرقت بول و قرصه کرده و مثانه و عسر بول را نیز نافع باشد
صفت آن مغز تخم خر بوزه ده دم مغز تخم خیار تخم درم مغز تخم کدو و زرا بلنج خرقه تخم حلی منز
بادام مقشر کثیر انشاسته رب سوسن ششخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یک یک دم بکوبند و در
نبا دوق سازند قدر شربت سه دم طریقی سیوم در حرف التاء و تریاق از لیمو که تریاق صغیر
نیز بکوبند و در آخر دوم گرم و خشک است و تا دو سال قوت او می ماند و بعد چهل روز استعمال کنند مطلق
غلیظ و اصلح عظیم حال کبد و طحال میکند و متفتح شده بود و برای سم مار و عقرب و عکسیت و جمیع جانور
گزنده زهرناک سموم مشروب و صرع و حقایق قولنج و امراض بارده نافع است و آدرافصول
که بسبب و دت باشد میکند و سهیل ولادت و اخراج جنین میت بسیار دلاکن مورث صداع و ورم
و صلح آن شیره تخم زرد صفت آن حب لغار خطیانا رومی مرصاف زرا و نطویل اجزاء هر یکی
مساوی الوزان کوفته و نخته بروغن گاو چرب کند و با عمل مصفیه وزن ادویه پیر شده و با عمل
شیرینی از ان چهار دانگ یک مثقال بار گیم و گفته اند که بعضی اطباء بعضی مرصافی قسط تلخ و اصلح آن

شیخ رئیس گفته که بعضی اطباء بعضی را وند طویل را وند مدحرج میکنند و این اقوی است و صفت
 حکایت کرد که در نسخه زعفران یکجزء از ربعین تریاق زیاده کرده یا قوی تریاق گل مخوم
 بهت سموم نافست خاصیت اوست که چون سموم بخورد قوی آرد و اگر قوی نیار و دلیل آن باشد
 که سم نخورده است صفت آن گل مخوم حب لغار ایر ساساوی الوزن کوفته پخته بر روغن گاوچرب
 کنند و با غسل سفید شده وزن او دویسه سیر شد مقدار شربت یکدرم و پیش و پس از آن دانه تیراب
 فاروقی برای خوردن گوشت فاسد و غیره صفت آن شوره هژده ماشه زاک شش ماشه
 کسیر و زده ماشه همه با نیکوب کرده در قرح و نطق باتش ملائم بچکاند و باید که دهن قرح گل
 کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آنش را موقوف نمایند طریق چهارم در حرف الحیم التاری
 جالبیچین کلکین است قوت او تا چهار سال باقیست و در آخر دوم گرم و خشک متقوی معده و دماغ
 و مجفف رطوبات غریبه معده و جهت ببردین و فضول بارده اوفق و جهت در دفع افاضل و تقو
 و فالج و تفتیت رنگ کرده و مثانه و عسر البول مفید و قندی و شکری که ازادر فارسی گلقد و شک
 گویند قوتش تا دو سال باقیست در اول دوم گرم و دیر بوست بمقدار قی بعد از غذا مانع صعود
 بدماغ و جهت ابتدائی سواست جنون نافع و هر دو قسم گلقد را چون بچوشانند و صاف نمایند قیام
 شربت در دیگر میشود و آب طبع او باید که باش مثل او باشد و چندان بچوشانند تا ثلث است صفت
 آن برگ گل سرخ یکا نشسته شده آثار سرد را در طرفی کرده کف مال نماید که خوب نتیجه شود بعد از آن
 چهل روز در آفتاب گذارند و همچنین است ترکیب خنثی گلقد شکری اگر لطیف تر خواهند بجای شک
 کنند قدر شربش در مطبوخ تا چهارده مثقال از برش چهار مثقال جوارش که طبع معده و دل را
 قوت دهد و ششها او را در حرارت کبد را تسکین دهد و اسهال مراری را منفعت بخشد و معده را با
 آرد صفت آن شیر آمله منقی دوازده مثقال طباشیر سفید ساق منقی گل سرخ زرشک منقی

بادرنجوبه پوست میرون پسته از هر یک یک مثقال کشنیز شک مقشر مغز تخم خرفه منقشه از هر یک یک مثقال
 مروارید مانسته چهار دانگ عنبر اشرف ق طلاء ورق نقره از هر یک یک و دو دانگ نبات سفید یک مثقال
 از هر یک و وزن ادویه بدستور مرتب سازند جوارش عود شیرین تقویت معده و ازاله
 رطوبت و بلغم کند صفت آن قائلین دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران از هر یک می عود
 قرضل از هر یک نیدرم بگویند و با غسل سه وزن ادویه بسزند شربت یک مثقال جوارش کمونی
 که از امجون کمونی نیز گویند برای برودت معده و خنثای حامض و برودت ایشان و شوق
 قبلیه نافع است صفت آن زیره کرمانی در برنچاه درم فلفل سیاه پانزده درم برگ سداب
 در سایه خشک کرده زنجبیل از هر یک یک مثقال درم بوره ارمنی پنج درم کوفته و پنجه با عمل سفید مصفی
 سه وزن ادویه بدستور مقرر تیار سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال جوارش مصطلک برای
 برودت معده و جگر و ریاح و سیلان لعاب مفید بود صفت آن مصطلک سه مثقال کوفته و نیم
 شکر سفید و شش درم گلاب بقوام آرد و قدر شربت از شش باشد تا دو درم طریقی نیم درم حرقا
 المله حب بن حارس تهپای بلغمی و در دمای طبعی را بر سر و بهق سفید و سیاه را البته شربت
 نایل کند و آلداج فرموده اند که والد با و غم مرحوم بجهت بهق احتمال میفرمودند بسیار نفع میکرد
 قرین با علیل تدارد صفت آن بیلله نرد و بیلله سیاه صبر از زوت سکینج شحم خنظل از هر یک
 پنج جز و خردل صغیر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد عکاک می از هر یک یک و مقل سکینج را در آب
 کنند تا حل کنند و در طاس روئین در آفتاب بگنجانند و باقی ادویه را کوفته بختیه یا میزند و حب
 فلفل نمیدند و هر را داد یک مثقال تناول کنند و طعام زیر براج خورند حب افیمون برای اخراج
 مواد سوداویه و بلغمیه مفید است صفت آن افیمون دو درم غارقیون تر بد سفید محبوب
 خراشیده در روغن گاو چرب نموده اسطوخودوس بسفای فستقی هر یک می بگویند و با

بادیان برشدند به کثیرت است حبایقون برای نزله صفت آن افیون زعفران
 گوشت کثیر از جمله مساوی همه ساییده در آب کونا را بگذرانند و بخورند حبایقون
 جهت صداع مزمن صرع و سکنه و امراض عین نافع باشد و دماغ و اعصاب را کمی از فضول
 و اخلاط بلغمی پاک کند صفت آن سنبل الطیب را چینی عود و بلسان حب بلسان بلخه مصطکی
 اسارون زعفران از هر یک نیم ماشه جبرق طبری هشت ماشه کوفته و پخته سفوف سازند و بگیرند
 ازین سفوف دودم تر بدیند موجب خراشیده دودم حبایقون غار یاقوت افیون از هر یک
 یکدر ششم مخلط نمک هندی از هر یک سه دانگ کوفته و پخته با بادیان جها سازند و خوراک را بکند
 حب نبشته اخلاط فلیطه از سینه پاک کند و ربو و ضیق النفس را بغایت نافع باشد و امراض
 چشم و سینه و صفرا را دفع کند صفت آن نبشته زرد بربا لسوس ورق گلبرخ از هر یک یکدرم
 مقنونیافا یاقون از هر یک یکدرم کوفته و پخته با تازه سرشته جها سازند و به کثیرت است حب
 تخم خشخاش برای نزله و سرفه نری نافست صفت آن تخم خشخاش کثیر اصنع عربی
 نشاسته برابر گرفته در آب کونا صحت حب بسته در دهن فرو گیرند حب نه ترندی
 برای سرعت انزال بغایت مجرب از موده است صفت آن بگیرند دانه ترندی چهار
 روز در آب بخیسانند و پوست آنرا دور کنند و مترازا بد و چندان قند بگویند و جها باندند بقدر
 و دو حبه بخورند حب یق برای خدام از مجرب است صفت آن زریق سنبل افکار از
 هر یک یکدرم کند رشتش درم را و نچینی سه درم صمغ عربی دودم زریق را در آب لیون
 کنند و باقی ادویه کوفته و پخته در مراره گو سفند سرشته حب مقدار مونگ بنزد و یک حب صاب
 و یک حب شام استعمال کنند حب سندروس از برای بواسیر خونی مجرب است صفت آن
 پوست بیض مرغ سوخته سندروس شیطر ج هندی از هر یک پنج ماشه نوشا در پنج سرخ کوفته

پیخته مثل فندق چهار سازند شربت پنج شش حب سورنجان بجهت جمع مفصل و عسل
 و دیگر امراض نافست صفت آن سورنجان مصری ترب سفید محو خراشیده از هر یک یک مثقال
 صبر سقوطری در می حب النیل غار قیون نرم سفیدانیون از هر یک نیم مثقال از ررق مصططه
 هر یک انگلی بکوبند و آب کرفس چهار سازند و این یک شربت است حب شش بیار در دهنده زانهم
 بود و قوت باصره دید و در دس و تار یکی ششم بر دس صفت آن صبر سقوطری تر دم پوست بلبله
 زرد درق گلشن مصططه ترب سفید از هر یک یکدم مقنونا کثیر از هر یک یکدم کوفته پیخته با بادیان
 سازند و در دهن گیرند حب عود جهت بخیر مفید صفت آن عود زنجبیل سعد کبابه مساوی
 بکوبند و عسل حب جات سرشته حب سازند و در دهن گیرند حب کافوری برای بخیر صفت
 آن کافور شک یک یکدانه یک با شیر سفید نیم گرم گلشن صندل سفید بلبله و دیگر در دم
 فوفل کبابه هر یک یکدم کوفته و پیخته بکباب حب در کار سرشته حب سازند و اگر درین حب قلع
 خونچان عاقره حاز هر یک یکدم بیا میرند برای بخیر یک سیب و عود انسان باشد مفید خواهد بود
 حب گل پسته برای اکثر اقسام سرفه مجرب است صفت آن گل پسته بلبله مساوی کوفته
 و پیخته در آب ادک سرشته حب بقدر مونگ بسته در دهن بگذارند حب گیر جهت آخر دم
 و بل و تجلیل مواد چشم مفید است صفت آن گیر و چهار دام افیون یکدم صمغ عربی زنجبیل از
 هر یک بعدرم کوفته و پیخته در آب کوکنار حب بسته نگا دارند بوقت حاجت استعمال کنند حب
 مقل برای بواسیر و ریح بواسیر مجرب است صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابل بلبله
 سیاه مقل از ررق از هر یک یک توده در دم ترب سفید ده درم سکنج نیم درم خردل دو درم مقل و سکنج راد
 آب کنند نازل کنند و داروهای دیگر کوفته پیخته بان برشند حب موصلی برای قوت با
 بی نظیر است صفت آن موصلی سیاه یکبیر در کنیم اما شیر خوشانند تا تمام شیر را جذب کنند بعد

از آن در سایه خشک نموده و سیده کرده و جز بواجو تری هر یک یکپا و کوفته پنجه باریک کنند و باشد
 قدر حاجت بقوام آورده گویا به بندند و کسب مزاج بدند حب میامی از برای دفع سستی که
 بعد از جماع طاری میشود نافع بود صفت آن مو میامی سه جز و صغ عربی یکجز و نبات سفید
 برابر هر دو در گلاب حل نموده حب بندند قدر شربت از آن نیم مثقال با ماء الحسل حب بلبله جهت
 اقسام صداع و مانجو لیا و امراض چشم سفید صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کاه
 بلبله سیاه آله مقشر پوست بلبله گل سرخ از هر یک شش ماشه سنکلی شش ماشه عاریقین نرم سفید
 ترب سفید محو خراشیده لاجورد و موصول از هر یک درم کوفته پنجه چهار سازند و اگر لاجورد نباشد
 صبر صطی از هر یک و درم عوض آن کنند حب هندی برای آتشک مجربست صفت آن
 اجوائن خراسانی اجوائن ارب اجوائن ساده یکله بهلانه از هر یک چهار ماشه سیاه ماشه در کله
 انداخته و پیر کهرل کنند بعد از آن کچله را کوفته داخل نموده چهار گهری یکو بند پس آن بهلانه را
 کلاه دور ساخته چهار گهری کهرل نمایند و باد و وزن ادویه قند سیاه که نه یا سیرند و شازده حب
 بندند و حب صبح همراه جزات که بقدر پا و آثار باشد و حب شام همراه دوع که بقدر پا و آثار باشد
 تا هشت روز بخورد و پیر نیز ازال نوک ترب شیر و شیرینی نماید و اگر از خوردن این حب شش تن
 شود از پوست کچنال پوست کنایر گلگی و یا بلبله بلبله طه در آب جوشانده مضغه کنند حقه لیته
 برای سترم و حمایت فایده دارد صفت آن غاب سپیان شیر مقشر یک کوفته کل نقشه بوس گندم
 خط خشک کلیل الماک هر یک کفی انجیر خشک پنجد و در سطل آب جوشانند تا بر طلی آید یا لایند و شکر
 و آبکامه از هر یک پنجم روغن بادام روغن کنجد هر یک درم اضافه نموده نیم گرم حقه نمایند و اگر قوی
 خواهند بقدر مغز قنار و خیار شیر و درم سنانیزه و اخنانیزه فایده ترکین این است باید که گیش
 قطع فی که حبش بقدر خضر باشد و طول آن هشت انگشت و فرق بهتر اینست که از چرم شکل کرد و در خنجر

و عند الضرورة از شانه گاو سازند و بر انبوه فی الجمله حسن بنند و آب حنظل اندرون او پر کرده بکم فرود
 بپاشند و به دو تنه مرتبه بچل آرد و بر انبوه را چرب کنند و پیش از حنظل سه پانزده گرم و ادیان مناجیه
 نمایند و با فضل مروج است که پیش از حنظل از آب نمک صابون حنظل میکنند و بعضی صابون را
 نیز مطروح بسیارند و در یاریهای کرده و در دسین مریض را مستقیماً دارند و سر دسین را
 بر بالش نهند و در قونج و در ذرات و مانند آن بیمار را بر از قونجی وی خوابانند و سر و سینه را بر بالش
 نهند و بطرف در میل کنند و در زیر گنجه بسوی پشت نهادن مستقیماً نباشند و سرین را
 مرتفع دارند و در امراض دماغی مستقیماً خوابانند و زیر گردن و سر بالش نهند و حمل
 برای تحلیل ورم رحم مفید است صفت آن جدوار آرد جو عنب الثعلب گل ارتمی روت
 صندلین حباجت گرفته در آب عنب الثعلب بنر و آب کشیز بنر موافق در کار ساییده بلبه
 سرشته بردارند و حمل از عفران که برای گرم کردن فرج نافع است صفت آن شک
 شک عفران مساوی در شراب یحانی چوشانیده خرقه بدان تر نموده بردارد و حمل عود
 برای تنگی فرج مفید بود صفت آن عود سجد مورد را سن قنفل لاک یک در می شک
 دانگی بسایند و صوف بشراب کنند و باین ادویه نیمه زن بخود بردارد و حمل باز و سیلان
 رطوبت فرج باز دارد صفت آن مازوی بنر تخم حاصل از هر یک و درم جوز السرخس الحامد
 از هر یک یک گرم کوفته نیمه جفت بلوط گلزار حب کار گرفته در آب چوشانیده صاف نموده و با حنظل
 بان تر کرده ادویه کوفته را بر آن پاشیده بخود گیرند و حمل مازو و دیگر برای تنگی فرج مفید بود
 صفت
 آن مازوی خام دو جز و قلع از خریک و هر دو را ساییده با شراب نیمه بلبه سرشته بردارند
 حمل میوه ساییده برای منزل کردن زن صفت آن میوه ساییده زاج مساوی بقدر
 یکسرخ یا دو سرخ حمل سازند فی الحال عورت منزل گردد و طریق ششم در حرف الحامد

خبر آرد مونگ سی ای اقسام سرسام و غشی ناضحت صفت آن آرد مونگ شیر گا و هر
 پا و آثار آرد و شیر بالیده نان از یک طرف خام و از یک طرف تخم سر بر روغن گل چرب ده از طرف خام
 بر سر بند خبر آرد ماش برای در در یکی کلید و او جاع ریجی حار را نافع بود و مجرب است صفت آن
 آرد ماش را با ندی عسیت آب لیده نان از یک طرف خام و از یک طرف تخم و طرف خام از روغن
 گل از روغن پوچک در یک در بندند و اگر از بخیل مجوز التی که بین پهل نمند نیز آمیزند قویتر بود و خصا
 که در دو گهری در سیاه کردن مو اثر میکند صفت آن ماز و چهار حصه سنگ راسخ و دو حصه نشادر
 یک حصه شب یانی نیم حصه ماز و در گلخن بریان نمایند تا سوخته سیاه شود همه ادویه را با یک
 ساییده در ظرف آهنین نهند و آب مله را نیمه بدسته این خوب صلیب کنند اول مورا با آب مله بشویند
 بعد از آن خضاب بنهند بعد از دو گهری آب مله بشویند خضاب دیگر صفت آن ورق نقره
 در تیز آب روتی چندان بماند که حل شود با شانه سرب بعد از تصفیه مو بکشند خضاب دیگر صفت
 آن و سمه کتوله خاد و ماشه هر دو را در آئیکه در آن آله ضیا نیده باشند خمیر کنند و دو گهری در آب
 بگذرانند بعد از آن بماند فایده بماند که ادویه مقوی دماغ در خضاب نند و نقل مسک و لادن
 داخل نمایند تا دماغ بسبب ادویه خضاب ضعیف و مستعد زلزله شود خمیر خشتاش جهت سرسام و
 بنحو ابی و صلاح و منع نزلات حاره و اصلاح ریش شش و دفع درد سینه و تعدیل اخلاط قحیره
 و تسکین حرارت مزاج نافع است قوت آن تا دو سال باقی ماند صفت آن کوکنا رکلان بام
 صد عدد و یکو سبازد و بادونیم آمار آب باران بنزد و صاف کند و کنیم آثار قند سفید انداخته بقوام
 خمیر آرد خمیر صندل برای خفقان حار و تقویت قلب دیگر امراض نافع است صفت آن
 براده صندل ببت مثقال در نیم آمار گلاب آب یک شبار و روز تر کنند بعد از آن بچوشانند و شیر
 آن بگیرند و با نیم آمار شکر سفید بقوام آرد طریق هضم در حرف ال ال الملهه دبید الورد

معجون دبیدالورد و معجون ورد نیز گویند برای انواع صداع بارد و منخ صدور آنچه و دوی
 وطنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و قتیق سده جگر و تحلیل سایر اوزام و دیلات و
 صلابات نافع است و ظاهر احار در درجه اولی است صفت آن سنبل الطیب مصطکی زعفران
 طباشیر و ریحنی اذخر اسارون قسط شیرین غافث تخم کثوت فوه کاک مستعمل منقی تخم کاسنی تخم کرم
 زراوند طویل حب طمان عود غرق قرفل دانه پیل از هر یک یک گرم ورق گل سرخ برابر همه ادویه کوفته
 و نخته با عسل سفید سه وزن ادویه بقوام آرد شربت از یک گرم تا دو گرم دوا بر رنگ برای
 دیدن نافع است صفت آن بزرنگ کابلی سرخ در منتهی کیلید تر مس حب البلیل قسط تلخ
 ترب سفید نمک هندی مساوی بکوبند و بکار برند دوا را بصصل تولید می کند و نبات لغوط
 آرد صفت آن آب پیاز جزوی عسل سفید دو جزو و بخوشانند تا بقوام آید شربت و مثقال
 دوا اثر بخین جهت ضعف باه که سبب حرارت باشد نافع بود و منی را زیاد کند صفت
 آن تخمین سفید صاف کرده تنی درم در دوطل شیر گا و تازه بخوشانند تا غلیظ گردد شربت تولید
 دوا التفاحی در تقوت معده نبات قوی الاثر است صفت آن تفاح یعنی سبب دراز
 گیرند و پارچه را بران گذارند و در خاکستر گرم این را نگا هارند تا دما میکارد بالای او سرخ گردد و
 تفاح بریان گردد دوا اثر نکار برای اذابت ورم طحال نافع است صفت آن سهاکریا
 یک حصه خردل سه حصه کوفته و نخته بقدر یکماشته بخورند دوائی حالبس عرق برای بند کردن
 عرق بقید است صفت آن گل ارمنی ماز و گلنار گل سرخ مردانک مساوی بروغن گل و نفا
 استول از هر یک حباحت آمیخته بریدن مانند دوا اثر خشک تقویت باه بی نظیر است صفت
 آن بگیرند خشک خشک آنرا بکوبند و صافی نموده در آب خشک شده شبان روز در آفتاب پروند
 و هر روز تازه میکنند چنانچه آب خشک شده وزن خشک خشک بکار رود پس خشک کنند و درم

زین
 بقای
 بر آید
 حب
 سم
 خرج
 عدد
 و بها
 برای
 روغن
 شد
 صند
 بید
 تیار
 حلق
 تقوت
 از
 تخم
 شفا

از برای تحقیق آن و فالج و لقوه و صرع و خبت نفس و استرخاء و کثر از استلای و مقوی قلب است
 و معده را پاک کند و شفت رطوبات از آن میکند و معین است برضم غذا صفت آن زنباب
 در پنج مردارینا سفته که با بسد از هر یک ده درم ابریشم مقرض شد درم بهین سفید همین سرخ
 سبیل الطیب پنج هندی قاقله قرنفل از هر یک پنج درم اشسته دار فلفل زنجبیل از هر یک چهار
 درم مشک شسته غسل سفید یک انار ابریشم مقرض نمایند که مثل غبار گرد پس از آن جواهر
 خوب صلایه کرده باقی ادویه کوفته بختیه با غسل سفید بپوشند شربت نیم مثقال و بعد از دو ماه
 استعمال کنند چون جد و از چهارم حصه مجون بپایانند در جمیع افعال خصوصاً در دفع سموم
 خواهد بود دوازده هندی که مسمی به دنیا پاک است برای زورف اسهال و پیش عجب الفلفل
 و الله شرف اکثری کتول در زرب استعمال میفرمودند فایده عظیم میکرد صفت آن خس گبرانی
 موته هندی سیلگری کشیده خشک زنجبیل نیم الاضد سفید کتول حسب مزاج تغیر و تبدیل در وزن
 نمایند و در مزاج گرم موته زنجبیل موقوف کنند و بگیند هر یک سه ماشه مجموع را در نیم انار آب بنمایانند
 و صبح بخوشانند هرگاه چهار دام با تدصاف نموده افشرده نوشند و نفل از دریا و انار آب جو فایده
 وقت شام بخوراند دوازده الهه برای تقویت حصه کرده و مثانه مفید است صفت آن در
 پیدایش انگور زکوی چهار ساله را فح کنند و خون اول و آخر آن بگذارند که ریخته شود و میان آن
 بگیند و چون بنجد شود از کار دپاره دپاره کنند بطوریکه از غبار محفوظ ماند در آفتاب غربال خشک کنند و
 چهار مثقال همراه آب ترب یا آب کرفس خورند دیگر یک دیگر فلفله فارسی است اسقاط دانه کوثر
 کند هر گشت زیاده که باشد رفع سازد صفت آن سیاه شادقلی یعنی سحی از هر یک یک مصل
 آنک تا رسیده هر یک نیم مصل کند زرنج زرد از هر یک یک مصل و نیم اجزاء را با سرکه بسایند تا سیاه
 گشته شود پس خشک کنند و مرتبه دیگر آب سرد بسایند و از اردو دیگر مصد کنند و نگه دارند بطور

هشتم در حرف الدال المعجزه و رنگه برای ترقه چشم نافست صفت آن نکهه و شادخ
 مغول هر دو مساوی نمایده در و سازند در و صبر جهت نرف الدم جراحات مفید است
 صفت آن صبر کند دم الاخون افاقیا برابر بگویند و پاشند در و کافور برای جوش
 حار منفعت دارد صفت آن طباشیر گل سرخ کته مفید تر کنول کته کافور و در مساوی
 پنجه یزبان پاشند در و ر کند جهت پر کردن جراحات غایره مفید است صفت آن کند
 عبر از روت نرا و تدم الاخون مساوی همه را ساییده پاشند در و ر لسان الثور برای
 جوشش دهن یار دافع است صفت آن گاوزبان سوخته الایچی خور دشبانی سوخته
 و سیاهی تابه برابر همه را ساییده یزبان پاشند طریق نهم در حرف الراء الملهه و غن
 بالونه محل اورام بارده و مجفف است و طلائی او برای گرانی سامعه و تحلیل ریح اعضا و
 در دکر و مغال و نفوس جهت در گوش بارد و دیگر امراض نافع صفت آن بگرد قدری
 گل بالونه و روغن کنجد بنیدازند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند و چون گل بالونه پرموده شود
 بیرون کنند و مکر بنجین عمل آرند و همین است ترکیب باغن روغن گل و روغن بنفشه و
 روغن سوسن و روغن زگرگس و روغن یاسمین نفع روغن بنفشه و روغن گل و روغن
 یاسمین در مفردات مرقوم است اما روغن سوسن جهت کشودن عروق افواه بواسطه
 ویک اوقیه سهل قوی و غرغره او با ماء الحسل جهت خشونت قصبه ویر و انشامیدن او جهت نفع
 سمیت فطر و قولنج و ابلاوس صفراوی و برای امراض رحم و در عصبک با وضاد مفید است
 روغن زگرگس محل مسکن و سرداوی و ریخی و مفتوح رحم و رافع در دمای آن و موافق امراض
 عصب روغن بادام تلخ برای در گوش بارد و دیگر امراض مفید است صفت آن بادم
 تلخ مقرر کرده بگویند و اندکی نبات سفید ساییده به پنجه در طبق می برکشند و غل گذارند و دست از آب

تر ساخته مغز بادام را بنفشازند و ظرف اندکی کج دارند و همین است ترکیب آوردن روغن بادام
 شیرین روغن کدو و این روغن ها را بغیر آتش نیز میسازند و روغن بیدار شیرین ملغم بود و بعضا
 از رطوبت پاک کند صفت آن بیدار خیر پاک کرده بریان نموده کوفته در آب بجوشاند و کفت
 همگی و در ظرفی تا تمام کف گرفته شود و آب زرد بماند پس از آن کف ها را بجوشانند که تمام روغن
 صاف برآید و روغن بیضه موی را بماند صفت آن بیضه را در آب جوشانیده زردی از آن
 گرفته در آوند آهن یا مس انداخته بر آتش نهند که سوخته گردد و از پیزی بنفشازند و روغن ترب
 در گوش نافع بود و ثقل سمع و بادیکه در گوش بود دفع کند صفت آن روغن کنجد بکنز و آب
 ترب جزو بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقیماند نیکرم در گوش بماند و روغن حنا
 عرق النسا و اجاح مفصل نافع باشد و موی را سیاه کند صفت آن برگ حنا نیم آرد
 آثار آب بجوشانند تا نیمه آب باقیماند صاف کنند و با نیم آرد روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و
 روغن بماند و روغن و تهوره برای لقوه و عرشه و جمیع امراض بارده مزمنه فایده میکند صفت آن
 سیاه تخم تهوره زرد پشته از هر یک یک گرم روغن کنجد بست درم روغن را گرم نمایند تا که سرخ شود
 بعد از آن از آتش گرفته ادویه بنفشازند و از دسته آهنی خوب حلقه ده بکار برند و روغن دیودا
 تألیف حکیم علی از برای ضریره نقطه و اندام جراحات بی نظیر است صفت آن بگیری زرد و چوب
 چوب دیودا اصل السوس در بلد از هر یک هفت مثقال نیم و با هفت و نیم مثقال دوده بقیف یکسکه
 بنخود بریان میکنند آنخته با خنجب که بر کتل کنند پس از آن در دیگ یا ته صد دوده مثقال آب بپاش ملایم
 بجوشانند تا ثلث آب بماند ثقل از آب برون آرند و دیگ را تا قسم بر آتش باشد و ثقل برآورد و در
 پارچه کرده در همان دیگ بنفشازند بعد از آن روغن کنجد دوسه مثقال داخل کرده با آتش ملایم تراز
 آتش اول بجوشانند که آب بجوشد و روغن بماند و جهت در مفصل و درد های مزمنه اگر

پانزده مثقال سو جو به پنج مثقال قندهار اضافه کنند بهتر بود روغن عاقر قرقص را برای تقویت
 از جربات است صفت آن عاقر قرقص هفت مثقال نیم بکوبند و در یکرطل آب پیزند تا که آب
 پانزده مثقال بماند صاف نموده روغن زیت یا روغن کنجد پانزده مثقال اندازند و جوش دهند
 که آب بسوزد و روغن بماند پس از آن استعمال کنند روغن عروسک که اشتیاق در دل
 وزن پیدا میکند صفت آن عروسک که در هندی بر سهوئی گویند در روغن کاپور یا
 کنند چنانچه بگذارد پس از آن بر قضیب کالد و مجامعت کنند هر دو شتاق یکدیگر شود روغن
 جهت صدام و هر و صدام پیچ نافع است و مرطب منوم و در دوم سرد و تر است صفت
 آن پوست که و خراشیده با تخم و تخم بکوبند و آب گرفته چهارم حصه و روغن کنجد آیمجه بچشانند
 که آب بسوزد و روغن بماند روغن قسط برای دوی وطنین مفید صفت آن قطره دم
 نیکو فیه شبی در سر که خیسانند و در نیم انار آب بچشانند تا به نیمه آید نیم انار روغن کنجد بر سر بچشانند
 تا آب فانی شود و روغن بماند استعمال نمایند روغن کاهو در منافع مثل روغن قرقص است
 صفت آن شیر کاهو دو حصه روغن کنجد یا بادام کج صبه با هم بچشانند که آب برود و روغن با
 روغن فخر علی در حفظ موی از سقوط و درازی و سیاهی و انبوهی بی نظیر است صفت آن
 در سیاه شدن طباشیر سفید گرد سماق زرد و گلاب مصطکی رومی از هر یک یک نخود و لادن پوست ناب
 فلفل پوست بلبله شکل واحد و خرد پوست بلبله مازوی سبز از هر یک سه جز و آمله منقح
 برگ مورد دو از ده جز و ادویه را کوفته کشت بانه روز در آب گذارند و با آتش نرم پزند تا قوت دوا
 در آب و آید و بدست خوب کنند و صاف نمایند اما نجوی که جرم دارد و همراه مانده باشد پس از آن
 روغن کنجد خالص روغن گل هر یک پنج جز و اضافه نموده در آتش نرم بچشانند و برسم میزده باشند
 و در آخر آن جرم بسته میشود اول بیرون آرند و سرد کرده در ظرفی کنند بعد از آن روغن گرم

شک نموده بر آن ریزند و همچنان نگاه دارند باید که در آخر احتیاط کنند که هم آب نماند و هم روغن
نسوزد و روغن مصطلکی معده را قوت دهد صفت آن مصطلکی که طبل در سه طبل روغن کنجد و شش طبل
آب بچوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و بهترین است که مصطلکی بگویند و بار روغن بچوشانند تا آنگاه
شود و روغن مندی برای قوت باه صفت آن مندی را با برگ سیخ و گل بکیند و آید که
آب بپاشند و کوفته بست شیر به بکیند و با پنج سیر روغن کنجد بچوشانند که شیر و فانی گردد و روغن
خوارک شش ثمانک طریق دهم در حرف الزاء المعجمه زروق اطریفل یعنی تربله
قرص و حرقت بول رافع میکند صفت آن بلبله بلبله آله هم وزن گرفته کوفته شب در آب
ترکند صبح آنرا بچوشانند یا بدون بچوشانند و بچکاری نمایند زروق شیکانی برای
رفع قرص جدید و قدیم سوزاک معمول است و مفید بود صفت آن شیکانی یعنی شکری
یکتوله نیله توتنه شمشه هر دو را خوب بریان کرده در یک تار یا و بالا آب حل کرده در شیشه انداخته
چهار گهری خوب بچشانند که خوب حل شود بعد از آن هر روز پنج شش دفعه بچکاری نموده بپاشند
و اگر این هر دو را در آب بچوشانند بچکاری سازند نیز منرا و است طریق یازدهم در
حرف سین است گلو برای تب مرکیه یعنی مفید است صفت آن گلو سبز یا آب
شیرین بگویند و بیشترند و آنرا در پیاله سفال نموده در بن ظرف را بسته در سایه نگاه دارند و بعد
از دو روز آب بالای آنرا دور کرده و آنچه ته نشین شده باشد در سایه خشک کنند و سوط کامل
برای نزول آب بتقیه داغ از آشنای گرفته شد میگفت که از وقتیکه استعمال این میکنم نزول آب
مکرده است همین قدر که هست از سبب آن دارم صفت آن کاییل چهار ماشه زعفران دو آس
مشک خالص با لیمو از هر یک یک ماشه کوفته ختمه قدری قلیل استعمال نمایند سوط مشک برای ختمه
است صفت آن فلفل شونیز کندش مشک یک بقدر حاجت گرفته در آب سائیده سوط

کنند بعد از آنکه دهن پر آب کرده باشند تا دو اندرون دهن نرود سفر جلی سهل قولنج بکشد
 و معده را قوت دهد و اشتها را طعام آورد و صفت آن به اصفهانی رسیده تازه از پوست
 و دانه پاک کرده یک رطل در دوسم نخل خمر بچشانند بعد از آن بگویند و بپاشانند و باد و طبل عمل بقوا
 آرند و بخیل و ارفضل و ارچینی از هر یک و درم پیل قاقله زعفران هر یک درم مصطکی بخورم
 سقمونیاده درم تربدسی درم بگویند و میان آن ریزند شربت از آن بخیال سفوف برک اکبر
 برای ضیق نفس بارد و بخی و سرفه نافست صفت آن برگ اکبر که زرد باشد از درخت افتاده
 باشد یک انار چونه بری و نمک از هر یک و نیم لیمو نیمه سرد و در آب سائیده بر برگ مذکور طلا ساخته
 خشک نموده در سبوحه گلی نگاه داشته در میان آتش پاکدشتی تا یکپاس گذارند تا سوخته شود قدر
 مناسب بکار برد سفوف سیج بند برای جریان منی مفید است صفت آن سیج بند سیاه
 تخم بلبل از هر یک دلم کو که در تالکها نه اندر جو شیرین از هر یک شش دلم سوخته لب و چهار دلم
 کوفته بخیته با بچندان شکر تری آمیخته سفوف سازند هر روز یکتوله باب سرد بخورند سفوف
 تخم فنجکشت که بدر و رنی و ندی بجز از موده است صفت آن اصل السوس مقشر
 دو درم تخم کاهوسه درم گلنا چار درم گلستر تخم سید تخم فنجکشت هر یک نیم درم کوفته بخیته سفوف سازند
 شربت دم سفوف چوب گز برای جرب سفوف و سوزاک آتشک هر قسم آبله که باشد بسیار مفید
 خصوصاً بعد تنقیه و بار با تجربه نموده صفت آن بلبله زرد چهار ماشه بلبله کابلی سی ماشه بلبله
 گز از هر یک زده ماشه آبله بلبله سیاه از هر یک ده ماشه شاه تره سه ماشه گل سرخ شش ماشه و نه
 چینی پنجاه برگ شکلی بست ماشه کوفته بخیته شکر سفید برابر همه آمیخته سفوف سازند خوراک یک لیمو
 سفوف حجر الیهود رنگ کرده و شانه پاک کند و پاره پاره کرده بیرون آرد صفت آن
 کلته پازره درم تخم خرپوزه تخم خیارین تخم کدو شیرین از هر یک چهار درم و نیم بیسالیوس دو درم

صمغ عربی نشاسته کثیر از هر یک سه درم بجز الیهوش درم قند سفید هشتاد و شش درم کوفته
 سفوف سازند شربت دو درم بآب بخور سیاه سفوف زرد چوبه درازاله قرصه کهنه بجای
 مجرب از موده است صفت آن زرد چوب یک مثقال مقرر مساوی الوزن کوفته و ختمه با هم وزن
 ادویه سکر سفید انجینه سفوف سازند و از سفوف ماشه تا یکتوله همراه آب بخورند سفوف سنگبار
 مسک مولدنی تالیف والد شریف برای سرعت ازال نیز بسیار مفید است صفت آن سنگبار
 خشک گوشت از هر یک شش ماشه از صطک از هر یک سه ماشه تا ملکانه نصیه العلب از هر یک چهار ماشه
 نبات سفید برابر ادویه کوفته و ختمه سفوف سازند خوراک از پنجاه تا هفتاد سفوف سنگا هولی
 برای قوت باه تالیف والد شریف صفت آن پوست سیخ کاهولی پوست سیخ اونط کتاره
 ارد ماش برابر جد اکوفته و ختمه سفوف سازند صبح هفت ماشه با شیر گاو بخورند سفوف طین
 و این را سفوف نشانی گویند اسهال مراری فزونی دمای رافع باشد صفت آن نشانی
 تخم حماض بری بریان صمغ عربی گل ارشی طباشیر از هر یک یکتوله کوفته و ختمه سفوف سنگا هولی تخم مرو
 از هر یک یکتوله آمیزند و سفوف سازند و شربت سه درم بروغن بادام حریب کرده اگر بروغن گل حریب
 دهند مضائقه ندارد سفوف عشیه برای آتشک و جمع مفاصل است صفت آن عشیه بری
 چهار توله پوست پیلد زرد سنابلی صندل سرخ از هر یک یکتوله کوفته و ختمه هر روز هفت ماشه بخورند سفوف
 غیر نقوی باه صفت آن غیر شهب یکتوله صطک محلی سفید تلحلی مصری طباشیر از هر یک چهار توله
 نبات سفید هم وزن ادویه کوفته و ختمه سفوف سازند خوراک نشانی تا یکتوله سفوف عافش اری
 استقامت تالیف جدا مجد مرحوم که همراه شیر شتر استعمال شود صفت آن عصاره عافش اری
 نرم سفید تر سفید محجوف خراشیده گل سرخ از هر یک یک ماشه ریون چینی سنابلی پیلد کالی از هر یک دو ماشه
 کوفته و ختمه سفوف سازند حله کینوراک است سفوف قلعی کشته برای اندمال قرصه سوزاک مفید

سازند شربت بخورم با سکنجبین نرمی که شد جگر و سپرز کشاید و پتهای مرکب در و نماید و بول بر صفت آن
 تخم کاسنی را از آن تخم کرفس هر یک هفت درم سنبل الطیبت درم مجموع بیکوفته در سطل آب بست
 سرکه بنجیان شبانه روزی بعد از آن بخوشانند و بدست مالیده صاف نموده با یک انار سفید بقوام آرند
 سکنجبین سیاه صغرا و بلغم دفع نماید و مخرج را موافق بود و پتهای حاره و جگر گرم را مفید بود و دوی
 بشانند و سده بکشاید و بول براند صفت آن قند سفید یک انار در دیک کتند و پاوانا سرکه صفت
 بران ریزند و بقوام آورده یک اوقیه گلایه سران ریخته فرو گیرند و اگر گاهی قند عمل اندازند سکنجبین
 میشود سکنجبین سفر جلی معده و جگر را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و سده جگر بکشاید طعام ختم
 کند و حرارت معده و حرقت از آن فرو نشاند و رفع سمیت گوشت پخته فاسده کند صفت آن
 آب قند سفید از هر یک یک انار سرکه نیم انار بخوشانند و بقوام آرند سکنجبین عنصلی جهت تنخی و جگر و سپرز
 و از برای سدد و قطع اخلاط غلیظه و دفع سعال و ضیق النفس نیز نافع بود صفت آن پیاز ص
 نیم طل بکار و چون خورد و خور و قطع کنند و سرکه کهنه بخرطل انداخته در آتش ملایم بپزند تا که پیاز ص
 مهر شود پس صاف کنند و فی یکرطل قند سفید آمیخته در آتش نرم بقوام آرند ستون پوست
 مغیلاان جهت استحکام دندان متحرک اگر چه قریب قیادان باشد متعظم شود و جمیع امراض نش
 و درم آن آزموده شده صفت آن پوست نخ مغیلاان چهار توله سگوارحت کته با پیرا سپار
 چپالیه از هر یک یکیتوله فلفل سیاه بنجیل سفید از هر واحد یکا شش هشتاد اجزاء را سرکه سا کرده وزن کنند
 و با هم آمیخته تیار سازند شب روز هر گاه خواهند بر دندان بکار برند و بعد از چهار گهری اگر خواسته باشند
 آب بخورند ستون حب الغار برای آب فتن از دندان مفید بود صفت آن حب الغار
 شب یانی زرد از دند طویل همه برابر کوفته و نیمه ستون سازند ستون زرد برای درد شکم دندان
 جرب است صفت آن پوست انار گلزار زرد و چوب ق شیبانی برشته مانده از هر واحد یکا شش

و بی کبر و کبر در کینه و کینه

کوفته و پخته سنون سازند سنون سپاری چپالیه لیف جدا مجد مرحوم برای خون آمدن بیان
 مفید بود صفت آن سپاری چپالیه سوخته گلنا شاخ گوزن سوخته کاغذ خطای سوخته ساق
 سوخته نی طباشیر خنجر گل سرخ گز مانج استخوان پیلید زرد سکه لاکت گ مورد دم لاهون کوفته
 کندر عدس معشر از هر یک دانه شب یانی بریان پنجاشه کوفته و پخته برشته بالند سنون کر سینه
 برای نقصان گوشت لثه و تاگل آن مفید است صفت آن کر سینه ده دم کوفته و بشپد خمیر نمود
 بزشت داشته و در تور گرم گذارند تا محرق شود و کندر دم لاهون از هر یک بخودرم ایر سازد و در مزج
 از هر یک دودرم کوفته و پخته با هم آمیخته سنون سازند سنون مجلی دندان و جهت خف و تغییر رنگ دندان
 مفید است صفت آن زبدالجرجا کستر صدف نمک شاخ گوزن سوخته همه برابر ساییده بر دندان
 ماند سنون نیله تهوتیه برای تحریک اسنان معمول مجرب پر شدن گوشت آن و جلا دندان
 بعد است صفت آن نیله تهوتیه کوشه کشته سفید زیره سفید صطکله رومی بجد رتی از هر یک یک دم
 نمک لاهوری کسین خیل کشنیز خشک هر یک نیم دام کپور کچری کباب چینی از هر یک نیم با دوام نیله تهوتیه
 را برتابه گرم بر آتش نهاده خوب سفید نمایند و از زیره و کشنیز نیز اندکی بریان کنند که سرخی بگیرد و
 باقی ادویه کوفته و پخته مثل سی سازند و مالش نمایند و بعد مالش تا چهار گهری از آب حقیق کنند
 طریق دوازدهم در صرف الشین شربت آلو بالو اخراج ریگ سنگ ده و شانه کنند
 وادار بول نماید صفت آن آلو بالو غیر طبل در دوطل آب بچینانند و صلیح بچوشانند هرگاه
 آب نیمه آید صاف نموده با دوطل نبات سفید لقوام شربت آرند شربت دو تولد و زیاده هم توان
 شربت انار شیرین جگر و دل و معده را قوت دهد و تشنگی نباشد و سرفه و آلام سینه را مفید
 صفت آن آب انار بگیرند و بچوشانند تا به نیمه آید برابر آن کنند سفید اضافی کرده لقوام آرند
 شربت بزوری برای حمایت و جگر و معده و طحال و غیره امراض نافع بود صفت آن

تخم کاسنی نجیکاسنی تخم خیارین تخم خرپوزه خارخساک هر یک یک کوبه همه را بنکوفته شب را آب کنند صبح
 جوش داده صاف نموده باشد سفید نیم انار لقوام آرد شربت شربت برای زکام و زرد و ذات
 و ذات الریه و تب سرفه و صداع و در چشم و در گرده نافع است و بول براند و سینه را نرم کند
 صفت آن گل نبش شربت نیم مثقال در آب کنند و بجوشانند و صاف سازند و باشد سفید
 لقوام آرد و اگر گل نبش تازه باشد پا و انار بکیر شربت دینار طبع را نرم و دفع حمیات و
 عفونت کند و سده را بشاید و سولقینه استسقا و ذات الحجب نافع بود و در شکم و جگر و رحم و مثانه
 ساکن کند و ادرار بول نماید صفت آن تخم کاسنی غنچه گل سرخ هر یک بشت درم پوست خ
 کاسنی چهل درم گل نیلوفر کا و زبان هر یک ده درم تخم کثوث در کسبه بشتی درم انچه کوفنی است بنکوفته
 مجموع را در آب بجوشانند تا ماهر شود صاف نموده بایک انار قند سفید لقوام آرد پس از آنش فرو داده
 مقدار ده مثقال بپزند چینی سوده داخل کنند و بر تهنند تا نیلگو مخلوط گردد شربت سفید حل دل را
 قوت دهد و معده را قوی گرداند و اشتهای طام آورده و طبع را به بند و خصوصاً شربت سفید حل
 خام وقتی باز دارد و هضم و اتم را را نیلگو گرداند و تسکین عطش و غشیان نماید خصوصاً شربت بزرگ
 و برای نشاء و ازاله خفقان مفید لیکن بخش سینه و خیمه است صفت آن آب سفیانی بگیرند
 و دانه از آن بیرون کنند و پاره پاره سازند و در ماون سنگ بکوبند و دو من آب از آن بگیرند
 و بجوشانند و با گین قند سفید با بجوشانند تا لقوام آید شربت سیدتی قلب معده و مخرج بود
 وقتی و هلال با باز دارد صفت آن طریق ساختن آن مثل شربت سفید حل است
 صندل دل را قوت دهد و خفقان گرم و معده و جگر گرم را نافع باشد و تشنگی نشاء و شکم نرم کند
 صفت آن بعبیه صفت خیره صندل لاکن قوام تفاوت است چه قوام آن قوام خیره است
 و قوام این قوام شربت شربت نیم و صندل دفع کند و محروم مزاج و پتیهای صفراوی و مخرقه و

جگر اسفید بود و تسکین تشنگی کند و خفقان را منفتح بخشد و دفع خمار نماید و صداع گرم
 را زایل سازد و معده را قوت دهد و اشتها آورد و باضمه را قوی نماید صفت آن قند سفید
 یک انگشت را در دیگ کند و پاوانا را آب لیمو بر آن ریزند و بقوام آورده گلاب یک قبه بر آن نشاند
 و گویند شربت نیلوفر صداع حار و تپهای صفراوی و ذات الحجب ذات الریه را نافع باشد
 صفت آن طریق ساختن این مانند ساختن شربت بنفشه است شربت ورد مکرر برای حیات
 صفراوی و تسکین عطش نافع است تلخین طبع نیز میکند صفت آن ورق گلشن تازه چهارین
 در ظرف کند و ده من آب گرم بر آن ریزند و شبانه روز بگذارند پس آن بدست مالند و در دیگ
 و بجز شانه تا طعم و بوی گل بآید پس باقی کند و چهار من دیگر ورق گلشن در آب ریزند و بجز شانه
 و صافی نمایند پس هر یک من آب با دو من قند سفید بقوام آرند **فصل بیاض** جهت جمع امراض
 حار چشم تحلیل اورام و ردع آن سفید بود و صفت آن نشاسته یک درم سفیده کاشتری صمغ عربی
 کثیر از هر یک درم در لعاب سبونی یا سفیده تخم مرغ محبت سرشته شیان سازند شیان و جوز بوا
 برای عقر معمول است و اسفقت آن جوز بوا اگر نازج بپیکری بریان پوست انار از هر یک
 یک مثقال کوفته و پخته در آب سرشته شیانها سازد و بعد از ظهر استعمال نماید بعد آن مجامعت کند
فصل زنگار بر جوشیم و سل و دمه و گل چشم مجرب از مودست صفت آن زنگار نیم
 اقلیمیای فضا شق صمغ عربی سفیده از زیر از هر یک درم کوفته و پخته در آب سداب و روضه سرشته
 شیان سازند شیان طحله برای ناخنه صفت آن ساج هندی زنگار از هر یک یک درم نیم
 اقلیمای دودم شق سکنج دار فلفل هر دو از هر یک درم شق و سکنج را در شراب کهنه حاجت حل کنند و او
 کوفته و پخته بآن بسرشد و شیان ساخته چشم کشند شیان غریبی غریب است صفت
 آن صبر کند از زروت دم الاخوان گلاب کحل شکیانی هر یک یک درم زنگار نیم دانگ کوفته و پخته گلاب

بقدر حاجت سرشته شیان کنند شیان کند برای فروج تخم مفیدست صفت آن برت
 نشسته صغ عربی کند سفید از زیر مساوی کوفته و نیمه در سفیدی تخم مرغ موفق در کار نیمه شیان
 شیان جهت اعانت عمل سهل مجربست صفت آن برنجین سکر سرخ از هر یک چهارم صابون
 خطمی نمک طعام از هر یک درم کوفته و نیمه برستور متعارف شیان سازند طریق سیر و هم در
 حرف الضاد المجهضمه دارد جو برای ورم گرم کرده مفیدست صفت آن اردو جو
 غلب الثعلب صندل سفید تخم کاسنی از هر یک بقدر حاجت همه ساییده در آب غلب الثعلب سبز و آب کاسنی
 سبز و آب کشیز سبز از هر یک حسب ضرورت نیمه ضما و کنند ضما و مغول بر او ام حار و فصل از مجرب است
 صفت آن مغول کوکنا هموزن گرفته کوفته و نیمه در آب بنزد تا مهر شود و روغن گل بقدر حاجت
 نیمه برنهند اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب شد مغول کوفته داخل کنند ضما و فستقین برای برکاف
 اسود که ضعیف طحال بود نافعت صفت آن درق گل سرخ و فلفل سفیدین مصطکی حب کار گرفته
 کیوبند و بار کر و آب غلب الثعلب سبز بقدر حاجت ساییده ضما و کنند ضما و اقا قیما برای جبر سال
 صفراوی معوی و تقویت معده و اعما مفید صفت آن گل ارنی صندل سفید زرد و اقا قیما
 مساوی کوفته و نیمه بآب مورد موافق در کار ضما و کنند ضما و اقلیمیا برای بوی بر عجم نافعت
 صفت آن اقلیمیا فیضه عروق مردانگی بر باوم و روغن بزرگ کتان هر دو بحاجت نیم
 سازند و ضما و کنند ضما و برگ کاسنی برای فساد گوشت و سیاهی آن مفیدست صفت آن
 برگ کاسنی بزرگ غلب الثعلب سبز خطمی حسب حاجت بر روغن گاو یا روغن بنفشه حسب ورت نیمه ضما و
 ضما و پوست کدو برای کرب و قلق معده نافعت صفت آن پوست کدو و صندل
 گل سرخ کافور حسب ضرورت گرفته در گلاب بقدر حاجت ساییده بر فم معده ضما و نماید ضما و خطیما
 جهت احتیاج طشت مکرر بخر بر سیده صفت آن خطیما ساییده هموزن آن خوابا میزد

و در آب سرشته بکشد و سبب پاشا کند و یک ساعت در آفتاب نشیند ضماد چوب انگور
 برای صلابت طحال مفید است صفت آن چوب انگور خشک کرده سوخته آرد جو غلبه الثعلب
 منقل با بونه اکلیل الملک شق چوب بها و حب جت گرفته و در آب برگ چها و و سرکه و آب
 غلبه الثعلب نیز موافق در کار گرفته ساینده میگویم ضماد کنند ضماد حب السلاطین برای بواسیر
 و بواسیر شفت مفید است صفت آن حب السلاطین چهار جزو زنگار و جزو هر دو را خوب ساینده
 بر موضع بچسباند ضماد خطمی برای الفصاح و سینه نافع است صفت آن لعاب خطمی بزرگان
 حلبیه گوشت پخته تر گاو و روغن گل حب جت گرفته مرهم ساخته ضماد سازند ضماد زرد هم مرغ
 برای در گرده ریجی مجرب است و به وجع منضلی که در سندی موج پا گویند نیز نافع بود
 صفت آن زردی سفید مرغ در ظرف مس داخل کرده بر روی آتش انداخته نزد چوب حب جت
 ساینده در آن ریخته قدری آب داخل کرده بر روی آتش خوب سسته باله تا که بکشد شود و غلیظ
 مرهم گردد استعمال کنند و برگان بالای آن گذاشته از پارچه گنده بپزند ضماد زرد و برای
 بند نمودن اسهال مفید است صفت آن زرد و صندل سفید هر دو برابر با قدری سنبل الطیب
 زعفران حب جت در گلاب موافق در کار ساینده لته بدان تر کرده بر جگر و معده اسهال کنند
 ضماد زعفران برای اوارام صلب سده و جگر منیطیر است صفت آن زعفران صبر از برگ
 یک گرم آستین سنبل الطیب هر یک یک نیم گرم بکوبند و آب گرم ضماد کنند ضماد سبخی برای بواسیر
 بسیار مفید است صفت آن سبخی چون هر دو برابر در آب ساینده برینی ضماد کنند ضماد سلطان
 نهتری جهت بنجامد خون زیر ناخن نافست صفت آن سلطان نهتری آرد با قلاب
 حب ضرورت در آب ساینده ضماد کنند ضماد سماق برای وجع فواد نافست صفت
 آن سماق صندل سفید گل سرخ طباشیر سادی در گلاب لعاب سنبل الطیب ضرورت ساینده مرهم

ضماد کنند ضماد سسم برای ورم هارثانه بعید است صفت آن کبجی متفشّر نان می‌ده
 مساوی بکوبند و با شیر تازه و روغن بنفشه و روغن بابونه سر یک بچسبند کار گرفته نشسته ضماد کنند
 ضماد سنبل برای استسقا مفید است صفت آن عنب الثعلب مغز فلوں سنبل الطیب یک
 بقدر حاجت در آب عنب الثعلب ستر قد ضرورت ساییده ضماد سازند ضماد مثبت برای
 ورم رخو مفید است صفت آن نمک گستر کرب سر گین کا و مثبت صبر مساوی در سر که حین
 ساییده ضماد کنند ضماد شحوم برای زنی که پستان آن بغایت خورده باشد نافع است صفت
 پیه کا و میش پیس فیل برابر بگدازند و خوب مخلوط ساخته هر روز قدری شیر گرم بالند ضماد
 شیر میش برای ورم صلب رحم از جربات است صفت آن شیر میش شیر تر روغن بنفشه
 از سر یک یک نار سر سه مخلوط نموده بر آتش بپزند تا که منعقد گردد بعد آن تخمیل نمانخواه از سر یک
 یک توله کوفته و پنجه بان مفروض نمایند و زیر ناف ضماد کنند ضماد صابون برای وجع منقل
 نافست صفت آن صابون خنابا برابر در آب ساییده بگرم ضماد سازند ضماد صبر برای ورم
 سوداوی معده بسیار مفید است صفت آن سنبل الطیب صبر تخم کتان معرق طبم مقل چربی
 مرغ مغز ساق گا و روغن گل موم سرخ هر یک متافق ضرورت گرفته مرهم ساخته ضماد سازند ضماد
 صندل بر آذیابطین مفید است صفت آن صندل سفید گلنارا قاقیا گل ارمنی اردجو
 از سر یک بقدر حاجت در گلاب آب کشیز تر سر یک بقدر ضرورت گرفته ساییده برگه ضماد کنند ضماد
 طبیا شیر برای قی صفراوی و پس ایهال مفید است صفت آن سماق صندل زرد و طبیا شیر
 مساوی با سر که و گلاب حاجت ساییده بر معده ضماد کنند ضماد طین قیو لیا برای بزرگ شدن
 پستان مفید است صفت آن قیو لیا عفض سفیده از زیر زرنج برابر با سر که حسب حاجت
 ساییده ضماد کنند ضماد حدس برای کسترخوان نافست صفت آن حدس متاف

گل ارمنی اقا قیامیه برابر جله راسائیده در آب س قدر در کار سرشته ضما دکنند ضما دعود بر آب
 قی نافع است صفت آن عود مصطلک سنبل الطیب پوست ترنج مساوی در سرکه و گلاب
 حسب حاجت سائیده بر معده ضما دکنند ضما د فوفل برای در دیکه با دم گرم و تب بود فایده ^{سکنند}
 صفت آن فوفل برگ گل سرخ عدس منقشر گل ارمنی مائیا صندل سفید مساوی کوفته و نخته در
 روغن گل سرشته ضما دکنند ضما د قرح برای حمه مفید است صفت آن قرح برگ خرفه کا هو
 مساوی بکوبند و بالعائت رقطو ناحب در کار سرشته ضما دکنند ضما د قرفل برای شهوت کبی
 که از سرور فرج بارد باشد ناخت صفت آن قرفل سنبل الطیب بوا گل سرخ مساوی در آب سائید
 بر فم معده ضما دکنند ضما د قشار کنر برای قش امعائی مفید است صفت آن قشار کنر
 مصطلک جوز السرخسی السمک زروت از هر یک با برغی السمک داخل خر حسب حاجت گداخته با آو
 ادویه جمع کرده ضما دکنند ضما د کبریت برای جرب است صفت آن کندک انوله سار
 نیله تهو تهو کمیله مردا سنگن هر یک بکتوله همه با یک سائیده سه حصه نمایند یک حصه در روغن زرد که
 سه چهار دام باشد آئخته بر بدن بمالند و سه چهار گهری در آفتاب نشینند بعد از آن خدا دار خود
 بر بدن مالیده غسل نمایند ضما د گل ارمنی برای رمد جرب است صفت آن گل ارمنی ^{مصطلک}
 سفید رسوت عنب الثعلب هر یک با بر در آب کشینند حسب حاجت سائیده گردا گرد چشم ضما د سائید
 ضما د گل سرخ برای شهوت بقری که از بغم بود مفید است صفت آن گل سرخ سنبل الطیب ^{مصطلک}
 عود مساوی بکوبند و در گلاب حسب کار سرشته بر فم معده ضما د نمایند ضما د گلنا را دم
 لب نافع است صفت آن عنب الثعلب پاری گلنا ورق گل سرخ حسب حاجت گرفته با سرکه
 و گلاب موافق ضرورت سائیده ضما دکنند ضما د کمیله برای خراش عالین اطراف آتشین و عیال
 که بسبب ق حاد حادث شود مفید است صفت آن کمیله خاکستر برگ خاصه کار سائید در

روغن خنایخته ضما دمانید ضما و مخرج استخر برای شهر خضر را بعد از تب سه بار غرض شفا سازد
 روز و شب بیدار ماند هر چند تیر خواب می نمود ندیج فامده نمیکرد چون با تخر جوع کرد علاجش
 باین ضما کرد بعد از ساعتی چهار گری خواب کرد و روز دوم باز زمین کاو عمل آورد دم تا یکپاس خواب
 نمود و روز سوم از فضل الهی شفای کلی شد صفت آن تخم نیلوفر تخم کاو تخم خرفه صندل سفید
 سیرکس ماشه کافور یک ماشه ایون زعفران از سیرکس نیم ماشه همه را سایید روغن گل یک لوله آب کشیز
 بنزد فوکه و انکی سرکه مخموج کرده بر تارک رضا دکنند طریق چهار دهم در حرف الطار مله
 طریق چوه مندی برای تقویت باه و دیگر امراض بارده مفیدست صفت آن
 را در آب ترکند تقدیری که نم بردارد بعد از آن باروغن یاسمین دیگر روغنهای خوشبو مبدی
 از دست یالند انقدر که بسیار چرب نشود پس بطریق چوه اگر چه بگیرند طریق خوردن چوبی
 برای امراض کوره که شتادمر حوم مغفور استعمال میفرمودند نیست صفت آن بگیرند چوبینه
 که و روی و کم کرده و غرق باشد یک مثقال از کار دریزه ریزه کرده ظرف قلعیدار یا گلی انداخته
 در عرقهای مناسب گلاب عرق کیوژه که در آن آنها ده انا را باشد تا دو پهر شب نماید بعد از آن
 بر آتش ملایم بنزد تا که چهارم حصه نرسد آن آهسته آهسته در ظرف را واکندند پنجم صبح بخورند
 وقت شب با قدری نبات سفید بطریق قهوه بخورند و باقی بجای آب فرو نمایند و غذایان آرد
 کنند و جو و قلیه شور با و پلا و کتاب بکند رده و حلویات مناسبه نقل با دام و پسته و گوشت
 مرغ بچوبه دراج و دیگر غذای لطیف بکشد و پیاز بقدریکه اصلاح گوشت کند و دیگر
 چهار مثقال چوبی بگیرند و ریزه ریزه کرده در یک انچه در ده انا را آب بطریق باقی بخورند
 تا نصف رسد آتش موقوف نمایند و دهن ظرف آهسته آهسته واکند و این باخج حاج ضروری
 مثل روشن طعم بخن و استنجا نمودن نمایند و قدری ازین گرفته جاسه کلاه و پیا جاسه الکنین

نمانند و تا ایام خوردن پوچ پیچین پاره را در بدن دارند و مکانی را که در آن اراده خوردن پوچ پیچین می نمایند باید که از همه جانب کنند که تا هوا اثر نکند و بعد از سه روز هر دو جای افزوده باشند با این طریقی روز چهارم یک شقال می کشانند و در روز پنجم یک شقال دو ماشه دیگر سوا ماشه روز چهارم افزاید و روز ششم یک شقال سه ماشه سوای سه ماشه سابق افزاید و روز هفتم چهار ماشه سوای شش ماشه سابق علی هذا القیاس و آنچه از چوب چینی اول بپون و سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که از برای استعمال تیار میشود افزوده میشود و سرپوش دیگر و آذرون بگذارند و خمیر حکم گیرند که بخار از دیگر بیرون بر نیاید و در نرم بخور مانند ونگی را بر سرپوش گذارند و طریق معلوم کردن این که آب بقدر مطلوب سیده است نیست که هر قدر آب بعد از طنج نگاهد اشتن آن منظور باشد در دیگر نیندازند و سرپوش بر دیگر گذاشته در سرپوش سوراخ نمایند و چوب را یک ناله پاره پیچیده از راه سوراخ اندازند تا هر جا که تری باشد نشان سازند پس در آشنای طنج استخوان میگردیده باشند تا به نشان رسد و در آن باید که طنج تمام تا وقت صبح شود که وقت خوردن آب سرد نشود هر روز در یک بطوری واکند که تا ناچار خفیف برسد و دیگر اعضا برسد و اگر علت در عضوی دیگر بود آن عضو را بر بخار چوب چینی بگذارند و بعد از سه روز یا بخور زیاده ترست قلع قوق نموده باشد و بهتر است که در روز بخران قلع قوق نمایند و طریق قلع قوق آنست که مریض را بر کرسی سید یا بر کرسی چوبین که سوراخ دار باشد بنشانند و کلاف بر خود گیرند بطوری که راه نفس کشاده باشد و دیگر زیر کرسی در آورده بتدریج بخار میرسانند پس از آن دیگر بر آورده یک روز از زمین آب بیاشانند و عرق را خشک کرده لباس خود پوشند و بعد از انقراض خوردن چوب چینی عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند و اگر چوب چینی نوباشد از چوب چینی که چهل روز در استعمال در آمده است سیاه و بوسیده را دور کرده بکار باید برد و استاد در چوب چینی قدیم با و آرد چوب چینی تازه انداخته ده تا عرق میکشیدند و نیم با و با کلاب عرق کیوژده و عرق گا و زبانه معجون چوب چینی

شاہزادہ شمس بہار خاں سفید پتھر چلیم واپس آئے ہیں

میدادند و جرم چوبینی در سده و درم احتشایات مضرست و باید که سفوف و محابین با ویه بنمایند
هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال نموده باشند و قدر خود را که بخوبی در سفوف چند روز اول زیاد
نزد و دو انگ و نیم مثقال نباشد و بتدریج اضافه نمودند و لیکن مثقال تجاوز ننمایند و در مزاج معتدل از
چهار انگ تا یک نیم مثقال رسانند و در مزاجه قوی از یک مثقال تا دو مثقال همچون چوبینی تالیف کنند و شربت
نیز مفیدست همچنین مفرج بار و دو اسک بار در که در آن چوبینی انداخته باشد همراه عرق مذکور
نفع بود طریق سفید کردن مردان سنگ صفت آن مردان سنگ نمک هر دو برابر
گرفته و بالای آن آب اندازند و در آفتاب بنهند و چنانچه تبدیل کنند تا سفید گردد و طریق گرفتن
دخان شد و س برای حول نافع است صفت آن سوس سبزه در پارچه پراکنده فیله
ساخته در چرخ گذاشته روغن کجد اندازند و روشن کنند و بالای آن طاس نحاس را گون دارند
تا دخان جمع شود از کار دیار مرغ گرفته بکار بند طریق گرفتن دخان کندر برای ابتدای
نزول آب سیلان طوبات از مجربات او ستاد است صفت آن طریق گرفتن او مثل طریق
گرفتن دخان شد و س طریق کشیدن تیز را قاروتی صفت آن شود و نیز ده ماشه
زاک شمشه کسیدی و زده ماشه هم را نیکوب کرده در قرح و بقیق با تاش ملایم بچکانند باید که دهن قرح
کل حرکت کند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند طلای آس را خضبه و سقطه که سر
رسد مفید است صفت آن ورق آس گلزار پوست انار را بر گرفته در سرکه و گلاب با صفت
گرفته بچوشانند و باندک مشک عود بقدر ضرورت انیخته طلا کنند طلای ایون برای جاق
صفت آن ایون مهر را در آب حل نموده بدان آب مغز پیچیده را رسانیده بر پاچه طلا کنند
و چند روز بر آن موضع مثل مرهم بنهند طلای انار که پستان را محکم سازد صفت آن برگ
بار و گل پوست انار بقدر در کار گرفته بار یکم ده شب باز در آب حل نموده روز دیگر خند بوش

صافی نموده چهارم حصه آن روغن تلخ اضافه نموده بچشاند تا آب فانی گردد و روغن بماند
 قدری بر پستان میمالیده باشند طلای با پیله برای قوت باه بسیار مفید است صفت آن
 قفل سیاه چند تری حلیت از هر یک یک گرم مغز پنبه دانه دو درم مشک خالص دو انگشت و نیم
 باروغن یا سین حباجت آخته بر قضیب اند طلای با پیله دیگر برای جائق و قوت باه
 مفید است صفت آن سپندان حباجت خروخ خردل از هر یک سه درم کوفته نیمه باروغن یا
 حباجت درت سرشته نیم گرم بر قضیب مال طلای با پیله دیگر برای جائق و قوت باه
 مجرب آزموده است صفت آن گهوگمی سفید منه پوست کچله عاقر قرحا خ کثیر سفید هر یک
 منزه جال کوته از هر یک دوام اول سوای جال کوته و زهر میوه سفوف ساخته نگار بدارند
 و زهر میوه جال کوته را در شیر بز که قریب یک انگشت باشد پوئلی در پارچه بسته دو سکه جوش خوبند
 و بر آرد بعد از آن در سرگین گاو میش دو سکه جوش داده بر آرد بعد از آن همه دو سنج
 چوبه کشند و طلا سازند طلای با پیله دیگر برای غنی مجرب است صفت آن مستی که
 عقبه سائده میباشد بوزن یک نخ و قفل سه عدد بآب برگ قبول حباجت صلا که
 طلا کنند طلای با پیله دیگر برای قوت باه نافع بود صفت آن مویهای سوخت
 ضرورت در روغن زگس حباجت که آخته طلا نمایند طلای براده علاج برای
 رویانیدن شعر مجرب است صفت آن براده علاج پخال گس بر دو برابر گرفته بر روغن
 زرده تخم مرغ حباجت سوده بر جابنات شعر طلا کنند طلای برگ فلی برای قفل مفید است
 صفت آن برگ فلی بونج قط بادام تلخ مساوی گرفته در سرکه موافق در کار آخته طلا کنند
 طلای بسا برای باری حقیق که مخلوق نافع است صفت آن بسا به جوز باشند
 از هر یک چهار ماشه چک گوش آدمی یک دام چربی خضیه خرمی پاد به در شراب و آتش ساییده خندانکه

یک اثاثر سرب جذب شود بکار برند طلای تنکار یعنی سها که برای قویا مفید است بابت
 سید جعفر خان صدام حرم صفت آن سها که تیلیه کند یک شکر سفید برابر وزن کوفته و پنجه بآب
 طلا کنند طلای تنکار دیگر برای همین مرض نفع دارد صفت آن سها که بریان مازو
 کند یک چاق چوبه کهنه یا پیر یا از هر یک که مرچ سیاه شمشاد نیله توت به بریان شده در عرق لیمو
 حاجت سائیده جو بنفشه و بوقت حاجت در آب سائیده طلا کنند طلای جرب برای
 جرب نافع است صفت آن مرداسنگ رقیق خاتم خطل اقلیامی نقره آرد حدس نریق
 از هر یک حب که کار باید که اول زیرق را با سر که قتل کنند و او را بر روغن گل حب که کار آینه طلا
 کنند طلای جد و ابر برای در گوش که باورم باشد مفید است صفت آن جد و ابر
 صندلین رسوت گل از منی حجابت در آب کشنیز بنر موافق ضرورت سائیده گردا گرد
 گوش طلا نماید طلای حکا که اسرب بر خراش حالبید و اطرا نشین و عانه که لب عبق
 حادث شود مفید است صفت آن حکا که اسرب سفیده از زیر مرداسنگ مساوی در روغن
 خامو افق در کار آینه طلا کنند طلای حکا که سنگ آسیا برای سرطان مفید است و
 مانع زیاده شدن است صفت آن حکا که سنگ آسیا حکا که سنگ بن تیز کن و حکا که
 سرب مساوی در روغن گل قدر حاجت و آب عنب الثعلب بنر و آب کشنیز بنر بمقدار در کار
 با هم آینه طلا کنند طلای زراوند برای بر آوردن خا و آبلبنه نافع است صفت آن
 زراوند اشق پیاز زکس ریخ نی زفت رومی عکال بطم را تیج مساوی کوفته و پنجه بشهد سفید
 حب که کار آینه طلا کنند طلای سداب برای اسقاط حمل مفید است صفت آن سداب
 خشک شحم خطل قطار هر یک سه درم مر یکدم بگوید و در آب غوطه داده بر ناف عانه طلا کنند طلا
 سفیده برای سرطان نافع است و محافظت از تقرح میکند صفت آن سفیده از زیر گل

از منو
 انش
 وز
 سقه
 طا
 و با
 برا
 د
 سا
 هر
 که
 که
 خا
 ا

ارمنی عصاره کاهوساوی بروغن زیت قد ضرورت اینجه طلا کند طلای شیخ برای
 انتشار شو مفید است صفت آن شیخ برنجاسف بادام تلخ نیمه برابر بادام را بسوزانند و با
 وزهره گاو حب جبت طلا نمایند طلای صبر برای دارالفیل نافعت صفت آن صبر
 سقوط طری مرصاف آقا قیا پوسست انار برابر کوفته و نیمه با سرکه بقدر حاجت سرشته طلا کنند
 طلای علق قضیب بزرگ کند صفت آن علق یعنی زلو و خراطین برابر هر دو برابر
 و باروغن کنجد موافق در کار اینجه بر ذکر طلا کنند بعد از آنکه بسیار مالید باشند طلای کافور
 برای صنان مفید است صفت آن کافور مردانگ گگل سرخ برابر در گلاب حسب
 دستور سائیده طلا نمایند طلای گل ارمنی برای سوختن آتش و آب گرم و روغن گرم
 مفید است صفت آن گل ارمنی سفیده کاشتری مردانگ خا بر برابر سائیده با آب سرکه
 هر دو و حب حاجت سرشته طلا کند طلای کندر برای بزرگ شدن پستان مفید است صفت
 کندر و دوح سوخته آرد جو مساوی کوفته و نیمه با سرکه حب جبت شسته در هر ماه سه بار طلا کنند طلا
 کند که برای دار الثعلب و دار الحیة نافعت صفت آن کند که فیون خردل ریخی
 خاکستر شیم بر همه برابر و آب سائیده طلا کند طلای مردانگ موی را جند نماید صفت
 آن مردانگ ه درم ماز و آمله ورق الس و گزنه جلد زهر یک پنج درم کوفته با آب رد بقدر
 ضرورت گرفته اینجه طلا کند طلای مردانگ می سوج جلد صفت آن مردانگ
 گل ارمنی برابر هر دو را سائیده بکلاب و روغن گل هر یک بحسب ضرورت گرفته اینجه طلا نمایند
 طلای مغاث برای خلع و وئی و وین مفید است صفت آن مغاث مورد خطمی
 برابر سحق کنند و باز ده تخم مرغ حب جبت سرشته طلا کنند طلای مله که مجامعت را لذت
 دهد وزن دیوانه و شیفته مرد گرد و صفت آن خایه گربه سیاه و پیه بزرخ برابر در

روغن قدر حاجت بریان کنند که بسوزد آن روغن را بر قضیه طلا نماید طلای ممسک
 صفت آن مستی غوک کچله سندر سو که کف دریا فضل دراز نیم کثیر سفید را بر کوفه و نخته
 در آب کوکنا راجت اینجه طلا کنند طلای ممسک دیگر مجرب صفت آن بر شش
 نصف دو فرونی میباشد مانند سرپستان کو چاکت و یک و باید که صفح کلان گرفته از قطع
 افشوده می که از آن تراود آنرا باستی فیل آغشته کنند و بعد از خشکی نزدیکی نمایند طلای
 منزل از آل منی زن کند صفت آن سیاه نیم جز و تنکار کا فور هر یک و می سل
 شش جز و با هم بسایند و بعد از خود سه چند سوای شش جز و طلا کنند و مجامعت نمایند
 طلای مونیج برای خرد و مفید بود صفت آن عاقر قره مونیج مساوی در سر که کنند
 آب پودنیج حاجت ساینده طلا نماید طلای سرد درم داخلی گوش سود دارد
 و بر دوشکن حج است و بعد فصد بکار و صفت آن صندلین مایا گل ارمنی
 رسوت سفید را به ش در بندی تخم کاسنی طباشیر کا فور از هر یک قدر که مناسب باشد بگیرند
 کوفه و نخته بلعاب بهغول سرشته مثل زرد تیار سازند طلای تملک برای نملک مفید است
 صفت آن مایا صندل اقا قیاس رسوت مساو در آب کاسنی بنرواب غلبا شل سبز
 هر دو قدر ضرورت سرشته طلا کنند طریقی پانزدهم در حرف العین الغیر المنقوطة عصا
 آمله حبت فتن آب ابتدای نزول و تقویت بصر و سوزش چشم و در ابتدای رمد مجرب است
 صفت آن آمله تازه در ها و نگی یا چوبی بکوبند و در پارچه انداخته آب نرا بنیشارند
 و در ظرف گلی باقی بماند که مثل شل شمع باشد بگذارند و بدست نیم حرکت دهند تا بقوام غسل غلیظ
 آید بعد از آن در ظرف چینی یا جندنگا بدارند و عند حاجت قدری از آن استعمال نمایند
 طریقی شانزدهم در حرف الغین المنقوطة غره کوکنا بر آتاز نفع دارد صفت آن

غلب الثعلب گزنه کشنه خشک کوکنا موافق در کار گرفته در آب صفت است جوشانیده صاف نموده
 غرغره کنند غرغره کوکنا را دیگر برای ملاده افتاده مفید است صفت آن گزنه کوکنا را
 غلب الثعلب گزنه کشنه خشک صفت است گرفته در آب بقد در کار جوشانیده غرغره سازند
 غسل آب چقدر برای خراش زایع است صفت آن آب چقدر را در خود خطی
 بسوس کنند صفت است گرفته با سرکه صفت کار مزاج نموده سر را بشویند غسل بسوس کنند
 برای اتقاق اصابع فایده مند است صفت آن بسوس کنند معلق انجیر کرب عدس مقشر
 شلغم صفت است گرفته در آب موافق ضرورت جوشانیده صاف نموده انگشتان را بشویند غسل
 نوشادر برای بد بوی مو که از دسومت باشد نافست صفت آن نوشادر بسوس کنند
 تخم خرپوزه با دام تلخ نیمه صفت است گرفته در آب موافق در کار جوشانیده صاف نموده از آن
 بشویند طریق بهفتیم در حرف الفاقیله برای بواسیر الف مفید است صفت آن
 زاج دو دم زنگار نیمه ساییده بخیله رشته درینی نهند قیله برای بند کشا نافست
 صفت آن که بوی قدر حاجت گرفته ساییده در گوند و پاک صفت است گرفته قیله ساییده
 در سوراخ قصب نهند فرزجه زعفران برای عرق مفید است صفت آن زعفران
 سنبل الطیب یا فانی عود سانج هندی از روت پر یک ساوی بایه مرغابی وزردی بیه
 صفت است سرشته فرزجه کند فرزجه نفع برای حکم رحم بسیار مفید است صفت آن
 برگ نفع پوست انار عدس مقشر صفت است ساییده در بوره ازنی بقد ضرورت آینه بردارد
 قله فیون برای خوردن گوشت فاسد مفید است صفت آن آبک باده دیده توله
 زرنج سرخ وزرد قلی اقا قیاز پر یک نیم توله کوفته و پخته بسوس که صفت کار سرشته قصب سازند
 و استعمال نمایند طریق بهتیم در حرف الفاق قیله قیله بایه باطین

مفیدست صفت آن طباشیر بسوس هر یک بخورم تخم خرفه تخم کاهو هر یک هوم
 تخم حاص کشیز خشک گل ازمنی صندل سفید گلاب ساق صمغ عربی از هر یک است درم کافور
 نصف درم کوفته و پخته در آب کاهو بقدر حاجت مرشته اقراص سازند شربت یکنوا
 قرص زرشک درم معده و جگر و تپهای بلغمی و استقار انافع بود صفت آن زرشک
 متشربت زده درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم خیارین از هر واحد درم گل سرخ پنجم درم ربون پنجمی نبل
 از هر واحد یک درم کوفته و پخته بلعاب بنجول قدر حاجت مرشته اقراص سازند قرص شب
 بول الدم و قرح کلیه بول اسیر انافع است صفت آن شاخ گوزن سوخته شب یامانی
 تیر گل ازمنی گلاب تخم خرفه مساوی کوفته و پخته باخ فیه حبابت مرشته اقراص سازند
 قرص طباشیر برای دیابیطس مفیدست صفت آن تخم خرفه گل سرخ گل ازمنی گلاب
 مساوی کوفته و پخته در آب قراص سازند و محمد از زان درین نسخه تخم کاهو افزوده اند قرص
 طباشیر قابض بر خلفه صدیدی و حبس سال نافست صفت آن ورق گل سرخ
 پنجم تخم حاص بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی از هر یک است درم بکوبند
 و بگلاب موافق در کار بسرشته اقراص سازند شربت یکنوا قرص طباشیر ملین است
 محرقه و سرفه و خشونت میند انافع بود و طبع را نرم کند و تشنگی نبشاند صفت آن طباشیر
 سفید چهار درم تخمین خراسانی درم مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین نشاسته صمغ عربی
 تیر تخم شمش از هر واحد یک درم کوفته و پخته بلعاب بنجول حبس کار سرشته اقراص سازند قرص
 عود قتی و پیضه باز دارد صفت آن عود خام چهار درم کپا مصطکی و نقل نبل الطیب
 هر یک هارده درم کوفته و پخته در آب قراص سازند شربت دو درم قرص کافور بر
 خنقمان حار و شرکایه میکند صفت آن کافور سه جزو و عنبران مغز تخم خیارین عسل سفید

از هر یک چهار جز و منغر تخم که دو و جز و کوفته و پخته با عسل اقراص سازند قرص کا فور برای دیاسیر
 و دیگر امراض مجرب است صفت آن طباشیر صندل سفید کشتیز خشک شتر تخم خرفه سیاه تخم جال
 تخم کا و منغر تخم خیا تخم که شیرین صمغ عربی گلدار کا فور ریاحی از هر یک مقدار حاجت گرفته
 و نرم کوفته در آب اقراص سازند قرص کا کنج برای قروح کلیه و شانه و بول لدم نافع بود صفت
 آن منغر تخم خیارین حب کا کنج منغر بادام شیرین مقشر با السوس نشاسته صمغ عربی دم الاخوان
 کثیرا کند تخم کرفس از هر یک ده درم افیون درمی کوفته و پخته با صافی اقراص سازند شربت
 یکدرم یکمقال قرص کبر اوجاع طحال و ورم تفتیح سده از آن نافع بود صفت آن پوست
 سیخ کبر اشق از هر یک چهار درم زراوند طول ده درم فنجکشت فلفل از هر یک شش درم اشق را
 سرکه کهنه حب رت حل کنند و باقی ادویه کوفته و پخته با آن بسرشد قرص گل برای
 تب که کبتهای کهنه مفید بود صفت آن گل سرخ اصل السوس مقشر از هر یک چهار درم
 طباشیر سفید نبل الطیب سنبلین رومی از هر واحد دو درم برنجین خراسانی سه درم کوفته
 و پخته بگلاب حسب کار سرشته اقراص سازند خوراک پنجاهه همراه چکیده کاسنی و شربت بزوبی
 دهند قرص گلدار برای نفث الدم و ذیابیطس مفید است صفت آن گلدار گل
 صمغ عربی از هر یک چهار درم گل سرخ آقا قیا از هر یک سه درم کثیرا دو درم کوفته و پخته با گلدار
 حسب کار سرشته اقراص سازند قرص کهر ما برای نفس لدم مفید است صفت آن
 کهر با صمغ عربی نشاسته کثیرا منغر تخم خیار منغر تخم که و از هر یک سه درم گلدار آقا قیا از هر یک یک درم
 و نیم کوفته و پخته با عسل بنجول حسب حاجت سرشته اقراص سازند قدر شربت از پنجاهه تا دو درم
 قرص مثلث برای صداع و دیگر اوجاع مفید است صفت آن مرکب افیون بنج
 لادن کا فور و عفران پوست سیخ نافع از هر یک نیم درم کند از زوت آمله گل از منی از هر یک دو درم

گرفته و پخته بگل آب کاه و هر دو بقدر ضرورت سرشته اقراص تهیه بپوشانند و قرص ورود
 برای سده بجز نافعست حمیات یعنی صفراوی را نیز مفید بود و صفت آن گسسخه مقدم
 عصاره غافق طباشیر بلسوس هر یک یک درم گرفته و پخته با پخته اقراض سازند و قیر و طی
 تخم کتان برای پزاندن ورم پستان مفید است صفت آن تخم کتان با بونه اکلیم ملک
 مساوی در آب بقدر حاجت بجوشانند و صاف کنند و با موم و روغن گل حاجت بان بجوشانند
 تا آب برود و روغن بماند قیر و طی غلبه الشعلی ای ذات البجیب مفید است صفت آن
 غلبه الشعلی تخم حلیه مفید تخم کتان از هر یک شش ماشه در آب بجوشانیده صاف نموده با موم زرد و
 روغن گل هر یک و توله باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند استعمال سازند قیر و طی کاسنی
 برای ورم حار شانه نافعست صفت آن آب کاسنی بنزد آب غلبه الشعلی بمزجم از هر یک یک
 حاجت در روغن گل و روغن بنفشه موافق در کافور و طی سازند و استعمال کنند طریق
 نوزدهم در حرف الکاف التاری والفارسی محل شبی بیاض و سبل و
 شب کور می و دهنده و جذب طویات بسیار مفید است صفت آن نوشاد شب یک
 سوخته برابر گزقه باریک ساییده در چشم کشند محل صدق که او ستاد موم برای تقویت
 و سبل و دهنده و بقایای ریزش استعمال میشود صفت آن صدق سوخته چهار ماشه تکیا
 کرمانی بریان مغسول بپست باشد نبات سفید شش ماشه گرفته و پخته در چشم کشند محل کافور
 برای حرقت چشم فایده مند است صفت آن قفل در قفل از هر یک یک درم زعفران
 سنبلیطی هر یک چهار درم حنظل یعنی رسوت شدرم کافور یک درم یک بونید و باریک سازند
 بکار برند محل گل کبک برای دفع بیاض گل چشم یعنی بپولی مفید است صفت آن
 گل کبک گل کبک حنظل گل کبک حنظل گل کبک حنظل گل کبک حنظل گل کبک حنظل گل کبک حنظل

استعمال کند محل لایچورد برای بخن مرقه نافه صفت آن حجر لاجورد و حجر ارمی
خسته تمهیدی سوخته و خان کندر پوست صنوبر بل الطیب همه برابر با یک ساخته استعمال کنند
کلک لایچ بارد استقای حار را نافع بود صفت آن مادیون که بفت روز در سر که
تر کرده خشک نموده باشد غار یقون پوست بلبله زرد از سر یک پندرم عصاره فستقین دم
یخ سوسن گلشن تخم کاسنی مغز تخم خرپوزه رب سوسن هر یک دو دم ترخین فلوس خیار شنبه
قانیذ از سر یک پندرم این هر سه در آب نیلگرم حل کرده صاف نموده بقوام آرد و دو ما
دیگر کوفته و پخته بآن بسازند خوراک دو دم تا چهار دم کلک لایچ حار برای اشتیاقیکه بآن
حرارت نباشد مفید است صفت آن مادیون مدبر غار یقون پوست بلبله زرد و کینج
از سر یک پندرم ایر ساسنه دم ریوند چنی عصاره غافث سنبل الطیب انیسون از سر یک
دو دم کوفته و پخته با عسل حب جبت معجون سازند شربت می آردم تا چهار دم گهر برک
در چشم و درد و معده بسیار مجرب است صفت آن لیموی کاغذی یک رطل افیون خالص
سه دم شیبانی رطل اول شب در طرف آئین بریان کرده بعد از آن افیون و خلک
و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دسته آئین حل کنند تا خوب مخلوط شود و آب لیمو قانی گز
بعد از آن همین دستور آب لیمو داخل کرده باشند تا که بوجه نیک مخلوط شود و بهما بسته بکباب
و بوقت حاجت بآب بایده اندکی گرم کرده گز اگر چشم طلا کنند یا در چشم اندازند طریقین ششم
در صرف اللام لبوب کبیر گرده را گرم و قوی گردانند و منی را بنفشه زرد و باه را زیاده کند
و دل و دماغ را قوت دهد و اعصاب را محکم گردانند صفت آن مغز پسته مغز بادام مغز
فندق مغز حبه انحر از گردگان مغز خلیخوزه مغز حب لم های رویشا و بنفشه شاقول بنشین
تو درین بنجیل کنجد مقشر و چنی از سر یک پندرم سنبل الطیب سعید کوفی و قنقل کبابینی حب ل

تخم کدر تخم ترب تخم شبنم تخم یاز تخم اسپست تخم بلبلون لسان العصفایه در پنج تخم قرنی از نسیاد
 از هر یک سه درم جوز بوا بسیار داله دار فضل از هر یک درم خصیه الشعلب انجیر تازه مغز کبر خشک
 از هر یک درم قضیب سود سورجان بوزیدان نفع خشک هر یک چهار درم مایه سرعابی
 زعفران مصطکی از هر یک سه مثقال عود خام دو مثقال ورق طلا سی عدد ورق نقه نچاه عدد
 عنبر اشبیه مثقال خشک خالص مثقال کوفته و پخته با عمل سفید سه زن ادویه بطریق جهود تیار سازند
 مخلطه برای صداع حار و یبوستی و غشی و تقویت دماغ مفید است صفت آن گل نیلوفر و
 گل ارمنی صندل سفید هر یک یکما شده در عرق صندل دو قوطه ساییده آب کشیده نبر آب خیار نبر
 آب کدوی نبر هر یک چهار قوطه اضافه کرده و شیشی دهن فراخ انداخته متصل پیش سین
 حرکت دهند لطوح که نزله بند را گویند برای حبس نزلات مفید است صفت آن افیون
 زعفران گوند کشیده هر یک یکما شده همه ساییده و آب کوکرا یا سفیدی تخم مرغ حست است انجیر
 کاغذ امل رویه تراشیده سوزن زده بر آن مالیده بر سر و شقیقه بچاندن لعوق حبس
 از مجربات صاحب کرده برای تقویت باه در تجربه حکیم عاید نیز رسیده صفت آن سوجن
 پنبه دانه بست مثقال و اچنی تخم انجیر و قنصل کلاه دار حبس صنوبر هر یک یکما شده مثقال شش
 زنجبیل از هر یک سه مثقال دار شیشعان هفت مثقال قسط تخم کتان بریان مصطکی از
 هر یک چهار مثقال کوفته و پخته با عمل سفید سه زن ادویه بقوام آوند خوراک لیثقال
 لعوق پستان برای نفث مواد سینه و سرفه و نزله حرب صفت آن پستان
 قریه نچاه دانه اصل السوس مقشر بکتوله تخم خطمی سفید تخم خیارین از هر یک چهار ماشه پوست خشک
 دو قوطه بهدانه سه ماشه در دو آثار آب بخوشانند و بانبات سفید قدر حاجت بقوام آرند و
 در آخر قوام شیر به جو مقشر شیر مغز بادام مقشر شیر تخم شمش از هر یک بکتوله افزایند و بعد از آن

کثیر صمغ عربی رب السوس بوده هر یک باشد اضافه نمایند و بقدر داشته در دهن گرفته تا آب
 فرو گیرند لعوق گاو زبان برای ضیق النفس ب است صفت آن گاو زبان گل کاه
 صمغ عربی زرد و مدحج رب السوس بن سفید پنج سوس فلفل سفید از هر یک یک درم و پاپا و بال شش
 سفید چهار درم در تخم خشک سیاه دو نیم درم مغربادام شیرین یک نیم درم مغربادام تر بود و درم
 مغربادام کاه و مقشر یک درم عمل سفید پندام نبات سفید پانزده دام بدستور معمول لعوق سازند
 خوراک ششماشته لعوق معتدل معمول و جرب جهت تسهیل اخراج بلغم و قلیط مواد حار و قیة
 نافع است صفت آن موز تر منقی انجیر زرد با قلا تخم خشک اصل السوس مقشر مغربادام و شیرین
 پرسیاوشان بادیان زوفامی شک مغربادام مقشر جلایه پودینه و لاتی صمغ عربی تخم کله اتر
 تخم کمان بهدانه کوکنار هر یک نیم توله چوب کوبیده در و انار آب پچوشانند تا نیم انار بماند صاف شود
 عمل سفید پاپا و انار داخل نموده بقوام آرد قدر شربت پچاشته تا دو درم مراد از اینها سیر عالمی است
 لعوق تر که برای سرفه ترلی سیدیل است صفت آن اصل السوس پندرم تخم کله
 بهدانه از هر یک هفت درم شب دو صد و پنجاه درم آب کنند صبح بخوشانند تا نصف رسد
 و با صد و بیست درم قند سفید بقوام آورند و مغربادام صمغ عربی از هر یک سه درم کثیر چهار درم
 خشکاس سفید خشکاس سیاه هر یک پندرم نرم صلابه کرده یا میزند و قدر شربت ششماشته طریقی
 بست و یکم در صرف المیم مار انجیر جهت تیق و دموی و صفراوی و اخلاط حریقه
 و حاره و سرفه حاره و ترطیب نافع است و در وقت تشنگی نافع است و در وقت تشنگی نافع است و در وقت تشنگی نافع است
 بصفر میشود و ماده را با دارمی برآرد صفت آن بکیر و خیار تازه و انجیر با زرد و زرد
 پس در گل زرد یا آرد جو که ضخامت آن بقدر یک انگشت باشد گرفته در تنوری که گرمی آن
 فرو نشسته باشد بپزد تا بریان شود و وقت صبح از تنور بیرون آورده گل پندرم و بود و سوزا

بی از تریاد
 خشک خشک
 اعرابی
 ده پنجاه
 بود تیارنا
 نیلو فرو
 خیار بنر
 بین
 ن افون
 بت منجه
 نقطن
 حب
 معجب
 مال شفا
 علی از
 قال
 ستان
 خنجر
 زرد و
 جلا

بریده پیش از آنکه آب که بر آید صافی نموده همراه شربت نیلوفر و ادویه مناسبه بدهند و تا کثیر طبل
 رسانند و اولی آنست که اول در خمیر آرد و در پارچه بکشد بعد از آن در گل یا جو بکشد و تا شصت
 که آنرا آشجو گویند مضج اخلاط و متفرغ شود و متحرکه و منقی معده و سهل التفت و در تمام بدن لذت
 معتدل الخذا و سکن عطش و بار دست و پیمان اخلاط فاسده نمیکند و متفتخ در معده نمیشود و در
 معده نمیشود و مضر اششای بار و دلفاخ است و مصلح و می گل کند است صفت آن جو
 متشر و ظرف مس قلعی دار نموده آب صاف که ده چند جو باشد بر آن ریزند و باش نلایم بپزند
 و در آشای تخن آن تبدیل آب نمایند و بهتر آنست که هفت آب تبدیل کنند بعد از آن
 مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوڑه شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و اگر
 بجای آب بنظم گوشت آب اندازند و آشجو ملحم میشود و اما غسل جهت فایز و نقوه معمول
 اطباء است و مقوی معده و باده صفت آن غسل سفید یکصد آب و حصه بچون باشد چون
 دو حصه باند صاف نموده بدهد و بعضی در یکگز شست و شرب جز آب می اندازند چون نصف
 می ماند صاف کرده میدهند و او ستاد مغفور در یکگز شست و شرب جز آب می انداختند هرگاه
 سوم حصه می سوخت صاف کرده میدادند و اما غلب الشعلب طیب که از غلب الشعلب
 مروق گویند جهت حمیات که از ورم جگر و معده باشد و دیگر انواع تپهای مرکبه نافعین
 اشیا است صفت آن ترکیب ساقن و دادن و قدر شربت آن مانند آب کاسنی
 بنمر مروق است و اما القرع و آن بمنافع ما را بخیر است صفت آن مثل ساقن است
 است و اما القرع از ما را بخیر دارد و در کم دارد و در سبیل بصیر میشود پس در امر جگر که خوف است حال با جود مناسب
 بعل آرد و جائیکه حال باشد استعمال او با سوتی جو یا شربت نیلوفر کنند و اما لسان
 اکحل الرطب که از ما را تنگ نباشد جهت اسهال است و در جگر که با اسهال است

نافع است صفت آن ترکیب ساختن دادن آن مانند آب کاسنی بنبر مروق است
 ماء الهند یا الرطب آن کاسنی مروق باشد جهت تسخیر سرد و تنقیه مساکل انزاده عصبه و
 تپهای صفراوی و دمووی و مرکب بسیار مفید دیگر منافع دارد صفت آن بگیر بزرگ کاسنی
 بنبر و از پارچیس کنند غسل نهند و بکوبند و آب بقیشتارند و در ظرف قلعی دار انداخته بر
 آتش خفیف گذارند تا مثل شیر ریخته شود باز صاف نموده بکار برند ماء الهند یا الرطب
 که آنرا چکیده کاسنی گویند برای حمایت مرکب که بلغمیت در آن زیاده باشد از آب برگ کاسنی
 نفع بسیار نیاید و بارها تجربه رسید صفت آن تخم کاسنی چهار توله بکوب کنند شیب آب تروارند
 و از دو گلهی شیب باقی مانده در صافی گندزه که هر چهار گوشه آنرا بچاق چوب بستند و خنموده
 مثل نی زنگر زان بخت مرتبه بچکانند و گاهی بجای آب عرق گا و زبان عرق غلب
 کرده میشود مر بامی آبلج مقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم نماید و بواسیر را نفع کند و در
 از دیاد و خط نافه است صفت آن صد عدد آمله بزرگ تازه بگیرند و در ظرف بنبر نهند
 و آب آنقدر اندازند که آنرا بپوشانند و خاکستر گوز چاه درم بر آن پاشند و ده روز بگذرانند و
 در هر سه روز آب خاکستر تغیر دهند و تازه کنند پس آمله با بیرون آرند و نرم بشویند تا پوست
 جدا شود و بعد در دیگ نهند و همان قدر آب که او را بپوشاند اندازند و یک کفن چوبقشر
 مخصوص نیز ضم نمایند و بنهند تا که چوبقشر شود پس بیرون آرند و دیگر بار بشویند و بسیار چوب
 کنند بوجیکه پوست بحال نماند و جدا شود پس هر آمله را با مکه مختلفه ده جا بآمال و در بنبرند پس
 در ظرف بنبر نهند و عمل صاف بر آن آنقدر اندازند که او را بپوشد و بپست روز بگذرانند و
 هر هفته عمل تغیر دهند هر گاه تغیر دهند چند جوش خفیف بپایند و تا در آمله ماستیت پیچ نماند
 بپخته نشد کرده عمل چند صاف اندازند آنقدر که در پوشد و در ظرف بنبر بدارند پس از

چهل روز بکار برند و اگر بجای عمل قند یا نبات کنند قلیل الحرارة باشد و در حیات مناسب است
مرامی انسان مقوی دل و مفرح و منافع هفتان صفت آن پوست درشت بیرو
و استخوان درونی را جدا نمایند و مغز در میان را پارچه باریک تاشیده در ظرف نقره یا شیشه
گذاشته و اندکی آب ندخته و سر ظرف را از خمیر گرفته با قش ملایم بپوشانند تا پارچه گداشته شود و اگر
برگ انسان با استخوان تراشیده اول در ظرف گذارند و بعد از آن پارچه او مهر خواهد بود و
هرگاه گذارند و قوام از قند و نبات درشت ساخته و از بید مشک گلاب و غیره مشک یا نم
پارچه مادران گذارند و دو جوش دهند تا شیر را جذب کنند پس در ظرف پاکیزه بر دارند و اگر
چاشنی در دستور باشد ترشی لیمو خزان بپرانند مرامی التفاح منافع او در مفردات
مذکور است صفت آن سیب از پوست باز سازند و دانه بیرون آورده در آب بپوشانند
تا نیم نچته شود پس با قند سفید قوام آرند مرامی جذر جهت تقویت دل و تصفیه صوت
و تنقیه ریه و منع نوازل و سرکه و دیگر منافع در مفردات مسطور است صفت آن گلاب
پوست و استخوان دور کرده بریزه ریزه کنند در آب عمل حسب کار بپوشانند تا مهر شود
بیرون آورده در عمل صرف کنند و یکجوش داده فرو دارند و پس از چهل روز بکار برند مرامی
زنجبیل بنی زنجبیل پرورده گرم و خشک است با زیاده کند معده و روده و گرده و مثانه
بار در ناف است و بول براند و تهیای ممتی را سود دارد صفت آن زنجبیل است روزی
آب بنجیانند و انگاه پاره کنند و در آب عمل بپوشانند تا آب زدودن ظریفی کنند پس عمل
بر سر آن ریزند تا پرورده شود بعد از آن تناول می نموده باشند مرامی سفرجل
منافع آن در مفردات مرقوم است صفت آن به خوب بزرگ از تخم و قش پاک کنند و
چهار پاره نمایند و در عمل یکجوش و آب و بپوشانند پس سر کنند و روزی دوم عمل بپوشانند

و بردارند مرهمی بلبله منافع او مانند مرهای آمله که در از یاد حقیقت نفع او کمتر است صفت
 آن طریق ترتیب او همان که در آمله گذشت لیکن مرهای بلبله از خشک و تر بلبله هم تیار میشود
 و نیز درین افادیه می اندازند هرگاه خواهند در افادیه سازند در چینی بخیل قرنفل سیل جوز
 عود و صطک هر یک یکتوله مشک نیم در صد عدد بلبله اندازند و اهل تنه بلبله را بعد نرم شدن در آب
 آهک میخسانند جهت شمساک اجزای او و رفع کردن غفوصت و بلغم میدهند که با هوای مشهور
 مرهم که از فخر عات حکیم از زانی است بر استسقا طبله و تلکین تحلیل او را مصلیه و خضیه و آن چوب
 و از موده است صفت آن جلیم کتان ارد چوب خلجی از هر یک درم کوفته و نخته در آب شلغم
 یا آب کلم قدر حاجت بپزند چون قریب بپختن آید مغز قلوب سیخی یا شنبلیله بچند درم در آب گرم حل کرده
 اضافه نمایند و بپزند تا غلیظ گردد پس از آن روغن گل یا روغن کنجد یا روغن زیت یا روغن
 بیدانجیر قدر حاجت بیاورند مرهم با سلیقون برای قرحه رحم مفید است صفت آن
 زفت را پنج هر یک است شقال قنیه چهار درم کوفته و نخته با روغن زیت قدر حاجت مرهم
 سازند مرهم خل نسجه شقای برای پاک کردن چرک و گوشت مروار و اندام چها
 از مخبر است و برای قروح عفت و سوختگی از آتش نافع صفت آن مردانگ درم
 صلایه نموده با ده درم موم سفید و بست مرغن گل حل کنند و قدری سرکه حل کرده مرهم
 سازند مرهم و اخیلون برای انصاف ورم و تسکین افواج حاره و او را گرم و تحلیل نمازیر
 و صلابات و سله و تعقد عصب یا ح و نجه کند صفت آن روغن زیت کهنه سی تا چهل درم
 مردانگ است درم تخم خطمی استغول مسک تخم مرو و جلیم کتان از هر یک بچند درم تا بنفتم تخم با را
 شب آب تر کنند صیاح لعاب غلیظ از آن بگیرند و مردانگ با یک ساخته در روغن زیت انداخته
 بر آتش نرم گذارند و بخیری حرکت دهند تا مردانگ بسته نشود پس از آن که روغن سیاه گردد

ظرف را از آتش فرود آورند و لعاب دلان اندازند و بخوشانند تا غلیظ گردد پس فرود آورند و به تبر
 برسم زنده مرهم رال برای رویانیدن کرم صالح و دفع گوشت فاسد و برای جراحات مزه
 عسل البر و قروح آتشک و ناصور و سونگی از آتش نیز نافع است صفت آن موم سفید کافور
 رال کات سفید هر یک به شقال کوفته و پنجه موم را بر روغن گاو تازه که مسا و کج باشد و ظرف
 آهنی گذاخته اول رال را پنجه دوسه جوش هند پس کات را بدستور پس کافور بریزد و دیگر
 جوش دهد بعد از آن از آتش فرود آورده بکار برد مرهم رسوت جهت اوام حار و جرب
 صفت آن رسوت یکدم موم سفید و دو دم روغن گل روغن بنفشه از هر یک یک چهارم
 اول روغن و موم را گذاخته و رسوت را سائیده بیا میرند مرهم زرد برای پاک کردن
 چرک و گوشت مردار و پر کردن زخم عمیق از جرباات احقر است صفت آن اجود شک
 بصری کات سفید قنبل نیله تهو تهه بریان مردا سنگ یک پنج ناشه موم زرد و دو دم روغن
 کنجد چهار دام عالمگیری بدستور مقرر مرهم سازند و شش مرتبه در آب بشویند مرهم زعفران
 که بار دارد و مرص صلب جم و صلابت آن تجربه در آمده صفت آن موم روغن گل و زعفران
 گاو چربی گرده بز از هر یک یک پونز نردی بیضه مرهم زعفران با بونه کند از هر یک ماشه بتور
 مرتب سازند و با شیره عنب الثعلب نیز استعمال نمایند مرهم زنگار محقق قروح حقیقه و کل
 گوشت زاید و رافع عفونات و مواد فاسده کلیه و منبت لحم و مسقط بوسیر است صفت آن
 علك البطم رنج بر یک خنجر مرهم زنگار و دو دم کوفته و پنجه باروغن زیت قدر حاجت بیا میرند
 مرهم سفید ایک فوری برای تسکین درد بواسیر شقاق مقعد و سونگی آتش سفید است
 صفت آن موم سفید یک شقال را در روغن گل خنثی شقال گذاشته سفید ایم دانسک از هر
 یک شقال نرم کوفته و مخلوط ساخته مرهم سازد و بعد از فرود آوردن از آتش سفید تخم مرغ بکشد

در روغن صفت رال
 نیز در روغن سفید
 سفید

کافور داشته بفرانیدم شحم برای شقاق رحم مفیدست صفت آن چربی مرغ چربی
بط مغز ساق گاو روغن بنفشه و موم سفید حاجت گرفته مرهم ساخته استعمال کند مرهم کوهان
شتر برای اندمال قرحه بواسیر که از قطع نمودن میرسد و شقاق مقعد را فایده میکند صفت آن
کوهان شتر مغز ساق گاو و خط کتیر پیه بط پیه مرغ پیه مرغابی زردی بقیه مرغ حاجت گرفته
باروغن بنفشه قدر ضرورت مرهم سازند مرهم لسان سگ می اندمال قروح بی نظیر است
صفت آن زبان سگ سایه خشک که بسوزانند و در اندکی روغن بکنند در کپه همین
داغ کنند بعد از آن برگ نیم قدر حاجت خوب ساییده و قرص بندند در روغن بکنند در ظرف
آهنین بسوزانند و دو کنند بعد از آن سوخته زبان سگ درین روغن اندازند و بچوبیم یا
دسته آهنین خوب تر مخلوط کنند و در ظرف شیشه نگاهدارند مسح که موجب بجان شهوت
جماع و نفوذ میگرد و مجرب آزموده است صفت آن مغز کتبخاک در روغن چینی مخلوط
نموده بر قضیب کف پیا باند مسو حیکه موجب دستی مرد در دل زن گردد صفت آن
عمل بخیل حاجت گرفته بر قضیب باند با هر که مجامعت کند موجب و شتی شود مسو حیکه
مرد فریفته زن شود صفت آن گوشت مولا خشک کرده ساییده و عمل آئینه زن
فرج باند و مجامعت کند مسح حالبس بر آویس عرق مفید صفت آن گل انبی
مازو کلنا گل سرخ مردان سنگ همه مساوی بروغن گل و لعاب بتبول موافق ضرورت آئینه
بباند مسهل بار و برای اخراج ماده حار صفت آن مغز فلووس هفت توله بچین
تمر سندی از هر یک چهار توله شیر بادام بخدانه در منجید بارد که مذکور شود افزاید گردن کلقتند
دو توله دیگر زیاده کنند اگر در روز مسهل تشنگی شود عرق عبث شهاب حق کاسنی اندک بپزند
اگر عرق بدست نیاید آب بپوشانند و عبث شهاب کاسنی را در صره بسته بنیازند و بچین

هر عسکه که مطلوب باشد تیار نماید غذا وقت دوپهر آش جو وقت سپهر چرمی مونگ تلایم نخود
 مسهل حار خارج ده بار کند صفت آن مغز فلو س هفت توله شکر سرخ چهار توله ترب
 سفید مجوف خراشیده پنجاه غار بقون دو ماشه سناسکی روغن بید مجیز از سر یک یک توله در صبح
 حار که می آید اضافه کند غذا وقت دوپهر آب بخنی گوشت کبوتر و بوی سپهر کچهری موته بید
 وقت تشنگی عرق بادیان بخورد مضمضه برنگت برای درد دندان که بسبب گرم باشد
 مفید است صفت آن بزگ متشرد پاره لوی سرخ پوئی بسته قدری آب بچکاند و صندل و صندل مضمضه نماید
 و پوئی درین آن گذاشته بخواند و لعل نماید مضمضه صفت آن آب توره
 سرکه آب سماق برابر مزوج نموده مضمضه کند مضمضه ریاس برای ثقل زبان و بطلان
 ذوق که از حرارت باشد مفید است صفت آن ریاس گل سرخ سماق مساوی بکنجین
 هر دو برابر موافق در کار بدستور محول مضمضه سازند مضمضه سعد برای تحرک انسان مفید
 است صفت آن عاقر قرحا پو سترخ کبرگنار سعد گل سرخ سنبل الطیب برابر
 آب حاجت بچکانند و صاف نموده مضمضه کنند مضمضه سماق برای سیلان آب
 درین نافع است صفت آن سماق گل سرخ مساوی در آب بقد حاجت ملیده صاف
 نموده مضمضه کنند مضمضه عاقر قرحا برای ثقل زبان و بطلان ذوق مجرب است
 صفت آن عاقر قرحا مزین خردل مساوی که حاجت گرفته بدستور مضمضه نمایند
 مضمضه عاقر قرحا دیگر برای تحرک انسان نافع است صفت آن عاقر قرحا گوجان
 پو سترخ کبرگنار سعد کوفی شب یا گل سرخ سنبل الطیب مساوی در آب بچکانند و صاف نموده
 مضمضه نمایند مضمضه سعدی برای درد دندان نفع دارد صفت آن غشای
 گوزانچ کشیده شده در آب بچکانند و صاف نموده مضمضه نمایند مضمضه سعدی برای درد دندان

و در نیکو گفته در سه پاؤ آب بخوشانند چون بیوم حصه بسوزد صاف نموده مضمه کنند و
بر اینج هم اضافه نموده می آید مضمه که کافور بخت جوش دهن عارفیدست صفت
آن برگ خاص جت گرفته در آب تر کرده مالیده صاف نموده کافور موافق در کار
در آن حل نموده مضمه کنند مضمه لعاب سبغول بر این مضه صفت آن
لعاب سبغول آب کشیده نیز مساوی یکجا کرده مضمه کنند مضمه بازو برای بخور که بسیار
گوشت آن دندان باشد مفیدست صفت آن بازو مورد گلزار مساوی در سر که موافق
در کار بخوشانند و بدان مضمه کنند مضمه مایه بران برای جوش دهن نافع بود صفت
آن مایه بران عاقر و حاتم ترب نیکو گفته مساوی در سر که حاجت بخوشانند صاف نموده
مضمه کنند مضمه مغز فلوس بر این مضه صفت آن مغز فلوس در کار
در آب کشیده نیز بقدر حاجت حل کرده بگرم مضمه کنند مضمه مورد و برای شکی زبان مفید
ست صفت آن مورد گلشن گلزار قدر حاجت گرفته در سر که موافق در کار بخوشانند و
مضمه کنند مضمه وردی برای سیلان لعاب این صفت آن گلشن ساق
در اینج شانند چون بیوم حصه بسوزد صاف نموده مضمه سازند مطبوع برگ نم بر آب
و تجربه در آمده و اکثر همین علاج کرده شد بی جوش دهن آشک زایل می نماید و در شانه
نوشیدن آن احتیاج پرنیز نیست و اگر خواهند قلیه خشکه خورند صفت آن پوست
درخت نیم پوست درخت کچال رخ قطل پهلوی بول گمای خورد باریک پنج پوست
قند سیاه کهنه از بر یک تنباو و در سه تا آب بخوشانند تا که چهارم خصه باند صاف نموده
مشینه نگاه دارند بمهفت شربت است همچون نرورد در راه فعل عجیب دارد صفت
آن تخم که در تخم شلغم تخم پیاز تخم گندم تخم حمله تخم بلبلون مغز حلزونه مغز حبث القلقل مغز تخم

بوزیدان و ج شیرین تو درین لسان العصاره شقاق مصری بهمین دار فلفل صلیت
 قرقه از هر یک یک جزو کوفته و خجسته در غسل سفید و نبات سفید که سه وزن ادویه
 باشند معجون سازند شربت سه درم با شیر گاو معجون بلا در برای قوت باه برای
 کسیکه ترکیب داده بودم بسیار فایده کرده بود برای امساک سنی و تعلیط آن نیز فایده میکند
 صفت آن پوست پلبل پوست نخ سکا سولی ستاو پهلوی بول پوست نخ بول
 صمغ بول خبث الحاد مدبر خولجان بشیر پرورده بخمیل بسته از هر یک یک دام مغز بلا در کچل
 از هر یک نیم ام مغز تمرندی کوکهر و که در شیر گاو سه با خجسته باشند هر یک و دام زردی تخم مرغ چهار
 عدد باید که اول کچله را در آب تر نمایند تا پوست از آن جدا شود بضمغ مرغ را در آب جوشانیده
 زردی از آن بگیند و باقی ادویه کوفته و خجسته با غسل سفید سه وزن ادویه بپوشند خوراک
 نهایت بگوید معجون بلا در دیگر در تقویت باه مجرب است صفت آن عاقر قرحا خولجان
 مغز بلا در مغز بادام مغز چلغوزه اسکنند ناگوری از هر یک سه توله جوز بواشلی مصری شقاق
 بهمین تو درین بخمیل از هر یک دو توله زعفران بسیار تخم زردک تخم انجیر تخم کونج از هر یک یک توله
 فلفل دانه مصطکی رومی تخم انیسون از هر یک یک نیم توله کنیز مقشره چهار توله سمند سوکمه مشک تخته
 هر یک نیم توله قند سفید پنجاه توله غسل سفید کف گرفته یکصد پنجاه توله بدستور مقرر معجون سازند
 خوراک اول دو مثقال بعد از آن شش مثقال صبح و شش مثقال معجون جلابی در امساک منظر
 است و قضیب محکم کند و لذت جماع دهد و بغایت مجرب است صفت آن مشک و
 دانه عنبر اشهب کیمشقال زعفران کبابه بزرنج سفید سنبل الطیب و خام قرقه و این صفت
 دانه از هر یک دو مثقال لسان العصاره جوز بوا از هر یک سه مثقال بایه شتر عرابی خضغ
 از هر یک چهار مثقال پوست خنکاش و مانع کنجشک که در وقت بجان گزیده باشد خیمشقال

نبات سفید و مثقال حب النیل سفید چهار صد عدد دار و بار کوفته و پخته با عسل سفید سه قرن
 ادویه بقوام آردن خوراک کثیر مثقال تاد و مثقال معجون حجر الیهود سنگ کرده و مثانه بریزند
 صفت آن مغز تخم که و مغز تخم خیارین مغز تخم خرپوزه حب کنگر هر یک نیم حبه حجر الیهود پنجاه گرم
 صلابه کرده عسل سه قرن ادویه سرشته معجون سازند شربت دودم تاد سه درم معجون زرغون
 برای گرم کردن منی نافع است و در آن لذیذ و لذت پیدا میکند صفت آن فلفل در فلفل
 زنجبیل قرقه دارچینی قرفل تخم آن هر یک یک توله تو دین بهمنین بو زیدان لسان العصفایر
 قسط شیرین سعد بنخل الطیب و واحد سه توله کوفته و پخته با عسل سفید سه قرن ادویه معجون
 سازند شربت دودم تاد و مثقال معجون سپاری برای قوت باه و غیره مفید است صفت
 آن سپاری و کهنی پا و آثار چواره نیم آثار چغندر نیم یاد در ده آثار شیر گا و گوسفند هر گاه مهران
 و مثل کبوه گردیده انوب ساکنه گاه پازند گوشت برشته نشاسته برشته از هر یک پا و آثار مغز بادام
 برشته نیم آثار و مومک نیم پا و علیحه گاه پازند قند سفید سه آثار روغن زرد یک آثار را توام نمایند
 و نشاسته و آرد مومک در آن بریان نمایند و مغز بادام و گوشت بیا نیزند بعد از آن این ادویه
 کو که و نیم آثار گوشت دهاک نازجل از هر یک پا و آثار ثعلب مصری و دارچینی قرفل الاکچی خورد
 زنجبیل از هر یک چهار درم جوز بود و توله بسیار سه یک توله گل پسته گل سپاری هر یک یک درم
 چال کچال چال یک یک چال سنگا هولی از هر یک ششمانه کوفته بعد از آن همراه کبوه مذکور بیا نیز
 و زعفران چهار توله مشک ششمانه ساکنه بفرایند و دودام صبح و دودام شام خورده باشند
 معجون سورنجان جهت اوجاع مفصل نبات مجرب مدوح است صفت آن
 اسارون زنجبیل زیره کرمانی دار فلفل هر یک دودم سنابل نیم درم سورنجان ده درم کوفته
 و پخته با عسل سفید سه قرن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربت از پنجاه درم

معجون میر برای نقوه و صمغ و فایح در عشته و بوی شیرین و برص نافع بود و معده را قوت
 دهد و اشتها آورد و بلغم دفع کند و قوت بفرزاید و رنگ نیکو و سرخ گرداند و حرارت غریزی
 برافروزد و به پیران بلغایت مفید بود و صفت آن سیر پاک کرده نیم آنرا در شراب گاو یک
 پزند تا مظهر شود و با عمل سفید سه وزن و روغن گشنیزی درم بر سر آن ریزند و بایکدی که قمر
 نموده از آتش فرو گیرند و این دارو بار کوفته و خنجه بآن بسازند و قنفل بسیار و جوز قنفل
 صمغ قاقله کبار و صغیر بلبله کابلی و ارچینی زنجبیل هر یک ده درم و عود خام زعفران از هر یک
 پنجم درم خوراک از هفت ماشه تا یکتوله معجون عشبیه تالیف و الله شریف بخت الشک و
 اخراج مواد سودا و یمین و منع مفاصل مجرب است صفت آن بلبله در چهار درم بلبله
 سیاه بلبله کابلی بلبله شاهتره بسطاج فستق تربد سفید مجموع تراشیده و فستقون از هر یک یک
 آله مقشر درم برگ سنکلی ده درم عشبیه مغربی پنجه توله کوفته و خنجه با عمل سفید سه وزن
 او و می معجون سازند خوراک از هفت ماشه تا یکتوله و گاهی عوض عشبیه جوینی با و آنرا
 درین ترکیب ده شد برای مواد سودا و بسیار نافع آمد معجون عشبیه دیگر همین
 دار و صفت آن عشبیه مغربی شش توله بسطاج فستق سه توله بادیان صندل سرخ از
 هر یک یکده ام عصاره ریوند سه ماشه برگ سنکلی ده ام شحموتیاش ماشه کوفته و خنجه با عمل سفید
 دوازده دام نبات سفید سه پا و معجون سازند خوراک از پنجا ماشه تا یکتوله معجون قنفل
 با ضمیرا قوت و اشتها آورد و بلغم را دفع کند و لیسان و لول بول و درد پشت و درد کرده
 و او بجماع مفاصل را نافع بود و غنی را زیاده کند و باه را برانگیزد و دندان را سخت نماید و
 در اقاوت دهد و نشاط آورد و رنگ و رانی کوگرداند و بوی دهن خوش کند و پیران را
 موافق بود و صفت آن زنجبیل قنفل دار قنفل ارچینی آله مقشر بلبله سیاه شیطنج

بندی از او در حرح خصیه الثعلب معر حلتوزه بخ بالونه نابر جیل از هر واحد در دم تخم بالونه
 پنج درم سوزنی سی دم کوته نخته بصل سفید صفت دو وزن یا سه وزن او و به بطریق
 متعارف معجون سازند شربت از دو مثقال تا چهار مثقال مفرح بارد در مالتیو لیا و
 دیگر ارض نبات مجرب است صفت آن مردارید تا مقفه که ربای می هر یک مثقال گل
 کا و زبان طباشیر سفید معر تخم که و شیرین تخم خرفه سیاه منتشر از هر یک دو مثقال غیر شربت
 طلا مخلول و رقی نقره مخلول از هر یک دو انگ ب بیب شیرین رب به شیرین از هر یک
 بست مثقال نبات سفید یکصد بست مثقال کلایه مشک یک بست و چقال بطریق
 معمول معجون سازند خوراک از یک درم تا یک مثقال مفرح حار ساده از حکیم محمد رضا دافع متعلق
 و نافع ضعف دل و دماغ است صفت آن سحر زرد و دوقفل نبات الطیب مصططک
 زرنب عفران از هر یک مثقال سیب با سه قافله کبار قافله صغار جوز و از هر یک یک مثقال
 عود خام چهار نیم مثقال کوته و پخته با عسل سفید صفت نهاد مثقال علی الرم بسر شند خوراک
 نیم مثقال با عوق کا و زبان و شربت سیبین می تخم ترب برای نقصان شهوت
 که بیب عدم انصباب سودا بر دم معده باشد صفت آن تخم ترب تخم جیر شربت و
 نمک حاجت گرفته بکیمین عسل بقدر حاجت انداخته بکار برند مضع بارد که نفع ماده
 کند صفت آن غلب الثعلب کل نقشه گل سرخ تخم حلی سفید شاهتره تخم کاسنی نیکو فته از
 هر یک هفت ماشه گل نیلوفر نجاشه غلاب لونجار از هر یک پنجاه شب آب گرم تر کنند
 صباح مالیده صاف نموده گل کنند و توله در آن مالیده با زراف نموده بخورند مضع
 حار که نفع ماده بارد نماید صفت آن نیم کاسنی نیکو فته نجاشه دیان نیکو فته بخ کرفس
 نیکو فته نیم از هر نیکو فته پریا و شان بادیان نیکو فته مطون خود و س از هر یک هفت ماشه

در وقت
 غریبی
 کامیاب
 مفرح
 قفل
 زرنب
 نمک
 روم
 یک
 به وزن
 با و اما
 بن
 سرخ
 بصل
 ن فلا
 در و گره
 نماید و
 پیران
 شیطح

اصل السوس مقشره بکوفته پنجاهه موزنتقی نه دانه انجیر زرد پنجاهه شب آب گرم تر کنند
 صبح جو شاییده صاف نموده گلقتد عسل چهار توله در آن مالیده صاف نموده بخورند
 طریق بست و دویم در حرف التون لطول بابونه برای گداختن شیر مفید
 است صفت آن بابونه بنفشه گل خطمی جلایه برادر روغن زرد و آب قدر حاجت بخورند
 و صاف نموده لطول کنند لطول گل شیسو بر آخراج سنگ کرده و مثانه و تسکین دهن
 مفید است صفت آن گل شیسو کل کسب تخم خرپوزه تخم خیارین خار خسب حاجت
 گرفته در آب قدر ضرورت جو شاییده صاف نموده لطول کنند و ثقل آنرا سائیده بگرم برزند
 نفوخ سحر برای کسیکه بوی بد دریافت کند و بوی نیک صفت آن سحر قنفل
 سبیل الطیب و در مساوی بسایند و در بینی دمنند طریق بست و سیوم در حرف الواو
 و جور عود صلیب برای صرع بسیار نافع است صفت آن عود صلیب و از آن یک
 یکماشته در عرق بادیان قدر حاجت سائیده و حلق چکاند طریق بست و چهارم در
 حرف الیا یا قوتی قوی القوی که مراض سوداوی و مالتجو تالیق تمام دارد دل
 بگر اقاوت دهد صفت آن مشک سیدرم مروارید ناسفته مرجان کهرامی می بفرشک
 گاو زبان درونج عقیق بنی ورق طلا ورق نقره فزاشنب عفران
 کافور از هر یک یکدم صندلین طباشیر زرباد بادرنجوبه قنفل سانج هندی عود قمار می
 پوست ترنج از هر یک درم کوفته و نیمه و جواهر اصلایه کرده باقند سفید عسل سفید برکی
 پنجاه درم چنانچه مقرست تیار سازند مقاسم در بیان اسامی اوزان مشهوره
 اوقیه نیم نمره و شش پیرای تخیانی هفت نیم مثقال است پنج چهار ذول و دمانک
 چهار نیم باشد توله دوازده ماشه است دانی بکبرون و فتح آن سرب نانگ چهار

طسوج است در هم بخاری درم است سه و نیم باشد دهم چهارده باشد
 دهم نخت است و یک باشد رطل او طلق آن رطل بغدادی است که نود
 شقال باشد و در شهر شایجان آبادیم سیر مراد دارند سرخ که بپند ی رسته
 گویند هشت برنج است سیر اکبر شای که با فعل مروج است هفتاد و دو دامت
 سیر اکبری است دهم نخت سیر شای عبارت از دهم نخت بود
 سیر شایجانی چهل دهم نخت است سیر عالمگیری چهل و چهار دهم نخت
 است سیر قریح سیری چهل و هشت دهم نخت است تغییر که جو نیز گویند
 چهار برنج است طسوج دو جو میانه است قیراط و طسوج است باشد
 هشت سرخ است شقال چهار و نیم باشد من دور رطل است قط

اشته نوازی شقایق **کتاب الخیر** برپاسگاری خاتمه و تمام

پاس بیاس نجاب حکیم علی الاطلاق که برابر زحمت با نفع خویش آمد و شد انفس را و علایم ایوان حیاه و خلق
 ساخت و در اندان انسان ضعیف البیان حرارت غریزی را باعث قیام و جهت ثبات
 غیر موهوم است از زلف غافل مباش تا اینکه در جان شیرین میکند فراموش هر درد و ادوائی و هر مرض
 شفای بخشید هر کارهای کاروانی و هر عهدی آسمانی آفرید مصداق این مقال تفصیل این جمال بدین سوال
 در همین ایام فرخنده فرجام حکمت پناه طبابت دستگاه و حیدر صیقل آفاق بقراط و هر سقراط و پلین
 دوران افلاطون زمان حکیم غلام مرتضی خان ابن صادق الحکام حکیم محمد صادق قلیخان میوشین
 حکیم ابن حکیم ابن حکیم است که حکیم ابن الکرم است که شاد آن مفعول تبریب و تحمیل کتاب و غیر
 پر و داختن یعنی مسوات کلمات و مفردات جناب حوم را که بر پیکر رنگی صورت خیالی داشتند بحسب
 بی پایان و جاست ترکیب حسن پر و از خجسته انبیا و مرقعات اعنی معالجات ساختند و باز برای طراز

گرم تر کنند
 بنوده بخورند
 شیرین تر کنند
 با جاست بخورند
 یکین در آنها
 سباج است
 یکم بر بندند
 حد قرض
 صرف الواو
 راز بر یک
 رم دور
 رد دل
 با جاست
 بی عفران
 مار بجای
 هر یکی
 هوره
 مالک
 حلال

شعوبات و فوائد کلمات به اکمل المطالع خوش فرازان انطباض در داند و بنای صحت
 یک یک کاپی را بمقابلش فراگان بر نهاده و بعد القضاى مقابلہ پنجم حرفش را بلا غلط اقدس
 در آورده غلط و اسقائیکه اندرین نسخه از نوادرات هم در مانده بود لبان خار از انبار گل بر آورده
 گوئی که نام آن فراگان را که چندین کشته و کوشته بنابر ناموری شش بهت بر دست همت فرا
 چرا نیاوردی لهذا دستخط هر یکی را در تحت به نمونه مواهیر بنجره تحریری کشم تا خوانی و شفقت میری
 دانی که تا کجاست تاریخ پایان رسیدن و طبع گردیدن این نامه دوازدهم شهر حبه الجربیم دوم
 شمسکه بجزی چه خوشنماست واحدی را بی دستورى خالص صاحب روح الصد سلطه الله تعالی اختیار
 طبع ساختن این صحیفه ناجایز و نارواست و آشکارا باد که در صورت نافرمانی امر مولف سراسر خطا
 ای انهد که به تالیف و تصحیح و ترقیش پرداخته بمطالب قلبی مراتب علوساناد و ذکر که خواستگار درین تدلیس
 و سیر و مطالعه اش باشد مستفید و فیضیاب گرداناد فقط

حکیم غلام تفسی خان حکیم غلام رضا خان حکیم آغا جان خان حکیم محمد جان خان
 حکیم خواجه جان خان حکیم غلام نبی خان

صوف	طر	فقط در کتاب	صمیح نور	صوف	طر	فقط	صمیح
۱۸	۱۲	خدی	خدا	۱۸	۱۲	غضب بروت	غضب بروت
۳	۱۳	مکن	مکن	۱۴	۵	ولالت	ولالت
۶	۱۴	مختلفه	مختلفه	۳۱	۵	واین	واین
۷	۵	اتمساک	اتمساک	۱۱	۵	زیاده	زیاده
۹	۱۹	غضروف	غضروف	۲۳	۱۲	شبه شیر	شبه شیر
۱۴	۶	مرد	مرد	۲۵	۵	و بهتر	و بهتر

